

کمدی الهی

دوزخ

دانته

کمدی الهی



کمدی الهی - دوزخ
اثر دانته آلیگیری
ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا
چاپ ششم : ۱۳۷۸
چاپ هفتم : ۱۳۷۸
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ISBN 964-00-0397-2 (vol.1) ISBN 964-00-0444-8 (3vol.set)
شابک ۲-۰۳۹۷-۰۰-۹۶۴ (جلداول) شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره۳جلدی)
مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، خیابان بهارستان پلاک ۴۸۹

دانته آلیگیری

Dante Alighieri

کمدی الهی

La Divina Commedia



دوزخ

INFERNO

ترجمه از متن ایتالیائی ، با مقدمه و شرح و حواشی ، از

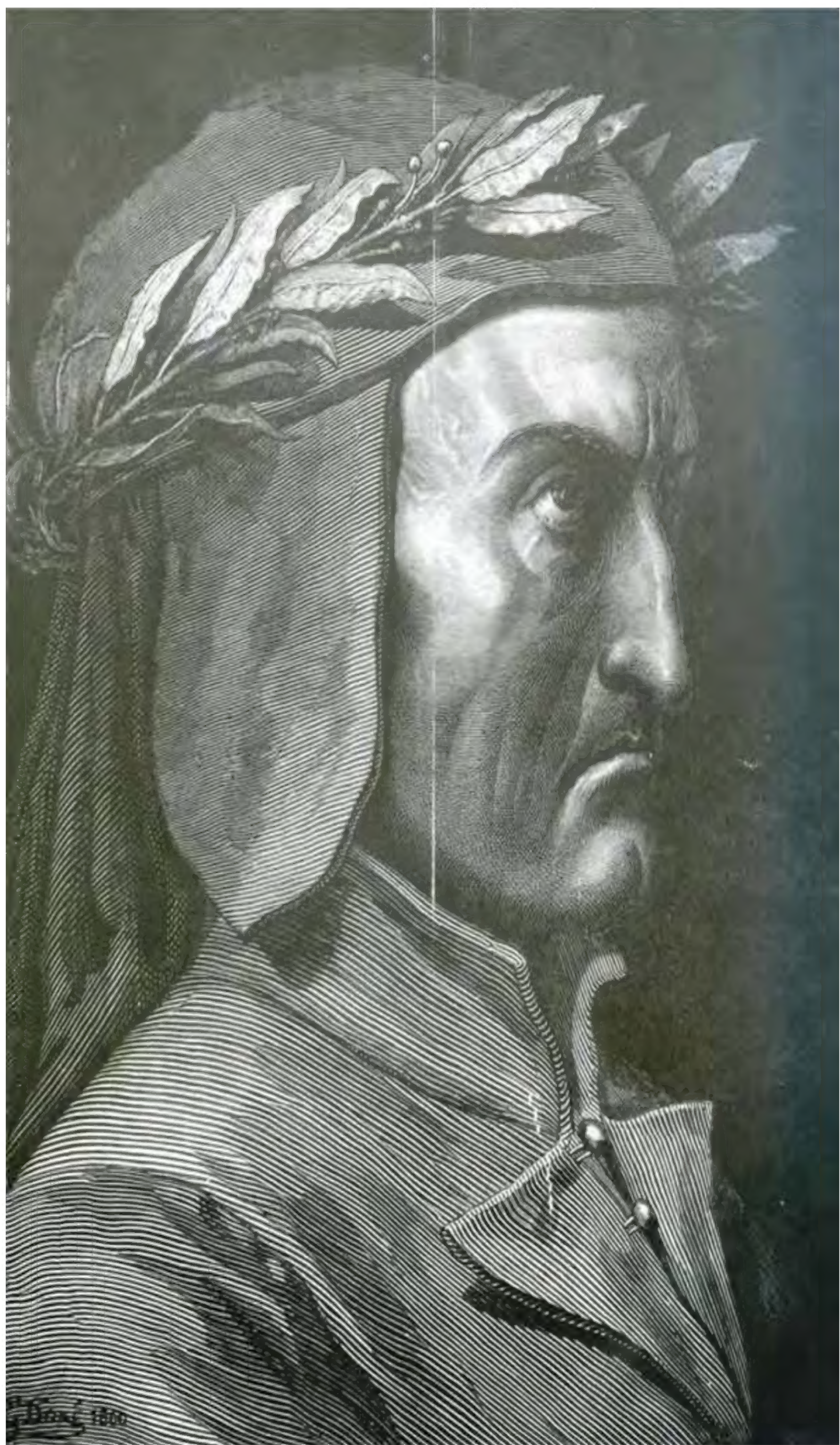
شجاع‌الدین شفا

با یک تابلو از رافائل Raffaello ، یک تابلو از بوتیچلی Botticelli ،
۶۰ تابلو از گوستاو دوره Gustave Doré ، دو نقشه و دو تصویر

تصویر مقابل

دانته آلیگیری (۱۳۶۵-۱۳۲۱)

تصویر از گوستاو دوره نقاش فرانسوی



فهرست مطالب

صفحه

صفحه

دوزخ :

صفحه

فهرست تصاویر

مقدمهٔ کتاب — **صفحه**

متن کتاب

(٥٤ تابلو از «گوستاودوره» نقاش ومجسمه‌ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه)

۲۵/

سخنی چند با خوانندگان

۱. «کمدی الهی» اثر «دانته آلیگیری» نخستین بار بیش از چهل سال پیش به زبان فارسی در ایران منتشر شد. این اثر که بسیاری از بزرگان ادب جهان آن را بزرگترین محصول نبوغ انسانی و دایرةالمعارفی که زاده ده قرن سکوت و خاموشی مسیحیت است،دانسته‌اند از لحاظ انشا، آیین‌نگارش و ترکیب جمله‌ها و اصطلاحات یکی از پیچیده‌ترین و مغلق‌ترین آثار ادبیات جهان است، و چون در ترجمهٔ این اثر آنچه در درجهٔ اوّل مورد نظر بوده تطبیق ترجمه با متن بوده است، به‌ناچار هر جا که سلاست عبارات فارسی با حفظ صورت اصلی کلام منافات داشته، رعایت جنبهٔ اخیر مقدم شمرده شده است! بنابراین ممکن است در متن فارسی پیچیدگیها یا استعارات نامأنوسی به‌نظر رسد که غالباً چاره‌ای جز نقل آنها به‌همان صورت نبوده است.

۲. در نقل اسامی خاص، تلفظ ایتالیایی آنها در متن و تلفظ این اسامی به زبان اصلی و نیز به آن صورتی که در کشورمان معمول است در حاشیه آمده، بجز کلماتی چند مانند «سزار» و «اوگوست» و «فلورانس» و اسامی فلاسفه و حکمایی چون «ابن‌سینا» و «ابن‌الرشد» و غیره که در متن به اسامی اصلی خود آورده شده‌اند و نیز کسانی‌که نامهایشان در تورات و انجیل آمده است.

در نقل نگارش لاتینی واژه‌ها در حواشی این کتاب، حروف آخر بعضی از کلمه‌ها که در داخل پرانتز نقل شده، حروفی است که در اصل متن ایتالیایی جزء این کلمات است، اما در شعر دانته به ضرورت شعری حذف شده است.

۳. دربارهٔ مفهوم واقعی بعضی از اشعار «کمدی الهی» از دهها سال پیش میان منتقدان و مفسران اختلاف نظر بوده و هنوز نیز تفسیرها، تعبیرها و نظرهای گوناگونی در این مورد وجود دارد؛ در این موارد آن مفهومی که مناسب‌تر به‌نظر آمده در متن و تعبیرات دیگر در حاشیه آمده است.

۴. نیاز به توضیح نیست که مترجم این اثر «شجاع‌الدین شفا» از نویسندگان معاند نظام مقدس جمهوری اسلامی است که به‌دلیل روابط نهان و آشکار خود با دربار پهلوی و احزاب شاهنشاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از کشور گریخت و اکنون به‌عنوان قلم بمزد به فعالیتهای ضدانقلابی خود ادامه می‌دهد. وی همچنین از حامیان سلمان رشدی نویسنده مرتد کتاب «آیه‌های شیطانی» است و بی‌شک تجدید چاپ این اثر مشهور به منزله تأیید مترجم آن نیست.

چند نظر از بزرگان ادب جهان دربارهٔ «کمدی الهی»

نظریاتی که در اینجا نقل میشود نمونه هائی معدود از نظریات تحسین‌آمیز وغالباً پراز مبالغه‌ایست که درعرض ششصدسال اخیر ازطرف بزرگان هنر و ادب جهان‌غرب دربارهٔ دانته واثر او ابراز شده است ، و اینجانب باآنکه بعضی‌را بسیار مبالغه‌آمیز میدانم آنها را بعنوان نمونه نقل کرده‌ام تاروشن‌شود که دنیای‌ادب مغرب‌زمین نسبت‌به «کمدی‌الهی» چه‌نظر دارد . باید تذکرداد که درمیان کسانیکه عقایدشان در اینجا نقل شده ، دو نفر یعنی «ولتر» و «لامارتین» اصولا نظر مساعدی نسبت بدین کتاب ندارند وبااین‌وجود مطالب ستایش‌آمیزی دربارهٔ آن گفته‌اندکه در اینجا قسمتی ازآنها ترجمه شده است .



ازآغاز پیدایش ادبیات درجهان، تاامروز «کمدی الهی» بزرگترین محصول قریحه ونبوغ انسانی وبزرگترین درجهٔ فروجلال هنربشری است .

اوگوست کنت Anguste Comte

فیلسوف معروف قرن‌نوزدهم فرانسه (۱۷۹۸ ـ ۱۸۵۷)

ازمیان مجموعه‌ای ازرنجها وشادیها ، نومیدیها وامیدها ، غمگساریهاو اشکها، ازمیان فریادهای پرازهیجان روحی اسیر دردوغم ، این«حماسهٔ عظیم زمین وآسمان» سر برزده‌است که بایدآنرا اعجاز قرون‌وسطی شمرد .

لانگفلو Longfellow

شاعر بزرگ امریکائی ، مترجم کمدی‌الهی بشعرانگلیسی (۱۸۰۷ ـ ۱۸۸۲)

از زمان همر تاکنون اثری بدین عظمت پدید نیامده است ، و چطور میتواند بعدازاین پدید آید ؟

بوکاچیو Boccaccio

نویسندهٔ بزرگ ایتالیائی، معاصر دانته (۱۳۱۳ ـ ۱۳۷۵)

در این کتاب اشعاری چنان زیبا و عالی وجود دارد که از چهارصد سال پیش تا کنون کهنه نشده وازین‌پس نیز هرگز کهنه نخواهدشد. عجب اینست که کرسی های مخصوص علمی ودوره‌های مذهبی بحث‌وقرائت برای درك وتفسیر این‌نویسندهٔ کلاسیکی ایجادشده باشد که در آن پاپ‌هارا درجهنم جای داده‌اند.

ولتر Voltaire

نویسنده وفیلسوف بزرگ فرانسه (۱۶۹۴ ـ ۱۷۷۸)

ازاین تودهٔ درآمیخته ودرهم‌فشردهٔ استعارات و تمثیلات قرون‌وسطائی، که با مقیاس ذوق امروزی ما بنظر ثقیل و غیر قابل هضم میآید، قاعدتاً میبایست اثری خسته کننده وملال‌انگیز پدید آمده‌باشد ـ ولی ازهمین مجموع بادست دانته یکی‌از بزرگترین شاهکارهای کلیهٔ ادوار و کلیهٔ ادبیات جهان، پدید آمده است.

شاتوبریان Chateaubriand

نویسندهٔ بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ ـ ۱۸۶۹)

چنین‌اثری، شاید اگر بدست شعرای عادی ودرسرزمینی عادی پدید آمده و فقط جنبهٔ محلی وملی وزمانی محدود این کتاب را داشته‌باشد، خیلی‌زود فراموش‌شود. ولی وقتیکه گویندهٔ آن شاعری چون‌دانته باشد، شعراو الی‌الابد زنده میماند. دانته یك خلاق بزرگ سخن، یك «زبان‌آفرین» توانا است که‌گوئی شعراو بجای اینکه نوشته شده باشد، بادست این«میکل‌آنژ» دنیای‌نظم حجاری شده‌است.

لامارتین Lamartine

شاعر ونویسندهٔ بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ـ۱۸۶۹)

درمحراب مقدسی که مظهرترکیب «مذهب وشعر» است، دانته در بلندترین نقطه‌ای که متصور میتواند بود ایستاده است وهنر دنیای نورا یکسره درزیر پای خود دارد. «کمدی‌الهی» اواثری «منزوی» نیست که ازمیان تاریکی قرون وسطائی سر برآورده باشد، بلکه مظهرتمام شعروهنر دنیای‌جدید است، وبااین‌وصف چنان عظمتی دارد که جزبا کلمات «منحصربفرد» و«خارق‌العاده» آنرا وصف نمیتوان کرد.

شلینگ Schelling

فیلسوف ونویسندهٔ بزرگ آلمانی(۱۷۷۵ ـ ۱۸۵۴)

سراسر این‌مجموعه ازجهات مختلف سیاسی، تاریخی، فلسفی ومذهبی، تابلو کاملی ازبشر وجنبه‌های معنوی وروحی وفکری واجتماعی یك دوره است، وازین نظر است که بحق «کمدی الهی» را یك دائرةالمعارف نام‌داده‌اند. هیچ‌اثری درنزد قدما ودرنزدمعاصرین، دردنیای کهن ودردنیای‌نو، نیست که‌بتوان‌آنرا بااین کتاب‌برابر نهاد.

لامنه Lamennais

نویسنده وفیلسوف فرانسوی (۱۷۸۲ ـ ۱۸۵۴)

این‌اثرفقط محصول کار دانته نیست، زیرا چنین‌اثری را یکنفرتنها پدیدنمیتواند آورد. «کمدی‌الهی» زادهٔ ده‌قرن خاموشی‌مسیحیت است که بالاخره توانسته‌استزبان

بگشاید وسخن بگوید:! عصارهٔ هزارسال زندگی بشری است که دانته کلمهٔ «تمت» را در آخر آن گذاشته است .

کارلایل Carlyle

نویسنده ومحقق معروف انگلیسی، مترجم انگلیسی «کمدی الهی»

تمام کوشش میلتن دروصف دوزخ صرف این شده که آنرا بصورتی نامشخص در آورد. تمام هنردانته بالعکس دراین راه بکاررفته است که دوزخرا صورتی مشخص وقطعی بدهد. اثردانته اثرسحرآمیزی است که حاصلش بزبان قرون وسطائی اینست : «کمال آدمی، درطریق الهی» .

راسکین Ruskin

نویسنده ومنقد معروف انگلیسی (۱۸۱۹ ـ ۱۹۰۰)

هنربزرگ قرن چهاردهم این بود که این مردی را که میبایست بآتش سپرده شده باشد ! بیست سال پس ازمرگ مقدر زنده نگاهدارد تابدست اواثری پدید آید که باید همیشه زنده بماند .

جیمزراسل لاول J. R. Lawell

شاعر وادیب بزرگ امریکائی (۱۸۱۹ـ۱۸۹۱)

هیچ اثر ادبی، نه تنها درادبیات ایتالیا بلکه درادبیات جهانی، ازحیث عظمت و اهمیت با «کمدی» دانته برابری نمیتواند کرد . هرخانهٔ ایتالیائی که نسخه‌ای ازاین شعر که بعداز دانته آنرا «الهی» لقب‌دادند درآن نباشد ، ازبزرگترین فروغی که تا بامروز در زیر آسمان ایتالیا درخشیده ، محروم است،

پاسکولی Pascoli

شاعربزرگ ایتالیائی ، صاحب اثر تحقیقی معروفی دربارهٔ دانته (۱۸۵۵ـ۱۹۱۲)

دانته وشکسپیر دنیارا میان خود تقسیم کرده‌اند وسومی ندارند . دانته بیش از آنکه شاعری باشد پیغمبری است،و کتاب آسمانی او کتابی است که کمدی آسمانی نام دارد.

تی. اس. الیوت T.S.Eliott

شاعر بزرگ معاصر انگلستان، برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل (متولددر۱۸۸۸)

«کمدی الهی» اودیسهٔ جهان مسیحیت است؛ سفرنوع انسان است بدیارابدیت ؛ راهی است که ازآدمی شروع میشود وبخداوند پایان میابد .

ادگار کینه Edgar Quinet

فیلسوف ومورخ معروف فرانسوی (۱۸۰۳ ـ ۱۸۷۵)

من هروقت که به «کمدی الهی» میاندیشم ، بیاد آتشی فروزان میافتم که دردل ظلمت بدرخشد وازورای تاریکیها نوربیفشاند .

پرینتس یوهان P. Johann

پادشاه «ساکسونی» آلمان ، و
مترجم «کمدی الهی» بزبان آلمانی

کارعجیبی‌است که کسی ازآخرین طبقهٔ‌دوزخ به‌اعلی‌طبقهٔ افلاك بالارود ؛ دریك اثر واحد مجموعهٔ زشتیها وزیبائیهارا گرد آورد وازمنتهای حقارت به‌منتهای جلال‌سفر کند؛ هم‌زمان‌را شامل‌شود وهم‌ابدیت‌را ؛ هم‌فرشته‌را وهم‌انسان‌را ، هم سرمنشاء جملهٔ تبهکاریها را وهم منبع جملهٔ پاکیهارا، هم‌شیطان‌را وهم‌خدارا دریك‌مجموعه جای‌دهد، واین مجموعه‌ایرا بازبانی بنویسد که ازپانصدسال پیش‌تاکنون شهرت ومقام‌آن ، چون امواجی که از زمین‌لرزه های قوی پدید آید و پیوسته دورتر رود ، دائماً رو بافزایش رفته است .

ریوارول Rivarol

نویسندهٔ معروف فرانسوی (۱۷۵۳ ـ ۱۸۰۱)

ازترکیب زیبائیها ونواقص این کتاب ، اثرشاعرانهٔ عجیبی پدیدآمده‌است که‌به هیچ اثردیگری که تاکنون دیده‌شده شباهت ندارد ؛ روزی که هم ادبیات وهم مذاهب گذشته وحال ازمیان بروند ، « کمدی الهی» چون بنای باعظمتی در میان ویرانه‌ها ، همچنان پای‌برجا خواهد ماند .

کنتس دو شوازول Comtesse de Choiseul

خانم نویسندهٔ فرانسوی ، مترجم «برزخ» و بهشت بزبان فرانسه ، ۱۹۱۵

« . . . دیروز هزاران نفر درکلیسای «سن‌سورن» گرد آمدند ، زیرا دانته درسفر خود بپاریس درچنین روزی دراین‌کلیسا دعا کرده‌بود . امروز خاطرهٔ این مرد مورد بزرگترین تجلیل مذهبی ومعنوی قرارداردکه تاکنون دربارهٔ کسی صورت گرفته است . شاعر دیگری‌را بیابید که مراسم یادبود او تحت‌ریاست بزرگترین مرجع‌ومقام عـالم مسیحیت آغاز شده‌باشد ، وتعدادی چنین کثیر ازرؤسای بزرگترین دموکراسی های دنیای کهن و دنیای‌نو سرپرستی این مراسم را بعهده گرفته باشند . دراین لحظه که‌مادراینجا گردآمده‌ایم ارواح جملهٔ بزرگان گذشته پیرامون این‌مردی‌حلقه‌زده‌اند که‌زبان وپرچم عالم مسیحیت است » .

موریس‌بارز Meurice Barrès

نویسندهٔ معروف فرانسوی ؛ عضوآکادمی فرانسه (۱۸۶۲ ـ ۱۹۲۳)

(از سخنرانی او در مراسم ششصدمین سال مرگ دانته ، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ ، در دانشگاه سوربن ، پاریس) .

دانته یکی‌ازبزرگترین نوابغی است که عالم‌بشریت باخود دیده‌است. « کمدی الهی» او درحقیقت دائرةالمعارف باعظمتی‌است که از لحاظ قدرت و وسعت دامنهٔ فکر آنرا باهیچ اثردیگری‌برابر نمیتوان نهاد. شش‌قرن‌است که این‌مجموعه دائماًدرمعرض تحقیق ومطالعه وتفسیراست ، وبااین‌وصف هنوز نتوانسته‌اند کاملا بعمق‌آن‌برسند .

لاروس قرن‌بیستم

مقدمه

کمدی الهی در ادبیات جهان ـ شخصیت دانته ـ زندگی دانته ـ آثار دانته ـ کمدی الهی ـ سوابق کمدی الهی در ادبیات شرق و غرب نگاهی به سفر «دوزخ» ـ دوزخ در اساطیر یونان ـ ویرژیل و انئیس ارداویراف‌نامه ، کمدی الهی ایرانی در ۱۰۰۰ سال پیش از دانته سیرالعباد الی المعاد سنائی غزنوی ـ رسالة‌الغفران ابوالعلاءِ المعری کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ کمدی الهی ـ منابع مقدمه وحواشی کتاب.

«کمدی الهی» درادبیات جهان

درتاریخ هنر وادب جهان، بعضی آثارند که دنیا آنها را از شاهکار- های مسلم نبوغ بشری بشمار آورده است. اینها بخلاف آن دسته آثاری که خاص یك عصر یا سرزمین معینند و بهمین‌جهت با گذشت زمان جلوه و فروغ خودرا کمابیش از دست میدهند، بامرور زمان تابنده‌تر و پرجلوه‌تر میشوند، و هرقدر روزگار بیشتر میگذرد عظمت و جلالی فزونتر پیدا میکنند. «ونوس»میلو و«موسی»میکل‌آنژ و«ژوکوند» لئوناردوداوینچی و«ایلیاد» همر و«جمهوریت» افلاطون و«شاهنامهٔ» فردوسی و بسیار از پیسهای شکسپیر و «فاوست» گوته ازین قبیلند. «کمدی الهی» دانته نیز اثری‌است که دنیا آنرا یکی‌از بزرگترین آثار قریحهٔ بشری دانسته است.

تاکنون متفکرین وادبا وهنرمندان درجهٔ اول دنیا آنقدر ازاین اثر تجلیل وستایش کرده‌اند که مجموعهٔ سخنان آنها درین‌باره خود بیقین‌ازقطر «کمدی الهی» افزون میشود.

اگرازنظریات‌مبالغه‌آمیزی که‌بیشترزادهٔ فرط جذبه واشتیاق گویندگان آنهاست بگذریم، میتوان با اطمینان‌خاطر گفت‌که از بعداز انتشار «کمدی الهی»، یعنی درشش‌قرن اخیر، هیچ‌اثر ادبی درمغرب زمین مقام این کتاب را بدست نیاورده است. ارقامی که دربارهٔ نفوذ این کتاب در دنیا ازطرف «دانته‌شناسان»(۱) برجسته تنظیم وتدوین‌شده، چنان‌است که‌گاه باور کردن آنها دشوار بنظر میرسد، ومن نیز که چندتای آنها را بعنوان نمونه نقل میکنم هرگونه مسئولیتی را درین باره بعهدهٔ گویندگان آنها میگذارم، هرچند که اینان شخصیت های ادبی و علمی برجسته‌ای هستند که از شائبهٔ مبالغه بدورند.

«الکساندرماسرون» A. Masseron استادزبان وادبیات‌ایتالیائی دانشگاه پاریس، که دو کتاب او بنام «معما های کمدی الهی» و «برای‌درك کمدی‌الهی» ازطرف آکادمی‌فرانسه موردتقدیرقرارگرفته‌ویك کتاب‌دیگرش بنام «دانته» ازجانب انجمن دانته‌شناسی ایتالیا از عالیترین آثار خارجی مربوط به دانته شناخته شده است، حساب کرده که تاکنون دربارهٔ دوزخ دانته که مجموعاً شامل ۴۷۲۰ مصرع است، نزدیك به **صدهزار** تفسیر و

۱ـ ازسالها‌پیش «دانته‌شناسی» درعالم تحقیق‌وادب بصورت رشتهٔ‌تخصصی‌خاصی درآمده‌است‌که بدان dantnlogia (دانتولوژی) میگویند. درحال حاضرتقریباً درتمام کشور های غربی استادان وادیبان بزرگی وجود دارند که متخصص دانته و «کمدی الهی» هستند وبسیاری ازنشریات مربوط به‌دانته، ومحافل ادبی دانته شناسی ومجالس بحث وتفسیر کمدی‌الهی ازطرف اینان اداره میشود.

شرح و تحقیق- بصورت کتابها ورسالات ومجموعه‌ها ومقالات تحقیقی بزبانهای مختلف جهان نوشته شده است . طبق حساب همین استاد ، تا بامروز نزدیك بده‌هزار جلد **کتاب** دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر شده ، و رویهمرفته قریب **هشتصد** ترجمهٔ مختلف ازین اثر صورت گرفته ، منجمله تنها در زبان انگلیسی بیش‌از **صد** ترجمهٔ جداگانه ازین کتاب منتشر شده وفقط درده‌سالهٔ آخر قرن نوزدهم ۳۸ ترجمهٔ مستقل از « کمدی الهی » در انگلستان وامریکا و سایر کشور های انگلیسی زبان انتشار یافته است . در زمرهٔ مترجمین این‌صدواندی ترجمه بزبان انگلیسی میتوان کسانیرا نام برد که‌از بزرگترین شخصیتهای ادب امریکا وانگلستانند ، ازقبیل: لانگ‌فلو، کالریج، کارلایل ، کاری ، نورتن ، لارنس بینیان وغیره .

بطور کلی ازهمان‌زمان بعدازدانته، یعنی پیش‌ازاختراع فن‌چاپ، به‌ترجمهٔ « کمدی الهی » پرداختند و فهرست نسبتاً جامعی ازاین ترجمه‌ها را در یك کتاب‌تحقیقی معروف ایتالیائی بنام **Bibliografia dantesca** میتوان یافت[1] . نخستین زبانی که « کمدی الهی » بدان ترجمه شد زبان اسپانیائی بود ، و از آن پس این کتاب تقریباً بتمام زبانهای مهم جهان ترجمه شده است . ممکن‌است آخرین ترجمهٔ این‌کتاب ترجمه‌ای باشد که به‌شعرانگلیسی توسط **John Ciardi** در نیویورك در اواخر سال ۱۹۵٤ منتشر شده ، والبته این ادعا درصورتی صحیح میتواند بود که در چند ماه اخیر ترجمهٔ تازه‌ای ازاین‌کتاب دراروپا وامریکا انتشار نیافته باشد ، واین بسیار بعید بنظر میرسد .

از زمان دانته ببعد علاوه بر محققین و ادبا و دانشمندان بزرگی که به‌شرح و تفسیر و ترجمهٔ این‌کتاب پرداختند ، وعلاوه بر «دانته‌شناسان» برجسته‌ای‌که در شهر های مختلف ایتالیا رسماً مأموریت یافتند که هفته‌ای یکبار « کمدی‌الهی » را درکلیساها ومراکز عمومی ومیدانهای شهر برای مردم معنی و تفسیر کنند ، نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ نیز به خلق آثار برجستهٔ‌هنری براساس این کتاب پرداختند . درزمرهٔ مهمترین‌نقاشان« کمدی الهی » میتوان ازبوتیچلی **Botticelli** نقاش بزرگ قرن پانزدهم ایتالیا و ویلیام بلیك **William Blake** شاعرو هنرمند بزرگ انگلیسی قرن

۱ـ عنوان‌کامل این‌کتاب چنین است :

P . C . De Batines : Bibliografia dantesca , ossia catalogo delle edizioni, traduzioni, manoscritti e commenti della Divina Commedia e delle Opere minori di Dante ; 2vol.

مجسم واز نقاشانی چون دلاکروا Delacroix ، شفر ، گلز ، دلابرد ، هامان ، مورانی ، منیان ، کورتوا ، کرنلیوس ، و مجسمه‌سازانی چون تریکتی ، الفرد شرون ، سن‌مارسو ، اوبه و غیره وبخصوص ازگوستاو دوره Gustave Doré نقاش‌وحجار معروف قرن‌نوزدهم فرانسه نام‌برد. علاوه بر آثار این نقاشان ، بسیاری ازکلیسا های اروپا و بناهای مختلف تاریخی‌دارای تابلوها ومجسمه‌هائی‌هستندکه توسط‌نقاشان وحجاران‌مختلف بر اساس مطالب «کمدی الهی» بخصوص «دوزخ» پدید آمده ، حتی در کلیسای جلفای اصفهان تابلوئی ازدوزخ‌هست‌که باحتمال‌قوی ازدوزخ‌دانته الهام‌گرفته‌است .

مجموعه‌ای‌موسوم‌به Catalogue of the Dante Collection که‌ازسال ۱۸۹۸تا۱۹۰۰درنیویورك انتشاریافته، وظاهراًکاملترین فهرست مربوط به‌آثار دانته است ، شامل بیش‌از ۶۰۰ صفحهٔ بزرگ است که ۱۸۰ صفحهٔ آن به‌دانته و آثار او ، و بیش‌از ۴۲۰ صفحه به اسامی آثار تحقیقی وکتابها ورساله هائی که دربارهٔ «کمدی الهی» نوشته شده اختصاص یافته است وهریك ازین ۴۲۰ صفحه‌که باحروف ریز و بصورت دو ستونی چاپ شده، شامل نامهای متعدد مختلف با توضیحات مربوطه است ، یعنی همین یك‌مجموعه بتنهائی‌شامل‌اسامی چندین‌هزارجلدکتاب است که‌دربارهٔ «کمدی الهی» نوشته شده . نسخه های این‌کتاب را درکتابخانه های ملی امریکا و اروپا میتوان یافت .

در سال ۱۹۲۰ مجموعهٔ دیگری بعنوان مکمل این مجموعه بنام additions توسط «مری‌فوولر» دختر«ویلیام‌فوولر» ناشرمجموعهٔ‌اصلی در نیویورك منتشرشد ؛ این‌مجموعهٔ تکمیلی درحدود ۱۲۰ صفحه دارد که شامل اسامی کتابهائی است که در کاتالوك اصلی از آنها نام‌برده نشده و غالباً بعدازآن تاریخ انتشار یافته اند . ازسال ۱۹۲۱ ببعد این مجموعه هر ساله با«گزارش سالیانهٔ انجمن دانته» درامریکا تکمیل میشود .

مجموعهٔ دیگری بزبان ایتالیائی بنام Bibliografia dantesca : 1920 - 1030 که درسال ۱۹۳۲ در فلورانس منتشرشده ، حاوی اسامی ۳۷۵۳ کتاب و رساله و مقالهٔ تحقیقی است که تنها درده سالهٔ ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ دربارهٔ دانته نوشته‌شده وبچاپ رسیده‌است!

درحال‌حاضر در غالب‌کشور های بزرگ اروپا و امریکا «انجمنهای دانته‌شناسی» وجوددارد که محققین‌وادبای‌درجهٔ‌اول آنکشورهادر آن‌شرکت

دارند، واز طرف بسیاری از این انجمن‌ها مرتباً نشریه هائی دربارهٔ دانته وکمدی الهی منتشر میشود که هر شمارهٔ آنها حاوی تازه‌ترین تحقیقات و مطالعات مربوط بدین کتاب است . مهمترین این نشریه های منظم (بغیر از کتابهائی که بطور مستقل منتشر میشود) تاآنجا که من اطلاع دارم چنین است :

در ایتالیا : Bulletino dellaSocietà dantesce italiana که ازسال ۱۸۹۰ تا سال ۱۹۲۱ بدین‌نام منتشر شده، واز آن پس نام آن تبدیل به Studi danteschi شده‌است .

نشریهٔ L ’ Alighieri که‌ازسال ۱۸۸۹ منتشرشده .

نشریهٔ Il Giornale dantesco که از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۸ بدین نام منتشر شده ، و بعداً نام آن بدل به Annuario dantesco شده است .

نشریهٔ Il nuovo Giornalc dantesco که از ۱۹۱۷ منتشرشده .

درآلمان : نشریهٔ Deutsches Dante - Jahrbuch که از سال۱۹۱۹ منظماً درشهر «وایمار» منتشر میشود .

در امریکا : نشریهٔ The Annual report of the Dante Society که از سال ۱۸۸۳ تاکنون منظماً در شهر کمبریج در Massachussetts منتشر میشود .

در فرانسه : نشریهٔ Bulletin italien که از ۱۹۰۱ در بردو منتشرشده ، و نشریهٔ Etudes italiennes که‌از۱۹۱۹ درپاریس‌انتشار یافته ، واین‌دومجموعه باآنکه بخلاف نشریه‌های فوق‌الذکرمنحصر به‌دانته و« کمدی‌الهی» نیست،عملا بدانها اختصاص دارد .

علاوه برآنچه گفته‌شد ، مجموعه معروف Lectura Dantis که از سالها پیش بصورت مجلدات مستقلی ازیك سری کامل در فلورانس منتشر میشود شایان ذکراست. هریك ازاین کتابها که بطورمتوسط شامل چندصد صفحه میشود ، به‌شرحها و تفسیر های مربوط به **یکی** از سرود های کمدی الهی تخصیص دارد ، وتازه بعداز انتشار هر کتاب تدریجاً چندین «ضمیمه» و « جزوه » مربوط بدان منتشر میشود که درآن نظریات تکمیلی مربوط بدان سرود نقل شده است .

ولی این مجموعه منحصر به فلورانس نیست ، زیرا تقریباً تمام شهرهای بزرگ ایتالیا دارای‌چنین مجموعه هائی‌هستند که خودمستقلاانتشار

میدهند ، و از مجموعهٔ فلورانس گذشته ، مهمترین آنها در شهر جنوآ تحت عنوان Lectura Dantis genovese منتشر میشود ؛ در این مجموعهٔ اخیر ، هر کتاب شامل شرح و تفسیر چندسرود است. مجموعه‌ای نیز بنام : Biblioteca storico - critica della letteratura dantesca ازسال ۱۸۹۹ تاکنون مرتباً درشهر «بولونیا» در ایتالیا انتشار می‌یابد .

در انگلستان مجموعهٔ عالی و کاملی از طرف Paget Toyndee که بزرگترین « دانته شناس » اروپا در قرن کنونی بشمار میرود ، بنام : Britain's tribute to Dante in literature and art - a chronolgical record of 540 years (1380 - 1620) در سال ۱۹۲۱ در لندن منتشر شده که فقط شامل اسامی ترجمه های انگلیسی « کمدی الهی » و فهرست تحقیقات و مطالعاتی است که دربارهٔ این کتاب در انگلستان شده است ، و در آن ۱٦ صفحه بزرگ تنها به «فهرست» اختصاص دارد. از آن‌پس‌نیز درهرچاپ اطلاعات واسامی‌تکمیلی مربوط بمدت‌فاصلهٔ بین‌دوچاپ بدین مجموعه افزوده میشود .

مجموعه‌ای بنام Siudies in Dante که از سال ۱۸۹٦ توسط E. Moore وفرزندان او دراکسفرد منتشر شده‌است ، از منابع موثق مطالعات مربوط به کمدی‌الهی بشمار میرود.

شاید ذکری از «دائرة‌المعارف دانته‌ای» نیز که کاملترین‌اثر مربوط به دانته در ایتالیا است بی‌مورد نباشد . این مجموعه که موسوم است به Enciclopedia danresca دردوجلد درمیلان منتشر شده ، ویك جلد سوم درسال ۱۹۰۵ بدان افزوده شده است ، ودر هر چاپ تازهٔ این سه‌جلد جدیدترین اطلاعات دربارهٔ‌دانته، بشیوهٔ‌معمول دائرة‌المعارف‌ها اضافه‌میشود. همچنین مجموعهٔهفت‌جلدی فرهنگ‌دانته‌ای Dizionario dantesco که در سال ۱۸۸۵ در شهر «سیه‌نا» Sienna در ایتالیا منتشر شده ودر ۱۸۹۲ یك‌جلد هشتم بدان افزوده شده ودرهرچاپ تازه کاملتر میشود .

بااین‌همه ، شاید بهترین دیکسیونر مربوط بدانته فرهنگی باشد که بزبان انگلیسی توسط Toynbee فوق‌الذکر انتشار یافته است و عنوان آن چنین است :

A dictionary of proper names and matters in the works of Dante - Oxford , 1868

دو «دانته‌شناس» ایتالیائی بنام «پاسرینی» و «ماتسی» درسال ۱۹۰۰ کتابی بنام فهرست نشریات ده سالهٔ مربوط به دانته Un decen - nio di bibliografia dantesca منتشر کردند که مربوط به ده‌سالهٔ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ بود و اسامی کتابها و رسالات و مجموعه‌ها و مقالات راجع به دانته را که فقط در آن ده ساله منتشر شده بود شامل میشد. این کتاب شامل ۵۹٤ صفحهٔ بزرگ است، وتعداد اسامی مندرج در آن به ٤۳۹۲ بالغ میشود.

بااین حساب، در نیمهٔ اول قرن بیستم تعداد این قبیل کتابها ورسالات و مقالات به ۲۲۰۰۰ رسیده است که نه‌دهم ازین رقم، یعنی قریب به بیست هزار آن مربوط به «کمدی الهی» است، و تازه برای نشریات بیشمار سال ۱۹۲۱، یعنی ششصدمین سال‌مرگ دانته، که ازتمام اروپا وآمریکا در آن شرکت جستند و بزرگترین تجلیل جهانی را از یك شخصیت دنیای ادب بعمل‌آوردند، دراین‌رقم جائی‌خاص منظور نشده‌است، درصورتیکه در آنسال روزنامه و مجله‌ای در سراسر اروپا و قسمت اعظم ازکشور های جهان نبود که در آن مقاله وتحقیقی دربارهٔ دانته و کمدی الهی منتشر نشده باشد، وهیچ کشور اروپائی نبود که در آن کتب متعدددرین‌باره انتشار نیافته باشد، چنانکه آن سال را در عالم ادب اروپا «سال دانته» لقب دادند. تعداد کنفرانسهائی که درین سال در ایتالیا، فرانسه، آلمان، انگلستان، امریکا، بلژیك، هلند، اسپانیا، چکوسلواکی وغیره دربارهٔ «کمدی‌الهی» ایرادشد، به‌حساب یك دانته‌شناس معاصر فرانسوی، «ماسرون»، ازهزار متجاوز بود.

طبق محاسبهٔ همین دانته‌شناس فرانسوی، تنها در ده سالهٔ آخر قرن نوزدهم یعنی‌از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ شش «ترجمه» تازه از کمدی‌الهی بزبانهای محلی **ایتالیائی**، ۸ ترجمهٔ تازه بزبان فرانسه، ۱۱ ترجمهٔ تازه بزبان آلمانی، ۳۸ ترجمهٔ تازه بزبان انگلیسی، ٦ ترجمهٔ تازه بزبان اسپانیائی، ۲ ترجمهٔ تازه به‌زبان‌چك ازین کتاب منتشرشده - در همین مدت بیش از **صد** کتاب و رساله ومقالهٔ تحقیقی دربارهٔ **سرود سی‌وپنجم** دوزخ، **چهل** کتاب‌ورساله‌و مقاله دربارهٔ **سرود سی‌وسوم** دوزخ، **چهل** کتاب و رساله ومقاله دربارهٔ **سرودیازدهم** بهشت منتشر شده - ۱۷ تفسیر تازه دربارهٔ جملهٔ «آن‌پا که بر زمین استوارتر بود» (رجوع شود به شرح ٤ صفحه ٦ این کتاب)، ١٤ تفسیر تازه دربارهٔ اینکه «صدای ویرژیل براثر خاموشی ممتد ضعیف شده

بود» (رجوع شود به‌شرح ۱ صفحهٔ ۱۱ این کتاب) ، ۲۳ تفسیر تازه دربارهٔ این جمله که «... شاید گوید وی‌شما دروی بچشم حقارت نگریسته بود» (رجوع‌شود به‌شرح۱صفحه۱۴۳ این کتاب) و۵۵تفسیرتازه دربارهٔ«آنکس که از روی فرومایگی آن‌دریغ بزرگ را کرده بود» (رجوع‌شود بشرح۱ صفحه۴۷این کتاب) انتشاریافته‌است. برای‌اینکه رقم‌متوسط یکصدساله‌اخیر دراین‌باره بدست‌آید قاعدتاً بایدهریك ازین‌ارقام راده‌برابر کرد.

شخصیت «دانته»

برخی از بزرگان بسرزمین معینی تعلق دارند؛ برخی هستند که دامنه نفوذشان ازسرزمین خودشان تجاوزمیکند و سراسرعصر و دوره‌ایرا شامل میشود؛ بزرگان معدودی نیز هستندکه پا از عصر و دوران خود فراتر میگذارند و برتاریخ جهان یعنی بر سراسر قرون بعد از خود سایه می‌افکنند. ازاین بزرگان‌درهمه‌رشته‌های‌علم‌وادب‌وفکر وهنروسیاست‌وغیره. میتوان‌یافت ، وشك نیست‌که در عالم ادب «دانته» یکی ازین‌کسان است.

تقریباً تمام محققین عالم ادب مغرب زمین دانته‌را یکی ازسه شاعری شمرده‌اند که «اعظم‌شعرای تاریخ‌جهان» لقبدارند.

بدیهی است مقام «اعظم شعرای ایتالیا» برای دانته بقدری مسلم و محرز است که هیچکس تاکنون در این باره تردیدی نکرده است. دانته در ایتالیا مقامی داردکه باحتمال قوی نظیرآنرا هیچ شاعر دیگر درهیچ کشور دیگر ندارد، زیرا در ایران ما این مقام میان فردوسی و نظامی و سعدی وحافظ مشترك‌است ، و در اروپا نیز،گوته درآلمان ، ولتر و هوگو درفرانسه، کالدرون در اسپانیا ، کامونیس درپرتقال وپوشکین درروسیه با همهٔ عظمت خود این‌اولویت مسلم راکه دانته در ایتالیا دارد ندارند. فقط مقام شکسپیر را درانگلستان میتوان بامقام دانته در ایتالیا برابر نهاد، با این‌تفاوت‌که نام دانته در ایتالیا با یکنوع «تقدس» روحانی درآمیخته که شکسپیر فاقدآنست ، وازاین‌حیث دانته را میتوان درکنار لسان‌الغیب ما جای داد.

چنانکه گفته‌شد تاکنون دراروپا سه‌نفرازشعرای‌جهان «اعظم شعرای تاریخ‌بشر» محسوب شده‌اندکه عبارتنداز: همر ودانته و شکسپیر، وبیست سال‌پیش‌که مراسم هزارهٔ فردوسی درجهان برپا میشد، غالباً اظهار عقیده

کردند که فردوسی نیزیکی ازین‌جمع است و باید ازلحاظ تاریخ نفر دومین محسوب‌شود تااین‌چهارشاعر «ارکان‌اربعه» ادب‌جهان باشند .

دانشمند محترم آقای‌مینوی در شرح جامعی که چند سال قبل در بارهٔ دانته نوشته‌اند درین مورد نظر محققین اروپائی را بتفصیل تشریح کرده‌اند[1] : «اروپائیان سه‌نفر ازشعرا را درطبقه‌اول ، و رأس شعرای بشر قرار میدهند ، که‌همیروس ودانته وشکسپیر باشند، وملاك ایشان اینست که این سه‌نفر ازتمام عطایا و قوی و ملکات مخصوص شاعر بحد اعلی بهره‌ور بوده‌اند، وهر یك از ایشان عرصهٔ بسیار وسیعی از علایق و احساسات و ممیزات تمامی نوع‌بشر را میدان جولان افکار خود وموضوع منظومات و نمایشها واشعار خود قرار داده است . دانته ازحیث سهولت الفاظ وسادگی کلام، ازحیث افسونگری وگیرندگی سخن و سحربیان برای عموم آدمیان واز حیث تنوع معانی بپای آن دوشاعر دیگر نمیرسد ، وآن لذت دائمی که اشعارهومیروس وشکسپیر بخواننده وشنونده میدهد درشعردانته کمتراست. ازحیث جزالت و استحکام وقوت عبارت ، واز حیث عمق فکر وقوهٔ پی‌بردن بکنه صفات‌بشر ورسیدن بغوروزندگانی ، دانته باآندونفر برابراست . ولی چیزهائی‌هم‌هست که دانته در آنها ازآندو شاعر بالاتراست : منجمله‌اینکه دامنهٔ موضوعات وعرصه جولانگاه افکارش وسیعتراست ، ومجموعهٔ کمالات وممیزات انسانی ، بعلاوهٔ طبیعت وگذشته وحال وآینده همه‌را بیشتر از آن دونفر دیگر مطمح‌نظر قرار میدهد و توجه او بمعارف بشری و جمع کردن ووفق دادن بین‌آنها ، واشتیاق او به اینکه جامعهٔ بشری بطور کلی تمام هم وسعی خود را متحداً مصروف سیر درراه کمال بنماید مافوق توجه‌واشتیاق سایرین است ، وبهمین‌جهت است‌که اوگوست‌کنت فیلسوف بزرگ فرانسه گفته‌است‌که «کتاب‌کمدی الهی دانته حماسه بی‌مثل ومانندی‌است وهنوزهم بلندترین درجهٔ فروجلال هنروصنعت انسانی همین است . »

شاخصیت دانته درعالم ادب بقدری است‌که حتی‌مقام گوتهٔ‌آلمان‌را که بیشك ازعجیب‌ترین نوابغ‌تاریخ‌بشراست بااوبرابر ننهاده‌اند. میان‌شکسپیر ودانته نیز این تفاوت هست‌که شکسپیر اثری‌که بتنهائی با «کمدی الهی» دانته قابل‌قیاس باشد ندارد ، وبرابری ایندو ، وقتی است‌که مجموعهٔ آثار شکسپیر را که از افتخارات عالم انسانی است با «کمدی الهی» دانته در ترازوی سنجش گذارند .

---

[1] ــ «پانزده گفتار» از آقای‌مجتبی‌مینوی ـ نشریهٔ‌دانشگاه‌تهران، صفحات ۳۷ و ۳۸

از نظر غربیان ، مقام دانته چنان بلند است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی میشمارند که « کمدی الهی » این شاعر نوشته شد ، زیرا معتقدند که درواقع باایناثر عصر جهالت وظلمت بپایان رسید ودورهٔ فروغ رنسانس آغازشد .

زندگی دانته

دانته آلیگیری Dante Alighieri درماهمه سال ۱۲٦۵ درشهر فلورانس بدنیا آمد[۱] .

فلورانس درآن زمان یکیاز جمهوریهای متعدد ایتالیا بودکه مانند شهرهای ونیز Venezia ، پیزا Pisa، سیه‌نا Sienna، جنوا Genova، راونا Ravenna وغیره ، برای خود استقلال داشت؛ این شهرها از لحاظ بازرگانی شهرهائی آباد ومرفه بودند ، ولی همهٔ آنها دستخوش اختلافات ودسیسه‌بازیها وبند وبست های داخلی فراوانی بودندکه درآن دوره تقریباً برسراسر اروپا حکمفرما بود ، منتها درهیچجا بپای‌ایتالیا نمیرسید .

از اوایل قرن سیزدهم مسیحی (قرنی که دانته در آن بدنیا آمد) ، فلورانس وغالب شهر های اطراف‌آن میدان زورآزمائی سیاسی دودسته‌ای بودندکه گوئلفی Guelfi وگیبلینی Ghibellini[۲] نام داشتند . از لحاظ سیاسی « گیبلینو » ها طرفدار «امپراتوری مقدس روم و ژرمن» بودندکه ریاست‌آن با امپراتور آلمان بود، و« گوئلفو»هاکه خاندان‌دانته ازآنها بود بعکس هواخواه پاپ‌وآزادی ایتالیا ازنفوذآلمان بودند .

برای آشنائی با جریان زندگی دانته وطرز فکر قرون وسطائی آن زمان‌که اساس شناسائی « کمدی الهی » است ، باید وضع کلی اروپای آن دوره را بنظر آورد .

درقرن دانته ، اروپا اواخر دورانی را میگذرانیدکه امروزه بطور کلی «قرون‌وسطی» نامیده میشود . این دورهٔ قرون‌وسطائی ازاوایل قرن ششم مسیحی که امپراتوری روم براثر حملات وحشیان شمالی اروپاو

۱ــ نام این‌شهر درزمان دانته فیورنتسا Fiorenza بود و بهمین‌صورت نیز در « کمدی‌الهی» آمده‌است، ولی‌امروزه‌درایتالیا فیرنتسه‌Firenze خوانده میشود، دراین کتاب، بنابتلفظی که‌ازمدتها پیش‌درایران‌معمول‌بوده همه‌جا«فلورانس» آورده‌شده‌است.

۲ــ جمع گوئلفو Guelfo وگیبلینو Ghibellino که در حواشی این کتاب گوئلف وگیبلین آورده شده‌است ، (رجوع‌شود به‌صفحهٔ ۱٦۱ این کتاب ، شرح۲)

وحشیان زردپوست آسیای مرکزی و شرقی ازهم پاشید ، تا سال ۱۴۵۳ که شهر قسطنطنیه بتصرف ترکان عثمانی درآمد ادامه داشت ، ودرسراسر این دوران، مغرب زمین بجزقسمت کوچکی ازآن که امپراتوری بیزانس را شامل میشد ، واسپانیا که تحت استیلای مسلمانان بود ، درجهل و پراکندگی واختلافات خانگی میزیست . در این دوره تقریباً تمام اروپا تقسیم به سرزمینهای مستقل کوچك کوچکی شده بود که تحت تسلط فئودالها قرار داشت ، و فقط مذهب بود که تا حدی مشعل علم را در این ظلمتکده تابان نگاه میداشت .

قرنی که دانته درآن بدنیا آمد نزدیك باواخر این دوران قرون وسطائی بود وتدریجا مقدمات تحولات اجتماعی عظیمی که دورهٔ «رنسانس» ودرپی آن عصر جدید را پدیدآورد آغاز شده بود . دانشگاه های متعدد در شهرهای بزرك ایتالیا وفرانسه وآلمان و انگلستان و اتریش تأسیس شده وبسیاری ازآثار برجستهٔ فکر وادب وعلم یونانی و اسلامی بزبان لاتینی که زبان علمی اروپای آنروز بودترجمه شده بود ، واندك اندك نویسندگان وشعرا ودانشمندان بزرگی ازقبیل پترارك وسن تماس داکن وآلبرتوس ــ ماگنوس (البرت کبیر) وبیکن وغیره دراروپا پیدا شده بودند ، وبررویهم هنر و ذوق از خشونت و زندگی قرون وسطائی بدر میآمد . خیلی از تاریخ نویسان و متفکرین اصولا براین نظرندکه ظهور «دانته» را با او شروع کرد .

درقرن سیزدهم یعنی درقرن دانته و «کمدی الهی» وضع کلی اروپا ودنیا بطور خلاصه بدین ترتیب بود : جنگهای چند صدساله صلیبی که ازسال ۱۰۹۶ مسیحی شروع شده بود قریب باتمام بود ؛ آخرین جنك واقعی صلیبی، بین شرق وغرب، دراوایل قرن سیزدهم مسیحی تحت رهبری ونیزیها و بکمك نیروی دریائی آنان صورت گرفته بود ، و جنك دیگری که اندکی بعد ازآن علیه «مرتدین» آلبی انجام شد و جنك صلیبی نام گرفت ، بیشتر بهشوخی شباهت داشت . این «مرتدین آلبی» که درجنوب فرانسه میزیستند پیروان فرقهٔ خاصی ازآئین عیسی بودندکه براساس دوگانگی دین زرتشتی ومعتقدات ایرانی تکیه داشت ، ودرحقیقت اینان مظاهر روح و فلسفه ایرانی دراروپای آنروز بودند .

مقارن این احوال، آسیا دچار بزرگترین طوفان سیاسی و اجتماعی تاریخ خود یعنی اسیر فتنهٔ مغول بود . شصت سال پیش از تولد دانته ،

چنگیز یورش‌وحشیانهٔ خویش را از مغولستان بسوی مغرب شروع کرده و شمال‌چین و آسیای‌مرکزی و بعدایران‌را بتصرف درآورده بود واندکی بعد مغولان‌روسیه جنوبی‌رااشغال کرده وازراه‌لهستان باروپاسرازیرشده‌بودند. دراواسط این قرن (۱۲۴۱مسیحی) ، نیروی مغول درجنگی تاریخی، قوای آلمانها ولهستانیها ومجارها را درهم شکست وپنج سال پیش ازتولد دانته بودکه «قوبلای‌قاآن» ، خان کبیر ، فرمانروائی امپراتوری عظیمی را که ازکنارهٔ دریای‌ژاپن تاقلب اروپاراشامل میشدآغاز کرد .

در همین موقع در انگلستان نخستین « پارلمنت » واقعی تاریخ گشوده میشد ، واین واقعه درست در همان سال صورت گرفت که دانته‌پای بجهان‌مینهاد ؛ ودراین احوال ، در فرانسه وضع اجتماعی درست در مسیری مخالف با مسیر اجتماعی انگلستان یعنی بسوی استقرار قدرت مطلقه پادشاهان سلسله «والوا» و از میان رفتن تدریجی ملوك‌الطوائفی بنفع حکومت مرکزی پیش میرفت. آلمان و ایتالیا هنوز تحت حکمفرمائی واحد امپراتوران‌مقدس روم وژرمن بودند ولی‌ایتالیا تلاش بسیار میکرد . که‌خودرا اززیر نفوذآلمانها بیرون‌آورد .

دراین میان بزرگترین قدرت معنوی در سراسر اروپا قدرت پاپ ودستگاه مذهبی واتیکان بودکه درهمه‌جا حریف بزرك و سرسختی برای پادشاهان وفرمانروایان‌بشمارمیرفت، بدین‌جهت بودکه درآلمان وفرانسه‌و انگلستان وبسیار جاهای دیگر ، پاپها باحریفان سیاسی خود دست وپنجه نرم میکردند . تنها جائی که ازنفوذ پاپ مصون بود، قسمتی از اسپانیا بود که هنوز زیر فرمان مسلمانان بود ، ولی در آن زمان دیگر قدرت واقعی مسلمین دراسپانیا رو بـزوال بود وآن شکوه وهیمنهٔ قرون پیش را نداشت .

.درتمام اروپـا هیچ سر زمینی بـه پراکندگی ایتالیا نبود . قسمت جنوبی ایتالیا جزو حکومت «ناپل وسیسیل» و قسمت مـرکزی‌آن قلمرو پاپ و واتیکان بود ، ولی ازشمال رم تا بالای ایتالیا تقسیم به‌حکومتهای خودمختار کوچکی شده‌بودکه چنـانکه‌گفته شد از حیث فرهنك و ذوق و صنعت وتجارت خیلی پیش رفته بودند ، ولی همهٔ‌آنها مثل ایالات مختلف یونان قدیم ، ازیکطرف اسیر اختلافـات ودسته بندیهای شدید سیاسی داخلی بودند وازطرف دیگر بایکدیگر درجنك وجدال بسر میبردند . از نظر اخلاقی غالب این جمهوریها دچار انحطاط فراوان بودند ، بطوریکه

دروغ وحیله وارتشاء وپیمان‌شکنی وخیانت و عدم‌توجه باصول شرافت برای آنها امری رایج بود؛ بهمین‌جهت سرتاسر کمدی الهی پراست از شکایتهائی که‌شاعر ازاین فساد عمومی شهرو کشور خود میکند.

فلورانس که شهر بسیار آبادومتنعمی بود، دراین‌زمان در آتش‌اختلافات شدید داخلی میسوخت. چنانکه گفته شد از اوائل قرن سیزدهم مسیحی (قرن‌تولد دانته)، دودسته‌سیاسی رقیب‌یعنی «گوئلف‌ها» و «گیبلین‌ها» دراین شهر باهم کشمکش داشتند و گاه‌اینان و گاه آنان برتوسن‌مراد سوارمیشدند. درسال ۱۲۶۰ یعنی پنج‌سال پیش از تولد دانته بالاخره کار این اختلاف به خونریزی موحشی کشید، بدین ترتیب که دسته «گیبلین‌ها» که چندی پیش از آن از فلورانس طرد شده بودند به فرماندهی «فاریناتا» با قوای شهر «سیه‌نا» پیمان اتحاد بستند و متفقاً بقوای فلورانس حمله بردند و آنها را در جنگ معروف «مونتاپرتی» Montaperti درهم شکستند که در «کمدی الهی» بارها بدان اشاره شده است. در نتیجهٔ این پیروزی دسته «گیبلینی» که طرفدار امپراتوری آلمان و روم و از لحاظ اجتماعی مدافع طبقه اشراف (آریستوکراسی) بود، درفلورانس روی کار آمد، ولی چندی بعد پس‌ازمرگ فاریناتا، ورق برگشت واینبار برای‌همیشه گیبلین‌ها ازاین‌شهر طردشدند و «گوئلف»ها که خاندان دانته‌ازآنها بودند حکمرانی شهررا دردست گرفتند.

اما اندکی نگذشت که میان خود این گوئلف‌ها تفرقه‌افتاد، وبالاخره این‌تفرقه باعث تقسیم آنان به دودسته مختلف شد که «سیاه‌ها» Neri و «سفیدها» Bianchi لقب گرفتند. این‌دسته‌ها طبق روش کلی گوئلف‌ها طرفدار پاپ بودند، ولی بیش‌از پاپ‌خواهان آزادی‌فلورانس درمقابل‌هرگونه نفوذسیاسی خارجی بشمارمیرفتند، بدین‌جهت طولی نکشید که یکی‌از آندو، یعنی دسته‌سفیدها با پاپ از درستیز درآمد، وپاپ بکمك فرانسویان‌درصدد درهم‌شکستن آنها برافتاد. شاید این حوادث، مثل دسیسه‌بازیهای سایر ادوار تاریخ ایتالیا وجهان، میبایست دیر یازود فراموش شده باشد، ولی امروزه این تحولات سیاسی قرن سیزدهم اختصاصاً مورد توجه عمومی است، زیرا «کمدی الهی» دانته آنرا بصورت خاطره‌ای فراموش نشدنی درآورده است.

در چنین محیط آشفته و پردسیسه‌ای بود که دانته سالیان کودکی و جوانی خودرا گذرانید. ازتحصیلات اولیه اوچندان اطلاعی در دست نیست،

ولی قطعی است که این تحصیلات وسیع ودامنه‌دار بود؛ ظاهراً وی‌در دانشگاه «بولونیا» که در آن عصر شهرت خـاص داشت ، ونیز در دارالتعلیم فرقه مذهبی «برادران کهتر» Frati Minori [1] درشهر سنتاکروچـه تحصیل کرد ، ولی قسمت عمدهٔ رشدفکری وفلسفی خودرا مرهون دانشمند بزرگی بنام «برونتو لاتینی» Brunetto Latini بود که چندین کتاب و یکنوع «دائرةالمعارف» علوم آن عصر را بزبـانهای فرانسه و ایتالیائی ولاتینی نوشته بود ، ودانته در سرود پانزدهم «دوزخ» خود بتفصیل و با احترام از او نام میبرد .

دراین دوران کودکی بود کـه عشق افسانـه‌ای و معروف دانته بـه «بئاتریکس» آغاز شد . بئاتریکس[2] دختر مردی بنام « پرتینـاری » بود که نزدیکی خانوادگی بـادانته داشت ، و در یك مهمانی فامیلی بود کـه دانته برای اولین‌بار با دختر او ملاقات کرد. درآن‌هنگام «دانته» نه سال داشت وبئاتریس هشت‌ساله بود ، ولی خود دانته معتقداست که عشق سوزان او بهبئاتریس ازهمین‌هنگام آغازشد ، وچنانکه درکتاب «زندگـانی‌نو» خود میگوید «ازین‌هنگام بود که پابقلمرو سلطان‌عشق نهاد . »

ده سال بعد وی نخستین نغمه های عاشقانهٔ خودرا بخـاطر این دختر سرود . ولی این عشق تاآخر بصورتی افلاطونی باقی ماند ، زیرا بئاتریس بمردی دیگر شوهر کرد و اندکی بعد یعنی در ژوئن سال ۱۲۹۰ ، در ۲٤ سالگی مرد . این مرگ نابهنگام روح دانته را تکان داد واو راکـه هنوز شاعری تازه‌کار و نـاپخته بود ، چنان آمادهٔ شاعری کرد که عاقبت بصورت یکی‌از بزرگترین شاعران تاریخ جهانش درآورد .

در ادبیات جهان ستایشی که دانته ازین زن کرده نظیر ندارد ، زیرا هیچ شاعری هنوز محبوبه خودرا تابدین‌درجه الوهیت بالانبرده است. دانته بدین بئاتریس‌در «کمدی الهی» مقام «مظهرحق» و «نمایندهٔ لطف الهی» داده ، واورا تاحد فرشتگان ملکوت بالابرده ودر عالیترین طبقه فردوس، که‌آدمیان بدان‌راه میتوانند یافت جای داده است. خودش ، پیش‌از سرودن «کمدی‌الهی»درکتاب معروف‌دیگرش بنام«زندگانی‌نو»Vita Nuova نوشته بود که : «. . . امیدوارم دربارهٔ او آن چیزی را بگویم که تاکنون دربارهٔ هیچ‌زنی گفته نشده‌است»، وکم‌اتفاق افتاده که کسی تابدین‌پایه بقول خویش وفا کرده باشد .

[1] ــ دربارهٔ این‌فرقهٔ‌مذهبی، به‌شرح‌اول سرودبیست‌وسوم این کتاب‌مراجعه‌شود.
[2] ــ Beatrice Portinari ؛ بشرح۳ صفحهٔ۱۰۵این کتاب مراجعه‌شود .

بااینوصف ، عشق دانته به بئاتریس مانع از آن نشد که وی پس از مرگ محبوبه خود روی به عشقهائی دیگر آورد و سراغ زیبارویانی دگر رود .

شاید ، چنانکه غالباً در شرح حال دانته نوشته‌اند ، این گریزپائیهای شاعر بیشتر بخاطر سرگرم کردن او صورت گرفت تا برای تسلای خاطر و فراموشی . بالاخره در سال ۱۲۹۳ ، یکسال بعداز مرگ بئاتریس ، وی با زنی بنام جما Gemma از خاندان دوناتی Donati یك خانوادهٔ محترم فلورانسی ازدواج کرد ، و این زن تا ده سال بعد از مرگ او نیز بزیست .

درین زمان دانته شاعر مشهوری شده‌بود ویکی ازرهبران مکتب ادبی تازه‌ای بنام «سبك ملایم نو» Dolce Stil nuovo بشمار میرفت که درعالم ادب بوجود آمده بود . این مکتب ، نظیر مکتب رمانتیك قرن نوزدهم طرفدار بیان احساسات وعواطف قلبی بود ، و اساس‌کارآن دوری ازتصنع و سادگی بیان وتوجه به الهامات شاعر بشمار میرفت ، و ازین حیث نقطه مقابل مکتب‌ادبی رایج آنزمان بودکه «مکتب ادبی‌سیسیل» نام داشت واساس‌کارش سبك‌نویسندگی پیچیده وپر ازسجع وقافیه‌ای بودکه تا حدزیادی بمکتب نظم‌هندی‌ما شباهت داشت .

درهمین‌احوال‌دانته درچندین‌زدوخورد بین‌قوای‌فلورانس وهمسایگان اینشهر شرکت کرد که خاطرهٔ آنهاجابجادر«کمدی‌الهی» آمده،ومهمترینشان نبرد «کامپالدینو» بود .

در حدود سی سالگی بفعالیت سیاسی پرداخت . در سالهای ۱۲۹۶ و۱۲۹۷ بعضویت «شورای صدنفری» Consiglio dei Cento انتخاب شد ودرسال ۱۳۰۰ بسمت سفیر فلورانس به «سن‌جمینیانو» رفت ؛ دو ماه نیز درسال ۱۳۰۱ سمتی‌نظیر «رئیس دیوان عالی‌کشور» را در شهر خود داشت، ودراین‌سمت بودکه لااقل ده‌نطق‌آتشین علیه پاپ بونیفاتسیوی‌هشتم ایرادکردکه تمام بدبختیهای بعدی او ازآن سرچشمه گرفت ؛ ولی‌دانته‌عملا در«کمدی الهی» ازاو بطوری انتقام ستاندکه این‌پاپ را بصورت یکی‌از منفورترین پاپهای تاریخ‌کلیسا درآورد .

درسال ۱۳۰۰ ، بین دودستهٔ‌سیاسی «سفیدها» که نمایندهٔ ثروتمندان و نوکیسگان شهر بودند ، و دستهٔ «سیاه‌ها» که از طبقات عامه هواخواهی میکردند ، زدوخوردی شدیددرگرفت که برآتش کینه‌توزیهای گذشته دامن

زد. پاپ ظاهراً برای استقرار آرامش و در واقع برای توسعهٔ نفوذ خود ، کاردینال «آکوئاسپارتا» را بهفلورانس فرستاد ، ولی وی نتوانست کاری انجام دهد، واینبار پاپ از شارل دووالوا برادر فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه کمک گرفت . مقام و قدرت این «مصلح» تازه فلورانسیان را سخت نگران کرد ، ودستهٔ سفیدها که درآنوقت رویکار بودند، سه‌نفررا بنمایندگیخود بعنوان «سفیر فوق‌العاده» بنزد پاپ فرستادند تا او را ازین فکر منصرف سازند وراه سازشی بدست آرند . دانته یکی از این سه نفر بود ، ولی آن روزیکه بقصدسفر بهواتیکان ازشهرخود بیرون‌آمد خبر نداشت که دیگر تا آخرعمر خویش این‌شهررا بچشم نخواهد دید .

اندکی بعد از آغاز این سفر بود که «شارل دووالوا» وقوای پاپ پیروزمندانه وارد فلورانس شدند ودستهٔ سفیدهارا که باآنان مخالفت کرده بودند ازآنجا راندند وزمام‌امور را بدست «سیاه‌ها» سپردند . این‌تغییر حکومت مقدمهٔ«تصفیهٔ» دامنه‌داری شد که درنتیجه‌آن ، بسیاری از اشخاص سرشناس وخاندانهای بزرگ‌شهر ازمیان رفتند ؛ وازنظر تاریخی «دانته» معروفترین قربانی این‌تصفیه شد .

روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ نخستین حکم علیه دانته از طرف دادگاه فلورانس صادرشد . درین‌حکم بقصد بدنام کردن وی ، سخنی از سیاست نرفته بود ، بلکه ویرا متهم به « سوءاستفاده از اموال دولتی » کرده وبدین‌جرم بپرداخت پنج هزار «فیورینو» جریمه ودوسال تبعید از فلورانس و محرومیت ابد از حقوق مدنی محکوم ساخته بودند . دادرسی بطورغیابی صورت‌گرفت و دانته درآن حضور نیافت ، زیرا همه میدانستند که درچنین دادگاهی رأی بچه‌صورت صادر خواهد شد . تقریباً چهل روز بعدازآن ، حکم‌تازه‌ای دربارهٔ اوصادرشد واینبار وی‌محکوم بدان شده بود که‌اگربدست مقامات تأمینیه و قضائی فلورانس بیفتد ، زنده زنده در آتش سوزانده شود .

عدم موفقیت این « مقامات تأمینیه » در دستیابی به دانته ، بیش‌از هرکس بنفع خود فلورانسی‌ها تمام‌شد ، زیرا ازشش قرن پیش بزرگترین افتخار این شهر اینستکه چنین مردی را بجهان داده است ، و معلوم نیست که‌خیلی ازتصفیه‌های دیگر این‌چنین اشخاصی‌را ازمیان نبرده‌باشد .

* ازآن‌پس یک‌دوران ممتد آوارگی و دربدری برای شاعر شروع شد که تاآخر عمراو ادامه یافت . نخستین ضربتی که دانته از این بابت خورد،

ازدست دادن زن وفرزندانش بود. زیرا اینان اجازه نیافتند که ازفلورانس خارج‌شوند، وبناچارشاعر اززن وازچهار فرزندش: «پیترو»، «پاکوپو»، «آنتونیا»، «بئاتریچه» دور شد. ازین چهار، دوتای اولی پسر ودو تای دومی دختر بودند، وشاعر بدین‌دختر «بئاتریکس» نام‌داده‌بود. ازین‌تاریخ دیگر تاآخرعمر زنش‌را ندید، ودوتن ازفرزندانش فقطدراواخر زندگانی اوتوانستند بشهری‌که وی‌درآن بسرمیبرد بروند.

دوران بیست‌سالهٔ بازماندهٔ عمر دانته، از اینپس در شهر های مختلف ایتالیا گذشت، و احتمال هم میرود که وی درین ضمن به فرانسه و آلمان و شاید هم انگلستان سفر کرد. بهرحال چندین دانشگاه فرانسه و آلمان، ودانشگاه آکسفورد انگلستان، مدعی‌آنند که این«شاعر بزرگ اروپا»را در زمرهٔ شاگردان خود داشته‌اند. تاآخر عمر، دانته همچنان امید داشت که روزی اجازه بازگشت به فلورانس بدو داده شود، ولی هربار این اجازه را از وی مضایقه کردند، و بالاخره نیز مردی که ایتالیا او را از «بزرگترین نوابغ تاریخ خود» شمرد، دور از زادوبوم خویش در غربت بخواب جاودان رفت.

یکی دوسال اول را وی در شهر سیه‌نا Sienna گذرانید. از آنجا به سن‌گودنتو و ورونا Verona و بعد به پادووا padova رفت. در همه جا از طرف بزرگان و زمامداران شهرها با او بگرمی تمام رفتار شد وهمه‌جا دربارها وکاخها برویش گشوده بود. ولی خودش با تلخی بیکی‌از دوستان نزدیکش نوشت‌که: «نمیدانی نان‌دیگری چه‌تلخ است، ونمیدانی‌چه سخت‌است‌که آدم ازپلکان دیگری بالارود وپائین‌آید!»

چندی‌نیز، از۱۳۱٤ تا۱۳۱٦، درشهرلوکا Lucca مقیم بود، ولی آخرین منزل این سفر غربت بیست‌ساله او، و مشهورترین این منزل‌ها، شهر راونا Ravenna بود. این شهر درین زمان تحت حکومت «گویدونوولوداپولنتا» Guido Novello da Polenta بود که دانته نامش‌را جاودانی کرده است، و«فرانچسکاداریمینی»، زن زیبائی که جذابترین «قیافهٔ» دوزخ دانته‌است[1]، وبادست دانته نامش درفهرست‌عشاق بزرگ تاریخ‌جهان ضبط‌شده، خویشاوند این‌دوک بود.

دانته در این شهر تا سال ۱۳۲۱ میهمان «کان‌گراندەدلااسکالا» Can Granda della Scalla بود؛واین‌همان کسیست که«کمدی‌الهی»

[1] ــ بەشرح٤ صفحهٔ این کتاب مراجعه‌شود.

شاعر بوی اهداءشده‌است . در تابستان این‌سال ، وی ازطرف کنت داپولنتا ، زمامدار شهر ، بعنوان «سفیر فوق‌العاده» بیك مأموریت خارج رفت[1] . در بازگشت ازین‌مأموریت بود که وی بناگهان دچارتبی شدیدشد واین تب در شب ١٤ سپتامبر سال١٣٢١ اورا بدست‌مرگ سپرد. درین‌هنگام ٥٦ سال داشت. درساعت‌آخر گفت : «کاش‌درخانه خودم مرده بودم!»

در خانهٔ او ، درین زمان زنی شکسته دل زندگی میکرد که حق دیدار شوهرش را نداشت . ولی‌مردم شهری که با او چنین رفتاری کرده بودند ، پس از مرگ وی ناگهان فهمیدند که این تبعیدی بزرگترین پرچمدار افتخار شهرآنان بوده‌است . آنوقت داد و فریاد راه انداختند تا جسد شاعر و نابغه بزرگ خودرا پس بگیرند ، واین «نوشداروی پس‌از مرگ خوانندهٔ ایرانی‌را بی‌اختیار بیادشاعر بزرگ دیگری از سرزمین ما میاندازد که او نیز مثل دانته از بزرگترین مفاخر تاریخ بشر بود ، و اونیز مثل دانته زبان کشور خودرا «پی افکند» ، واونیز مثل دانته سالیان آخر عمر را بادلشکستگی و تلخکامی درگوشه‌ای گذرانید ، واگر آنچه گفته‌شده راست‌باشد ، برای اونیز پس از مرگ «نوشدارو» فرستادند . مثل اینست که طبیعت ازآنانکه تحمل عظمت نبوغشان را ندارد ، در همه‌جا بیکنوع وبایك‌روش معین‌انتقام میگیرد .

راونی‌ها حاضر به پس‌دادن جسد میهمان بزرگ خود نشدند ، و این بار فلورانسی‌ها که از تطمیع نتیجه نگرفته بودند از راه تهدید درآمدند ولشکرآرائی کردند تا «خاك راونا را بتوبره کشند» و جسد دانته را پس بگیرند . اما این‌بار «برادران کهتر» راونا دست بحیله‌زدند و فلورانسیان را فریب‌دادند، وبالاخره نیز جسدبزرگترین میهمانی‌را که یك‌شهرایتالیائی بخود دیده‌بود، وخواهددید ، درخاك خویش نگاه‌داشتند . وامروز آرامگاه این‌شاعر که مثل‌آرامگه‌خواجه‌آسمانی ما«برآن‌میگذرند وهمت میخواهند» درآن‌شهر است .

آثار دانته

بجز «کمدی‌الهی» که شاه‌اثر دانته است ، و در صفحات بعد از آن سخن خواهد رفت ، وی چندین اثر منظوم و منثور دیگر دارد که بعضی

[1]ــ در برخی از شرححال های دانته ، مقصد این مأموریت دربار پاپ وبرخی دیگر ونیز ذکرشده ، بدینجهت دراینجا ازذکرنام این‌مقصد خودداری شده‌است .

قرون وسطای مغرب زمین ، و یکی از بزرگترین آثار ادبی تاریخ جهان بشمار آمده است ، محصول دوران بیست سالهٔ غربت و دربدری دانته است که‌شرح آن رفت .

شهرت خاص این اثر از همان زمان دانته شروع شد ، ولی اختصاص عجیب آن در اینست که برخلاف سایر آثار بزرگ ادبی که هر یك دوران افتخاری کوتاه یا بلند دارند و بعد از آن اهمیتشان فرو مینشیند ، این اثر، در تمام دورهٔ ششصد ساله‌ای که ازتدوین‌آن میگذرد ، جزمدت‌کوتاهی درعصر رنسانس همواره درصدر آثار ادبی مغرب‌زمین جای داشته‌است .

هنوز چندسال ازمرك‌دانته نگذشته بودکه‌این‌کتاب درایتالیا صورت کلاسیك پیدا کرد . بزرگترین نویسندگان ومحققین عصر، که دررأس‌آنها میتوان بوکاچیو **Boccaccio** نویسندهٔ بزرك ایتالیائی را نام برد که پس از دانته از «پی‌افکنان» زبان ایتالیائی بشمار میرود و دکامرونه **Decamerone** او شهرت جهانی دارد به‌شرح وتفسیر آن پرداختند ، و جمعی چهل نفری از ادبا ، محققین ، ادب شناسان ، تاریخ دانان ، فقها ، دانشمندان، باتفاق پسران دانته‌ودوستان وآشنایان او، مشغول حاشیه‌نویسی براین کتاب شدند ، که غالب اطلاعات مربوط باشخاص ووقایعی که در این کتاب بدانها اشاره میشود از برکت همین حواشی بدست ما رسیده است. در شهر فلورانس مجالس درس و بحث مرتبی تشکیل شدکه‌کار آن تفسیر وتشریح منظومهٔ دانته‌بود. اندکی بعداز مرك‌دانته ، بغیراز فلورانس در چهار شهر دیگر ازشهر های بزرك ایتالیا ، فرمان صادر شدکه هفته‌ای یکبار ، در یکی از کلیساها و میدانها ، یك محقق و ادیب برجسته کمدی الهی را برای مردم تدریس کند ومضامین آنهارا شرح دهد تا قابل درك عموم باشد. بسیاری ازین «شرحها» بعنوان «شرح بر کمدی دانته»درهمان زمان تدوین شده وبعدها بچاپ رسیده است .

خود دانته این کتاب را فقط کمدی **Commedia** نامیده بود ، و لقب «الهی» **(divina)** یا آسمانی ، درحدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شد . این‌لقب «الهی» مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراءالطبیعه وآسمانی دارد، وهم حاکی اززیبائی ولطف«خدائی» این اثر است .

اطلاق عنوان «کمدی» بدین کتاب از طرف دانته ، مربوط بدان مفهومی که امروزه کلمهٔ «کمدی» برای مادارد نیست . خوداو توضیح‌میدهد

که «تراژدی» یعنی اثری منظوم باسبك شعر خواص ، « کمدی» یعنی اثری با سبك متوسط و ترانه یعنی اثری با سبك عـامیانه ، و او خود در مقابل «انئیس» Aeneis ویرژیل ، که خود ویرژیل آنرا «تراژدی بلندپـایه» خوانده است[1] ، این مجموعه را « کمدی» نام داده است ، زیرا « کمدی» ماجرائی‌است که برخلاف تراژدی ازبدشروع شود وبحسن‌عاقبت پایان یابد.

اما این « کمدی» چیست ، وجنبه های مختلفی کـه شهرت فوق‌العادهٔ آنرا باعث‌شده ، کدام‌است ؟

« کمدی الهی» ، در درجهٔ اول یك‌اثر شاعرانهٔ استادانه بسیار عالی است . دانته بااین مجموعه نه‌تنها بزرگترین اثرادبی کشور خودرا آفریده، بلکه «زبان» مملکت ایتالیا را پی‌ریزی کرده است . پیش از دانته مـردم هرایالت ایتالیا بلهجه‌ای خاص حرف‌میزدند که میان آن‌وزبان نواحی‌دیگر اختلاف بسیار بود ؛ زبان علمی ، زبان‌لاتین بود ولی این زبـان فقط مورد استفادهٔ خواص بود وبدرد مردم‌عادی نمیخورد ، وچون مسلم بود کـه باید خواه ناخواه یك زبان «ایتالیائـی» برای خواندن و نوشتن بوجود آید ، ایتالیائیها بی‌آنکه خود متوجه بـاشند در انتظار زبان و زبان‌سازی بودند که میبایست مشکل آنانرا حل کند. احتمال‌هم میرفت که زبان«پرووانسال» جنوب فرانسه زبان رسمی ایتالیـا شود ، ولی وقتیکه دانته اثـری بعظمت « کمدی الهی» بزبان ایالت «تسکانا» ساخت برای هیچکس تردیدی نماند که‌ازآن‌پس این‌زبان ، زبان‌رسمی ایتالیا خواهدشد، وچنین‌نیزشد .

خود دانته حکایت‌میکند که روزی درخیابان زنی‌را دیدکه اورا به‌زن دیگری که همراهش بود نشان داد وگفت : «این همان کسی است که به‌جهنم رفته وبرگشته است» ـ و آن دیگری با تعجب بدو نگریست و جواب داد : «ببین: هنوزهم درسررویش اثردوده‌های جهنم پیداست»!.ودانته‌مینویسد: «وقتی که این‌حرف‌را شنیدم ، دانستم که بدانچه میخواسته‌ام‌رسیده‌ام ، یعنی توانسته‌ام بابکار بردن زبان‌مردم بجای‌زبان لاتین، آنچـه‌را که برای عـامه قابل‌درك نبود دردسترس همه‌قرار دهم » .

از بعد از انتشار « کمدی‌الهی» این‌اثر مقیاس و محك سخن‌پردازی زبان ایتالیائی است ، همچنانکه زبان سعدی و حـافظ مـا «حد سخندانی» فارسی بشمارمیرود ؛ زیرا هنوزهم کسی نتوانسته استدرایتالیا پاازحددانته

۱ــ به سرود چهاردهم این کتاب مراجعه شود .

فراتر گذارد ، همچنانکه کسی نتوانسته است بهتر از سعدی‌ما سخن بگوید . شباهت زیادی‌نیز ازاین‌حیث میان‌سعدی ودانته است که گفتهٔ هردوجنبهٔ«سهل وممتنع» دارد و این اختصاص که کار ترجمه از اینان را بسیار دشوار میکند اصل سخن‌آن دورا بصورت شاهکار هائی بی‌نظیر درمیاورد .

شعر دانته شعری‌است بسیار موجز ومنسجم ، بطوری‌که هیچ کلمه از آنرا نه‌میتوان پس‌و پیش و نه‌حذف کرد ، واین فشردگی عجیب‌باعث شده که غالباً مفهوم اشعار «کمدی الهی» بدون شرح و توضیح قابل‌درك نباشد . درسراسر این‌کتاب غالباً شاعر مطلبی مشروح را دریك یادو جمله خلاصه کرده واین ایجاز درعین‌آنکه قدرت و تسلط عجیب او را در زبان و نظم میرساند ، اثر وی را بصورت یکی از پیچیده ترین آثار ادبی جهان درآورده است .

بسیاری ازاشعار «کمدی الهی» امروز درایتالیا و اروپا ضرب‌المثل شده‌اند ، ودرست بهمان صورت‌که ما بهرمناسبت ازحافظ وسعدی‌وفردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا از کمدی الهی» شاهد میآورند . بعضی از این اشعار از ایتالیا فراتر رفته و صورت بین‌المللی پیدا کرده‌اند و از آن جمله میتوان شعر بسیار معروفی را که برسر در «دوزخ» نوشته شده است نقل کرد که: «ای‌آنکه داخل‌میشوی ، دست‌ازهر امیدی بشوی .»

دردرجهٔ دوم،«کمدی الهی» یك داستان استادانهٔ بسیار عالی است‌که ازقدرت داستانپردازی دانته حکایت میکند . طرز گفتار و شیوهٔ نقل حوادث ووقایع ودقتی‌که در وصف جزئیات و ریزه‌کاری های «سفر» به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته ، بدین داستان طولانی صورتی خاص میدهد و آنرا بشکل سفرنامهٔ واقعی یك مسافر درمیآورد ، بطوریکه ازهمان اول خواننده فراموش میکند‌که آنچه میخواند زادهٔ خیالپردازی یك‌شاعر است، وبالعکس چنین می‌پندارد‌که واقعاً یك‌نفر مسافر ، همچنانکه از شهری به شهری وازکشوری بکشوری سفرمیکند ، دراین‌جا بسفر دنیای دیگررفته واین حوادث را عیناً بچشم‌دیده وجزئیات آنرا یادداشت‌کرده است تابرای دیگران نقل کند . حتی از روی مندرجات این مجموعه ، بآسانی میتوان «نقشهٔ جغرافیائی» دوزخ و طبقات مختلف‌آن وطول وعرض‌قسمتهاوهمواری وناهمواری جاده‌ها ووضع رودها و برج وباروها وصخره‌ها وغیره‌را تعیین کرد ؛ این‌قدرت عجیب دانته‌را در جلب‌توجه خواننده «وجنب او» ازراه بکاربردن کلمات وتشبیهات واستعارات وجملات خاصی که تأثیر آنها بدقت و

باتسلط کامل در روانشناسی حساب شده است بالاتفاق یکی از نوادر عالم ادب شمرده‌اند. یك نویسنده ودانته‌شناس معروف معاصر امریکائی «مك ـ الیستر» درین‌باره مینویسد: «ترکیب صداها، وآثار ترس، ترحم، وحشت، نفرت، اشتیاق، نگاه، گفتار، درسراسر این‌اثر بخصوص در«دوزخ» طوری است که هر کس بی‌اختیار خودش‌را دروسط آن صحنه‌ای احساس میکند که دانته برای‌او تجسم میدهد، چنانکه میتوان ویرا استاد واقعی« هنر سه‌بعدی دنیای امروزی دانست».

دردرجهٔ سوم، ومهمتراز این هردو، «کمدی‌الهی» یك‌اثر عالی‌فکری وفلسفی‌است. این‌مجموعه درحقیقت عصاره‌ایست ازعلوم واطلاعات ونظریات وعقایدفلسفی چندهزارسالهٔ بشری که درآن باترکیب خاصی درآمیخته‌اند. دراین کتاب چنانکه گفته‌اند «مجموعهٔ کمالات وممیزات انسانی بعلاوهٔ طبیعت وگذشته وحال محصول‌خاصی پدید آورده که برای‌همهٔ‌مردم جهان‌وهمهٔ‌ادوار وقرون قابل‌درك واستفاده باشد».

بدیهی‌است درین‌ترکیب باید دونکته را ازهم کاملا مجزا کرد، یعنی مفهوم کلی‌آنرا ازصورت خاص مسیحی‌وکاتولیکی آن‌جدانهاد. ازنظراخیر «کمدی‌الهی» یك‌اثر مسیحی‌است، وحتی‌درآن، تعصب‌ها و غرض‌ورزیهائی دیده میشود که خواننده امروزی‌را مخصوصاً اگر غیرمسیحی باشد ناراحت میکند. ولی ازین‌صورت ظاهری گذشته این‌مجموعه صورتی بسیارعمیق‌تر داردکه جنبهٔ فلسفی وتمثیلی آن‌است واین آن‌صورتی است‌که بعکس جنبهٔ اول برای «تمام‌ادوار وتمام‌سرزمینها» یعنی برای«بشر» ساخته شده است خود دانته دریکجای «کمدی» میگوید: شما که دیدهٔ‌بصیرت دارید ازورای الفاظ به‌رازپنهان این‌اشعار مرموز پی‌برید».

ازین‌نظر سرتاسر «کمدی الهی» پراست ازتمثیل‌ها و اشارات و استعاراتی که باآنکه ششصدسال است محققین ومتتبعین دربارهٔ‌آنها تحقیق‌و امعان‌نظر کرده‌اند بازبسیاری ازآنهاکاملا روشن نشده‌است. تقریباً هریك از حوادث و گفتگو ها و اشارات این اثر به نکته‌ای پنهانی اشاره میکندکه شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده ولی خوب پیداست‌که مفهوم ظاهری آن‌ها منظور اصلی او نیست. حتی اشاره اینکه «به‌راست چرخید» یا« به‌چپ‌چرخید» همه‌جا مفهوم‌تمثیلی خاصی‌دارد؛ وفقط وقتی‌که ازاین‌نظر بدین‌مجموعه نگریسته شود روشن میشودکه راز عظمت واشتهار عجیب «کمدی الهی» چیست وچرا متفکرین و ادبای اروپا مقام

این‌اثر را تابدین درجه بالاشمرده‌اند . بدیهـی‌است تشریح کامل این موارد تمثیلی دریك ترجمهٔ سادهٔ این کتاب ممکن نیست ومستلزم آنست که مجموعهٔ جداگانه‌ای درین‌باره تدوین‌شود، کمااینکه تاکنون نه‌یکی‌ودوتا بلکه‌صدها وشایدهزارها ازین‌مجموعه‌ها تدوین‌شده‌است ـ بااین‌وجود در ترجمهٔ حاضر سعی شده‌است هرجاکه ضرور باشد ، مفاهیم‌تمثیلی اشارات شاعر بطورخیلی خلاصه درحواشی صفحات ذکرشود تامطلب از صورت ابهام فوق‌العادهٔ خود بیرون آمده باشد .

یك اختصاص دیگر «کمدی‌الهی» اینست که درسراسر آن افسانه‌های اساطیری یونان وروم قدیم با معتقدات مسیحی درآمیخته و همه‌جـا حوادث قدیم‌وجدیددر کنارهم قرار گرفته‌است. این‌ترکیب که شایددرنظریك‌مسیحی متعصب کفرآمیز تلقی شود حاکـی از آن علو روح و بزرك‌بینی است که چنین ترکیبی را پدید آورده تااین مجموعه را تبدیل بیك‌اثر جهانی کرده باشدکه مربوط به‌تمام«بشر» باشد نه‌خاص یك‌فکر وآئین و کشور خاص ، واین‌کاری است که اروپائیان دانته‌را درآن اعظم شعرای عـالم دانسته‌اند ولی برای من‌قبول این‌نکته دشوار است‌که دراینراه دانته ازحافظ‌مافراتر رفته باشد .

چنانکه گفته‌شد ، جنبهٔ‌معنوی وتمثیلی«کمدی الهی» عالیترین جنبه‌ها وامتیازات آن‌است . درك این تمثیل‌ها ازنظر مفهوم یکایك آنها کاری‌بس دشواراست ، ولی‌درك مفهوم‌تمثیلی اساس کتاب بعکس خیلی آسان است : سراسر این مجموعهٔ طولانی، شرح سفری است که از راهی دراز و پر از موانع ومشکلات از وادی گناهکاری به سرمنزل رستگاری و صفای معنوی صورت میگیرد وبحقیقت «جهـاد با نفس» نـام دارد . راهـی است صعب و جاده‌ای ناهموار که درآن‌قدم بقدم‌فریب واغوا درکمین نشسته‌است تا مسافر را ازادامهٔ‌آن سفرمنصرف کند . ودرچنین راهیکه «منزل بس‌خطرناکست‌و مقصد ناپدید» مسافر تنها و بیراهنما نمیتواند رفت ، زیرا بقول حافظ ما :

بکوی عشق منه بـی دلیل راه قـدم   که گم‌شدآنکه‌درین‌ره‌برهبری‌نرسید

بدین‌جهت است که مسافر خطاکار این سفر را نخست براهنمائی عقل (ویرژیل) وبعد برهنمائی عشق (بئاتریس) انجام میدهد . نخستین‌شرط این سفر اقرار بگناهـکاری و توجه به‌زشتی خطـاست ، زیرا هیچکس نمیتواند ازگناهی دوری‌گزیند مگرآنکه واقعاً متوجه گناهـکاری خود بشود . این



بزم خدایان (Il Parnaso) تابلو معروف رافائل (Raffaello) ـ رم ، موزه واتیکان ،
قسمت « تالارهای رافائل » (Stanze di Raffaello)
(در وسط ، آپولن خدای موسیقی و هنر ، درمیان پریان الهام بخش نه گانه (Muse) ودرسمت چپ تابلو
« همر » شاعر بزرگ یونان و « دانته » ودرقسمت پائین سمت چپ ، « سافو » شاعرهٔ نامی یونان دیده میشوند .)

مرحله‌ایست که «دوزخ» کمدی‌الهی راتشکیل داده است که در آن مسافراز «وادی گناه» میگذرد و بمخافت خطای‌خودپی میبرد .

مرحلهٔ دوم مرحلهٔ پشیمانی و توبه، و بعد فراموشی گناه است، واین آن قسمتی‌است که «برزخ» را شامل میشود . مرحلهٔ سوم راه سربالائی سخت ولی خوش عاقبت رستگاری است که درطی آن بخلاف آن دومرحلهٔ دیگر فقط «عقل» راهنما نمیتواندبود، وراهنمای بزرگتری‌لازم است که «عشق» نام دارد .

دانته این سفر دراز را در «نیمه راه زندگانی خود» انجام میدهد ودر بازگشت ازآن «دفتر خاطرات سفر» خویش را برای ساکنان روی زمین بارمغان میآورد ، زیرا هم بئاتریس ، هم پترس مقدس ، وهم یکی از اجداد اودر بهشت‌بوی دستور داده‌اند که بکوشد تا دیگران را بسوی حقیقت راهنمائی کند .

ولی دانته در چه وقت بفکر این سفر افتاد ، و این «دفتر سفر» را از لحاظ تاریخی در چه زمانی تنظیم کرد ؟ این نکته‌ایست که هنوز کاملا روشن نشده‌است . مسلم است که تدوین «کمدی الهی» در سالهای آخر عمر شاعر انجام گرفته ؛ برخی عقیده دارند که اتمام این مجموعه بر رویهم هفت سال ، یعنی از ۱۳۱٤ تا ۱۳۲۱ که چندماه بآخر عمر دانته‌مانده بوده بطول انجامیده است . برخی نیز ازروی‌قرائن مختلف معتقدند که نخستین اشعار «کمدی» پیش از مرگ بئاتریس سروده شده ، یعنی اتمام این مجموعه برورویهم سی‌سال وشاید بیشر وقت لازم داشته است[1] . چند نفر نیز براین عقیده‌اند که تمام کمدی در مدت کوتاهی دراواخر عمر شاعر یکسره و بی وقفه سروده شده است .

این مجموعه بطور کلی شامل صد سرود است، بدینمعنی که هریك از قسمتهای سه‌گانهٔ آن : دوزخ ، برزخ ، بهشت به سی وسه سرود تقسیم می‌شود ، باضافهٔ سرود اول دوزخ که درحقیقت مقدمه‌ای برای تمام «کمدی الهی» بشمار میرود . هرسرودبه‌بندهای «سه‌مصرعی» تقسیم شده وبتفاوت ازصدوده تا صدوشصت مصرع راشامل میشود .

دوزخ و برزخ وبهشت هر کدام شامل ده طبقه اندکه عبارتند از : طبقات نه‌گانهٔ جهنم (باضافه طبقهٔ مقدماتی‌آن) ؛ طبقات هفت‌گانهٔ برزخ (باضافهٔ جزیرهٔ برزخ، وطبقهٔ مقدماتی آن، وبهشت زمینی)؛ وطبقات نه‌گانهٔ

۱ــ رجوع شودبه شرح ۱ صفحهٔ

بهشت (باضافهٔ عرش اعلی) . بنابراین دانته بطور کلی ۳۰ طبقه را از اول تا بآخر سفر خودطی میکند. اصولادرسراسر این کتاب، دورقم۳و۱۰ که اولی مظهر «تثلیث» مسیحی ودومی مظهر «واحد» مقیاس یعنی وحدت است اهمیت خاص دارد : کتاب به ۳ جلد تقسیم شده ، هرجلد ۳۳ سروددارد، و هر سرود بصورت بندهای سه بیتی تدوین شده، وازآنجا که «بئاتریس یعنی مظهر عشق پا بمیدان میگذارد تابآخر کتاب ۳۳ سرود فاصله‌است، و سفر آن جهانی دانته‌درعرض ده‌روزصورت میگیرد» .

قسمت اول این سفر درزیر زمین ، یعنی در ظلمات طی میشود . این آن قسمتی ازسفراست که به «دوزخ» مربوط است ، زیرا دوزخ دانته از زیر قشر زمین شروع میشود وبه نقطهٔ مرکزی کرهٔ خاك پایان میپذیرد که درآنجا «شیطان» ، فرمانروای دیار رنج ، مکان دارد و قلمرو عظیم خودرا اداره میکند . این حفرهٔ عظیم که دوزخ نام دارد ، خانهٔ ظلمت و سرما و کینه وجهل وترس وضعف و زشتی یعنی همهٔ آن آثار شر است که از جانب اهرمن میآید و باهرمن باز میگردد . ولی آنچه باماهیت دوزخ سرشته شده و درواقع تار وپودآن را ساخته است بی‌امیدی یعنی محرومیت ابدی از امید است . تمام گناهان و گناهکاران روی بدین دوزخ دارند . هرقدر گناهی سنگین‌تر باشد صاحب‌آن پائین تر می‌افتد ، تانوبت «یهودا» میرسد که از فرط سنگینی گناه در کام شیطان جای دارد . درین جهنم ، گناهکاران بحسب انواع مختلف گناهان خود بدست انواع مختلف کیفرها وعقاب ها سپرده شده اند که سخت ترین آنها ظلمات مطلق و سرمای ابدی طبقهٔ نهم ، یعنی آنجاست که شیطان در وسط آن مکان دارد . این ظلمات و سرما مظهر انکار کامل عواطف انسانی و محبت و عشق از طرف گناهکاراتی است که بدین ورطه افتاده‌اند تا طبق قانون «تاوان» که قانون کلی واصلی جهنم دانته است مجازات بینند .

بدین‌ترتیب ازلحاظ طبقه بندی کلی دوزخ دانته با ذوق ما بی شباهت نیست ، با این تفاوت مختصر که دوزخ مسلمانان بجای نه طبقه هفت طبقه دارد . ولی از نظر عذاب و کیفر بین این دو تفاوت‌بارزی‌وجود دارد، بدین معنی که درجهنم‌ما وسیلهٔ عذاب فقط‌آتش است ، درصورتیکه درجهنم دانته آتش یکی از وسائل مختلف عذاب بیش نیست وتازه درردیف سخت‌ترین عذابهای دوزخ نیز بشمار نمیرود .

در سراسر دوزخ هر کیفری متناسب با نوع جرم است و این ارتباط گناه با مجازات و اشارات تمثیلی خاصی که در این موارد آورده شده از شاهکارهای دانته در تدوین این کتاب بشمارمیرود . چون در ترجمهٔ حاضر درمقدمهٔ هر سرود وجه این ارتباط بطورساده توضیح داده شده ، دراینجا توضیح بیشتری درین باره ضرورت ندارد .

طبقه بندی گناهها در دوزخ طبق نظریهٔ فلسفی ارسطو صورت گرفته است که گناهان را به «گناه های افراطکاری» و «گناهان بدخواهی» تقسیم میکند . گناه های طبقهٔ اول آن هائی هستند که اگر جانب اعتدال نگاه داشته شود فی نفسه جرم نیستند ، ولی همین که ازاین حد تجاوز کنند و بصورت اساس زندگی درآیند جرم میشوند . از این قبیل‌است : غریزهٔ جنسی ، شکمپرستی ، خست ، اسراف ، خشم وغضب . گناه های طبقه دوم آنهائی‌هستند که با سوء نیت وبقصد اضرارصورت‌میگیرند وبدودستهٔ گناهان ناشی اززور گوئی وتعدی و گناهان ناشی از مکروحیله تقسیم شده‌اند .

درین طبقه ازگناهان بدترین انواع گناه گناه حیله و غدراست که از گناه زور گوئی وتجاوزکاری نیز نا بخشیدنی تراست ، زیرا دانته که حتی گناه زنارا (در طبقهٔ پنجم دوزخ) بدلیل آنکه بخاطر عشق صورت گرفته است مستحق اغماض وتخفیف‌شمرده ، و گناه زور گوئی وتعدی را درطبقات وسط جای داده ، گناه مکر و حیله را درآخرین طبقات دوزخ مکان داده است که باید ساکنان آنها سخت‌ترین عذاب‌های جهنم را تحمل کنند .

بطورکلی پنج طبقهٔ اول دوزخ که «دوزخ علیا» نامیده میشود و در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا بردوش گرفته‌اند خاص دوزخیانی است که بجرم گناهان افراطکاری وآزمندی بدوزخ رفته‌اند ، و اینان عبارتند از : بی تکلیفان[1] (طبقهٔ اول) ، شهوترانان (طبقهٔ دوم) ، شکم پرستان (طبقهٔ سوم) ، خسیسان واسرافکاران (طبقهٔ چهارم)، تندخویان (طبقهٔ پنجم) :

از طبقـهٔ ششم ، «دوزخ سفلی» آغاز میشود که شامل نوع دوم از گناهان است که قبلاً شرح آن داده شد . این گناهان بسیار سنگین تر از آن گناهان دستهٔ اولند ، زیرا که بجای افراطکاری براساس تجاوز وتعدی قراردارند وبا علم بربدی وبراساس سوء نیت صورت میگیرند . این نوع گناهکاران را در اصطلاح لاتین Ex Electione مینامند و اینان در

۱ــ به شرح ۱ صفحهٔ ۹۹ مراجعه شود .

مقابل گناهکاران دستهٔ اول قرار دارند که گناهکاران Ex Passione هستند.

این دسته گناهکاران «دوزخ سفلی» که در درون حصار های شهر «دیته» یعنی در مقر اصلی ابلیس جای دارند، خود بدودسته تقسیم میشوند که عبارتند از: اهل خشونت وارباب حیله. طبقات ششم و هفتم دوزخ خاص «متعدیان ومتجاوزین» است که بنحوی از انحاء بحقوق خود یا دیگران یا خداوند تعدی کرده اما مکر وحیله‌ای بکار نبرده‌اند. اینان عبارتند از: زندیقان (طبقهٔ ششم)؛ راهزنان، شاهان ستمگر، خودکشی کنندگان، کفرگویان، اهل لواط، ربا خواران (طبقهٔ هفتم).

طبقات هشتم ونهم، یعنی سخت ترین طبقات دوزخ خاص اهل غدر و ریا است. درطبقهٔ هشتم که پیچیده ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب یك ثلث ازتمام «دوزخ» را شامل میشود دسته‌ای از حیله‌گران جای دارند که گناهشان نسبت بدان دستهٔ بعدی ساده تر است، واینان عبارتند از: قوادان، ناموس دزدان، چاپلوسان، مال وقف خواران، غیبگویان، جادوگران، رشوه خواران، سوداگران نادرست، ریاکاران، دزدان، رایزنان مزور، نفاق‌افکنان، جعالان.

طبقهٔ نهم، یعنی طبقهٔ ظلمات وسرمای مطلق، خاص بدترین‌دسته ازتمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است. اینان کسانی هستند که عواطف بشری را نادیده گرفته وپیوند محبت واعتماد را که باید «وصل کننده» ابناء بشر باشد بریده و «فصل» کرده‌اند، بدین جهت جرم خیانت در دوزخ دانته سنگین ترین تمام جرمها است. این طبقه عبارتند از: خائنین باصل‌فرزندی‌و خویشاوندی، خائنین بوطن و هموطنان، خائنین باصول میهمان داری، خائنین بولینعمت ها، در مرکز این طبقهٔ نهمین است که شیطان اعظم، بزرگترین مظهرخیانت بـولینعمت (خدا) جای دارد وگناهکار شمارهٔ ۲ دوزخ یعنی یهودا که بولینعمت خود (عیسی) خیانت کرد درکام‌اوست.

بعد ازعبور ازاین قسمت، دانته و ویرژیل درطول بدن شیطان‌یعنی درطول پایهٔ استوارگناه پائین میروند تا دوزخ را ترك گویند وبسوی منزل دوم سفر خود براه افتند که برزخ، یعنی مرحلهٔ حد فاصل گناه و طهارت است، وآنگاه درآنجا خود را باآب پشیمانی وتوبه بشویند وبا نیروی‌امید دل قوی کنند وسبکپا، راه منزل سوم یعنی فردوس (مظهرصفا ورستگاری)

را درپیش گیرند · ازین دوقسمت اخیر درآغاز «برزخ» و«بهشت» بتفصیل سخن خواهد رفت ·

« سوابق کمدی الهی درادبیات شرق وغرب »

مجموعه‌ای بااین عظمت طبعاً نمیتوانسته است ابتدا بساکن بوجود آید، یعنی مسبوق بسابقه‌ای نباشد، وهمینطورهم هست،زیرا «کمدی‌الهی» هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ ساختمان و طرح کلی ، و هم از لحاظ جزئیات، بسوابق فراوان مربوط میشود وهنر بزرگ دانته ابداع موضوع و طرح و اجزاء کلی این مجموعه نیست ، بلکه ترکیب استادانه‌ایست که ازین اجزاء پراکنده کرده‌است · «کمدی‌الهی» بحقیقت بنائی‌است که درساختمان آن همه‌گونه اجزاء ومصالح مورداستفاده قرارگرفته است وهنرمعمار وبنا درآن بوده که هریك ازاین اجزاء را در جای مناسب خود قرار دهد واز ترکیب کلی آنها بتواند بنائی بی‌عیب ازکار درآورد «که از باد و باران نیابد گزند · »

بطورکلی فکر «سفر بدنیای ارواح» فکری‌نیست‌که دانته‌مبتکر آن باشد، زیرا این فکر پیش از او وجود داشته و بارها موضوع آثار مختلف ادبی وهنری قرارگرفته است · قدیمترین نمونه‌ای‌که درادبیات غربی درین باره میتوان یافت ، ظاهراً کتاب اودیسه **Odysseus** اثر معروف «همر» است· دراین‌اثر که ماجرای بازگشت‌پرحادثهٔ «اولیس» پهلوان یونانی‌راااز میدان جنگ ترویا به‌وطن او نقل‌میکند ، اولیس و همراهانش درجزیره‌ای ناشناس بدست زن جادوگری می‌افتند و این زن همراهان اورا سحر میکند وبصورت‌گراز درمیاورد ویکسال بهمین‌حال نگاه‌میدارد ، ولی‌خود اولیس از جادوی او مصون میماند[1] ، سپس این زن اولیس را بدنیای زیرزمینی میفرستد تا در دوزخ ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و دختران ایشان ببیند.وباآنها گفتگوکند ، و اولیس بدین‌سفر میرود وازآن بازمیگردد و دنبالهٔسفر واقعی خودرا دردریا میگیرد ·

پس از اودیسهٔ همر که همراه با ایلیاد بزرگترین اثر ادبی یونان کهن‌است، دریکی ازبزرگترین آثارادبی‌روم‌کهن یعنی‌درانئیس **Aeneis** اثرویرژیل (ویرگیلیوس **Virgilius**) شاعر بزرگ لاتین نیز اشاره به

۱ــ اولیس‌خوددر«کمدی‌الهی» ازین‌زن‌جادوگرسخن‌میگوید (رجوع شود به سرود بیستوششم این‌کتاب)

سفر آدم زنده‌ای بدنیای ارواح میشود. درین کتاب که اساس کار «کمدی الهی» بشمار میرود و دانته خود پیوسته بدان اشاره میکند، «انئا» قهرمان تروائی که پس از سقوط تروا با همراهان خود آوارهٔ شهر ها و دیار ها شده به سرزمین لاسیوم (ایتالیا) میرسد ودرآنجا زنی غیبگو ویرا بسفر دوزخ میفرستد تادرآن ارواح گذشتگان و آیندگان منجمله ارواح پادشاهان روم را که باید از نسل او بدنیا آیند بچشم ببیند وباآنها گفتگو کند. نظر بتأثیر خاصی که این کتاب دردانته و«کمدی الهی» داشته درآخر این بحث بطورجداگانه درین باره سخن خواهدرفت.

پس از آن در انجیل از سفر زندگان بدنیای دیگر سخن رفته است (کتاب اعمال رسولان ـ باب نهم) که درآن اشاره بسفر پولس رسول بآسمان و بهشت و در لفافه بدوزخ شده[1]؛ همچنین سفر عیسی بدوزخ (رسالهٔ اول پطرس رسول ـ باب سوم) که طبق آن عیسی پس از رستاخیز خود به دوزخ رفته و ارواح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون آورده است[2].

در احادیث اسلامی و آثار ادبی عرب نیز سوابق متعدد برای این سفر بدان دنیادیده میشود. بطوریکه پروفسور «جیرولی» دانشمند ایتالیائی وسفیر سابق این کشور درایران تحقیق کرده، در زمان دانته نسخهٔ لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام وجود داشته و باحتمال قوی وی ازین نوشته بی اطلاع نبوده‌است[3]. همچنین ترجمهٔ لاتینی اثرمعروف ابوالعلاءمعری شاعر بزرگ عرب بنام «رسالة الغفران» که درآن شاعر بالحنی نیشدار ازسفرمردی بنام ابن‌قارح بدوزخ و ملاقات وی باشیطان سخن گفته است واحتمال قوی میرود که دانته ترجمهٔ این‌رساله‌را نیزخوانده بوده‌است.

کتاب تحقیقی مهمی که آنرا پرسروصداترین اثر مربوط به دانته در سی‌سالهٔ اخیردانسته‌اند، موسوم به **La escatologin musulmana en la Divina Comedia** که بزبان اسپانیائی توسط محقق بزرگ معاصر پرفسور آسین‌پالاسیوس **M. Asin Palacios** درسال ۱۹۱۹ در مادرید انتشاریافته حاوی‌فهرست جامعی است ازکلیهٔ حوادث ووقایع نظیر

۱ـ بهشرح ۲ صفحهٔ ۹۸ این کتاب مراجعه‌شود.

۲ـ بهشرح ۱ صفحهٔ ۱۳۵ این کتاب مراجعه‌شود

۳ـ درخود قرآن کریم نیز ازین‌واقعه سخن‌رفته‌است (سورة‌الاسری، آیهٔ‌اول): «سبحان‌الذی اسری بعبده لیلا من‌المسجدالحرام الی‌المسجد الاقصی‌الذی بارکنا حوله لنریه من‌آیاتنا انه هوالسمیع‌البصیر».

« کمدی‌الهی » درادبیات‌واخبار و احادیث مسلمانان، یعنی ازسفر زندگان بجهان دیگر وطبقه‌بندی‌های دوزخ و نوع گناهان وسایر آنچه ممکن است مورد استفادهٔ دانته‌قرار گرفته باشد، واین کتاب خوب نشان میدهد که علوم وفرهنگ اسلامی تاچه‌اندازه درپیدایش آثار بزرگ فکری وادبی اروپای بعدازقرون وسطی اثر بخشیده است.

ازین‌ها گذشته باید اختصاصاً بدوسابقهٔ مهم « کمدی‌الهی » درادبیات ایرانی اشاره‌شود که هردو ازین‌نظر بسیار اهمیت دارند ودرآن هردو از سفرزندگان بدنیای‌دیگر وآنچه درآنجا دیده‌اند بطور مبسوط سخن رفته است : یکی اثر مذهبی‌وادبی‌زرتشتی دورهٔ پهلوی بنام «ارداویراف‌نامه» که داستان صعود روح‌ارداویراف یاارداو یراژ مصلح دین زرتشتی بعالم دیگر وشرح دیده‌ها وشنیده‌های او درین‌سفراست – دیگری کتاب معروف سنائی غزنوی بنام «سیرالعبادالی‌المعاد» که درآن شاعر بهدایت مرشد خود دنیای دیگر را بچشم می‌بیند و در بازگشت مشهودات خویش را نقل میکند.

ازاین‌دو، رسالهٔ «ارداویراف‌نامه» شباهت عجیبی با « کمدی‌الهی » دارد ، بطوریکه جای تعجب است اگر دانته‌را ازاین اثر بی‌اطلاع بدانیم هرچند که چنین اطلاعی بعید مینماید. در میان تمام‌آثار ادبی شرق و غرب که با « کمدی الهی » نزدیک‌است ومیتوان‌آنها را سابقه‌ای برای این کتاب فرض‌کرد ، این اثری است که ظاهراً بیش از همه با این « کمدی» شباهت دارد : نوع سفر بدنیای دیگر ، نوع گناهان ، نوع عقاب‌ها و شکنجه‌ها وتوصیفی که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود، و وجود کیفرهای گوناگون‌ازقبیل‌آتش،تعفن،مار،طوفان،افعی‌آدمی‌شکل،تازیانه،حتی‌خوردن مغز گناهکاران ، همهٔ این جزئیات بصورتی مشابه در ارداویراف نامه وکمدی الهی دیده میشود، درصورتیکه در هیچ اثر دیگر قبل از « کمدی الهی» این نوع ریزه‌کاریها را نمیتوان یافت. بدین ترتیب میتوان‌گفت که هزارسال پیش ازدانته نظیر کتابی که‌آنرا « بزرگترین اثر نبوغ ادبی اروپا » لقب داده‌اند در ایران زمین وجود داشته ، منتها بخلاف « کمدی‌الهی » که ازآغاز مورد بحث وتحلیل قرارگرفته این‌کتاب ایرانی گمنام‌مانده است (۱).

۱ – ترجمه این رساله بقلم مرحوم رشید یاسمی در چهار شمارهٔ اول تا چهارم مجلهٔ مهردرج شده است.

مثنوی «سیرالعبادالی‌المعاد» سنائی غزنوی نیز اثـر ادبی بزرگی است که مانند «کمدی الهی» پراست از استعارات و تمثیلات و کنایه‌هائی که غالباً مثل اثر دانته محتاج بشرح وتفسیرند . این اثر که تقریباً دوقرن پیش‌از «کمدی‌الهی» بوجود آمده‌ازقدیمترین آثارشعرای‌متصوف‌ایران‌است و بعدها بکرات‌مورد‌تجلیل‌واستفادهٔ‌عرفاو‌شعرای‌بعدی‌چون‌عطاروجلال‌الدین بلخی قرار گرفته است (۱) . مثنوی «سیرالعبادالی‌المعاد» شامل ۷۷۰ بیت است و بروزن «حدیقه‌الحقیقه» اثر بزرگ دیگر سنائی سروده شده است ونظر باهمیت خاص‌ایندو اثر ایرانی ازهردوی‌آنها قسمتهائی بعنوان نمونه درآخر این‌مقال نقل خواهد شد .

از فکر و«طرح» اصلی کمدی الهی که بگذریم ، پای منابع‌مطالب این کتاب بمیان می‌آید . ایـن منابع بسیار وسیع است ومیتوان گفت کـه تقریباً تمام تورات وانجیل وتمام میتولوژی یونان و روم و تاریخ گذشتهٔ شرق وغرب تا زمـان دانته، باضافهٔ نظریات فلسفی و علمی دنیای کهن‌را شامل میشود .

دانته بطوریکه غالباً در شرح حـال اوگفته‌اند یکی از بزرگترین دانشمندان‌عصرخودبود ووسعت معلومات ومطالعاتش‌مورد تحسین واعجاب معاصرینش قرار داشت . وی با فلسفهٔ قدیم یونان و با الهیات و تـاریخ و علوم‌وادبیات‌وفنون‌جمیله‌آشنائی‌داشت، بدین‌جهت «کمدی‌الهی» اوترکیبی خاص است ازتمام این علوم واطلاعات که همه‌جا با صورتی بسیار استادانه درآمیخته و با سریشم ریزه‌کاریهای شاعرانه مثلا شرح و توصیف آبشارها ورودخانه‌ها و کوهها وآواز پرندگان وفصول‌سال و غیره بهم‌پیوسته‌است یکی از سخن شناسان ایتالیائی میگوید : «دانته هم شاعر و هم فیلسوفی کامل بود وازترکیب ایندو، سبك و شیوه‌ای پدیدآورد که ازآن عالیتر در قوهٔ زبان وبیان نیست (۲) . »

درزمانیکه «کمدی الهی» نوشته میشد دانشگاههای اروپا بیش از هرچیز سرگرم بحث وفحص دربارهٔ فلسفه والهیات بودند. ازلحاظ‌دانته‌این کتاب وسیله ای عالی برای بحث در بارهٔ این مسائل بود . ولـی در ضمن این بحثها دانته نظر اصلی خود را که تخطئهٔ این اعتقاد کامل به

۱ـ این‌مثنوی درسال ۱۳۱۵ شمسی بامقدمه‌وتصحیح آقای‌سعیدنفیسی‌توسط آقای کوهی کرمانی بچاپ رسیده است .

۲ـ نقل‌از «پانزده گفتار» آقای‌مجتبی مینوی، نشریهٔ دانشگاه‌تهران، صفحهٔ ٤٤.

فلسفه ومنطق است اعمال کرده یعنی گفته است که منطق و فلسفه بی کمك روح‌ودل یعنی بدون مشکل گشای آسمانی عشق و محبت، قادر بحل مشکلات نمیتوانندشد و بطور خلاصه معمای زندگی را تنها با استدلال و منطق حل نمیتوان کرد، و این نتیجهٔ اصلی و کلی « کمدی‌الهی » همان گفتهٔ حافظ ماست که :

عاقلان نقطهٔ پرورگار وجودند، ولی
عشق داند که دراین دایره سر گردانند!

نگاهی به سفر «دوزخ»

سفر «دوزخ» دانته جالب‌ترین قسمت از قسمتهای سه‌گانهٔ این سفر او بدنیای دیگر است، زیرا ازآن یکنواختی دو قسمت دیگر سفر برزخ و بهشت که گاه خواننده راخسته میکند عاری‌است، بدین‌جهت از آغازانتشار «کمدی‌الهی» همیشه کتاب «دوزخ» آن بیش از دو کتاب‌دیگرمورد توجه وعلاقهٔ خوانندگان بوده و بهمین‌جهت این‌قسمت بتنهائی‌چندین‌برابر مجموع هردوقسمت دیگر مورد ترجمه ونقل وتفسیر واقتباس قرار گرفته و بیش از آن هردوی دیگر توجه هنرمندان ومحققین وخواص وعوام را بخود جلب کرده‌است، و این نظیر همان ترجیحی است که عموماً برای‌قسمت اول «فاوست» گوته نسبت بقسمت دوم آن قائل شده‌اند، زیرا در نیمهٔ اول مثل‌اینست که همیشه «شیطان» و «گناه» برای ابناء بشرجاذبه‌ای‌فراوانتر داشته‌اند.

این‌سفردوزخ دانته پراست از اشارات و تمثیلاتی که نظیرآنها را بصورتی بارزدراشعار حافظما میتوان یافت، واصولاازلحاظ کنایاتی که‌درباره‌ٔ انسان و گناه وعقل وعشق ورستگاری وغیره در«کمدی‌الهی» بکار رفته، شباهت عجیبی بین حافظ و دانته وجود دارد. سفر «دوزخ» را صرفنظر ازحوادث ظاهری‌آن میتوان چنین خلاصه کرد :

دانته (مظهر نوع بشر) که درشاهراه زندگی سرگرم حرکت‌است‌در نیمهٔ این راه ناگهان‌خودرا درجنگلی تاریك وموحش میابد (ظلمت خطا و گناهکاری). احساس میکند که بی‌آنکه خود متوجه شده باشد از جاده بدورافتاده راه‌راست راگم کرده‌است. این‌آن وقتی‌است که آدمی چشم‌باز میکند وناگهان‌خودرا غرق‌درخطاهاوآلودگیها می بیند. درین‌جنگل‌تار که

ازهیچ جانب فروغ‌خورشید(آرامش‌وپاکی) بدان رخنه نمیتواند کرد دائته خود را سخت پریشان و نومید مییابد . در جستجوی راه نجات باطراف مینگرد و بزبان حال میگوید که :

دراین شب سیاهم ، گم گشت راه مقصود
ازگوشه‌ای برون‌آی، ای کوکب هدایت!

ودراین‌حال که «سبکباران ساحلها» ازاین گمگشتهٔ «دریای هائل» خبر ندارند،وی ناگهان‌درپیش روی خویش ولی درفاصله‌ای دوردامنهٔ تپه‌ای رامیبیند که بافروغ‌مهرجهانتاب روشن‌شده . این‌تپه کوه‌سعادت ورستگاری واین فروغ ، فروغ صفای الهی است . گمشدهٔ نومید ، مشتاقانه روی بدان میآورد تا خودرا ازوادی‌ظلمت بسرمنزل روشنی رساند، اما ناگهان‌پلنگی وبعدماده شیری وبعدگرگی‌راه را براومیبندند . این‌سه‌حیوان‌مظهرامیال وشهوات نفسانی‌هستندکه همیشه‌آدمی‌را از نیل به معنویات باز میدارد و راه علو و طهارت را برروح او میبندد . آزمندی ، هوسرانی ، خشونت، زورگوئی وتعدی، حیله و ریا ، دروغ وخیانتکاری ، درقالب این حیوانات درنده اورا که هوای رفتن‌ببالای‌تپهٔ پر فروغ را دارد قدم بقدم بعقب باز میگردانند (زیرا وی هنوز شهامت «جهادبانفس»را ندارد) وکار بجائی میکشدکه گناهکارگمگشته بناچار راه‌بازگشت‌بدرون‌وادی‌ظلمت رادرپیش میگیرد . اما درآن لحظه‌ای‌که نزدیك است یکسره دست ازامید بشوید نجات غیبی بیاریش میآید . این «نجات» پیرومرشدی است‌که باید خضر راه‌گمشدگان‌شودودراین‌جابصورت‌یك‌شاعربزرگ‌دورکهن‌یعنی «ویرژیل» تجلی میکند. ویرژیل‌در«دوزخ»مظهرعقل ومنطق‌بشری‌است‌که ازآلایش هوی‌هاوهوسها پاك‌شده‌است واین‌عقل‌انسانی به‌گناهکار نومید پریشان و گمگشته هی‌میزندکه خود را بدست‌ظلمت نسپارد وپای‌طلب فرانکشد ، و اورا نویدمیدهد که‌درین راه‌راهنمای وی خواهد بود،منتهابوی میفهماند که تا ازبوتهٔ‌آزمایش بی‌غش بیرون نیاید وتاوقتی که‌ازوادی گناه نگذشته و بسرمنزل پشیمانی نرسیده باشد ازکوه رستگاری بالا نمیتواند رفت، وبرای اینکار باید خودرا ازراهی دورتر و پرپیچ و خم‌تر بدان‌کوهستان پرفروغ‌که مطلوب‌اوست برساند،زیرا :

نظر پاك تواند رخ جانان دیدن
که‌درآئینه‌نظرجز بصفانتوان کرد!

آنوقت عقل بشری دست این گناهکار پریشان‌را میگیرد واورانخست ازوادی ظلمانی گناه‌وعصیان (دوزخ)وبعدازسرمنزل توبه‌وپشیمانی (برزخ)

میگذراندوعاقبت بسر منزل سعادت این جهانی (بهشت زمینی) میرساند و آنگاه اورا بدست راهنمائی شایسته‌تر و تواناتر از خود بئاتریس (مظهرعشق و صفای الهی) میسپارد تا وی از بهشت زمینی ببهشت آسمانیش برد که مظهر تجرد وصفای مطلق است. این «انتقال اختیارات» برای ویرژیل ضروری است، زیرا عقل ومنطق انسانی فقط تاآن حد که سعادت زمینی را برای بشر تأمین کند پیش میتواند رفت وازآن پس این بالا روی باید بدست «عشق» صورت گیرد، زیرا «حریم عشق رادرگه بسی بالاتراز عقل است».

بدین ترتیب دانته راه سفری پیش میگیرد که درآن باید بسیار نادیده‌ها ببیندواین سفررا برهنمائی «خضرراهی» انجام میدهد که خودمسیحی نیست، اما :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت
درهیچ سری نیست، که سری زخدا نیست!

چنین سفری کارهر کس نیست، بهمین جهت ازز مان مسیح تا آن وقت هیچکس بجز مسیح نتوانسته است پا بدوزخ نهد وازآنجا بسلامت بازگردد، ولی :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنندآنچه مسیحا میکرد

دراین «دیار ظلمت» دانته همراه با ویرژیل ازمنزلی بمنزلی واز طبقه‌ای بطبقه‌ای میرود.

دسته‌های مختلف گناهکاران را از نظر میگذراند وناظر عذابهائی میشود که گاه از فرط ترحم اشك در دیدهٔ او میآورد وگاه از وحشت مو برتنش راست میکند. اما هر قدر دراین ظلمتکده فروتر میرود، نسبت بگناه اغماض کمتر و سنگدلـی بیشتری احساس میکند، تاآنکه خود در طبقهٔ آخر دوزخ گناهکاری را شکنجه میدهد، زیرا حس بخشش در برابر گناه، ضعفی است که مانع جدائی دل از گناهکاری میشود.

این دوزخ دانته شاهکاری است از تمثیل و استعاره، و درسراسر آن هیچ نکته‌ای نیست که ازآن مفهوم معنوی خاص وعمیقی مراد نباشد. دسته‌های گناهکاران، هریك بنوع خاصی کیفر می بینند که متناسب بانوع گناه ایشان است، واین انواع عذاب و کیفر که درمقدمه وحواشی هربسرود از کتاب حاضر بحدکافی دربارهٔ ارتباط آن باگناه ومفهوم تمثیلی وفلسفی آن توضیح داده شده بسیار متعدد ومتنوع است : محرومیت جاودانی ازامید، طوفان ابدی، گنداب ولجن زار، باران آتش، ماران وافعیان، ابلیسان تازیانه بردست، سگان

درنده، مرغان‌شوم، قطران گداخته، بیماریها وزخمهای گوناگون، وسرمای طاقت‌فرسا،وهمه‌جادیوان وعفریتان وشیاطین، ودرآخرکارشیطان اعظم که فرمانروای کل دوزخ است و از اقامتگاه خود در نقطهٔ مرکزی کرهٔ زمین این کشور عظیم ظلمات را اداره میکند، همه از مختصات این دوزخی‌هستند که دانته درسفری بیست وچهارساعتی که آنرا «شبانروزجاودانی عالم‌ادب» نامیده‌اند سراسرآنرا طی‌میکند ودرهمه‌جای‌آن تناقض مشخص «خیر» و «شر» ، پیش از هرچیز نظریهٔ اورمزد و اهـریمن آئین کهن مـا را بیاد میآورد .

درآغازسفر ، یکی اززادگان اهرمن که پاسدار بزرگ دوزخ است اورا وسوسه‌میکندکه بدرون‌جنگل‌خطا بازگردد و بیهوده بدین‌سفر نرود . ولی‌دانته‌گوش بصدای‌دل خویش میدهدکه :

در راه عشق وسوسهٔ اهـرمن بسی است
پیش آی وگوش دل به پیام سروش کن

واو همراه این سروش پا بدان‌جا میگذاردکه بردروازه‌اش نوشته است: «ای‌آنکه پاازین دربدرون میگذاری، دست ازهرامیدی بشوی » .

دراین خانهٔ‌گناه ،گناهکاران قدم بقدم با این مسافر تازه‌وارد دنیای زندگان رازدل میگویند وهمه برحال زار خود میگریند و شکایت پیش او میآورند . بسیارمیشود که‌گناهکاری بجرم‌گناهی کیفر میبیندکه در اختیار او نبوده است ، ولی درین موارد شاید دانته را آن بی‌پروائی و قلندری نیست‌که مثل حافظ ما راز ناگفتهٔ این دوزخیان بخت برگشته را برزبان آرد وبگوید :

گناه اگـر چه نبود اختیار مـا ، حافظ :
تو درطریق ادب کوش وگوگناه من است !

درین دوزخ تار ، همه‌جا ویرژیل (عقل انسانی) برموانع ومشکلات غلبه میکند ، جز دریك جاکه شیطانها راه را بر او وبرآنکس که همراه دارد می‌بندند ودر برابرش سنگربندی میکنند تا از همان راه که‌آمده بود بازش‌گردانند . این جـاست‌که دانته احساس میکندکه عقل و منطق‌آدمی را دامنهٔ قدرت محدود است وآنجاکه پای خطاکاری واقعی بمیان‌آیدسخن عقل مسموع نیافتد ، ودرین موقع‌است‌که‌کمکی بصورت فرشتهٔ نجات از آسمان میرسد ودروازهٔ شهر شیطان را بـروی مسافران میگشاید . این

کمك مظهرعشق‌است، زیرا ازطرف«بئاتریس» بیاری دانته فرستاده شده است. و درینجا شاعر پی‌می‌برد که :

دل چــو از پیر خـــرد نقد معانی میجست
عشق میگفت بشرح آنچه براومشکل‌بود!

درین سفر ، دانته توجه خاصی به ریاکاران ومزوران نشان‌میدهد که ازپاپ گرفته تا سایر «ازرق‌لباسان‌دل‌سیه» درآن جرگه‌اند . عذاب‌اینان عذابی بس سنگین است که هیچ ترحمی را بر نمیانگیزد، زیرا برای‌دانته چون‌برای‌حافظ‌ما گناه ریا وتزویر بخشودنی نیست، واین جاست‌که او نیز بدیدار عذاب روحانی نمایان و ظاهرالصلاحان آلوده دامان بزبان حــال میگوید :

گوئیا بــاور نمیدارنــد روز داوری
کاین همه قلب و دغل درکارداورمیکنند!

وبالاخره پس ازطی نه‌طبقهٔ دوزخ ، این‌مسافردیارظلمت‌که ازگناهی به‌گناه دگر رفته با دلی که دیگر در برابر گناه احساس ضعف و سستی نمیکند، درهمراهی آن‌کس‌که دراین «ظلمات» خضر راه او بوده پای از دوزخ بیرون مینهد تا کفی آب از جویبار فراموشی بنوشد واز دنیای ظلمت وعدم وارد برزخ‌که منزل مقدماتی دنیای‌عشق است شود وبگوید :

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم
تااقلیم‌وجود این‌همه‌راه‌آمده‌ایم!

«دوزخ» دراساطیریونان

چنانکه گفته‌شد درطرح «دوزخ» ،دانته بیش از هرچیز ازمیتولوژی یونان و روم قدیم الهام گرفته است . حتی قهرمانان ایــن دوزخ نیز غالباً قهرمانان دوزخی یونان هستندکــه تا حدی تغییر مأموریت و بیشتر تغییر شکل داده‌اند .

دریونان قدیم«دوزخ» تنها اقامتگاه ارواح پس از مرك بود ، یعنی هر روحی پس‌از پایان دوران زندگانی زمینی‌ خود بدانجا رهسپارمیشد . در کتاب «ایلیاد» به اولیس گفته میشود که «دوزخ درآخر دنیا وآنسوی اقیانوس واقع‌است» . درآن‌زمان معتقد بودندکه دنیا مسطح و ثابت است و از اطراف با رود بسیار عریضی بنام اقیانوس احاطه شده‌که سر زمین خشك وشوم دوزخ درآن‌طرف آن‌قراردارد . ودرین سرزمین تــاریك و سنگلاخ هیچ ذیحیاتی زندگی نمیتواندکرد ، زیرا خورشیدکه ازآن بسیار

دور است نوری بدان نمیافشاند ، وتنها گیاهان آن درختان بیدو کاجهای سیاه وعلف های گورستانند .

بعدها محل این دوزخ‌را در زیرزمین‌قرار دادند وراه ورود بدان را مغاره‌ها وتنگه‌های باریکی درگوشه و کنارهای زمین دانستند، ونیز برخی رودخانه‌های یونان‌زمین که‌قسمتی‌ازمسیر آنهازیرزمینی بودمدخل‌دوزخ‌بشمار رفتند،ازآنجمله‌رود« آکرون»(رودخانهٔرنج‌وغم)وورود کوکوتس(کوچیتو) (رودخانهٔ ندبه‌و ناله) (که‌این‌هردورودخانه‌ازرودخانه‌های‌دوزخ دانته‌اند).

در میتولوژی یونان اولین منزل ، پس از ورود به قلمرو زیر زمین «منطقهٔ مقدماتی دوزخ» است که ازکاجهای سیاه رنك و بیدهای بی بارو برك پوشیده شده است (طبقه مقدماتی دوزخ دانته ، سرودسوم) . آنگاه مسافر دوزخ به دروازهٔ اصلی جهنم میرسد که مدخل‌قلمرو «هادس» رب‌ـ النوع دوزخ است (دروازهٔ دوزخ ، سرود سوم) ـ پاسدار این دروازه «کربروس» Cerberus سك غول پیکری است که پنجاه سر (وبروایتی دیگر، که دانته ازآن پیروی کرده ، سه‌سر) دارد . غالباً ایـن حیوان را بصورت سگی سه‌سرمجسم میکردند که از تنش بجای مو افعیان و ماران سر برزده‌اند (این حیوان ، بهمین نام وبا همین سرهای سه‌گانه ، پاسدار طبقهٔ ششم دوزخ دانته است) . کربروس هر کسی‌را که قصد ورود بدوزخ داشته باشد اجازهٔ دخول میدهد ، ولی بهیچکس اجازهٔ خروج نمیدهـد ، و همیشه در مقابل نان عسل آلوده که پیشش افکنند رام میشود . فقط یکبار هرکول که بدوزخ رفته بود با او بستیز درآمد واو راکشان کشان تا بروی زمین آورد و آنجا وی بعضی ازگیاهان را با آب دهان خود زهرآگین کرد که.ازآن‌پس گیاهان مورد استفادهٔ جادوگران قراردارند .

در داخل‌دوزخ «رودهای زیرزمینی» یعنی رودخانه‌های دوزخ جاری هستند که عبارتند ازاکروس ،کوکوتس، فلگتوس، استوس (واین‌هرچهار ازرودهای دوزخ‌دانته‌اند). برای عبور ازآنها ارواح باید برزورقی نشینند که توسط«کارون» قایق ران دوزخ رانده‌میشود (که‌عین همین‌وظیفه رادر دوزخ دانته «سرودسوم» ، بعهده دارد) .

رودخانه استوس را یونانیان که شاعرپیشگی و خیال پردازی اساس اعتقادات‌مذهبی ایشان‌بود، پری زیبائی میشمردند که «دختر اقیانوس »بود و خودرا تسلیم یکی از دیوان (بنام‌پالاس) کرد واز او چهار فرزند بزاد

که‌عبارت بودنداز: حسد، پیروزی، قدرت بدنی ، خشونت . و بپاداش آنکه وی هنگام عصیان دیوان جانب‌خدایان اولمپرا گرفته بود، خدایان‌مقررداشته بودندکه سوگند بدین پری بزرگترین سوگند عالم خدایان باشد ؛ و این رسمی‌بود که هیچوقت نقض‌نشد .

یك رودخانهٔ دیگردردوزخ بودکه «لته‌آ» نام‌داشت و رودفراموشی بود، یعنی هرکس‌که کفی ازآب آن مینوشیدگذشته‌را بکلی ازیاد میبرد . این رود باهمین خاصیت در دوزخ دانته وجود دارد ، منتهــا درست در خود دوزخ نیست ، بلکه دربیرون ازدوزخ وآغاز برزخ ، یعنی در جائی است‌که بایدگناهکاران باتوشیدن‌آب‌آن دوزخ وگناهانشان‌راازیاد ببرند .

فرمانروای دوزخ « هادس » برادر خدای خــدایان است‌کــه نامش معنی «ناپیدا» میدهد. یك‌نام دیگراو «پلوتوس» است ودر این نام اخیر وی‌خدای ثروت‌وگنجینه‌های پنهان‌شده‌است .

دانته وی را باهمین نام در دوزخ خود آورده (سرود هفتم) واو را پاسدارطبقهٔ پنجم دوزخ کرده کــه درآن تندخویان در مــرداب «استیجه» بسرمیبرند .

ملکهٔ‌دوزخ «پرسفونه» زن‌هادس ودختر«دمتر» خواهرخدای‌خدایان است . این‌ملکهٔ زیبــا وشوهرش امور دنیــای زیرزمینی را با قدرت مطلقه اداره میکنند ودانته دردوزخ ، یك‌جا بدین‌بانوی حکمفرمای آن‌دیار اشاره میکند (سرود دهم)

ملائــك عذاب دوزخ پریــان سنگدلی هستند بنام « ارینی‌ها » کــه «دختران ظلمت» لقب دارند ؛ این دختران ، شیطانه هائی سه‌گــانه‌اند که بجای‌گیسوان مارانی برسردارند ودرهردست خودتازیانه ومشعلی‌گرفته‌اند. این هــرسه شیطانه بــا همین مشخصات در دوزخ دانته (سرود نهم) دیده میشوند .

دراوائل ، یونانیان «دوزخ» را بیشتر بنظر یك «خانهٔ‌بازنشستگی» مینگریستندکه درآن‌ارواح برای‌همیشه ازنور وحرارت محرومند، اماعذابی نیز نمیبینند، وبدین‌نوع «تقاعدخانه» «لیمبوس» **Limbos** نام‌داده‌بودند (که عیناً با همین صورت و همین نــام در دوزخ دانته دیــده میشود : سرود چهارم ، طبقه اول دوزخ) ؛ بعدها دوزخ کاملترشد و بصورت مکانی درآمد کــه در آن هــر کس میبــایست کیفر گنــاهان خود را ببیند ، و قــاضی

این محکمه «مینوس» بود که عیناً همین مأموریت را در دوزخ دانته‌دارد. (سرود پنجم).

ویرژیل و «انئیس»

راهنمای دانته درین سفر آن جهانی، «ویرگیلیوس» شاعر بزرگ لاتین است که دانته سخت مرید او بود، وتأثیر شاهکار معروف این شاعر «انئیس» درتمام مجموعهٔ کمدی‌الهی دیده میشود. ویرگیلیوس که به ایتالیائی ویرجیلیو خوانده میشود، ودرنزدما بشیوهٔ فرانسویان به ویرژیل معروف است، چنانکه گفته شد در این حماسهٔ بزرگ خود «انئا» قهرمان تروبائی راکه بایتالیا رفته‌بود دردورهٔ زندگی او بدوزخ میبرد تا در آنجا وی‌ارواح گذشتگان وآیندگان راببیند وباپادشاهانی که بعداً ازنسل اوپدید خواهند آمد گفتگو کند. در «انئیس» نیز غالباً همان قهرمانان اساطیری دوزخ یونان، همان مأموریت های یونانی را بعهده دارند. خلاصهٔ این ماجرا چنین است:

پس ازشکست وسقوط شهر تروبا، انئا Aenea پسری که از عشقبازی زهره ربةالنوع عشق با «انکیزس» یکی از مردم تروبا پدید آمده است وسمت دامادی «پریام» پادشاه تروبا را دارد، با تنی چند از هموطنان خودکه از قتل عام یونان گریخته‌اند به کشتی مینشینند ودر جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شودآوارهٔ آفاق میشوند. در سرود اول انئیس این عده در جزیرهٔ سیسیل هستند، وچون خدایان بدیشان خبر داده‌اندکه باید بسرزمین لاسیوم (ایتالیا) روند، دوباره بر کشتی‌مینشینند تا بایتالیا روی‌آورند، ولی طوفانی شدیدآنها رابه سرزمین‌کارتاژ(تونس) می‌افکندکه «دیدون» ملکهٔ زیبائی بر آنجا حکم میراند. ملکه دلدادهٔ انئا میشود و مدتی درکنار اومیگذراند، وبعد ازآنکه انئا بخاطر ادامهٔ سفرخود اورا ترك میگوید، از فرط رنج خویشتن را درآتش میسوزاند. پس از ماجراهای فراوان انئا وهمراهانش به ایتالیا میرسند، و در آنجا پدر انئا بخواب او میآید و وی را برای دیدارخود دعوت به دوزخ‌میکند، وانئا پس ازبیداری براهنمائی زن غیبگوی «کومس» از راه باریك و دشواری پا بدوزخ میگذارد؛ درآنجا روح پدرخود وارواح بسیارکسان دیگر را می‌بیند وخدایان اسرارآینده وسرنوشت با عظمت شهر رم راکه



ویرژیل شاعربزرگ لاتین ، راهنمای دانته درسفردوزخ
وبرزخ. موزائیك قدیمی رومی، کارتقریباً ۲۰۰۰ سال‌پیش
که درشهر Sousse ایتالیا بدست آمده است

باید بدست وی پی افکنده شود پیشاپیش بدواطلاع میدهند ، و بدین ترتیب وی تمام تاریخچهٔ رم و امپراتوری آنرا تا زمان اوگوست بچشم می‌بیند .

این ماجرا سراسر سرود ششم انئیس را شامل میشود . آنگاه انئا از دوزخ برون میآید و دوباره پا بدنیای زندگان میگذارد و از آن پس سلسلهٔ دلاوریهاو کشمکشهای او برای پی افکندن شهررم که میبایست‌روزی آقای جهان شود ، وانئا پیشاپیش بر سرنوشت آن‌آگاه شده است ، آغاز می‌شود .

در سفر انئا بدوزخ ، بسیاری از مأموریتها بعهدهٔ خدایانی است که عیناً همان وظایف را دردوزخ دانته بعهـده دارند ، منتها در این دوزخ «مسیحی» این خدایان بصورت شیاطین و دیوانی در آمده‌اند ، زیرا در انجیل تصریح شده کـه همهٔ آن خداها که بت پرستان می‌پرستند بحقیقت دیوانی هستند ، وچون وجود ایشان انکارنشده بدین جهت تمام میتولوژی یونان با تغییر ماهیت خدایان به شیاطین و دیوان ، دردوزخ دانته مورد قبول‌قرار گرفته است، واین‌ترکیب چنان است که گاه بنظرخوانندهٔ«دوزخ» خیلی عجیب مینماید .

ارداویراف‌نامه» «کمدی الهی» ایرانی در ۱۰۰۰ سال‌پیش از دانته

چنانکه قبلاگفته شد ، درحدود ده قرن پیش از« کمدی الهی » شرح سفر یك آدم زنـده بدنیای ارواح در «ارداویراف نامه» که از آثارمعروف زرتشتی‌است‌آمده است .

«ارداویراف» یك مصلح زرتشتی است که بدنیای ارواح صعود می‌-کند تا درآنجا حقیقت را ازنزدیك ببیند وخبرآن را به خاك‌نشینان‌برساند.

این مجموعه تا حدی مفصل است ، و ترجمهٔ تمام‌آن قبلاتوسط مرحوم‌رشید یاسمی منتشرشده است . قسمتهائی ازآن بعنوان نمونه چنین است :

... چنین‌گویندکه یکبار اهرو زرتشت دینی‌که از اهورامزا پذیرفت اندر کیهان روانه کرد ـ تا پایان سیصد سال دین اندرپاکی ومردمان در بیگمانی بودند ـ پس اهریمن پتیاره ، اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت‌گران وویرانی ایرانشهرفرستاد تابزرگان‌ایران بکشت وپایتخت خدائی راآشفته وویران‌کرد... وآن اهرمن پتیارهٔ بدبخت‌گجستهٔ بدکردار... خود رفته بدوزخ افتاد[1].

[1] ـ صحنهٔ‌سقوط شیطان بدوزخ (سرود سی‌وچهارم)

پس بسیار آئین و کیش و گردش و بدگمانی و بیداد دز کیهان به ـ پیدایش آمد .

پس موبدان ودستوران دین که بودند بدرگاه پیروزگر آذر فرنبغ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر آن شدند که ما را چاره باید خواستن تا از ما کسی رود واز مینوکان (ساکنان آن جهان) آگاهی آورد که مردم دین اندرین هنگام بدانند که این پرستش ودرون وآفرینگان و نیرنك وپایتابی که ما بجاآوریم بیزدان رسد یا بدیوان وبفریاد روان ما رسد یا نه؟

پس آن هفت مرد بنشستند واز هفت سه وازسه یکی ویراف نام بگزیدند ... پس سروش اهرو وآذر ایزد دست اوگرفتند و گفتند که بیا تاترا نمائیم بهشت ودوزخ وروشنی وخواری ـ و بتو نمائیم تاریکی و بدی ورنج وناپاکی واناکی(عقاب) ودرد وبیماری وسهمگینی و بیمگینی و ریشگونی (جراحت) وگوردکی (تعفن) و باد افره گونه گونه دیوان و جادوان و بزهکاران که بدوزخ گیرند[1].

... جائی فراز آمدم؛ دیدم روان مردمی چندکه بهم ایستاده‌اند . پرسیدم ازپیروزگرسروش واهرو وآذر ایزد که اوشان که‌اند وچرا اینجا ایستند؟ گفت که اینجا راهستکان خوانند(اعراف) واین روانان تا حشراینجا ایستند اوشان را پتیارهٔ دیگر نیست[2].

... پس سروش اهر وآذرایزد دست من فراز گرفتند وازآنجافرازتر رفتم ـ جائی فرازآمدم ـ رودی دیدم بزرگ وشرگین ودوزخ ترکه بسیار روان وفروهردر کنارآن بودند[3]. پرسیدم که هستندکه با رنج ایستاده‌اند؟ گفتند این رود اشك آن بسیاری است[4] که مردمان از پس گذشتگان از چشم بریزند .

... دیدم روان گناهکاران را ـ وآنقدر بدی وزشتی بروانان آنان آید که هرگز درگیتی چندان سختی ندیده‌اند . و بآنان سختی بسیار

---

۱ ـ گفتهٔ ویرژیل به‌دانته (سروددوم)

۲ ـ وصف اعراف (لیمبو) درسرودچهارم دوزخ ، که‌دانته نیز مثل‌ارداویرا دراولین‌منزل‌دوزخ باآن‌مواجه میشود .

۳ ـ رود « آکروتته » دراول دوزخ دانته که ارواح گناهکاربدست قایقران دوزخ ازآن‌میگذرد (سرودسوم)

٤ ـ رودی‌دوزخ دانته نیز هرچهار ازاشك‌چشم‌پدید آمده اند (سرود۱٤، ۳ صفحه ۲۷۳)

رسد . پس بادی‌سرد گوری (متعفن) باستقبال آید . آن‌روانان چنان دانند که از باختر زمین (شمال) و زمین دیـوان آید ـ بادی متعفن‌تر از آنها که در گیتی دیده‌است[1]. در آن باد بیند، دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و پشخته .

... پس فرازتر رفتم. چنان سرماو دمه‌وخشکی و گند دیدم که هرگز در گیتی آن‌آئین نه دیده و نه شنیده بودم . فرازتر رفتم دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین‌ترین‌چاه بتنگتر و بیمناک‌تر جای فرو برده شده بود[2]. بتاریکی چنان تاریك که بدست فراز شاید گرفتن و چنان تنگ بود کـه هیچکس ازمردم گیتی آن‌تنگی را نشاید وهر کس در آن بودچنین‌میاندیشید که‌تنهایم . و بااینکه سه‌روزوشبان آنجا بود میگفت که نه هزارسال بپایان رسید ، مرا بهلند . . همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها ببلندی کوه ایستاده بودند ـ ازروان بدکاران‌چنان‌میگسستند و درچنگ میگرفتند و خرد میکردند، که سك استخوان‌را ... من بآسانی ازآنجا اندر گذشتم ، با سروش اهرو وآذر ایزد .

... جائی فرازآمدم ودیدم مردی را که روانش بشکل ماری به‌نشیم اندر رفته وازدهانش بیرون میآمد و ماران بسیار همهٔ اندام او را فروهمی گرفتند[3]ـ پرسیدم.. که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافره برد... گفتند این روان آن بدکیش مرد است که مردی را برخویشتن هشت[4] . اکنون روانش چنین بادافره برد .

... دیدم روان‌زنی‌را که‌به پستان‌دردوزخ آویخته بود وجانوران موذی به‌همهٔ تن او روی‌آورده بودند . پرسیدم کـه این تـن چه کرد که روانش آنگونه بادافره‌برد ... گفتند که این روان‌آن بدکیش زن است که در گیتی شوی خویش هشت وتن بمردی بیگانه داد وروسپیگی کرد .

... دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و پنجاه‌دیو بامارچیباك (افعی) پیش‌وپس تازیانه همی زدند[5] ـ پرسیدم ... که این تن چه کرد که

---

۱ ـ طوفان جاودانی سرد و متعفن: عذاب شهوت پرستان دوزخ (سرودپنجم)

۲ ـ عینا مانند دوزخ دانته ، که چون چاهی‌ژرف وظلمانی و سهمگین از زیر سطح‌زمین تامرکز کرهٔ خاك‌فروبرده شده است .

۳ ـ مجازات‌دوزخیان گودال هفتم ازطبقهٔ هشتم (سرودبیست‌و پنجم).

٤ ـ دوزخیان طبقهٔ‌هفتم : اهل‌لواط (سرودهای‌پانزدهم وشانزدهم)

۵ ـ مجازات دوزخیان گودال اول‌ازطبقهٔ هشتم (سرود هیجدهم)

روانش اینگونه بادافره برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی بدپادشاهی کرد و بمردم انامرز (بی گذشت) بود[1] و بادافره بهمان آئین کرد.

... دیدم روان مردی را که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موذی همی گزیدند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی مردمان را یکی بادیگری بستیز واداشت[2] و بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی را که برسر و پایش شکنجه نهاده‌اند، و هزار دیو ازبالا گرفته و بسختی همی زنند - پرسیدم ... که این تن چه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی خواستهٔ بسیار گرد کرد و خود نخورد و بنیکان نداد و بانبارداشت[3].

... دیدم زنی که نسای خودرا بدندان همی ریخت و همی خورد. پرسیدم ... که این روان کیست که چنین بادافره برد - گفتند که این روان آن بدکیش زن است که در گیتی جادوئی کرد[4].

... دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری ماننده ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بمار همانند بود[5] - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد. گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی نفاق افکند و بشکل مار کریه بدوزخ شتافت.

... دیدم روان مردی که مسترگ (جمجمه) مردمان بدست دارد و مغز همی خورد[6] - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره برد - گفتند این روان آن بدکیش مرد است که در گیتی از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت[7] و خویشتن تنها بدوزخ بایدبرد.

... دیدم روان مردی که باشانهٔ آهنین از تنش همیکشیدند و بخودش همی دادند - پرسیدم ... که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره

۱ - دوزخیان طبقهٔ هفتم (سرود دوازدهم)

۲ - دوزخیان گودال نهم ازطبقهٔ هشتم (سرود های بیست‌وهشتم‌وبیست ونهم).

۳ - دوزخیان طبقهٔ چهارم (سرود هفتم)

٤ - دوزخیان گودال چهارم‌ازطبقهٔ هشتم (سرود بیستم).

۵ - این عین‌وصفی است که از «جریونه» عفریت آدمی روی و مارتن‌طبقهٔ هشتم دوزخ‌شده است (سرودهای‌هفدهم وهیجدهم)

٦ - یکی‌ازمعروفترین صحنه‌های دوزخ‌دانته (سرودهای سی‌ودوم وسی‌وسوم).

۷ - دوزخیان گودال هفتم ازطبقهٔ هشتم (سرودهای‌بیست و چهارم‌وبیست‌وپنجم).

برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ با مردمان کرد [۱]:

... پس سروش اهرو و آذر ایزد دست من فرا گرفتند و به برچکاتی وایتی زیر پل چینود آوردند و اندر زمین دوزخ را نمودند [۲]. اهرمن و دیوان ودروغان و دیگر بسیار روان بدکیشان آنجا گریه و فریاد چنان برمیآوردند که من بآن گمان بردم که هفت کشور زمین لرزانند [۳] - من که آن بانك و گریه شنیدم ترسیدم. به سروش اهرو و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که مرا بآنجا مبرید و باز برید. - پس سروش اهرو و آذر ایزد بمن گفتند که مترس، چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود [۴] - سروش اهرو و آذر ایزد از پیش رفتند و من بی بیم از پس بدان تو میتوم (بسیار مه آلود) دوزخ اندرون [۵] فراتر رفتم.

... دیدم آن سپچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیاردرد پربدی ومتعفن‌ترین دوزخ را، پس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واز بین آن نمیرسید.

... دیدم روان بدکیشان کشان بادافراه گونه گونه، چون سقوط برف و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بدبوئی و سنك و خاکستر و تگرك و باران و بسیار بدی بآن [۷] - پرسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانان آنگونه گران بادافره برند - گفتند که بگیتی گناه بسیار کردند و ناراست گفتند و گواهی دروغ دادند و بسبب شهوترانی و آزوری وخست

۱ - دوزخیان گودال هشتم از طبقهٔ هشتم (سرودهای بیست‌وششم و بیست وهفتم).

۲ - این صحنهٔ « پل » ودوزخیانی که درزیر آن جای‌دارند، درتمام سرود های مربوط بطبقهٔ هشتم‌دوزخ (سرودهای‌هیجدهم تاسی‌ام) تکرارمی‌شود.

۳ - صحنهٔ شیطان اعظم ودیوان (سرودهای سی ویکم تا سی‌وچهارم).

٤ - صحنه‌های‌ترس‌دانته وتقویت‌روحی او توسط ویرژیل (سرودهای‌دوم، هشتم بیست ودوم، بیست‌وسوم، سی‌ویکم).

۵ - سرودسی‌ویکم.

٦ - چاه عظیم بین طبقات هشتم ونهم دوزخ (سرودهای هیجدهم‌وسی‌ویکم)

۷ - انواع مجازاتهای دوزخ دانته، بترتیب: سقوط برف (سرودپنجم)؛ سرمای‌سخت (سرودهای سی‌ودوم، سی‌وسوم. وسی‌وچهارم آتش‌تیزسوزان (سرودهای نهم تا یازدهم، چهاردهم تا هفدهم، بیست وششم وبیست وهفتم، بدبوئی (سرودهای پنجم وهیجدهم)، تگرك و باران (سرود پنجم)

و بیشرمی وخشم و حسد[1] مردم بیگناه رابکشتند و بفریفتند.

... پس دیدم روان آنان‌را که ماران گزند و جوند[2] - پرسیدم ... که این‌روانان از که‌اند؟ - سروش اهرو و آذر ایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که در گیتی به یزدان و دین نکیرای بوده‌اند[3].

... دیدم روان مردی که ماران بژوك گزد وجود و بهردوچشم او مار و کژدم همی رید وسیخی‌آهنین برزبان بسته بود. پرسیدم که این تن چه - گناه کرد که روان‌اینگونه بادافره‌برد؟ گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بسبب‌هوس‌ولور کامگی زن‌کسان را بچرب‌زبانی خویش‌بفریفت وازشوی جدا کرد[4].

... پس دیدم روان مردی که‌نگونسار از داری اوآویخته بود وهمی مرزید ومنی اواندر دهان و گوش وبینی میافتاد. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه‌بادافره برد؟ـ گفتند که این روان آن بدکیش مرداست که بگیتی اواردن مرزشتی (زنا) کرد[5].

... پس سروش اهرو و آذر ایزد دست‌من فراز گرفتند وازآن‌جای سهمگین بیمگین تاریك بر آوردند و بآنسر روشن انجمن اهورا مزدا و امشاسپندان‌بردند. چون‌خواستم نماز برد اهورامزدا پیش و آسان بود گفت نیك‌بنده‌ای‌هستی - هرچه‌دیدی ودانستی براستی باهل گیتی بگوی[6] - چون اهورامزدا این آئین بگفت من شگفت بماندم، چه‌روشنی‌دیدم وتن‌ندیدم. بانك‌شنیدم ودانستم که این‌هست اهورامزدا.

پیروز بادفره به دین مزدیسنان - چنین‌باد - چنین‌تر باد.

۱ـ انواع گناهان‌مشخص‌دوزخ‌دانته؛ بترتیب‌ناراستگوئی(سرودهای‌بیست‌وششم‌و وبیست وهفتم)؛ شهوترانی (سرود پنجم)؛ آزوری وخست (سرودهفتم)؛ خشم و حسد(سرودهای هفتم‌وهشتم).

۲ ـ مجازات دوزخیان گودال هفتم از طبقهٔ‌هشتم (سرودهای بیست وچهارم وبیست وپنجم).

۳ ـ دوزخیان طبقهٔ ششم (سرودهای نهم، دهم،یازدهم).

٤ و ٥ ـ دوزخیان‌گودال اول‌ازطبقهٔ هشتم(سرود هیجدهم).

٦ ـ دستوری که در «کمدی‌الهی» چندین باربه‌دانته داده میشود: از طرف «کاچیا گویدا» جدبزرك دانته (سرودهای پانزدهم تاهیجدهم بهشت)؛ ازطرف پطرس رسول (سرودهای بیست وچهام تابیست‌وهفتم بهشت)؛ ازطرف بئاتریس (سرودسی و یکم بهشت).

«سیر العباد الی المعاد» سنائی غزنوی

بجز ارداویراف‌نامه از یك مجموعهٔ دیگر فارسی یعنی سیر العباد الی‌المعاد سنائی غزنوی نیز ، بعنوان اثری مقدم بر کمدی الهی دانته باید نام برد . درین‌باره مرحوم پرفسور نیکلسن مستشرق انگلیسی تحقیق‌جامع وجالبی کرده وسنائی را یك ایرانی پیشقدم برداتنه نامیده است . درین مجموعه نیز ، که ازلحاظ پیچیدگی کمدی‌الهی دانته‌را بخاطر میآورد ، سنائی همراه پیر پا بدیار ارواح میگذارد و درآنجا با مظاهرمختلف گناه و گناهکاران آشنا میشود ، ودربازگشت بدین‌جهان مشهودات خودرا شرح میدهد. قسمتهائی ازین‌اثر که بعنوان نمونه نقل میشود چنین است :

... من بمانده‌درین میان‌موقوف — مقصدم دور وراه نیك مخوف
خانه پر دود و دیدگان پردرد — راه پر تیغ و تیرومن نامرد
زان چرا گاه راه بـر گشتم — عاشق راه و راهبر گشتم
روز آخـر بـراه باریکـی — دیدم اندر میان تاریکی [1]
پیر مـردی لطیف ونورانـی — همچو در کافری مسلمانـی [2]
شرم روی و لطیف و آهسته — چست و نغز وشگرف بـایسته
گفتم ای شمع این چنین‌شبهـا — وی مسیحای این چنین تبها
بس گرانمایه و سبکباری — تو که‌ای ؟ گوهر ازکجاآری؟

. . . .

هردو کـردیم سوی رفتن‌رای — او مراچشم شد ، من اورا پای
روزاول که رخ بـه ره دادیـم — بیکی خاك تـوده افتادیم
خاکدانی هوای او نـاخوش — نیمی از آب و نیمی از آتش [3]
تیره‌چون روی‌زنگیان اززنگ — ساختش همچو چشم ترکان تنك
... افعیی دیدم اندرآن مسکن — یکسروهفت روی و چاردهن [4]
هر دمی کز دهـن برآوردی — هرکه را یافتی فـرو خوردی
گفتم ای‌خواجه چیست این‌افعی — گفت کاین نیم کار بویحیی
زانکه‌این مارکاروان خوارست — راه خالی ز بیم این مـاراست

---

۱ ـ اولین‌بنددوزخ (سروداول)

۲ ـ صحنهٔ ملاقات دانته باویرژیل (سرود اول).

۳ ـ صحنهٔ ورود ویرژیل‌ودانته به‌دوزخ (سرودسوم)

٤ ـ عفریت دارای سه‌صورت وسه دهن، پاسدارطبقهٔ سوم دوزخ (سرودششم).

بی من ار دست یافتی بر تو | نیز نوری نتافتی بر تو
این بگفت و بتوده رخ بنمود | چون مر اورا بدیدافعی، زود
چون‌سگان پیش‌او بخفت‌و بخفت | راه مارا بدم برفت و برفت [1]
...چون‌ازآن کلبه رخ‌بره دادیم | بیکی وادی اندر افتادیم [2]
دیو دیدم بسی در آن منزل | چشم در گردن و زبان در دل
دل چو کام سهند پر سندان | تن چو کام نهنگ پر دندان
چون ازآن قوم بدکنش رفتیم | بدگسر منزل وحش رفتیم [3]
دیو لاخی بدیدم از دوده | قومی از دود دوزخ اندوده
گند بینان تیز خشم همه | تیره رایان خیره چشم همه
دیده پر خشمهای حرمت شوی | روی پردیده های روزی جوی
... پاره‌ای چون ز راه ببریدم | زآتش وآب قلعه ای دیدم [4]
قلعه ای در جزیره ای اخضر | وندران جادوان صورتگر [5]
اژدها سر بدند و ماهی دم | لیك تنشان بصورت مردم
بیش دیدم ز قطرهٔ ژاله | اندرو سامری و گوساله [6]
هرچه از سیم وزر همی‌دیدند | چون خدایش همی پرستیدند [7]
... چون من‌آن‌کام و کام‌اودیدم | راست خواهی چنان بترسیدم
که تنم همچو دل شد از خفقان | دیده مانند رخ شد از یرقان
... آن‌شنیدم جدا شدم زنهنگ | دره‌ای پیش چشم‌آمد، تنگ [8]
اندرو جادوان دیو نگار | وندرو کوه‌کوه کژدم و مار [9]
دره‌ای بس مهیب وناخوش‌بود | کژدم و مارو کوه‌ازآتش بود
تیره رویان تیره هش در وی | خیره خویان خیره کش دروی

---

۱ ـ صحنه‌ای که دربسیاری‌ازسرودهای دوزخ: در برخورد ویرژیل باپاسداران طبقات مختلف دوزخ‌تکرار می‌شود (سرودهای سوم ، پنجم،ششم، هفتم ، هشتم ،نهم بیست ویکم ، سی‌ویکم).

۲ ـ طبقهٔ کینه‌توزان (سرودهشتم)

۳ ـ طبقهٔ ارباب طمع (سرودهای هفتم‌و نوزدهم) .

٤ ـ قلعهٔ شیطان (سرودهشتم) .

٥ ـ طبقهٔ شهوت پرستان (سرودپنجم).

٦ ـ طبقهٔ آزمندان (سرودهفتم)

۷ ـ گفتهٔ دانته به‌پاپ نیکولوی‌سوم)سرود نوزدهم) .

۸ ـمنطقهٔ ارباب غضب (سرودهشتم) .

پیر چون دید ترس و اندهٔ من — گفت: هین، لاتخف ولاتحزن [1]

کوه را چون ز بقعه ره کردم — پیش آن که نکو نگه کردم

هرچهی بود صد هزار دروی — در ودیو وستور مردم روی [2]

... کردم آخرز نار گفتاری — که پس از نار تیره گفت آری

لیکن ارچه شبست و تاریکست — دل قوی دار، صبح نزدیکست

این چو برگفت بنگرستم خود — صبح دیدم زکوه سر برزد [3]

گفتم این راه چیست برچپ وراست — گفت حد زمانه تا اینجاست

آن زمین چون زمانه بنوشتم — تا ز حد زمانه بگذشتم. [4]

رسالة الغفران ابوالعلاء المعری

یك اثر شرقی دیگر، که آنرا نیز غالباً از منابع الهام دانته در سرودن کمدی‌الهی شمرده‌اند «رسالة‌الغفران» ابوالعلاء معری (۳۶۳ـ ۴۴۹ ه. ق.)شاعر بزرك عرب است[5]. معری، که مثل همر و رودکی ومیلتن نابینا بود، براثر روشن‌فکری وآزادگی خود متهم بکفر و زندقه شده بود. پیرمردی‌ازاهالی حلب بنام «ابن قارح» رساله‌ای نوشت وبرای او فرستاد تااورا متنبه کرده وبراه راست‌آورده باشد.

بدینجهت اخبار واحادیث بسیار دربارهٔ الحاد وملاحده درین رساله آورد. ابوالعلاء درجواب او رسالة الغفران را نوشت و برای وی فرستاد که حاکی ازآن بود که ابن قارح بخاطراین امربمعروف ونهی ازمنکر که کرده، آمرزیده شده است. ولی‌رساله که درظاهر تصدیق گفتهٔ ابن قارح بود در باطن بقدری نیشداربود که اورا ازگفته خودپشیمان کرد. درآن چنین فرض شده که خداوند ابن قارح را بخاطر این ثواب خودش به بهشت جاودان فرستاد تا درزندگی خودآنجا را ببیند، و ابن‌قارح بعداز دیداربهشت بدیدار دوزخ‌رفت. چند سطر ازقسمت مربوط به دوزخ در این رساله چنین است:

«...ابلیس را دید که‌درآتش میسوزد وملائکهٔ عذاب جمعی گرزهای

---

۱ ـ سخنی که بکرات‌در «دوزخ» اززبان ویرژیل‌به دانته گفته‌میشود.

۲ـ اسبان آدمی‌روی: «سنتورها» (سروددوازدهم)

۳ ـ سروداول‌دوزخ.

۴ ـ آخرین‌صحنهٔ‌دوزخ.

۵ ـ این رساله توسط دانشمند محترم آقام دانا سرشت بفارسی ترجمه شده است.

آتشین برسر و رویش میزنند و دسته‌ای هم سیخهای نوك تیزی در تن او فرو میبرند ... دیدگانش را در اعماق دوزخ گردانید و بشارشاعـررا در دست‌فرشتگان عذاب دید که هرچه این بیچاره چشمهایش را برهم میگذارد تا روی منحوس این ملائك عذاب را نبیند اینان پلکهـای چشمش را میگیرند وباز میکنند تا صورتهای زشت خود و انواع عذاب را برخ او بکشند . ــ ابن‌قارح جمعی زیاد از شعرای پیش‌ازاسلام‌را که بت‌پرست و یا طبیعی مذهب بودنددرته دوزخ دید که در گردن‌هریك غل‌وزنجیری گذاشته بودند وازهرجانب گرزهای‌آتشین بدیشان میخورد .»

کلامی چند دربارهٔ ترجمهٔ «کمدی الهی»

چنانکه گفته شد «کمدی الهی» اثری است که در تدوین آن هم ازسوابق فکری شرق وغرب الهام گرفته شده وهم منابع مختلف غربی و شرقی وقدیم وجدید (تازمان دانته) مورد استفاده قرار گرفته است، واز ترکیب این‌افکار وعقاید واصول فلسفی وعلمی وحوادث تاریخی و معتقدات مذهبی‌کاتولیك واساطیر یونانی و رومی و آشنائی استادانه باروحیات و عواطف‌بشری است که مجموعهٔ بزرك «کمدی‌الهی» که اکنون ترجمهٔ آن تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان‌میشود پدیدآمده است .

نمیدانم‌تاچه حد حق‌داشته‌ام دست بچنین‌کاری بزنم،ودور از هرگونه تصنع وفروتنی بیجا باید اعتراف‌کنم‌که در جائیکه بزرگترین شخصیتهای ادب مغرب زمین جرئت‌نکرده‌اند ترجمه های خودرا ترجمهٔ کاملـی از این کتاب بشمارند، هرگونه ادعائی ازطرف من بجزاینکه این‌اثرحاضر ترجمهٔ بسیار نارسائی از«کمدی‌الهی» است بیمورد است، بخصوص آنکه تفاوت بزرك بین زبانهای غربی و زبان فارسی کار ترجمهٔ این‌کتاب را بیك زبان شرقی حتی ازترجمهٔ‌آن بیك‌زبان اروپائی دشوارتر میکند .

شاید باتوجه باهمیت واشکال چنین‌کاری حق بود که اساساً از ترجمهٔ «کمدی‌الهی» صرفنظر شده باشد ، ولی دو عامل مرا بدین «ناپرهیزی» واداشت‌که نمیدانم تاچه اندازه دربن‌راه عذرخواه من‌میتواند بود .

اول اینکه این‌کتاب بالاخره میبایست مثل همهٔ زبانهای مهم دیگر جهان بفارسی ترجمه شود، زیرا برای زبان اصیل وبزرگی که‌آثاری نظیر اشعار سحرآمیز ما را پدیدآورده است ، شایسته نیست کـه ترجمه‌ای از کتابی که شاهکار ادبیات مغرب زمین لقب‌گرفته بدان منتشر نشده باشد ،

واین ترجمه اگرهم حق مطلب را ادا نکند لااقل میتواند زمینه‌ای برای ترجمه یا ترجمه‌هائی کاملتر و بهتر شود، واین کاری‌است که نظیر آنرا در تمام کشورهای غربی کرده اند ، یعنی همیشه ترجمه هـای پیشین این کتاب زمینه‌ای برای ترجمه‌های کاملتر ودقیق‌تر بعدی شده است ومیشود ، و اگر چنین نتیجه‌ای در کشور مـا نیز حاصل شود من هر ایراد و ملامتی را که ازین راه متوجه خویش بینم با کمال‌میل میپذیرم .

عامل دیگر آشنائی کما بیش من با زبان ایتالیائی است که حقاً یکی ازشرایط دست‌زدن‌بترجمهٔ « کمدی‌الهی » است، زیراشایسته نیست که ترجمهٔ چنین کتابی باآنهمه ظرافت وریزه‌کاری زبان اصلی‌آن که درهیچ ترجمه‌ای قابل نقل نیست ، ازروی‌یکی ازترجمه‌های خارجی این کتاب صورت‌گیرد ، واین مثل‌آنست که کسی حافظ یا خیام را ازروی ترجمهٔ‌آلمانی یا انگلیسی یا فرانسهٔ‌آن بزبانی دیگر درآورد که درآنصورت بجای یکبار، دوبار این ضرب‌المثل‌معروف ایتالیائی که «traduttori traditori» مصـداق پیدا میکند .

درترجمهٔ این کتاب با توجه بتعبیرات مختلف وگاه متناقض مترجمین فرانسه وانگلیسی این‌اثر، وبا توجه به تفسیرهای مفسرین مختلف ، همه‌جا سعی شده است کـه ترجمهٔ فارسی تا حد امکان یعنی تاآن حـدکه ترکیب جمله‌بندی زبان فارسی اجازه میدهدکلمه بکلمه با اصل تطبیق‌کند ، بدین جهت غالباً من‌روانی وزیبائی جملات فارسی را فدای‌این نظر کرده‌ام که از جملات اصلی‌چیزی کم‌وکاست نشده باشد . ازطرف دیگر بجای ترجمهٔ سطر بسطر، که‌درآن نظر بعدم‌امکان‌تطبیق جمله‌بندی فارسی با ایتالیائی،آوردن یك سطر در مقابل عین سطر ایتالیائی‌آن ممکن نیست ، روش ترجمهٔ بند به بند یعنی سه‌سطر به سه‌سطر را در دنبال هم انتخاب‌کردم ، و خیلی از مترجمین خارجی « کمدی‌الهی » نیز پیش‌ازین همینکار راکرده‌اند . بدیهی است ازین راه بازاشکال تطبیق بند به‌بندکاملا برطرف نشده وگاه اجباراً درترجمهٔ فارسی قسمتی ازیك بند متن‌اصلی ببند دیگررفته‌است، ولی موارد این اشکال خیلی کمتر ازآنست که درترجمهٔ سطر بسطر درپیش‌میآید .

درتلفظ‌کلمات خاص بطورکلی تلفظ ایتالیائی‌آنها را در متن ترجمه آورده وتلفظهای خارجی‌آنانرا بزبان اصلی و بصورتهائیکه در ایـران معمول‌بوده‌است درحاشیه ذکر کرده‌ام، وفقط درچندموردکه‌تلفظ ایتالیائی برای‌فارسی‌زبانان بسیار نامأنوس‌بوده‌آن‌طرز تلفظی‌راکه درایران معمول است‌آورده‌ام،مثل «سزار» بجای«چزره»و«صلاح‌الدین» بجای«سالادینو»

و «یهودا» بجای «جودا» و «فلورانس» بجای «فیورنتسا» واسامی مربوط به تورات وانجیل ونیز اسامی بزرگانی که درصفحهٔ ۵۸ این کتاب نام برده‌شده‌اند.
در پایان این‌مقال باید چندکلمه در بارهٔ حواشی این کتاب نیز بگویم. خود من موافق با حاشیه‌نویسی نیستم واصولا درخواندن کتابهای ادبی نیز کمتر به‌حواشی مراجعه میکنم، زیرا دریك اثر ادبی وجود حواشی همیشه باعث میشود که‌توجه خواننده ازاصل‌به‌حاشیه معطوف‌شود؛ ولی در کتاب «کمدی الهی» اختصاصاً نه میتوان از حاشیه‌نویسی صرفنظر کرد و نه میتوان بدین حواشی جای مجزائی درآخر کتاب داد،زیرا «کمدی الهی» بدون تفسیرو توضیح دربارهٔ کسانیکه سطر بسطر نام برده میشوند وحوادث مختلفی که بدانها اشاره میشود و استعارات و کنایاتی که اساس‌کلیهٔ مطالب‌آن بشمار میرود برای هیچ خواننده‌ای درهیچ جای جهان حتی در خود ایتالیا قابل درك نیست ، بخصوص درایران که‌حتی بسیاری از اشارات مذهبی این‌کتاب نیز که برای مسیحیان ساده ومعمولی است برای ما تازگی دارد، از قبیل اشاراتی که بتورات و انجیل شده و اشارات مربوط روحانیون و کلیسا و پاپ‌ها وسنن مذهبی مسیحی وغیره . بدین جهت کمتر چاپ و ترجمه‌ای ازین کتاب در دنیا هست که از تفسیر و توضیح عاری باشد ؛ معهذا در این چاپ فارسی باآنکه گاه‌اجباراً حاشیه‌زائدبرمتن‌شده، سعی کرده‌ام که حتی الامکان جزازآنچه باید برای روشن شدن مطلب توضیح داده شود ، ذکری در حاشیه نرود . و چون احتمال میرفت که خیلی از خوانندگان مقدمه را نخوانند ، هرجا که ضرورت داشته مطالب مقدمه در حواشی نیز آورده شده‌است. درمقدمهٔ هرسرود نیز توضیح مختصری درتشریح کلی مضمون‌آن سرود مخصوصاً ازنظرروشن‌شدن‌جنبه‌های تمثیلی ومفهوم اشارات و کنایات آن داده شده که برای درك مفهوم‌مطلب ضرورت داشته است.

تابلوهائی که از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی در این کتاب نقل شده ، عالیترین تابلو های مربوط به «کمدی الهی» است که تاکنون از طرف نقاشان ساخته شده است . این تابلوها که اختصاصاً برای چاپ درکمدی‌الهی تهیه شده ، محصول سه سال‌کارنقاش بزرگ فرانسوی است ودرین کتاب از روی چاپ نفیس ایتالیائی کمدی الهی که سال گذشته درمیلان انتشار یافته نقل شده‌است.

امیدوارم باترجمه ونشر این کتاب قدمی دیگر برای شناساندن فکر وادب مغرب‌زمین بفارسی‌زبانان برداشته شده باشد، و اگر این قدم ناقص برداشته‌شده لااقل مقدمه‌ای باشد برای‌آنکه درآینده در این راه قدمهائی کاملتر واساسی‌تر برداشته شود .

شجاع‌الدین شفا

در تدوین مقدمه و تفسیر سرودها و شرح حواشی این کتاب ،
منابع زیر مورد استفاده قرار گرفته است :

Dante Alighieri : La Divina Commedia; Collezione «Salni», Firenze, 1924 ; Prefazione e commenti di Enrico Bianchi .

Dante Alighieri : La Divina Commedia ; con 100 illustrazioni di Gustavo Dorè ; Arnoldo Mondadori Editore; Mileano .

Dante : La Divine Comèdie ; traduction, introduction et notea d,Alexandre Masseron , en 4 Volumes . Edition Albin Michel, Paris. 1948-1951

Dante : The Inferno ; « averse rendering for the modern reader» by John Ciardi ; with an Introduction by A . T Mac Allister ; Published by the Now American Library ; New -York, 1954 .

Francesco Flora : Storia della Ietteratura Italiana ; Arnoldo Mondadori Ediore ; Milano .

A . Masseron : Les Enigmes de le Divine Comèdie (Art catholipue) ; Paris .

A. Masseron : Pour eomprendre la Divine Comèdie (Desclèe) ; Paris.

A. Masseron : Dante (Edit . Franciscaines;) Paris.

J.M.J,A. de Nantes : Littèratures ètrangères - J. de Gigord Editeur ; Paris.

Chronology of world History , Edited by George H . Gallvp; Pocket Book Edition; New York 1955 .

Renè Gouast : Anthologie de la Poèsie latine ; Stock; Paris.

Philippe Pouillain : La Littréture latine ; Sèsie «pue sai-je?» ; Presscs universitaires de Franca ; Paris.

Mythologie Générale ; Pubtiè sous la direction de Fèlix Guirand ; Editions Larousse , Paris.

جحیم دانتی ، ترجمهٔ عربی‌دوزخ‌دانته، از«امین ابوشعرالمجامی»، با مقدمه وحواشی‌چاپ بیت‌المقدس ، «مطابع‌الارض‌المقدسه» ، سال۱۹۳۸.

«کتاب‌المقدس» : عهد عتیق وعهد جدید (تورات وانجیل) ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ لندن ، سال۱۹۱۴– «بریتیش وفورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنهٔ لندن» .

سیرالعباد الی‌المعاد ازحکیم سنائی غزنوی– با مقدمهٔ آقای سعید نفیسی، چاپ تهران سال۱۳۱۶.

ارداویراف نامه ، ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی – مجلهٔ مهرسال چهارم (شماره‌های ۱تا۵) .

رسالةالغفران ابوالعلاءالمعری ، ترجمهٔ آقای اکبر دانا سرشت . چاپ تهران ، سال۱۳۳۰

پانزده‌گفتار ، از آقای مجتبی مینوی ، نشریهٔ دانشگاه تهران ، ۱۳۳۳.

دائرة المعارف انگلیسی (Encyclopedia Britannica) و **لاروس قرن بیستم** (Larousse du vingtième siècle) قسمتهای : «دانته» و«کمدی‌الهی» .

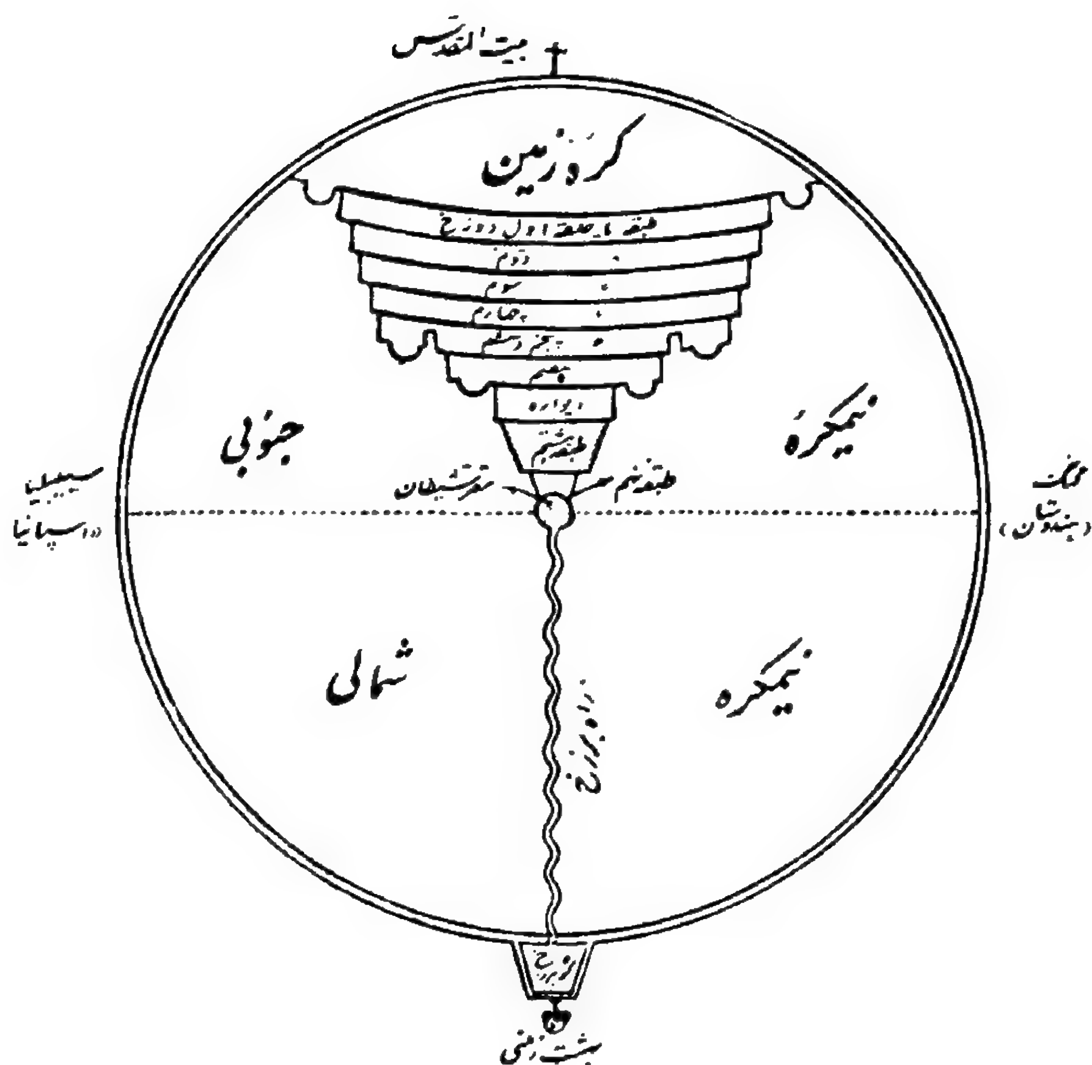


نقشهٔ جغرافیائی ایتالیا

درین نقشه فقط شهرها ونقاطی نموده شده است که در«دوزخ» بدانها اشاره میشود .

دوزخ

INFERNO



«نقشهٔ جغرافیائی» دوزخ فرضی دانته

درزمان دانته ، شهربیت‌المقدس که عیسی در آن بشهادت رسیدبلندترین نقطهٔ کرهٔ ارض و«گنگ» درهندوستان منتها حد شرقی آن و«سویلا» دراسپانیا منتها حد غربی آن تصورمیشد ، ودوزخ طبق عقاید قدیمی اساطیری یونان وروم درزیرزمین قرار داشت . دوزخ دانته بشکل مخروط عظیمی است که قاعدهٔ آن درجانب محیط زمین و رأس آن درست در نقطهٔ مرکزی کره قرار دارد واین مخروط شامل نه طبقه است که انواع گناهکاران در آن بسرمیبرند وهرطبقه ازطبقهٔ قبلی کوچکتر است. درنقطهٔ مقابل بیت‌المقدس ، در آن سوی کرهٔ ارض ، جزیره و کوه عظیم «برزخ» قراردارد که بـه «بهشت زمینی» منتهی میشود . این دوزخ وبرزخ وبهشت ، در حقیقت مراحل مختلفی ازتحول روحی بشر، ازگناهکاری‌به‌پشیمانی وازفراموشی گناه‌به‌صفای‌روحی‌بشمارمیروند

Incipit Comedia
Dantis ALAGHERII
Florentini natione,
non moribus .

چنین است «کمدی» دانته آلاگری
که اهل فلورانس است، اما فلورانسی
خوی نیست[1].

---

۱ ـ سر آغاز « کمدی الهی » ، بزبان لاتینی ـ دانته با این جمله کتاب خود را به « کان گرانده دلاسکا اهداء کرده است » .

سرود اول

یا مقدمهٔ کلی «کمدی الهی»

در نیمه راه زندگی ، یعنی در ۳۵سالگی (توضیح در صفحهٔ ۸۱، شرح۱) دانته خودرا درجنگلی تاریک سرگردان میبابد ، « زیراراه راسترا گم کرده است » در جستجوی راه نجات ، نگران واندیشناک به پیرامون خویش مینگرد وناگهان در بالای تپه‌ای پیش روی خود، نخستین انوارخورشید رامی‌بیند که نتوانسته است بجنگل تاریک رخنه کند .
شب آدینهٔ مقدس سال ۱۳۰۰، یعنی پیش ازشب عیدرستاخیز مسیح است، فصل بهاروطلوع آفتاب وعیدپاك، دانته‌را امیدوارمی کند، ووی بقصدخروج ازجنگل مشتاقانه بسوی تپه براه می‌افتد امانا گهان سه حیوان درنده یك پلنك یك شیرو یك گرك، یکی بعدازدیگری راه‌را براومی‌بندند، و بالاخره ماده گرك آخری واداروش میکند که راه بازگشت بدرون جنگلرادرپیش گیرد امادرین هنگام، کمکی غیبی بصورت ویرژیل شاعربزرك لاتین فرا میرسد وویرژیل پیشنهاد می کند که درین راه راهنمای اوباشد ، منتها تذکر میدهد که چون دانته توانائی طی این سربالائی رابطور مستقیم ندارد، او راازراهی دورتر بدانجاخواهدبرد . سپس توضیح میدهد که درقسمت اول ونیمی از قسمت دوم این راه طولانی اوخودراهنمای وی خواهدبود وازآن پس« کسی شایسته‌تر »اورا راهنمائی خواهد کرد ، دانته این نظررامیپذیرد وبااوبراه می‌افتد، وبدین ترتیب سفردوزخ او آغازمیشود، این سفر درشب جمعهٔ هشتم آوریل سال ۱۳۰۰صورت می گیرد وتاآنوقت که ازدوزخ بیرون میآیند ۲۴ساعت بطول میانجامد ،درآغازسفر ، ماه صورت بدر دارد دانته جامهٔ فلورانسی بلندی برتن کرده که بزمین میرسدوبا دیدن آن هموطنان دوزخی وی پی میبرند که او اهل فلورانس است ، این خلاصهٔ ظاهری سرود اول دوزخ است .

اما مفهوم واقعی آنچه گفته آمد، وزمینهٔ این سرودرا که مقدمهٔ کلی تمام « کمدی الهی » وپیچیده‌ترین سرودهای صدگانهٔ این کتاب است تشکیل میدهد ، چنین است :

دانته (مظهر نوع انسان) ناگهان بخودمیآید واحساس میکند که خطاهای زندگی گذشتهٔ وی ، اورا ازراه راست (حقیقت) بدور رانده

ودر جنگل تاریك «گناه وخطا» سرگردان کـرده‌است . نظرش رادر پی‌راه نجات‌ببالا امیدوزد و نخستین‌اشعهٔ‌خورشید (جمال‌وجلال‌خداوندی) رامی‌بیند که بردامنهٔ تپه ای‌کوتاه (کوه سعادت ازلی) میتابد . در خوداحساس امیدمیکند وبراه میافتد تاخویش‌را از این‌ظلمت‌خلاص کند ومستقیماً ببالای‌تپه‌رود، اما تقریباً بلا فاصله ، سه حیوان‌درنده : پلنك (مظهربدخواهی‌و حیله‌گری) ، شیر (مظهر غروروزورگوئی) ، ماده گرك (مظهر آزمندی‌و افراطکاری) راه را براوسد میکنند ، وکار بجائی میرسد که ماده گرك اورابباز گشت بدرون جنگل ظلمانی گناه وامیدارد(زیراحدود قدرت‌ماده‌گرك وسیعتراست ، و تمام‌افراطکاریها را ، ازحرص‌مال ، و مقام ، وشهوترانی‌وغیره شامل‌میشود) .

دراین‌حال یأس، که اوخودرا بکلی گمشده‌وازدست رفته‌احساس میکند ، ناگهان شبح‌ویرژیل دربرابراونمودارمیشود .ویرژیل‌در کمدی الهی ، مظهرعقل وخردبشری است که ازآلایش هوسهاوتمایلات نفسانی پاك‌شده باشد .

ویرژیل بدوتوضیح میدهد که‌وی ازجانب‌بانوئی آسمانی برای کمك بدوفرستاده شده . این بانو ، که درسرودهای‌بعد وصفش خواهد آمد «بأتریس» است که مظهربخشش ولطف الهی‌است ، ودر «دوزخ» روشن میشود که بدون کمك‌او(عشق وصفای الهی) ویرژیل(عقل‌انسانی) درطی جادهٔظلمانی دوزخ (گناه) در مقابل‌موانع بزرك عاجزمی‌ماند ، زیرا قدرت عقل ومنطق بشری محدود بحدود معینی است . ویـرژیل بدومیگوید که باید وی‌را ببالای‌تپه ببرد ، اما چون‌او هنوز آمادهٔطی این‌راه بطور مستقیم‌نیست ، بایدمسیری‌دورتررادرپیش گیرد که ازجهنم (مرحلهٔ اعتراف‌بگناهکاری) وبرزخ (مرحلهٔ ترك گناه)میگذرد تابه تپهٔ سعادت ازلی‌وبعد بفروغ‌خداوندی میرسد . اما کمك‌ویرژیل دراین راه محدود بجهنم وقسمتی ازبرزخ‌است ، یعنی‌تا آنجا که عقل و منطق انسانی‌بتنهائی پیش‌میتواندرفت ، واز آن پس راهنمائی‌داننه بابئاتریس (مظهر عشق) خواهدبود .

سرود اول

در نیمه راه زندگانی ما [1] ، خویشتن را در جنگلی تاریك یافتم ، زیرا راه راست را گم کرده بودم [2] .

وچه دشوار است وصف این جنگل‌وحشی وسخت وانبوه، که‌یادش ترس را دردل بیدار میکند !

چنان تلخ است که مرگ جز اندکی از آن تلخ‌تر نیست؛ امامن، برای وصف صفائی که دراین جنگل یافتم [3] ، ازذکر چیزهائی که در آن جستم سخن خواهم گفت [4] .

درست نمیتوانم گفت که چگونه پای بدان نهادم [5] ، زیرا هنگامی که شاهراه [6] را ترك گفتم سخت خواب‌آلوده بودم .

---

۱ ـ Nel mezzo del cammln di nostra vita این مصرع‌را که کمدی الهی با آن شروع میشود ، زیبا ترین مطلع در آثار شاعرانهٔ ایتالیا شمرده‌اند . ـ درتورات (زبورداود، مزمورنودم ، دعای‌موسی مردخدا) ذکرشده که دورهٔ طبیعی عمر انسان هفتاد سال‌است : « .. زیرا که تمام روزهای ما درخشم تو سپری‌شده ،وسالهای خودرا مثل خیالی بسربرده‌ایم ـ ایام‌عمرما هفتاد سال‌است : که بزودی‌تمام شده پروازمیکنیم ، بنابراین‌نیمهٔ عمر آدمی ۳۵سال‌میشود ، وچون‌دانته‌در ۱۲٦۵ متولدشده ، میتوان‌حساب کرد که‌این‌سفرخیالی اوبدان‌دنیا درسال۱۳۰۰صورت گرفته‌است . (رجوع‌بمقدمهٔ این کتاب‌شود)

۲ ـ مقصودزندگی گناه آلوده است . دانته احساس کرد که ازروشنی‌فضیلت دورافتاده و«راه‌راست راگم کرده است »

۳ ـ مقصودبیداری‌وجدان‌است ، زیرادانته دراینجا پی بلزوم‌اصلاح خود برده است ، برخی ازمفسرین این « صفا» راکه عایددانته شده ،آشنائی باویرژیل می‌دانند که اونیزدرحقیقت درانردانته «سمبول » خیر، یعنی‌عقل‌ومنطق‌بشری است .

٤ ـ اشاره‌به سه‌حیوانی که بعداً ازآنهاسخن‌خواهدرفت .

۵ ـ مفهوم واقعی این گفته اینست که آدمی بی‌آنکه خود متوجه شود، با گناهکاری وفساد خومی گیرد .

٦ ـ La verace via « ، راه صمیمی »،یعنی راه تقوی را.

اما چون بپای تپه‌ای در آخر آن دره که دلمرا چنین بوحشت افکنده بود[1] رسیدم

روی ببالا کردم و دامنه‌های تپه را دیدم که جامه‌ای از انوار آن سیاره[2] که درهمهٔ کوزه راه‌ها راهنمای کسانست، بر تن کرده بود .

آنوقت هراس من که در تمام مدت شب دریاچهٔ دلمرا دستخوش چنین تلاطمی کرده بود اندکی تسکین یافت ،

وهمچون کسی که نفس زنان از چنگ امواج دریا نجات یافته و بساحل افتاده باشد وروی بسوی موجهای خروشان بگرداند و بنگرد ،

روح من نیز که هنوز اسیر سستی وپریشانی بود، به پشت سر خود نگریست تا گذرگاهی را که هرگز کسی زنده از آن بدر نرفت[3]، بازبیند .

چون تن خسته را اندکی آرامش بخشیدم، راه خویش را در سربالائی بیحاصل باز گرفتم ، چنانکه پیوسته آن پا که برزمین استوار تر بود ، در سراشیبی بیشتری جای داشت[4] .

---

۱ ـ مقصود از تپه ، علو روح و پاکدامنی است که آدمی را ببالا میبرد ، ومنظور از دره، فساد و گناه است که اورا فرود می‌آورد . این تعبیر از مزامیر داود (تورات ـ زبور داود ، مزمور صدونیست ویکم) گرفته شده : «... چشمان خود رابسوی کوهها برمی‌افرازم ، که از آنجا اعانت من می‌آید ، اعانت من ازجانب خداوند است» .

۲ـ اشاره بخورشید ، زیرادرعلم هیئت دورهٔ دانته ، خورشیدرا یکی ازسیارات میشمردند . ازنظر تمثیلی ، در این گفتهٔ دانته ، خورشیدمظهرخداوند است .

۳ ـ اشاره بجنگل تاریك (گناه و فساد)

٤ ـ این بند یکی از مبهم‌ترین بندهای «کمدی الهی» است، چنانکه تا کنون شاید چندین برابر صفحات کمدی الهی در بارهٔ معنی ایـن یك شعر تفسیر های مختلف وغالباً متناقض نوشته اند . علت آن است که دراینجا مفهوم کلمهٔ **Piaggia** (ساحل، کناره) که دانته بکاربرده روشن نیست. باحتمال قوی منظور شاعر آن بوده که چون باتردید و نگرانی پیش میرفته، همیشه آن قدمی که وی بجلوبرمیداشته سست‌تر و آن پائی که بر زمین میمانده استوارتر بوده است .



بنیمهٔ راه زندگانی ما ، خویشتن را در جنگلی تاریک یافتم ... (صفحهٔ ۸۱)

وتقریباً درآغاز این بالا روی بود که پلنگی سبکپا وچالاك را که پوستی پرلکه داشت پیش روی خویش یافتم[1] ؛

پلنگ از فرا روی من رد نمیشد، وچنان راه رابرمن بسته بود که چندین بار بعقب برگشتم تا از همان راه که آمده بودم باز گردم[2] .

نخستین‌ساعات بامدادبود وخورشید دوشادوش این‌اختراانی که‌لطف خداوندی در آغاز آفرینش این اشیاء زیبا[3] همراه او بحرکتشان درآورد ، روبسوی بالا داشت[4] .

بدین جهت بخود امید میتوانستم داد که این حیوان خوش خط وخال ، نشان فرارسیدن روز وفصل دلپذیر است[5] ؛

اما این امید من ، چندان نبود که دیدار شیری که در برابر خویش یافتم بهراسم نیفکند[6] .

---

۱ ـ مفهوم حقیقی‌این «پلنك»، شهوات وتمایلات نفسانی است ،ومفهوم‌سیاسی آن درشعر دانته ، شهرفلورانس است که آنزمان غرق‌درفساد بود و دسته های مختلف سیاسی برآن‌حکومت می کردند ، واز این جهت است که پلنك پوستی پرلکه دارد.در اینکه مراد از lonza که شاعرآورده همان پلنك است یا خیر، نیزازطرف مفسرین بکرات‌بحث‌وگفتگوشده است .

۲ ـ یعنی : چندین بار سعی کردم ازدست‌هوی‌وهوس‌بگریزم، ونتوانستم .

۳ ـ اشیاء زیبا : ستارگان .

٤ ـ اشاره‌به برج‌حمل . عقیدهٔ رایج دورهٔ دانته این‌بود که دنیا وقتی‌آفریده شد که خورشید دربرج حمل(اول‌سال شمسی‌ـ نوروز) قرارداشت . ازلحاظ‌سمبولیك دانته در اینجا هنرنمائی‌بسیاربخرج داده ، بدین معنی که زندگانی تازهٔ خود را وقتی آغاز کرده که خورشید دربرج‌حمل(مظهر آفرینش) بوده ، وتازه‌صبح سربرمیزده(مظهر حیات نو) وروزعید فصح (رستاخیز)نزدیك بوده است . ولی چنانکه‌حساب کرده اند، درشب جمعهٔ مقدس‌سال ۱۳۰۰ماه نمیتوانسته است صورت بدر تمام‌داشه باشد .

۵ ـ فصل دلپذیر : بهار . قبلا گفته شد که دانته سفر دوزخ خودرا درجمعهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ انجام‌داده ، واین‌روز که مقدم‌بر عیدپاك‌است گاه دراوایل‌اردیبهشت وگاه دراواخر فروردین‌قراردارد .

٦ ـ مفهوم‌شیر : ازلحاظ‌استعاری « غرور » وخشونت است ، وظاهراً مفهوم سیاسی آن در اینجا خاندان سلطنتی‌فرانسه است که مغرورانه بنواحی مختلف ایتالیا حمله می‌برد .

چنین مینمود که این شیر دوشا دوش من درحرکت بود . سر بالا گرفته بود و چنان گرسنه و خشم‌آلود مینمود که پنداشتی فضا از خشمش بلرزه افتاده بود .

و ماده گرگی[1] که با همهٔ لاغر اندامی خود گوئی تمام شهوات نفسانی را که تاکنون بسیار کسان از آن بینوا شده‌اند در خویش گرد آورده بود[2] ،

چنان پریشانم کرد وچندان ازنگاه خود بهراسم افکند که امید رسیدن ببالای تپه را از کف دادم .

وهمچوآن کس که با خرسندی فراوان مالی اندوخته‌باشد، وچون زمانهٔ اتلاف‌گر آنرا ازدستش‌بگیرد عنان‌اندیشه‌را بدست پریشانی‌سپارد،

من‌نیز در برابر آن حیوان آرامش ناپذیر[3] که بدیدارم‌آمده‌بود وقدم‌بقدم‌بدان‌جانب که خورشیدروی‌فرومیکشد[4] عقب میراند، چنین شدم.

---

۱ ـ ماده گرگ : از نظر تمثیلی : لئامت ، نفس پرستی ، افراط کاری ؛ ازنظر سیاسی : دربارپاپ .

۲ ـ این گفته ، خوب میفهماند که این سه حیوان‌درنظرداشته‌مفهوم«سمبولیك» دارند ، زیرا درغیراین‌صورت وی‌نمی‌توانسته است‌برآنچه سابقاً این ماده گرگ کرده وقوف‌داشته باشد . بطور کلی این‌سه حیوان طبق‌مفاهیمی که باید ازآنها درنظر گرفت نمایندهٔ طبقه بندیهای سه گانهٔ دوزخ‌هستند .

اصل‌فکر بطوریقین ازتورات گرفته شده « کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجم ، آیه های پنجم وششم) : « پس نزدبزرگان‌می‌روم وباایشان‌تکلم خواهم‌نمود، زیرا که ایشان طریق‌خداوندواحکام‌خدای‌خودرامیدانند،لیکن‌متفقاً یوغ‌راشکسته‌وبندهارا گسیخته‌اند ازین جهت شیری درجنگل ایشان را خواهد کشت ، وگرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد ، وپلنك برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست وهرکه از آنها بیرون رود دریده خواهد شد .»

۳ـ اشاره بدانکه هوی وهوسها راآرامشی نیست .

۴ـ بداخل جنگل، که نورخورشید بدان رخنه نمیکند . مفهوم این گفته اینست که تمایلات وهوی‌ها ، شاعر را دوباره بسوی زندگی فسادآمیزباز میگردانند ، وتنها چارهٔ اواینست که دستی ازغیب بکمش برسد .

درآن دم که دراین ورطه‌ازپای در میافتادم ، آدمیزاده‌ای که گوئی صدایش بر اثر خاموشی ممتد نا رسا شده بود ، در برابر دیدگانم هویدا شد[1] .

وقتیکه او را دروادی پهناور دیدم بانك برآوردم : « هر که‌باشی ، خواه شبحی وخواه‌انسانی ، برمن ترحم آور ! »

بمن‌جواب داد : « انسانی نیستم[2] ، اما پیش ازاین انسانی بودم ، و پدر ومادرم اهل لمباردیا[3] بودند ، ووطن هردوی‌آنها مانتوا[4] بود .

دردوران حکومت « سزار »[5] بدنیا آمدم ، هرچند تولدم در اواخر این‌دوره روی داد. درزمان او گوست نیکنهاد[6] ، در دورهٔ خدایان دروغین ودروغزن[7] ، دررم‌زیستم .

۱ـ درین جا ویرژیل که تاآخرجهنم وقسمتی ازبرزخ با دانته همراه است ، پابمیدان میگذارد. «ویرژیل»، چنانکه گفته شد ، در کمدی الهی مظهر«عقل انسانی» است . اما چطور دانته تنها بدیدن او ، وپیش ازآنکه وی لب بسخن گشوده باشد ، تشخیص داده که صدای اوبر اثرخاموشی ممتد ضعیف شده ؟ درین باره مفسرین بحث بسیار کرده‌اند . شاید نظرواقعی دانته تذکراین نکته باشد که ازمدتها پیش صدای‌عقل بگوش دل دانتهٔ گناهکارنمیرسیده است .

۲ــ یعنی : فقط روحی هستم .

۳ــ Lombardia ایالت معروف شمال ایتالیا .

٤ــ Mantova شهرمعروف‌شمال‌ایتالیا، درلمباردیا ، که زادگاه ویرژیل‌بود. دانته در سرود بیستم دوزخ از زبان ویرژیل بتفصیل شرح میدهد که این شهرچگونه ایجاد شد .

٥ ــ Sub Julio ، «دردوران یولیوس» یعنی در زمان حکومت ژول سزار . این دو کلمه در اصل کتاب بهمین صورت لاتینی‌آورده شده است . ویرژیل در سال ۷۱ پیش از میلاد مسیح ، دردورهٔ حکومت سزار بدنیا آمد،وهنگامی که سزاربقتل رسید ، فقط۲٦سال‌داشت .

٦ــ Augusto (به لاتینی اوگوستوس (Augustus) امپراطورمعروف روم و جانشین سزار، که مسیح در زمان وی متولد شد ، وویرژیل دردوران حکومت طولانی وی زیست .

۷ـ اشاره به ارباب انواع رومی .

شاعر بودم، و در اشعار خود وصف پسر دادگستر «انکیز» را کردم

که پس از سوختن «ایلیون» مغرور، از ترویا آمد[1].

اما تو، برای چه بدین وادی پریشانی بازمیگردی؟ چرا از این

کوه سعادت ازلی که اصل و منبع جملهٔ شادمانیهاست بالا نمیروی؟»

شرمنده بدو جواب دادم: «پس تو ویرجیلیو هستی[2]؟ همان سرچشمه‌ای

که رودی چنین پهناور از فصاحت و بلاغت از آن روان شده؟»

«ای افتخار فروغ دیگر شاعران، کاش آن دوران درازی که بخواندن

گفته های تو گذراندم و علاقهٔ فراوانی که در طلب دیوان تو نشان دادم[3]

اکنون مرا بکار آید.

۱ــ Anchise قهرمان داستانی یونان، که درجزیرهٔ سیسیل مرد، وشاهکار معروف ویرژیل، Aeneis (به مقدمهٔ این کتاب رجوع شود) به شرح دلیریهای پسر او Aenea اختصاص یافته است. انئا، پس از آنکه شهر ترویا Troia در آتش سوخت ازاین شهر بجانب ایتالیا براه افتاد و درآنجا شهر رم را بنا نهاد، بدین جهت رومیان اورا قهرمان بزرگ خود میشمردند.

Iliòn ــ صخره ای که شهر ترویا بر آن ساخته شده بود، ونام آن را مجازاً بخود این شهر نهاده بودند.

Troia ــ شهر نیمه واقعی و نیمه افسانه ای آسیای صغیر، که چنانکه افسانهٔ خدایان یونان حاکی است، «پاریس» پسر پادشاه آن. «هلنا» زن زیبای پادشاه اسپارت را ربود و بخاطر این زن جنگی بین یونانیان و ترویائیان درگرفت که نه سال بطول انجامید و در آن علاوه برآدمیان، خدایان نیز نیمی بطرفداری این دسته و نیمی بهواخواهی آن دسته دیگر شرکت جستند. شرح این جنگ موضوع «ایلیاد» حماسهٔ معروف هومر است که عالیترین اثر ادبی دنیای کهن بشمارمیآید.

۲ــ Virgilio (بلاتینی Virgilius) که در حواشی این کتاب نام او طبق آنچه درفارسی معمول است ویرژیل ذکرشده است. وی قهرمان بزرگ دوزخ و برزخ دانته وراهنمای او درسفرخیالی بدنیای دیگرست، ودرحقیقت مظهرعقل انسانی بشمارمیرود که ازسیطرهٔ هوا وهوسهای نفسانی آزاد ومجرد شده باشد؛ ویرژیل یکی ازبزرگترین شعرای لاتین است که از ۷۱ تا ۱۹ پیش از میلاد مسیح میزیست، و «انئیس» او از عالیترین آثار ادب دنیای کهن بشمار می‌آید. دانته بدین شاعر ارادت بسیارداشت و بیشتر بهمین جهت است که اورا درسفربدنیای دیگر، مرشد و پیرخود شمرده است. (رجوع به مقدمهٔ این کتاب).

۳ــ اشاره به Aeneis ویرژیل.

تو استاد من و نویسندهٔ برگزیدهٔ منی ، زیرا من آن شیوهٔ زیبای نگارش را که مایهٔ افتخارم شده ، تنها از تو بعاریت گرفتم .

ای خردمند نامی ، حیوانی را که وادار به بازگشتم کرده است ببین[1] واز گزند او در امانم دار، زیرا این حیوان جمله شریانها وورید‌های مرا بلرزه آورده است .»

وقتی که گریانم دید ، پاسخ داد : « اگر میخواهی از این تنگنا خلاص یابی ، باید راهی‌دیگر درپیش گیری ،

زیرا این حیوان که از دستش بفریاد آمده ای ، هیچکس را اجازت عبور ازراه خود نمیدهد و چندان مانع درسر راهش پدید میآورد که عاقبت نابودش میکند .

وطبعی چنان فاسد وستمگر دارد که هرگز آتش هوس سیری ناپذیرش فرو نمینشیند ، و پس از هر غذا گرسنگی بیشتری احساس میکند[2] .

بسیارند حیواناتی که وی باآنها جفت میشود[3] ، وازین پس‌نیز

۱ــ اشاره به ماده‌گرگ ، که چنانکه گفته شد ، مظهرنفس پرستی و خست و افراطکاری است ، ودانته که دربارپاپ و کلیسای‌کاتولیك را نمایندهٔ برجستهٔ این حرص و آز میداند، عمداً ازتوجه به شیر (غرور) وپلنك (شهوت) صرفنظر کرده است تاتمام تکیهٔ خود را به‌گرگ (آزمندی) داده باشد .

۲ــ یعنی: هرقدر مال بیشترمیاندوزد ، بیشتر حرص مال اندوختن‌دارد . این مصرع را یکی ازعالیترین اشعار کمدی الهی دانسته‌اند :

«E dopo il pasto ha piú fame che pria»

۳ــ مقصود مفاسدی‌است که در دنبال حرص وطمع میآیند . اصل فکرازانجیل گرفته شده (رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس ـ باب ششم) : « . . . زیرا که طمع ریشهٔ همهٔ بدیهاست که بعضی چون دربی‌آن میکوشیدند ازایمان گمراه گشته خود را باقسام دردها سفتند» .

فراوانترخواهند بود ، تا عاقبت آن تازی شکاری که باید این حیوان را
با عذاب بسیار ازمیان‌ببرد ، پای‌بمیدان نهد[1] .
غذای این تازی نه خاك خواهد بود و نه قلع سوده[2] ، بلکه خرد
و عشق وتقوی ، وسرزمین او جائی‌خواهد بود میان «فلترو» و «فلترو»[3] .
وی نجات بخش ایتالیای سرافکنده[4] خواهد بود که بخاطر آن ،
کامیلای دوشیزه ، واوریالو، وتورنو، ونیسو ، زخم خوردند وجان‌سپردند[5] .
درهمهٔ شهرها ماده گرگ را دنبال خواهد کرد تاوقتی که اورا به

۱ـ تازی : «Veltro» اشاره به‌پیشوا یاقهرمانیکه‌باید ایتالیا وشاید دنیا را ازآز و طمع فرمانروایان خود ، بخصوص ازمفاسد درباریاپ آزاد کند . تصور نمیرود که دانته نظربشخص معینی داشته ، معهذا از زمان او تاکنون بسیارکسان را داوطلب این‌عنوان کرده‌اند که‌چندتن‌ازسرداران‌ایتالیائی، چند نفراز پاپ‌ها،لوتر، گاریبالدی... وموسولینی ازآن جمله‌اند .

۲ـ یعنی : اورا نه باخاك و آب میتوان فریفت ، نه بازرو گوهر .

۳ ـ Tra Feltro e Feltro مفهوم واقعی این جمله هنوز درست روشن نشده است . ظاهراً اشاره بفاصلهٔ میان «فلتره» درمنطقهٔ ترویزی و «مونته فلترو» در رومانیا است که دردوسوی ایتالیا قراردارند .

بعضی ازمفسرین نیز Feltro را بمعنی اعم آن که نمد باشد گرفته‌اند و چون اخذآراء عمومی در صندوق های نمدین صورت میگرفته، این جمله را «شخصی که از طرف مردم بر گزیده خواهد شد» معنی کرده‌اند . روبهم رفته بیشتراحتمال میرود که مفهوم این کلام ، شخصی میانجی باشد که « نه جانب پولداران و نه جانب طبقهٔ سوم را بگیرد » ، بلکه بنفع همه کار کند .

بعقیدهٔ چندتن از دانته شناسان جدید ، منظور دانته از «نجات بخش‌ایتالیا» «کان گرانده دلاسکالا» Can Grande della Scala (۱۲۹۰ـ۱۳۲۹)است که معاصر دانته بود و درشهر «ورونا» که میان دوشهرفلتره و مونته فلترو واقع است متولد شده بود ، ودانته « کمدی الهی» خودرا بدو اهداء کرده است (رجوع بمقدمهٔ این کتاب)

۴ ـ اصل اصطلاح ازویرژیل است(انئیس، کتاب‌سوم): Humilemque VIdemus Italiam

۵ ـ Camilla . Eurialo , Turno , Niso ، همه از قهرمانان «انئیس» ویرژیل هستند که درجنك میان تروبائیها و ایتالیائیها کشته شدند . بنا بگفتهٔ ویرژیل انئا ، بازماندگان‌تروبارا باخود بایتالیا برد و درآنجا با دوپادشاه ولسك‌ها وروتول‌ها جنگید . درین جنگ اوریالوس و نیسوس از تروبائیها ، وکامیلا دخترسلحشور پادشاه ولسك ها و تورنوس پادشاه روتول از ایتالیائیها بقتل رسیدند . دانته یك در میان از قهرمانان تروبائی و ایتالیائی نام برده است .

دوزخ ، که درآغاز کار غبطه وحسد از آنجا بیرونش آورد باز افکند [1] .

لاجرم صلاح ترا چنین می‌بینم ودراین تشخیص میدهم که بدنبال من آئی ؛ و من راهنمای تو خواهم بود ؛ وترا از آن‌مکان سرمدی خواهم گذراند [2]

که‌درآن بس‌غریوهای نومیدی‌خواهی‌شنید وارواح نالان و شاکی کهن [3] را خواهی دید که هر کدام بافریادهای خود تمنای مرگی دومین [4] میکنند ؛

سپس آنهائی را خواهی دید که در میان آتش خرسندند [5] ، زیرا امیدآن دارند که روزی بابجرگهٔ ارواح مسعود گذارند [6] .

واگر بعدازآن خواسته‌باشی که خودبنزد این ارواح روی ، روحی شایسته تر از مرا رهنمای خویش خواهی یافت [7] ، و من هنگام عزیمت خود ، ترا بدست اوخواهم سپرد :

۱ــ یعنی : ازدوزخ بیرونش آورده بود تابروی زمین بفرستد .

۲ــ اشاره بجهنم .

۳ــ ارواح کهن : دوزخیانی که ازبدو خلقت تازمان دانته بجهنم رفته‌اند.

٤ ـ مقصود اینست که دوزخیان درعذاب بسرمیبرند تاآنکه روز رستاخیزفرا رسد ودردادگاه الهی‌حکم محکومیت قطعی‌آنان صادر شود، یعنی بمرگ دومین‌برسند اصل این اصطلاح از «مکاشفهٔ یوحنای رسول» گرفته شده‌است (انجیل، مکاشفهٔ یوحنا، باب‌بیستم): « . . . و موت وعالم اموات بدریاچهٔ آتش‌انداخته شد ـ اینست موت‌ثانی یعنی درددریاچهٔ آتش ـ وهر که‌دردفترحیات مکتوب‌یافت‌نشدبدریاچهٔ آتش‌افکنده گردید» و«باب‌بیست‌ویکم:» «...لکن‌ترسندگان‌وبی‌ایمانان‌وخبیثان‌وقاتلان‌وزانیان‌وجادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان ، نصیب ایشان دریاچهٔ افروخته شده باتش خواهد بود ، این است‌موت‌ثانی» .

٥ ــ اشاره بارواحی که دربرزخ بسرمیبرند .

٦ــ ارواح مسعود : بهشتی‌ها .

۷ــ مقصود ، بئاتریس راهنمای دانته دربهشت است ؛(بمقدمه رجوع شود). ــ منظور ویرژیل‌اینست که وی چون حق ورود ببهشترا ندارد، نمیتواند درآنجاراهنمای دانته باشد.

زیرا آن امپراتوری که در اعلی علیین حکومت میکند [۱] ، مرا که
نسبت بآئین او عاصی بوده ام اجازت آن نمیدهد که کسی را بشهرش [۲]
راهنمون آیم.
وی درهمه‌جای دیگر فرمانرواست ، ولی درآن‌جا ، سلطنت دارد.
آنجا شهراو، ومقراورنگ پرجلال اوست : چه خوشبخت است آنکس که
وی شایستهٔ زیستن‌درچنین مکانش میکند ! »
ومن بدو گفتم : «ای شاعر، بنام همان خدائی که تواش نشناختی ،
از تو تقاضا دارم که برای نجات من ازین رنج وازرنجی بدتر از آن [۳] ،
مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما آئی ، چنانکه
دروازهٔ‌پترس مقدس را ببینم [٤] وآنهائی را که چنین اسیر رنجشان خواندی
بنگرم » .
آنوقت وی براه افتاد ومن دردنبالش روان‌شدم

۱ـ اشاره بخداوند (Quello imperador che lassú regna) .
۲ـ شهراو : بهشت .
۳ـ این رنج : جنگال تاریك گمراهی ـ رنجی بدترازآن : محکومیت آینده بزندگی در دوزخ .
٤ ـ در آئین کاتولیك ، عقیده دارند که پطرس مقدس San pietro کلید دار بهشت است ـ ولی در کمدی الهی ، دانته دری برای بهشت قائل نشده ، بنابراین‌باید این‌دروازه را در ورودی برزخ محسوب داشت که فرشتهٔ نگاهبان کلیدهای پطرس در آنجاست . این دونظر باهم متناقض نیست ، زیرا درورودی برزخ درحقیقت دری است که روببهشت بازمی‌شود .



آنوقت ویرژیل براه افتاد ، ومن‌دردنبالش روان شدم . . (صفحهٔ ۹۲)

سرود دوم

یا «مقدمهٔ دوزخ»

دانته و ویرژیل هنوز در روی زمینند، ولی اکنون غروب روز جمعهٔ مقدس (۸ آوریل سال ۱۳۰۰) فرا رسیده، درصورتیکه این دودر نخستین ساعات بامداد یکدیگررا ملاقات کرده بودند. بنا براین تمام روز را در راه بوده‌اند. ولی کجا؟ ودراین مدت چه گفته وچه کرده‌اند؟ این نکته‌ایست که در «کمدی الهی» مجهول مانده است.

هنگام غروب دانته درخود احساس ضعف وتردید میکند، زیرا جرأت کافی برای عبور ازدوزخ، آنهم درتاریکی شب در خود نمییابد بخصوص آنکه راهنمای خویش ویرژیل را هم نگران می‌بیند. درنتیجه از ادامهٔ سفر منصرف می‌شود، اما ویرژیل که تردید او را دریافته، بوی توضیح می‌دهد که‌این دونفر برحسب تصادف درجنگل باهم برخورد نکرده‌اند، بلکه ویرژیل ازجانب سه بانوی آسمانی برای کمك بدو که راه گم کرده بوده فرستاده شده است. این سه بانو عبارتند از: مریم مقدس (مظهرترحم وشفقت)، سنتالوچیا (مظهرفروغ الهی)، راحیل (مظهرجذبه و تأمل) که توسط بئاتریس (مظهرعشق و مهر خداوندی) برای‌نجات‌اواقدام کرده وویرژیل(مظهرعقل‌انسانی)رابیاریش‌فرستاده‌اند تا اورا باتأیید ایشان ازوادی ظلمت (گناه وخطا) بیرون آورد.

ویرژیل توضیح میدهد که دانته باداشتن چنین‌نیروهای پشتیبان (یعنی با اجتماع نیروهای عقل بشری ورحمت خداوندی) حق نگرانی ندارد، واین منطق اومسافر گمشده را متقاعد می کند که ضعف را کنار گذارد و سفری را که نجات وی بسته بدان است آغاز کند (یعنی با شهامت راه ترك گناه را درپیش گیرد).

شك نیست که «سه‌بانوی پارسا» دراینجا درمقابل «سه حیوان خطرناك» سرود اول آورده شده‌اند. ولی‌آیا باید هریك ازاینان رااز لحاظ خصائص او، درمقابل یکی از آن سه قرار داد؟ درین باره بین دانته‌شناسان بقدری اختلاف نظرهست که بهتراست‌اصولا ازچنین‌تحقیقی خودداری شود.

اما پیدایش این «سه بانو» بطورکلی این مفهوم خاص را دارد که بدون تأیید وپشتیبانی‌لطف‌وفضل‌الهی (یعنی کمك روح وقلب آدمی)، عقل ومنطق بشری ونیروی فکری او کاری نمیتواند کرد. «بئاتریس» که شرح احوالش در حواشی این سرود خواهد آمد، واسطه و رابطهٔ ایندو، یعنی‌مظهرحقیقت‌مافوق قوای دراکهٔ ماست که‌ازآسمان وخداوند ناشی می‌شود و نمایندهٔ آن در روی زمین مذهب است.

سرود دوم

روز بپایان میرسید ، و تاریکی فضا اندك اندك خاك نشینان را از خستگی میرهانید ؛

ومن یکه وتنها خودرا آمادهٔ آن میکردم که هم بادرازی راه بستیزم وهم با حس ترحم[1] ؛ و اینك خاطرهٔ خطا ناپذیر زبان بوصف آنچه درین راه دیدم خواهد گشود .

ای فرشتگان الهام بخش[2] ، ای نبوغ بلند پایه[3] ، اکنون بکمك من آئید ؛ وتو، ای خاطره که آنچه را که دیدم برصفحهٔ کاغذ آورده‌ای[4] ، وقت است که هنرنمائی کنی .

چنین آغاز کردم: « ای شاعری که راهنمای منی ، به توانائی من بنگر و پیش از آنکه قدم دراین راه دشوار نهاده باشم ببین که آیا برای چنین کاری چنانکه باید نیرومند هستم ؟

حکایت میکنی که پدر سیلویو، کـه آن زمان هنوز آدمیزاده ای

---

۱ ــ یعنی هم با اشکالات عبور از جهنم بستیزم ، و هم سعی کنم که دلم بحال دوزخیان نسوزد .

۲ ــ Musi ـ موزها در اساطیر یونان ، پریان نه‌گانه بودند که هرکدام سرپرستی یکی ازفنون هنری را داشتند وحضورشان مایهٔ الهام شعرا و موسیقی دانان و هنرپیشگان وتاریخ دانان و دانشمندان می‌شد .

۳ ــ Alto ingegno ـ درست معلوم نیست که خطاب شاعربنبوغ خوداوست، یا بروح بشری، یالطف خداوندی ؛ این سه نظری است که هر کدام طرفدارانی دارد. ولی تعبیرنخستین بنظرصحیح تر می‌آید .

٤ ــ اشاره به« کتاب خاطرهٔ من» که‌فصلی از«زندگی‌نو»اثردیگر دانته است.

بود ، بدنیـای جاوید رفت واین سفررا باتن خاکی خود انجام‌داد[1] .

اما اگر دشمن‌جملهٔ تباهی‌ها[2]، بخاطر نقشه‌های بزرگی که میبایست
بدست وی اجرا شود[3] ، وبا توجه به چندی و چونی این نقشه ها باوی
بلطف رفتار کرد .

چنین چیزی‌مایهٔ‌شگفتی‌آدم هوشمندنمیتواندشد، زیرا وی درعرش
اعلی بر گزیده شده‌بود تابنیای روم پرجلال وامپراتوری‌آن باشد،

که‌این‌وآن ، بحقیقت خود بخاطر آن پی‌افکنده شدند که اورنگ
گاه‌مقدس جانشین پطرس اعظم‌شوند[4] .

وی دراین سفری که تو دراشعار خود تجلیلش کرده‌ای، چیزهائی

۱ـ Silvius ، پسر انئاس (بسرود اول رجوع شود) . ویرژیل در فصل ششم «انئیس» ، شرح داد که چسان انئا ، پدرسیلویوس، پا بدنیای مردگان گذاشت، واین گفته دانته نشان میدهد که وی، چنانکه درسراسر کمدی‌الهی پیداست، عقاید وروایات پیش‌ازمسیح وافسانه‌های‌اساطیری‌یونان وروم را باعقاید کاتولیکی خود درآمیخته‌است.

بنا بگفتهٔ ویرژیل، انئاس قهرمان تروبائی، ازسمت پدرفرزند «انکیزس» یعنی یك بشرفانی ، وازسمت مادر فرزندآفرودیته (زهره یاونوس ، ربةالنوع عشق) بود . زهره‌بنفع پسرش‌ازخدای خدایان‌قول گرفت که انئاس شهری را پی‌افکند که‌فرمانروای روی زمین شود . پس ازسقوط شهرترویا ، انئاس از روی راهنمائیهای غیبی بسر زمین لاسیوم (Latium) (ایتالیا) رفت و پس از ملجراهای فراوان یا به قلمرو زیر زمینی مردگان گذاشت وشبح پدرش ، ونیزشبح پادشاهان‌بزرگی راکه ازنسل‌اوبدنیاخواهند آمد دیدکه رمولوس وژول سزار و اوگوست از آنجمله بودند . بدین ترتیب افتخار ایجاد امپراطوری رم بدو تعلق یافت. دانته افتخارایجاد امپراطوری رم مقدس‌و کلیسای کاتولیك‌رانیزازآن اومیداند، زیرا اوبوده که شهرروم‌را، که مرکزحکومت‌دین مسیح است پی‌افکنده است. اصولا در کمدی الهی، زئوس (Giove) (خدای‌خدایان یونان) وآفرودیته (Venere)(دختراووربةالنوع عشق) بصورت جزئی ازخداوند آئین کاتولیك درمی‌آیند ، و انئاس ، فرزند زهره، پیش کسوت پطرس‌رسول‌وپولس رسول ، دوجانشین اصلی عیسی، تلقی می‌شود .

۲ـ خداوند .

۳ـ اشاره به طرح ایجاد شهررم .

٤ ـ جانشین پطرس بزرگ: پاپ .

آموخت که مایهٔ پیروزی او وپیروزی ردای پاپی شد[1] .

سپس ظرف برگزیده[2] بدانجا رفت تا برای ما ایمانی بیشتر بدین

آئینی که نخستین قدم درراه رستگاری ابدی است ارمغان آرد .

اما من، برای چه این کاررا بکنم ؟ کیست که چنین اجازتی بمن

دهد ؟ من انئا نیستم ، پولس هم نیستم . نه خودم چنین شایستگی در

خویش سراغ دارم ونه دیگران .

بنابراین اگر بدین سفر رضا دهم ، بیم آن دارم که این کار

دیوانگیی بیش نباشد . تو خود خردمندی ، و بهتر از آنچه میگویم

منظورمرا میفهمی . »

حـال من حال آن کس بود که دیگر آنچه را که خواسته بود ،

نمیخواهد وبراثر افکاری تازه چنان تغییرعقیده میدهد که یکسره از طی

آن راه که درپیش گرفته بودمنصرف میشود .

من نیز خود را در این سر بالائی تیره چنین یافتم ، وچون نیك

۱ــ اشاره به پیشگوئیهائی که انکیزس، پدرانئاس، دربارهٔ روم وآینده آن برای

اوکرد (رجوع بشرح ۱ صفحهٔ ۹۷)

۲ــ Vas d' elezīone (بهلاتینی: Vas Electionis) لقبی است که درانجیل

(کتاب اعمال رسولان ـ باب نهم) به پولس رسول داده شده است :

« . . . خداوند ویرا گفت برو ، زیرا که او ظرف برگزیدهٔ من است تا نام

مرا پیش امتها وسلاطین وبنی اسرائیل ببرد» . ـ طبق روایت انجیل (. رسالهٔ دوم پولس

رسول به قرنتیان ـ باب دوازدهم)پولس رسول درزندگی خود بآسمان سوم صعود کرد..

«شخصی رادرمسیح میشناسم، آیادرجسم وآیابیرون ازجسم ، نمیدانم ، خدامیداند ـ

چنین شخصی که تاآسمان سیم ربوده شده ــ وچنین شخصی را میشناسم خواه در جسم

وخواه جدا ازجسم ــ خدا میداند ــ که بفردوس ربوده شد» ــ درقرون وسطی عقیدهٔ

مسیحیان براین بود که پولس مقدس ، در دورهٔ زندگانی خود علاوه بربهشت ، بدوزخ

هم سفر کرده ، واین گفتهٔ دانته اشاره بدین روایت است .

اندیشیدم از آن چه در بدو امر با این شتاب به پیشبازش رفته بودم انصراف جستم .

روح بزرگوار بمن پاسخ داد : اگر مفهوم گفته اترا خوب دریافته باشم ، بناچار روح تو دستخوش زبونی وفتوری شده است

که به کرات بر آدمی مستولی میشود، چندانکه اورا از مهمی بزرگ که درپیش گرفته بازمیدارد، وهمچو آن حیوانی میکند که از توهم خود به سوءظن میافتد ومیهراسد .

برای آنکه ازین بیم خلاص یابی ، هم اکنون برایت میگویم که چرا بدینجا آمدم ، ودر آن نخستین لحظه‌ای که دلم برتو بدرد آمد چه شنیده بودم .

درجمع ارواح بی‌سر وسامان[1] نشسته بودم که بانوئی صدایم کرد . بانوئی نیکبخت وزیبا بود ، چنانکه من خود ازاو خواستم که اوامرش را بمن بفرماید .

دیدگانی از اختر تابناك فروزانتر داشت . با صدائی فرشته آسا ،

۱ــ sospesi (ارواح معلق) ، اشاره بارواحی که گناهکار نیستند ، اما چون غسل تعمید نگرفته‌اند دربهشت نیز راه ندارند ، و مقرشان جائی است بنام Limbo (که شاید بتوان آنرا اعراف نامید) که درآن این ارواح الی‌الابد بی تکلیف بسرمی‌برند ، یعنی عذابی نمی‌بینند ، اما امید رفتن بعالم بالا را نیز ندارند . معمولا مسیحیان ارواح کودکانی را که قبل از غسل تعمید مرده‌اند ساکن این طبقه می شمارند ، ولی دانته ساکنین دیگری نیز برای آن «تراشیده» که یکدسته از ملائك آسمان ، و نیز ویرژیل وهمکاران او از آنجمله اند ، زیرا وی هیچیك از آنهائیرا که پیش از مسیح زیسته‌اند ، ببهشت راه نمیدهند . ویرژیل خود درسرود چهارم «دوزخ» شرح می‌دهد که چرا روح او دراین جا بسر میبرد .

بشیرینی و سادگی بامن بزبان خود[1] چنین آغاز سخن کرد :

ـ ای روح آراستهٔ مانتوئی[2] که آوازهٔ نامت هنوز در جهان باقی است و تا جهان هست باقی خواهد بود ؛

دوست من که طالع با او از در دوستی درنیامده ، در سراشیبی بیحاصلی برجای ایستاده وازفرط هراس آهنگ بازگشت کرده است ؛

وبیم آن دارم که هم اکنون راه را چنان گم کرده باشد که من ، که وصف این گرفتاری اورادرآسمان شنیدم ، بسیار دیرتراز آنچه باید بکمکش شتافته باشم .

پس برو و بانیروی فصاحت خود وباهروسیلهٔ دیگری که برای نجاتش لازم آید ، بکمکش بشتاب تامرا تسلای خاطر بخشیده باشی .

من که ترا میفرستم بئاتریس[3] هستم ، از جائی میآیم که مایلم

۱ـ یعنی : بزبان ایتالیائی ـ باید متذکر بود که زبان مخاطب او ، ویرژیل ، زبان لاتین است .

۲ـ Mantovana ، اهل «مانتو» ، اشاره به ویرژیل که در این شهر بدنیا آمده بود .

۳ـ Beatrice ، قهرمان بزرگ کمدی الهی است که نگاهبان دانته و راهنمای اودرسفربهشت و نیمی ازبرزخ است ، همچنانکه ویرژیل راهنمائی دانته را در دوزخ و نیمهٔ اول برزخ بعهده دارد . **بئاتریس** (که بایتالیائی «**بئاتریچه**» خوانده می‌شود ، ولی تقریباً درهمهٔ زبانهااورا بئاتریس می‌نامند ، وبدینجهت دراین کتاب نیزبهمین‌صورت که قبلا درفارسی هم‌آمده ، نام برده شده) قهرمان یکی از معروفترین و سوزانترین عشقهای تاریخ‌است، وی دختر فولکوپوتیناری فلورانسی‌بود که‌بمردی بنام‌سیمونه‌دباردی شوهر کرد و درسال ۱۲۹۰ ، درجوانی مرد . دانته در سال ۱۲۷٤ یعنی هنگامی که نه سال بیش نداشت ، اورا برای نخستین بار دیده ودر ۱۲۸۳ ، یعنی در ۱۸ سالگی عاشق اوشده بود ، وتاآخرعمرنیزعشق سوزان خود را نسبت بدوحفظ کرد ، ولی خود بئاتریس هفت سال پس از آن تاریخ مرد . دانته در زندگی نو Vita Nuova ودر کمدی الهی خود ازین محبوبه خویش بامنتهای علاقه وستایش نام برده وهمواره او را

بقیه درصفحهٔ مقابل

بدان باز گردم ، وفقط عشق که مرا به سخن وا داشته ، از آنجا دورم کرده است .

هنگامیکه پیش روی خداوندگار خود باز گشته باشم ، غالباً ترا درپیشگاهش خواهم‌ستود[1] - آنوقت وی خاموش‌شد، ومن چنین‌آغاز کردم:

- ای بانوی پاکدامن ، که تنها تو میتوانی نوع بشررافراتراز جملهٔ‌آفریدگان زیر این فلکی نهی که کوچکترین حلقهٔ همه آسمانها است[2] ،

بقیه ازصفحهٔ قبل

مظهرلطف وصفا و زیبائی دانسته است .

از لحاظ تمثیلی ، بئاتریس در کمدی الهی مظهر حقیقت و طهارت و نمایندهٔ رحمت الهی است ؛ بسیاری از مفسرین این «کمدی» اصولا وجود جسمانی چنین زنی را منکر شده و او را فقط « سمبول » حقیقت آسمانی دانسته اند ، و این نظرایشان بی‌شباهت بدان تعبیرهای خـاص نیست کـه از مفهوم کلمات می و خرابات در اشعار حافظ شده است .

مصرع زیبائی که: «من بئاتریس هستم که ترا روانه میکنم» در ادبیات مغرب زمین عنوان فرج بعد ازشدت و دستی را که «از غیب برون آید وکاری بکند » پیدا کرده است و یکی از معروفترین اشعار کمدی الهی بشمار میرود : che ti faccio andare» « Io son Beatrice .

۱- این ، درحقیقت وعده‌ایست که وی بویرژیل میدهد تااورا امیدوار کند که برای انتقالش ببرزخ یا بهشت نزد خداوند شفاعت خواهد کرد . در «برزخ» و در «بهشت» دانته ، یکی دو مورد ازاین قبیل دیده می‌شود که استثنائاً ارواح غیرمسیحی را ببهشت و برزخ پذیرفته‌اند (کاتن دربرزخ وترایانو«تراژان» دربهشت) .

۲- بئاتریس، چنانکه گفته شد ، مظهرعلم الهیات وحقیقتی است که ازراه‌مذهب متجلی می‌شود، و«فلکی که کوچکترین حلقه ها را دارد » فلك ماه است که اولین‌فلك از افلاك نه‌گانه بشمار میرود ، یعنی مستقیماً دربالای کره زمین قرار دارد . بنابراین مفهوم این شعر اینست که : «تنها درك حقیقت میتواند آدمیان را بر سایر موجودات روی زمین برتری دهد» .

بفلك قمر در اینجا ازنظرنجومی اشاره شده و مبنای گفتهٔ دانته، نظریه‌معروف بطلمیوس است که درآن زمان مورد قبول بود . طبق این نظریه ، نه‌فلك درگرداگرد زمین هستند که بترتیب عبارتند ازافلاك : قمر، عطارد ، زهره، خورشید ، مریخ،مشتری، زحل، ثوابت ، وسیارات که‌آنها را بەلاتینی Primum Mobile مینامند ، ودانته‌بهشت اصلی را درماورای این حلقهٔ‌آخرین قرار داده است .

اطاعت فرمان تو مرا چنان خوشایند است که اگر هم بیدرنگ بکارش بندم، باز پندارم که درین راه تأخیر کرده ام؛ بنابراین دیگر درنگ مکن واراده خویش‌را بفرمای.

اما بمن بگو: چه‌باعث آمد که از جایگاه منیعی که چنین‌در اشتیاق بازگشت بدانی، بدین ورطه فرود آمدی‌و ازین بابت‌هراسی‌بدل راه‌ندادی؟

پاسخم داد: ـ اکنون کـه خواستـار وقوف برین رازی، بطور خلاصه برایت خواهم گفت که‌چرا ازدخول بدین‌جا بیمی‌بدل‌راه‌نمیدهم.

تنها از آن چیزهائی‌باید ترسید که قدرت آزاررساندن‌بدیگری را دارند؛ ازچیزهای دیگر بیم نباید داشت، زیرا ترس‌آور نیستند.

خداوند درعالم‌رحمت خود مراچنان ساخته که‌رنج‌شمابمن گزندی نمیرساند وشعله‌های این‌حریق مرا دربر نمیگیرد.

درآسمان بانوی نکوکاری هست[1] که دیدار گرفتاری آن کس که اکنون بسوی‌اویت میفرستم‌سخت بتأثرش درآورد، چنانکه مقررات سخت‌آن بالارا نـادیده انگاشت[2]؛

لوچیا[3] را بنزد خویش‌خواند وبدو گفت: ـ مرید وفادارت‌اکنون

۱ـ مقصود حضرت مریم است، که درین کتاب مظهربخشش‌ورحمت خداوندی بشمارمیرود.

۲ـ یعنی: مقررات عدالت الهی‌را، که تاآن هنگام دانته را بمناسبت خطایایش محکوم کرده بود بنفع اوتعدیل کرد.

۳ـ باحتمال قوی، اشاره بـه «سنتالوچیا» Santa Lucia قدیسهٔ مسیحی است که درزمان‌امپراطوری دیوکلسیو(درقرن چهارم میلادی) درشهرسیراکوز(سیسیل) بشهادت رسید. ازنظر تمثیلی، وی مظهر تأمل و توجه بلطف الهی است که مردمان نکورا تاسرحد بیخبری مجذوب می کند.

احتیاج بتو دارد[1] ، ومن ویرا بدستت میسپارم .

لوچیا که خصم هرگونه سنگدلی است ، براه افتاد وبدانجا آمد که من وراحیل[2] درکنارهم نشسته بودیم ؛

بمن گفت : ـ بئاتریس، ای ثنای خداوند[3] ، چرا بکمك آن کس نمیروی که بخاطر عشق تو ازجرگهٔ عوام‌الناس بیرون‌آمد[4]؟

مگر شکوهٔ رقت زایش را نمیشنوی ؟ مگر نمی بینی که چسان مرگ وی را درکنار رود خروشانی که دریا نیز خطرناکتر ازآن‌نیست تهدید میکند[5] ؟ ـ

هرگز کسی‌درجهان نبوده که چون من ، پس‌از شنیدن این‌کلمات، باشتابندگی‌بدنبال سود خودرفته‌یااز زیان‌خویش گریخته باشد :

ازجایگاه سعید خود بدینجا فرود آمدم و اعتماد به کلام بلیغ تو بستم که مایهٔ‌افتخار توو‌جمله کسانیست که آنراشنیده‌اند . ـ

۱ـ درست معلوم نیست که دانته چرا خود را اختصاصاً مرید « سنتالوچیا » شمرده است. بهترین تعبیری که دراین باره شده‌اینست که درقرن وسطی این«قدیسه» را درمورد معالجهٔ چشمهای بیمار صاحب کرامت می‌شمردند ، و دانته چنانکه خود در «زندگی نو» شرح میدهد ، گرفتار نزدیك‌بینی و دردچشم بود .

۲ـ «راکله» Rachelè راحیل زن یعقوب پیغمبر و مادر یوسف و بنیامین، که در«بهشت» دانته، درکنار بئاتریس جای‌دارد . باب بیست و نهم سفرپیدایش درتورات بداستان‌راحیل ویعقوب‌پیغمبر اختصاص‌یافته‌است.دراین‌جا‌راحیل‌مظهرتأمل وسیرمعنوی‌در عالم‌جلال الهی‌است .

۳ـ «Loda di Dio» یعنی : ای‌آنکه وجودت خودآیت خداوند ودرحکم تجلیل و ثنای اواست .

٤ـ یعنی : دست از زندگی عادی برداشت و خود را وقف مطالعه وتحقیق کرد .

٥ ـ اشاره برودآکرونته Acheronte اولین رودخانهٔ دوزخ است که دانته در این موقع ، در جنگل تاریك ، چندان از آن دورنیست . شاید هم بطورکلی اشارهٔ دیگری بزندگی گناهکارانه باشد که آدمی‌را بمرگ معنوی میکشاند .

چون با من چنین گفت ، دیدگان فروزان و پر اشك خویش را
بسویم گردانید ، وبیشتر بشتابندگیم وا داشت ؛

ولاجرم چنانکه او خواسته بود بنزد تو آمدم ، و تراازچنگ
این حیوانی که نگذاشت اقصر راه را بسوی کوهستان زیبا در پیش گیری
رهانیدم[1] .

درین صورت ترا چه میشود ؟ چرا ، چرا ایستاده ای ؟ برای چه
دل را چنین بدست زبونی وسستی میسپاری ؟ برای چه نه حرارتی نشان
میدهی ، نهقدرت تصمیمی؟

مگرنمیبینی کهسهبانوی مقدس درآسمان نگاهبان‌تواند[2] وسخنان
من برکاتی چنین‌فراوانت نویدمیدهد ؟ »

همچو گلهای کوچکی که بازالهٔ شامگاهی سرخم میکنند و درهم
میروند ، و در برخورد با نخستین اشعهٔ خورشید رو میگشایند و باز قد
برسرشاخ برمی‌افرازند ،

من نیز شهامت از کف رفتهٔ خویش را بازستاندم : و حرارتی
چنان مطبوع دلم را فرا گرفت که چون آزاده ای[3] چنین سخن آغاز
کردم :

۱ــ یعنی : مردمانی که دور ازهوی وآز باشند ، از راهی مستقیم ببالای تپهٔ سعادت ازلی میروند ، ولی دانته که هنوز اسیر نفس اماره است باید راهی دیگررا که دشوارتر و پرپیچ وخم تر است برای رسیدن بدین هدف در پیش گیرد . اصل فکر از زبور داود گرفته شده (تورات، مزامیرداود، مزموربیست و چهارم) : « کیست کهبکوه خداوند برآید ، وکیست که بمکان قدس او ساکن شود ، اوکه پاك دست و صاف دل باشد» .

۲ــ اشاره به : مریم مقدس ، سنتالوچیا ، وبئاتریس یاراحیل .

۳ــ یعنی : آزاد ازبندگی گناه و هوس .

« چه پارسا بود آن بانوئی که بیاری من آمد !وتو چه‌لطفی کردی که بدین شتاب سخنان پر حقیقت او را پذیرفتی و فرمانش را گردن نهادی !

تو با گفتهٔ خود ، چنان شائق پیروی ازخویشم کردی که‌هم‌اکنون به‌نیت نخستین باز گشته‌ام .

پس ، پیش افت ، زیرا اکنون دیگر ما هردو خواستی واحد داریم . تو مرا راهنمائی ، آقائی ، استادی[1] . این بدو گفتم : و چون وی‌براه افتاد ،

پای به‌جادهٔ دشوار و وحشی نهادم .

۱_ Tu duca, tu signore e tu maestro کلمهٔ «دوکا»(راهنما) همان‌است که درایتالیائی امروزی « دوچه » خوانده می‌شود ، واین‌لقبی است که به موسولینی نیزداده بودند . مفهوم این سه لقب که دانته بویرژیل داده اینست که : تو در طی این راه راهنمای منی ، در اینکه تصمیم بگیری وبمن فرمان دهی ، آقای من هستی، و از لحاظ عقل ومنطق بمن سمت استادی داری»

سرود سوم

طبقهٔ مقدماتی دوزخ «ابن الوقت ها»

ویرژیل و دانته ازدروازه دوزخ که بربالای آن کتیبه معروف «دوزخ» نوشته شده ، میگذرند و وارد سرزمینی میشوند که در آن «بایدباهرگونه‌امیدی وداع گفت». دراین‌موقع غروب روز آدینهٔ مقدس فرا رسیده‌است . نخستین ارواح دوزخی که بنظردانته میرسند ، ارواح کسانی هستند که درطبقهٔ ماقبل اول دوزخ بسرمیبرند ، یعنی کمتر از دوزخیان دیگرعذاب می‌بینند ، ولی تعدادشان ازهمهٔ آنهای دیگر بیشتر است . اینان «ابن‌الوقتها» و«ضعیف النفس‌ها» هستند که درزندگی‌خود نه خوب بوده‌اند نه بد ، وفقط خودشانرا پائیده‌اند ، یعنی خواسته اند تنها گلیم خویش‌را از آب بیرون کشند. بدین جهت، طبق قانون کلی «تاوان» که‌قانون‌اصلی‌جهنم دانته‌است،عذاب آنهانیزهمین‌صورت رادارد: نه در دوزخ واقعی بسرمیبرند ، نــه دربیرون از آن . چون درزندگی همیشه بدنبال هربادی روان بودند ، اینجا برای ابــد بدنبال پرچمی سرگردانند که هیچوقت برجای‌آرام نمیگیرد ، وچون درزندگی‌هرگز برجای معینی نایستاده‌اند ، اینجا نیزباید دائماً درحرکت باشند، ونیز چون در زندگی بدنبال روشنی حقیقت نرفته‌اند ، اینجا در ظلمت بسر میبرند . مخصوصاً باید برای همیشه محکوم بفراموشی باشند، زیرادر زندگی‌کاری نکرده اند که شایان ذکر و توجه باشد و نام نیک‌یابدی ازایشان برجای گذارد . بطورکلی این طبقهٔ مقدماتی دوزخ ، کــه در واقع دوزخ اصلی ازبعد ازآن شروع می‌شود ، خاص‌آنهائی است کــه درزندگانی این جهانی کوششی برای برگزیدن یکی از دوره خیروشر نکرده ، وجز بخود ومصالح‌آنی خویش بچیزی نیندیشیده‌اند. اینان نه فقط مورد تحقیر وبی‌اعتنائی آسمانند ، بلکه حتی دوزخ وجودشانرا نا دیده می‌انگارد، و این، عذاب واقعی این دسته از دوزخیان است کــه میدانند برای همیشه قربانی این فراموشکاری خواهند ماند .

درآخرسرود ویرژیل و دانته از رود «اکرونته» ، نخستین‌رود ازرود های چهارگانهٔ دوزخ دانته ، میگذرند و بساحل بعدی میروند که باید ازآن پابطبقهٔ اول دوزخ گذارند .



« شما که داخل میشوید ، دست از هر امیدی بشوئید ! » . . (صفحهٔ ۱۱۵)

سرود سوم

از من داخل شهر آلام میشوند[1]

از من بسوی رنج ابد میروند .

از من ، پا بجرگهٔ گمگشتگان میگذارند .

عدالت ، صانع والای مرا به ساختنم برانگیخت :

پدید آرنده ام قدرت الهی بود ،

و عقل کل ، وعشق نخستین[2] .

پیش ازمن هیچ چیز آفریده نشده بود

که جاوید نباشد ، ومن خود عمر جاودان دارم[3] .

۱ـ اندکی پائین‌تر تذکرداده میشود که‌این نه‌سطر، کتیبه‌ای است که بربالای دروازهٔ جهنم نوشته‌شده. مقصود از«شهر آلام» دوزخ است.

۲ـ اشاره به‌سه پایهٔ تثلیث دردین مسیحی. قدرت الهی: پدر (خدا) ،عقل کل: پسر (مسیح) ، عشق‌نخستین (عشق‌ازلی): روح‌القدس.

۳ـ دانته درسرود آخر دوزخ شرح میدهد که جهنم‌براثر سقوط‌شیطان‌اعظم درروی زمین بوجود آمد، وپیدایش‌آن پیش ازپیدایش نوع انسان بود، یعنی هنگامی صورت گرفت که‌هرچه‌در عالم‌خلقت بود جاودانی وفناپذیر بود.ـ درانجیل (انجیل‌متی، باب بیست وپنجم) تصریح‌شده که جهنم بخاطرشیطان وملائکی که از او پیروی کردند ساخته شد :

« ... ای‌ملعونان، ازمن دورشوید درآتش جاودانی که برای‌ابلیس و فرشتگان اومهیا شده است » . بنابراین، دوزخ‌پیش‌ازآنکه آدم گناه کرده وازبهشت رانده شده باشدبرای عقاب‌شیطان وملائک‌عاصی‌ساخته‌شده بود، واگر آدم گناه‌میکردنوع‌انسان از وجودآن‌بی‌خبـر می‌ماند. این گناهکاری‌فطری‌انسان درمقابل‌بخشش‌لایزال،دواصلی‌است که‌فلسفهٔ الهی دانته درسراسر کمدی‌الهی‌برآن متکی‌است. وچون‌درمقابل‌بخشش ابدی، گناه نیزبطورابدی وجوددارد، بدین‌جهت دروازهٔ‌دوزخ‌میگوید :«من عمرجاویددارم »

شما که داخل میشوید ، دست از هر امیدی بشوئید[1] .

این سخنان‌را باخطی تیره بالای دری نوشته دیدم . گفتم: «استاد، درك مفهوم آنها مرا سخت دشوار است.»

و او چون کسیکه به کنه اندیشهٔ من پی برده باشد ، پاسخم داد: « اینجا باید هر گونه بدگمانی را کنار گذاشت و با هر گونه زبونی وداع گفت[2] .

اکنون بدانجائی رسیده‌ایم که، همچنانکه گفتم ، تیره روزانی‌را که نعمت خودرا از کف داده اند[3] درآن خواهی دید . »

وآنگاه دست مرا در دست خود گرفت وباچهره ای بشاش که مرا نیرو بخشید ، داخل وادی اسرارم کرد[4] .

آنجا، درفضائی که هیچ اختری درآن نمیدرخشید[5] ، همه‌جا آه‌ها

۱ــ Lasciate ogni speranza, uoi ch' entrate ! این مصرع،معروفترین شعر کمدی الهی ومعروفترین شعر زبان ایتالیائی است، وصدها سال‌است که درادبیات مغرب زمین بصورت ضرب‌المثل درآمده است . عذاب واقعی دوزخ رامیتوان درهمین یك جمله : « امیدرا برای همیشه ازدست دادن » خلاصه کرد. بدیهی است‌این‌اخطار که بردروازهٔ جهنم نوشته‌شده، شامل‌حال ارواحی‌است که بدان وارد میشوند، نه‌آدم زنده‌ای چون دانته که بفرمان الهی فقط‌برای دیدن آن‌بدانجا رفته‌است.

۲ ــ ویرژیل به‌کنه‌اندیشه ونگرانی دانته پی‌برده واورا بهمان‌صورت که خود او درانئیس (کتاب‌ششم، شعر۲۶۱)، خطاب‌به‌انئاگفته، قوت قلب‌میدهد: «انئا،حالاست که باید شجاع باشی، حالاست که باید قلبی‌قوی داشته باشی » .

۳ ــ اشاره بدانهائی‌که نتوانسته‌اند خداوند را با چشم بصیرت ببینند . اصل اصطلاح از ارسطو (اخلاق، کتاب ششم) گرفته‌شده : « حقیقت ، نعمتی‌است که ازراه خرد تحصیل میشود ».

٤ ــ وادی اسرار : دنیای بعدازمرگ ،که هیچ‌آدمی تاوقتی‌که زنده است‌از آن خبر نمیتواند داشت.

٥ــ این «ظلمت» اساس جهنم‌دانته است، زیرا دوزخ درزیرزمین قراردارد که هیچ نوری ازآسمان بدان‌نمیتابد.

و ندبه‌ها و ناله‌های سوزان طنین انداز بود، چنانکه شنیدن آن‌ها هنگام ورودم بگریه انداخت.

زبانهای عجیب و غریب[1]، کفر گوئی های دهشت زا، سخنان رنج آلوده،فریادهای خشم، صداهای بلند وخفه که باصدای برهم‌خوردن دستها همراه بوده[2]

غوغائی بپا کرده‌بود که درظلمت جاودان این‌فضا، همچون‌شنی که دستخوش گردبادی شده‌باشد، پیوسته بدور خود میچرخید.

ومن که وحشت بر گردا گرد سرم حلقه زده بود،[3] گفتم: «استاد، چه میشنوم؟ واین کسان که چنین پشت در زیر بار رنج خم کرده اند کیانند؟»

واو بمن گفت: «این وضع فلاکت بار، خاص ارواح دردکش آنهائیست که‌درزندگانی خود کفری‌نگفتند، امازبان‌بدعائی‌نیز نگشودند.

اینان‌باجمع فرومایهٔ این‌فرشتگانی درآمیخته‌اند که نسبت‌بخداوند نه‌عصیان ورزیدند، نه وفادار ماندند، وتنها بخود اندیشیدند[4].

آسمانها این‌ارواح‌راازخویش‌میرانند تادرجمالشان فتوری‌راه‌نیابد،

---

۱ ـ diverse lingue ؛ این کلمه‌را میتوان «زبانهای گوناگون» نیزترجمه کرد، ولی در کمدی‌الهی غالباً کلمهٔ diverse بمعنی «عجیب» آورده شده‌است. مقصود شاعراینست که دوزخیان ازهمهٔ کشورها بودند وهر کدام بزبان خود حرف‌میزدند.

۲ ـ یعنی: دوزخیان از فرط اسف دست برهم میزدند.

۳ـ یعنی: ازفرط وحشت‌مو برسرم راست ایستاده‌وبدور آن حلقه‌ای‌ساخته‌بود.

٤ـ اشاره به‌دسته‌ای از ملائك، که چون‌شیطان بخداوند عصیان ورزید وبا او از درجنك درآمد، بیطرف ماندند تا ببینند که «عاقبت‌کار چه‌خواهد شد». دانته‌در سرودهای آخرجهنم این‌خاطره را باخاطرهٔ عصیان دیوان بر خدای خدایان یونان در آمیخته‌است. راجع‌به‌این‌دسته‌ازملائك، قبلادر هیچیك‌از کتابهای مذهبی‌بحثی‌نشده‌است.

ودوزخ مظلم نیز آنها را بخویش نمیپذیرد تا این پذیرش قدر دوزخیان‌را بالانبرد» .

ومن گفتم: «ای‌استاد، آن عذابی که اینان را چنین‌سخت به‌نالیدن واداشته ، کدام است؟» جواب داد : «هم اکنون بصورتی بسیار خلاصه برایت میگویم :

اینان امیدی به مرگ ندارند[1] ، وزندگانی پرفلاکتشان دراینجا چنان پست است که جملگی آرزوی هرسرنوشتی را بجز آن دارند .

دنیای زندگان یادی ازایشان دردل نگاه نمیدارد. رحمت وعدالت خداوندی نیز آنها را نادیده میگیرد ؛ در بارهٔ اینان سخن نگوئیم ، فقط بنگر و بگذر!»[2]

و من نگاه کردم وپرچمی را در محیط دائره‌ای چنان بشتاب در حرکت دیدم که گوئی هرگز قصد آرام گرفتن نداشت[3] ؛

ودر دنبال آن صفی چندان دراز از مردمان روان‌بود که هرگز

۱ــ یعنی : امیدآن‌را ندارند که بمیرند تاوضع کنونیشان تغییر کند، ولوبدتر ازاین که هست بشود.

۲ــ این بند سرود سوم دوزخ ، یکی از شاهکارهای دانته است ، زیرا در آن منتهای بی اعتنائی وتحقیر، درچند کلمه توصیف شده . آخرین‌مصرع این‌بند درایتالیا ضرب‌المثل‌معروفی است.! Non ragioniam di lor, ma guarda e passa

۳ ــ پرچم: علامت واحد همهٔ این طبقه از دوزخیان، که دانته آنهارابرخلاف سایر اهل‌جهنم به دسته های مختلف تقسیم‌نکرده است تانشان دهد که فراموش شده هستند. «درمحیط دائره‌ای» : چنانکه در تصویر دوزخ نموده شده ، هر یك ازطبقات نه گانهٔ جهنم دانته دائره‌ای شکل است ، واز مجموع آنها مخروطی بوجود میآید که قاعدهٔ آن‌تقریباً محاذی باسطح زمین ورأس آن مرکززمین‌است بنابراین دایره‌ای که طبقهٔ اول را تشکیل میدهد وسیع ترین همهٔ طبقات دیگر است، و بدین ترتیب دانته میخواهد بگوید که تعداد آنها که ازروی ضعف وزبونی‌بدوزخ میروند‌از همهٔ گناهکاران دیگر بیشتر است، هرچندایشان کیفری کمتر ازدیگران می‌بینند .

باورم نبود که تا کنون مرگ این همه کسان را از پای درافکنده باشد ،

چون چند تن از آنان‌را شناختم ، شبح آن کس را دیدم و شناختم که ازروی فرو مایگی آن دریغ بزرگ را کرده بود.[1]

آنوقت دریافتم‌ویقین دانستم که این‌جمع، جمع بدنهاداتی است که هم خدا ازایشان بیزار است وهم دشمنان خدا .

این تیره‌روزان که هرگز زنده‌نبودند[2]، سراپا برهنه بودندوپیوسته خرمگسان وزنبورانی پرواز کنان بسختی برتنشان نیش میزدند.

از جای نیش آنها در چهره‌های ایشان خون برمیآمد ، واین خون همراه باقطره های اشک‌درپای اینان خوراک کرمهای آلوده میشد.

چون بدورتر نگریستم ، مردمی را در کرانهٔ رودی عظیم دیدم . گفتم: « استاد ، لطف کن ومرا بیاگاهان که اینان کیانند و چرا آنچنان که در این نور ضعیف می‌بینم ، جملگی چنین در گذشتن از رود شتابسان مینمایند ؟ »

---

۱ ــ باحتمال قوی ، اشارهٔ دانته به پاپ « چلستینو » ی پنجم Celestino (بهلاتینی Celestinus) است که درپنجم ژویهٔ ۱۲۹٤ به پاپی انتخاب شد، ولی‌باراین مسئولیت رابرای‌خود بسیارسنگین شمرد ودر ۱۳ دسامبر همان‌سال استعفا کرد.محرك اصلی اودرین باره کاردینال کائتانی Caëtani بود که بوی تلقین کرده بود که هرکس مسئولیتی درامور دنیوی بعهده داشته‌باشد ، خواه ناخواه مرتکب گناه میشود ، وپاپ که راهب زودباور ووارسته‌ای بودترسید وبرای نجات روح خویش، ازاین سمت کناره گرفت. پس ازاو همین‌کاردینال باعنوان بونیفاتسیوی هشتم پاپ‌شد، که دانته اورامظهر مجسم فساد وناپاکی و آلودگی‌کلیسا میشمارد . بدین‌جهت وی‌از چلستینو ناراضی است کهچرا آن «دریغ بزرك» را کرده است، وچون همهٔساکنین این‌طبقه از دوزخ‌محکوم بدانند که خدا ومردمان فراموششان کنند، دانته‌نیز عمداً نام‌این پاپ را ذکر نکرده است. بخاطرهمین که دانته‌صریحاً نام‌ازکسی‌نبرده، مفسرین چندین‌داوطلب دیگربرای این‌سمت پیدا کرده‌اند که چندتن ازامپراتوران روم‌وچندپرنس ایتالیائی‌ازآن‌جمله‌اند.

۲ــ یعنی : در زندگانی نیز خاصیت واثر وجودی نداشتند .

واو بمن گفت : « این راوقتی خواهی دانست که در ساحل تیرهٔ «آکرونته» برجای ایستاده باشیم[1] » .

آنوقت دیدگان را باشرمندگی برزمین دوختم و چون بیم آن داشتم که باپرسش خود گستاخی کرده باشم ، تاهنگام رسیدن به رودخانه خاموش ماندم .

ودرآنجا بود که پیرمردی با گیسوان وریش سپید کهن ، سوار بر زورقی، بسوی ما آمد که بانگ میزد : « وای‌برشما ، ای ارواح تباهکار!

هرگز امید دیدار آسمان مدارید، زیرا من آمده‌ام تاشمارا بدان ساحل دیگر برم وبدست ظلمت جاودان وآتش و یخ سپارم.[2]

وتو، ای روح زنده که دراین‌جا ایستاده‌ای ، از اینان که مرده‌اند کناره گزین . » وچون دید که ازآنجا نمیروم ،

گفت : «تومیباید از راهی دیگر و ازبندرهائی دیگر بدان ساحل آئی[3] ، نه آنکه برای گذشت از رود در اینجا مانی . آن زورقی که

۱ ـ Acheronte (جوی‌غم) اولین رود ازرودخانه‌های دوزخ دانته ـ این رود که در ادبیات غربی بکرات ازآن نام‌برده میشود ، درمیتولوژی یونان وروم رود زیرزمینی و رودخانهٔ دنیای ارواح تلقی‌میشد، چنانکه همهٔ ارواح ناگزیر بودند برای رفتن‌بدنیای دیگر ازآن گذر کنند. دانته درسرود چهاردهم دوزخ شرح‌میدهد که چگونه این رود وسایر رودهای جهنم، از اشك های‌چشم «پیرمرد کهن سال جزیرهٔ کرت » سرچشمه میگیرند.دروصف‌این‌رود‌دانته مخصوصاً ازانئیس‌ویرژیل « کتاب‌ششم» الهام گرفته‌است.

۲ـ اشاره به انواع عذابهائی که دوزخیان بفراخور گناهان خود خواهند دید.

۳ـ درسرود‌دوم «برزخ» شرح‌داده خواهدشد که بایدازراه‌مصب رود«تهوره» Tevere (تیبر) درروم، بازورقی که ملك قایقران برزخ رانندهٔ‌آنست بدانجارفت.



...و پیرمردی سپیدموی، سوار بر زورقی بسوی ما آمد، و بانگ زد: «وای بر شما ای ارواح تباهکار!»
(صفحهٔ ۱۱۴)

باید ترا ببرد ، سبك تر ازاین است » .

و راهنما بدو گفت : « کارون[1]. خشمگین مشو : درآنجا که هرچه بخواهند میتوانند کرد ، چنین خواسته اند . بیش ازین چیزی از من مپرس[2] . »

آنوقت برافروختگی گونه‌های پرموی زورقبان این مرداب کبودفام، که دیدگانش چون حلقه‌هائی آتشین میدرخشید ، فرو نشست .

اما ارواح خسته‌وبرهنه‌بشنیدن این‌سخنان سنگدلانه رنگ‌برنگ شدند واز فرط بیم دندان برهم سائیدند .

کفرگویان به فریادپرداختند و خداوند[3] و والدین خود و نوع بشر ومکان وزمان واصل و نسب ونطفهٔ خویش را به‌ناسزا گرفتند .[4]

آنگاه جملگی در آن ساحل ملعون که در انتظار از خداناترسان است ، بدورهم گرد آمدند واشکهای سوزان از دیدگان فرو ریختند .

کارون ، شیطان آتشین چشم[5] ، همه را بایك اشاره ردیف کرد و

---

۱ ـ Caron ، مخفف Caronte که درعربی اورا « خارون » خوانده اند ـ وی درمیتولوژی روم یکی ازارباب انواع درجهٔ سوم است که در رود اورنو Oreno کشتی‌رانی میکند، ودانته دراینجا اورا تبدیل به‌شیطانی کرده که باید دوزخیان را از «اطاق انتظار» دوزخ دراین طرف رودآکرونته ، به دوزخ اصلی ببرد.

۲ـ «درآنجا...» اشاره به‌مشیت‌الهی. برای اولین بار در «کمدی‌الهی» دانته تصریح‌میکند که خداوند اورا بدین‌سفر زیرزمینی فرستاده است.

۳ـ اشاره بدانکه این دوزخیان حتی ازحق توبه کردن نیز محروم‌بودند،بدین جهت‌به‌خدا کفر میگفتند،زیراتوبه نشانه‌ای‌ازصفای الهی‌است که دوزخ‌ازآن‌محروم‌است.

۴ـ یعنی : نطفهٔ‌اصلی خاندان خودرا ، ونطفهٔ اختصاصی خویش‌را .

۵ـ دانته این رب‌النوع یونانی وورومی را «شیطان» مینامد ، زیرا در انجیل (رسالهٔ اول پولس رسول به‌قرنتیان ، باب دهم) تصریح شده که : «آنچه بت پرستان قربانی‌میکنند برای دیوها میگذرانند ونه برای‌خدا ـ و نمیخواهم‌شما شریك دیوها باشید» . وبراین‌اصل، درقرون وسطی اعتقاد داشتند که همهٔ‌ارباب انواع یونان وروم وجود دارند، منتها دیوانی بجای خدایان هستند. دانته بکرات این نظررا در«کمدی الهی» بکار برده است.

هر کدام از آنان را که درنگ کرده بودند با پاروی خود به پیش راند.

همچنانکه در فصل خزان برگها یکی در دنبال دیگری از درخت جدامیشوندتا آنکه شاخهٔ درخت برگ و بارخویش‌را یکسره برزمین نهد،

زادگان تبهکار آدم نیز، چون پرنده‌ای که بسوی همنوای خود[1] روی آورد، هریك بدنبال‌آن دیگری خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند؛

همه درآب تیره‌غوطه خوردند وپیش ازآنکه ایشان بدان ساحل دیگر رسیده باشند، دسته‌ای تازه در این سو گرد آمدند.

استاد آداب‌دان من[2] گفت: «پسرم، همهٔ آنانکه مغضوب‌خداوند میمیرند، ازهمهٔ سرزمینها دربنجا گرد میآیند؛

وهمه شتاب دارند که هرچه زودتر ازین رود بگذرند، زیرا عدالت خداوندی چنان مقهورشان دارد که بیم‌ایشان رابدل به‌اشتیاق میکند.

هرگز گذار روحی پارسا بدینجا نمیافتد؛ لاجرم اگر کارون ازحضور تو شکوه دارد، اکنون خوب میتوانی فهمید که مفهوم سخنان او چیست.»

وقتی که این بگفت؛ این سرزمین تیره چنان سخت بلرزه در افتاد که هنوز خاطرهٔ هراس‌من عرق برجبینم میآورد.[3]

۱ــ Richiamo یعنی: پرنده‌ای که درقفس آواز بخواند تاجفت خود را بسوی خویش‌آورد، و کسی یاآلتی که صدای پرنده‌ایرا برای‌جلب اوتقلید کند.

۲ ــ اشاره بدانکه ویرژیل، پیش ازآنکه دانته سؤال قبلی‌خودرا تکرار کرده باشد، بدو جواب داده است.

۳ــ یعنی: وجدان آنها ایشانرا بسوی‌مکافاتی که شایستهٔ آننند میبرد، یااینکه اینان اشتیاق‌دارند که زودتردریابند که مجازات ابدیشان‌چه‌خواهد بود. دوزخ (کنایه ازگناه)جائی است که ارواح گناهکارمشتاق وصول‌بدانند، زیرا دیگر امیدی‌به‌بخشایش خداوند ندارند.



. . . زادگان تبهکار آدم، یکایک خویشتن را از کرانه بدرون رود افکندند (صفحهٔ ۱۰۸)

سرود سوم

ازین دیار اشك بادی وزید که از آن برقی آتشین بیرون جست ، و
این برق هر گونه احساسی را ازمن ستاند ،
ومن چون مردی که اسیرخوابی‌سنگین باشد، برزمین در افتادم.[1]

۱ــ دانته شرح نمیدهد که‌چگونه‌پابدین قسمت از دوزخ گذاشته وبچه ترتیب از«آکرونته» عبور کرده‌است ، درصورتیکه طرزعبور ازسایر رودها را درسرودهای بعدی بدقت شرح میدهد. علت آنست که دراین‌جا ، حس ناراحتی و ترحم مانع توجه او باطراف میشود، واین‌حس بتدریج که وی دردوزخ پیش‌میرود کمتر میشود ، چنانکه دراواخر این‌سفر اوخود یك دوزخی را شکنجه میدهد. مفهوم این تحول کاملا روشن است: باید هر گونه گذشت وخوش‌بینی رادرمورد گناه ازخود دور کرد .

سرود چهارم

طبقهٔ اول دوزخ (لیمبو):
بزرگان دوران کهن

ویرژیل و دانته، برای اولین بار رو بپائین میروند و به طبقهٔ اول دوزخ میرسند. ازین پس برای رفتن از هر طبقه‌ای بطبقه دیگر باید مقداری، کم یا بیش، بسوی پائین روند.

طبقهٔ اول، خاص ارواح کسانی است که بخاطر مسیحی نبودن از راه یافتن به بهشت محروم شده‌اند، ولی مجازاتی بجز محرومیت ابدی از «امید» ندارند. بسیاری از بزرگان دور کهن درین طبقه بسر میبرند، که ازمیان آنان میتوان همر، هوراس، اووید، لوکانو و ویرژیل را نام برد. ابوعلی سینا درین میان در کنار افلاطون و ارسطو و سقراط و ابن الرشد وغیره جای دارد. یك ایرانی بزرگ دیگر نیز دراین جرگه هست، و او صلاح الدین ایوبی است. این بزرگان و بسیار بزرگان دیگر که نام برده شده‌اند، داخل حصاری جای دارند که در میان ظلمت کلی این طبقهٔ دوزخ، بانور ضعیفی روشن شده است. این نور درحقیقت فروغ عقل و استدلال انسانی است که این بزرگان مظاهر بارز آنند، و این فروغ می‌تواند تا حدی پیش‌پای نوع انسان را روشن کند، ولی نمیتواند بپای نور خورشید برسد که مظهر فیض ربانی وصفای الهی است.

این طبقه دوزخ، که آنرا Ltmbo می‌نامند، وشباهت به «اعراف» ما دارد، درفقه و اصول کاتولیك سابقه دارد وبعکس طبقهٔ پیش ساختهٔ خود دانته نیست. طبق احادیث مسیحی Limbus جائی است که ارواح کودکان مرده وتعمید نشده درآن بسرمیبرند. ارواحی که درین طبقه از دوزخ هستند شکنجه وعذابی نمی‌بینند، ولی برای ابد از «امید» محرومند.

سرودچهارم

صدائی درسرم پیچید واین خواب عمیق مرا برهم زد . صدائی‌چنان سنگین بود که بشنیدن آن چون خفته‌ای که بزور بیدار شده باشد بخویش لرزیدم .

برخاستم ودیدگان خودرا که‌خستگی‌از آنها بدر رفته بودباطراف دوختم . خیره نگریستم تا‌مگر دریابم که‌در کجا هستم.

بحقیقت خویشتن را در کنارهٔ دره‌ای یافتم که غرقاب رنج است و جملهٔ شکوه های بی پایان[1] روی‌بدان‌دارند .

دره‌ای تاریك و عمیق ومه‌آلود بود ، چندانکه من ، با آنکه نگاه خویش را باعماق آن‌دوخته‌بودم ، درآن هیچ چیز تشخیص‌نمیدادم .

شاعر که رنگ ازرخ داده بود ، چنین آغـازسخن کرد : « اکنون بدنیای ظلمات سرازیرمیشویم . من ازپیش‌میروم وتوبدنبالم‌خواهی‌آمد».

و من که تغییر رنگ اورا دریافته‌بودم ، گفتم : «اگر تو که باید بهنگام تردید من قویدلم کنی ، خود بترس افتاده باشی، من چگونه بدین راه توانم‌رفت ؟ »

و او بمن گفت : « پریشانی‌آنانکه درزیرپای‌مایند ، این نقش‌ترحم را برچهرهٔ من‌زده که توآنرا نشان‌ترس پنداشته ای.

---

۱ ــ اشاره به ناله‌های دوزخیان، که از دست شنیده میشو د.

برویم ، زیرا راهی دراز در پیش داریم . » بدینسان بود که وی پا
به نخستین حلقهٔ پیرامون غرقاب ژرف نهاد و بدینسان بود که مرا نیز
بدان برد.

درآنجا ، اگر شنوائی را قیاس گیرند، نالهای بجز زمزمهٔ آههائی
ملایم که هوای جاودان را میلرزاندند شنیده نمیشد[1] .

این آهها ازرنج بیشکنجهای میآمد[2] که جماعاتیبسیار از کودکان
وزنان ومردان بدان دچار بودند .

استاد مهربان بمن گفت : «چرا نمیپرسی که اینان ارواح کدامین
کسانند[3] ؟میل دارم که پیش ازآنکه دورتر رفته باشیم ، دانسته باشی
که ایشان گناهی نکردند ؛ و شاید هم حسناتی داشتند ، ولی این
فضائل آنانرا بس نیامد ، زیرا رسم تعمید که باب آنآئینی است که تو
بدان مؤمنی ، درمورد ایشان صورت نگرفته بود[4] .

واگرهم پیش از مسیحیت زیسته اند ، خداوند را چنانکه باید
پرستش نکرده اند ؛ ومن خود یکی از ایشانم.
بدین گناه است ، ونه بخاطر بزهی دیگر، که ما دوزخی شدهایم ،

۱ـ اشاره بدانکه براثر تاریکیهیچچیز رانمیتوان دیدوفقط ازراه گوشمیتوان دریافت که کسانی دراینجا بسرمیبرند .

۲ـ یعنی: نالهای که ازعذاب وشکنجه برنمیخاست، بلکهازرنج درونسرچشمه میگرفت .

۳ـ کنایه ازآنکه عقلومنطق بشری (که ویرژیلدر کمدیالهی مظهرآنست) احتیاجبه سؤال وتوضیحدارد تا براثرآن شك جایخود را بهیقین به دهد .

٤ ـ اشاره به «غسل تعمید » مسیحی، که بیآن کسی رسماً مسیحی نمیشود ، همچنانکه بیادای شهادتین مسلمان نمیتوان شد.

وتنها بدین عقاب محکوم آمده‌ایم که با آرزو اما بی امید زندگی کنیم [۱] . »

چون سخنش را شنیدم دلم را اسیر رنجی گران یافتم ، زیرا دریافتم که مردانی بسیار ارزنده [۲] دراین نخستین حلقهٔ دوزخ دربی‌تکلیفی بسر میبرند

برای آنکه ایمان خویش‌را بدین آئینی که برهرتردید فائق میشود استوارتر کرده باشم [۳] چنین آغاز کردم : « ای استاد ، ای مرشد من ، مرا بگوی :

آیا هرگز کسی این جا بخاطر شایستگی خویش یا شایستگی دیگری ، بیرون رفته است که رستگار شده باشد ؟ » و او که کنه سخنان پر کنایه‌ام را دریافته بود [۴] ،

جواب داد : « تازه بدینجا آمده‌بودم [۵] ، که قادر مردی [۶] که‌تاجی

---

۱ ــ اشاره بدانکه حتی ساکنان لیمبو (اعراف) نیز مشمول جملهٔ آخر کتیبهٔ دروازهٔ دوزخند که : آنها که ازین در وارد میشوند باید دست از هرامیدی بشویند . منظور از بی‌امیدی در اینجا آرزوی دائمی نزدیکی بـه خداوند و محرومیت ازین نزدیکی است . «با آرزو و بی‌امید» ، یعنی اینکه آرزوی فراوان داشته باشیم ، و در عین حال بدانیم که بهیچکدام از آنها نخواهیم رسید .

۲ ــ اشاره به بزرگان دنیای کهن که پیش از مسیح میزیسته‌اند .

۳ ــ آئین مسیح ، که در آن نباید شك و تردید راه داشته باشد .

٤ ــ دانته قبلا آگاه بوده که مسیح یکبار بدوزخ رفته است تا روح عده‌ای از بزرگان اسرائیل را از آنجا بیرون برد ، ولی عمداً درلفافه وباکنایه سؤال کرده تا ویرژیل درین باره بدو توضیح‌کافی بدهـد .

۵ ــ ویرژیـل ۱۹ سال پیش از میلاد مسیح مرده بود ، بنابراین هنگام مرگ تقریباً ۵۰ سال بود که وی دردنیای‌دیگر بسر میبرده است .

۶ ــ un possente ، اشاره به‌عیسی مسیح ــ باید تذکر داد که دانته در سراسر دوزخ از اینکه صراحتاً نام مسیح‌را ببرد خودداری‌کرده ، وهمه جا به کنایه از اویاد کرده است .

با نشان پیروزی برسرداشت[1] ، بنزد ما آمد.

وی روح نخستین پدر ما[2] ، و هابیل پسر او، و روح نوح،وموسی قانونگزار مطیع[3] ،

و ابراهیم شیخ بزرگ، و داود پادشاه، و اسرائیل را با پدر و فرزندانش[4] ، و راحیل را که او بخاطر اینهمه تلاش کرد[5]

و بسیار ارواح دیگر را باخود بیرون برد، وهمهٔ آنها را رستگار

---

۱ ـ مقصودشان از نشان پیروزی علامت صلیب ومقصود ازتاج ، شهادت عیسی است . ـ ازاین سفر بعد از مرگ مسیح بدوزخ ، در انجیل تلویحاً سخن رفته (رسالهٔ اول پطرس رسول ـ باب سوم) : «... در حالیکه بحسب جسم مرد لکن بحسب روح زنده گشت، وبآن روح‌نیز رفت وموعظه نمودبه ارواحی که در زندان بودند ، که سابقاً نافرمانبرداربودند».روایت مذهبی‌مسیحی‌حاکی‌است که‌مسیح‌پس ازرستاخیزخودبه طبقهٔ اول دوزخ‌رفت ودستهٔ اول‌ارواحی را که‌بایدرستگارشوند همراه‌خود ازآنجا بیرون برد.

۲ ـ اشاره به آدم ، نخستین پدر نوع بشر ـ در متن ، برای « روح » کلمهٔ Ombra آورده شده که شاید «شبح» ترجمهٔ صحیح تری برای آن باشد ، ولی ما درفارسی عادتاً کلمهٔ «روح» را بدین منظور بکار میبریم وبدین جهت دراین کتاب نیز همه جا این کلمه بکار رفته است .

۳ ـ یعنی : واضع قوانین برای ملت اسرائیل (الواح عشره)، ومطیع دربرابر خداوند .

۴ ـ اسرائیل : یعقوب نبی ـ پدر اسرائیل : اسحق نبی ـ فرزندان اسرائیل : دوازده پسر او ، که شیوخ قبائل دوازده‌گانه اسرائیل شدند .

۵ ـ Rachelé ، راحیل ، زن یعقوب ، که یعقوب برای آنکه لابان پدر اورا رادار بقبول ازدواج خود با دخترش کند ، چهارده سال خدمت او کرد ، (تورات ـ سفر پیدایش ـ باب بیست ونهم) : «... پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد وبسبب‌محبتی که بوی داشت درنظرش روزی چند نمود ، ویعقوب به لابان گفت زوجه‌ام را بمن بسپار که روزهایم سپری شد تا بوی درآیم ... پس لابان هنگام شام دختر خود لیه را برداشته اورا نزد وی‌آورد واوبوی درآمد ـ صبحگاهان‌دید که اینك لیه است، پس به لابان گفت این چیست که بمن کردی ، مگر برای راحیل نزد توخدمت نکردم، چرا مرا فریب دادی ؟ لابان گفت ... هفتهٔ اینرا تمام کن واورا نیز بتو میدهیم‌برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی ـ پس یعقوب چنین کرد ... و به راحیل نیز درآمد و هفت سال‌دیگر خدمت وی کرد ...»

کرد ؛ ومیل دارم بدانی که پیش از اینان ارواح بشری ازین جا بیرون نرفته بودند[1] . »

در حین سخن گفتن او ، ما از رفتن نایستاده بودیم ، و همچنان ازبیشه میگذشتیم ؛ منظورم بیشهٔ ارواح درهم فشرده است .

نه چندان دور از آنجا که بخواب رفته بودم آتشی را دیدم که نیمکره ای ظلمانی را روشن کرده بود[2] .

هنوز از آن اندکی دور بودیم، اما نه آنقدر که تاحدی تشخیص نتوانم داد که این مکان جایگاه نامدارانی است .

گفتم : « تو که مایهٔ افتخار علم وهنری[3] ، اینان کدامین کسانند که چنین محترمانه از سرنوشت آن دیگران در امان مانده اند ؟ »

و او بمن گفت : « نام پرافتخار ایشان که در دنیای تو همچنان طنین افکن است، آنانرا شایستهٔ این لطف آسمان کرده که از آن بهره مندشان می بینی . »

دراین هنگام ، صدائی را شنیدم که میگفت : « شاعر والارا بستائید.

[1] ــ یعنی : قبل از آنکه عیسی با شهادت خودگناه آدم را خریداری کند ، هیچکس مستحق رحمت خداوند نشده وبنابراین هیچ روحی تا آن زمان به بهشت راه نیافته بود .

[2] ــ ترکیب جمله در زبان ایتالیائی طوری است که میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : «آتشی دیدم که نیمکرهٔای ظلمانی آنرا در میان گرفته بود » .

[3] ــ دانته در سرود هفتم دوزخ ، ویرژیل را « بزرگواری که همه چیز را میداند» وصف کرده ، یعنی مردی که هم به علوم وهم به ادبیات وهنرها احاطه دارد. یك جا نیز بدو دریای دانش ها «بحرالعلوم» خطاب میکند .

روح او که رفته بود، بازمیآید[1]

چون صدا و طنین آن خاموش شد، چهار روح بزرگ را دیدم که بسوی ما میآمدند، ودرآنان نه اثری ازغم پیدا بود ونه نشانی از شادی[2]

استاد مهربان چنین آغاز سخن کرد: «آن کس را که شمشیری بردست دارد[3] وچون خداوندگار آن سه تن دیگر پیشاپیش ایشان راه میسپرد بنگر:

وی «اومرو»[4] شاعر رفعت جاه است، و آن دیگری که میآید، اوارتسیوی[5] هجاگو، و سومی اوویدیو[6]، وآخری لوکانو[7] است.

---

۱ ـ این سخن را یکیازارواح که باحتمال قوی روح هومر است، دربارهٔ ویرژیل که چند ساعتی پیش از نزد ایشان رفته واکنون باز آمده است، میگوید. ولی بعد از دانته، غالباً این اصطلاح رادر هر مورد که پای یادآوری وتجلیل از خود او بمیان آمده، باز گفتهاند، واصولا این یکی ازاشعار «کمدیالهی» است که بصورت ضربالمثل در آمده است L'ombra sua torna dispartits لقب شاعـروالاقدر اعلـی» (altissimn poeta) که دانته دربارهٔ ویرژیل بکار برده، اکنون در ادبیات ایتالیائی علیالاطلاق دربارهٔ خود او بکار میرود.

۲ ـ یعنی: آنان نیز سرنوشت کلی ساکنین این قسمت ازدوزخ را داشتند

۳ ـ «شاعر شمشیردار» لقبی است که از قدیم، بخاطر کتاب ایلیاد، به همر داده بودند.

٤ ـ Omero (بیونانی همروس Homeros) بزرگترین شاعر دنیای کهن (قرن نهم پیش از میلادمسیح) کهمقام اولرا درسراسر تاریخادبیاتمغرب زمیندارد.

ه ـ Orazio (به لاتینی هوراسیوس Horiatius)، شاعر بزرگ روم (٦٤ـ٨ پیش از میلاد مسیح)، یکی از «سه پایـهٔ» نظم لاتین، صاحب: قصاید، نامه های منظوم، هجاها، وفن شعر.

٦ـ Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius)، شاعر بزرگ لاتین (٤٣ پیشازمیلاد مسیح ـ ١٧ بعدازمیلاد). صاحب کتاب: «استحالات» (Metamorphosis) که بکرات در «کمدی» دانته مورد استفاده قرارگرفته است.

٧ ـ Lucano (بـه لاتینی لوکانوس Lucanus)، شاعر لاتین (٣٩ ـ ٦٥) صاحب اثر حماسی معروف: فارسال phorsalia که در این کتاب غالباً مورداستفادهٔ دانتهواقع شده است. لوکانوس بخلاف ویرژیل وسه شاعردیگری که نام برده شدهاند، شاعر درجهٔ اولینیست، وجای تعجب است که دانته بجای شاعریچون «لوکرس» از اونام برده باشد. ظاهراً علت ایناست که دانتهٔ «فارسال» اینشاعر را بدقت خوانده وبا آن آشنائیکامل داشته است.



. . شاگردان مکتب این خداوندگار نغمه سرائی را دیدم که پیرامون هم گردآمده بودند . (صفحه۱۳۴)

و چون هریك از اینان بامن در آن‌عنوان که‌هم اکنون کسی برزبان آورد سهیم است[1] ایشان بـه پیشباز من آمده‌اند ، و کاری نکو کرده‌اند . »

بدین‌سان ، اعضای مکتب زیبای این خداوندگار نغمه سرائی را که چون عقابی بربالای سرآن دیگران درپرواز است[2] پیرامون هم گرد آمده‌دیدم .

چون اندکی بایکدگر سخن گفتند، بسوی‌من گشتندو بااشاره‌ای سلامم گفتند، واستاد من که چنین‌دید لبخندی زد :

و آنگاه جملهٔ آنان مرا به‌لطفی بیشتر نواختندودرجرگهٔخویشم پذیرفتند ، چنانکه من ششمین این خردمندان شدم [3] .

و قدم‌زنان در کنار یکدگر تا بروشنائی‌رفتیم ، و از چیزهائی سخن گفتیم کـه اکنون ناگفتنشان اولی است ، همچنانکه در آنجا گفتنشان اولی بود .

بپای کاخی منیع رسیدیم[4] که هفت حصاربلندبر گردا گرد خود

---

۱ ـ اظهار فروتنی از جانب ویرژیل ، که تجلیلی را که هومر از شخص او کرده ، به همراهان خود تعمیم میدهد.

۲ـ اشاره به هومر ، که تمام شعرای بزرگ غرب‌درحقیقت شاگردان مکتب اویند .

۳ ـ از لحاظ تاریخ حق با دانته است ، حتی میتوان گفت که وی درین جمع حقاً مقامی بالاترازمقام ششم دارد . اما چنین ادعائی از طرف شخص اوجنبه‌ای غرور آمیز دارد ، ودانته خود در برزخ (آخر سرود سیزدهم) اعتراف میکند که میترسد بخاطرگناه غرور مدت زیادی در برزخ بمانه .

٤ ـ این قصر ، مثل غالب اشارات « کمدی آسمانی» ، جنبهٔ تمثیلی دارد ، منتها دربارهٔ مفهوم آن تعبیرات مختلف شده است . بهترین این تعبیرات ، اینست که این قصر رفیع نمایندهٔ «فلسفه» است ، که در حقیقت عبارتست از فکر ومنطق بشری که از فروغ خدائی کمك نمیگیرد ، بهمین جهت است که در تاریکی جهنم برپا شده

بقیه در صفحه بعد

داشت وجویباری زیبا حلقه‌وار درحراست خویشش گرفته بود .

جویباررا چون زمینی‌استوار درنور دیدیم ، وهمراه این خردمندان از هفت دروازه بدرون رفتم تا بچمنزاری سرسبز رسیدیم .

در آنجا کسانی با نگاههای خاموش و سخت نشسته بودند که سراپایشان‌ابهتی بسیار داشت . کم‌حرف میزدند وصدائی دلنشین داشتند

بیکی از گوشه‌ها رفتیم که مکانی سرگشاده وروشن‌و مرتفع‌بود، چنانکه از آنجا جملگی را میتوانستیم دید .

درست درفرا روی من ، بر چمن خرم ، ارواح بسیار نامداران را نشانم دادند که هنوز خویشتن را ازدیدارشان غرق شوق میبابم .

الترا[1] را با همراهان‌فراوانش‌دیدم‌ودرمیان‌آنها توانستم «اتوره»[2] و «انئا» و«سزار» را که غرق‌درسلاح‌بودونگاهی تندروآساداشت بشناسم .

بقیه‌ازصفحهٔ قبل

است . هفت‌حصار آن مظهر هفت رشتهٔ علوم ، وهفت رشتهٔ هنرهای زیبا هستند . بنای فلسفه که مطلقاً زادهٔ نبوغ بشری است واز علم‌الحیات مدد نمی‌گیرد ، چنانکه در «دوزخ»دانته ذکرشده ، نوری‌مستقل دارد که‌این‌کاخ رادرظلمت دوزخ روشن میکند . ولی این نور ، نورضعیفی است غیر از آن روشنائی فروزان که از خورشید میآید ، و مظهر فروغ خداوندی است مراد از اطلاق عنوان قصر یا دژ castello بدین بنا ، این است که آنها که بیرون ازین مکان هستند ، یعنی مردم عادی که با منطق وفلسفه سر وکار ندارند ، نمیتوانند بدان راه یابند ، وناگزیر باید در تاریکی محض بسر برند .

۱ ـ Elettra (الکترا Electra) دختر اطلس Atlas پادشاه افسانه ای مراکش‌بود که بدست خدای خدایان‌یونان بصورت رشتهٔ جبال اطلس درآمد ومحکوم بدان شد که همیشه کرهٔ زمین را برپشت خود نگاه دارد . الکترا ، دختراین پادشاه ، از خدای خدایان فرزندی زاد که دادانوس نام گرفت وتروریائی ها از نسل او بوجود آمدند ، بنابراین رومی ها نیز از اعقاب این الکترا بشمار میآیند .

۲ ـ Ettore ، هکتور(Hector) پسرپادشاه تروریا ، قهرمان افسانه‌ای ایلیاد که درجنگلهای ترویا دلیریهای داستانی کرد وآخر کشته شد .

درجانب دیگر «کامیلا» و «پنته زیلئا» را دیدم، وشاه «لاتینو» را که در کنار دخترش «لاوینیا» نشسته بود.[1]

«بروتو» را که «تارکوینو» دربرابرش هزیمت آورد، دیدم، و «لوکرتسیا»، و «یولیا»، و «مارتسیا»، و کرنیلیا[2] را، و در کناری دور از دیگران صلاح‌الدین[3] را دیدم.

وچون اندکی بالاتر نگریستم، استاد جملهٔ دانایان[4] را دیدم که

---

۱ ـ Camilla (به شرح ۹ صفحهٔ ۱۴ مراجعه شود) ـ pentesilea ملکه افسانه‌ای کشور آمازون ها (زنان جنگجو) که در پائین آسیای صغیر میزیستند و با نوع مردان دشمن بودند. این آمازون ها سلحشوران آرامش ناپذیری بودند که پیوسته بسر زمینهای اطراف میتاختند و آنها را بدست غارت میدادند، و درجنگلهای ترویا علیه یونانیان وارد پیکار شدند؛ ویرژیل در انئیس از این ملکهٔ با ستایش نام برده است ـ Re Laitno، پادشاه لاسیوم، یکی از نواحی ایتالیا، که نام «لاتین» از آن آمده است ـ Lavinia دختر این پادشاه که بزوجیت «انئا» درآمد (به شرح ۱ صفحهٔ ۸۸ وشرح ۱ صفحهٔ ۹۷ مراجعه شود).

۲ ـ Bruto، لوسیوس یانیوس بروتوس (Brntus) کنسول رومی که تارکین‌ها، نخستین پادشاهان رومی را از روم بیرون راند ورژیم جمهوری را اعلام کرد ـ Tarquino، «تارکینوس پرجلال»، آخرین پادشاه روم که بدست بروتوس خلع شد ـ Lusrezia (لوکرسیا) زن کالاتینوس کنسول روم که همکار بروتوس بود، وقصد تعرض تارکن به ناموس او باعث انقلاب رم والغای سلطنت شد ـ Julia، یولیا، دختر ژول سزار که به زوجیت پومپه، کنسول معروف روم و حریف سزار درآمد ـ Marzia مارسیا، زوجهٔ کاتن سناتور رومی که در سال ٤٦ پیش از میلاد مسیح خود را کشت تا ناظر از بین رفتن آزادی در روم و استقلال دیکتاتوری سزار نباشد. ویرژیل ودانته در برزخ با خود کاتن ملاقات می کنند ـ Corniglia کرنلیا، مادر دو برادر معروف رومی: تیریوس گراکوس وکایوس گراکوس، که نقش سیاسی مهمی در دورهٔ جمهوری روم بازی کردند؛ «کرنلیا» از نظر پاکدامنی و تقوای فراوان خود شهرت دارد، واصولا همهٔ زنانی که دراین جا اسم برده شده‌اند، بهپاکدامنی معروفند.

۳ ـ saladino، صلاح‌الدین ایوبی، سلطان ایرانی نژاد معروف مصر، که در جنگهای صلیبی با مسیحیان دست وپنجه نرم کرد و بارها شکستشان داد، و در زمان دانته اروپا از نام‌آوریهای او ونیز از وصف جوانمردیها ومردانگیهایش پربود.

٤ ـ اشاره بارسطو که معلم کل، یا معلم اول، یا معلم‌الحکیم لقب دارد، و اورا درقرون وسطی استاد تمام‌حکما ودانشمندان‌میشمرند. اصطلاح «جمع‌فیلسوفان» ترجمهٔ filosofica famgilia است که دانته درینجا بکار برده، ومرادف تحت‌اللفظی آن «خانوادهٔ فلسفی» است.

در جمع فیلسوفان نشسته بود .

همه دیده بدو دوخته بودند ومقام ارجمندش راپـاس میداشتند:
وسقراط وافلاطون را دیدم که ازدیگران بوی نزدیکتر بودند؛

ذیمقراط[1] را که وی دنیادرنظرش زادهٔ تصـادف است ، ودیوجـانس و
آناکساغوراس وطالس امپیدوکلس وارقلیطوس وزنون[2] را دیدم ،

ونیزآن شناسندهٔ بردست خواص نباتات را ـ مقصودم دیوسکوریده[3]
است ـ و«ارفئو» راو «تولیو» را، و«لینو» را ، وآن «سنه‌کا» را که عالم علم
اخلاق بود[4] ،

واقلیدس هندسه دان را ، وبطلمیوس وبقراط وابن‌سینا وجالینوس

۱ ـ Democrito ، دیموکراتس ، فیلسوف بزرگ یونانی درقرن پنجم پیش از میلاد ، که معتقد بود دنیا بر اثراصطکاك اتم هاوتلفیق آنها ، وصرفاً بحسب تصادف بوجود آمده است ، ونظریهٔ او کـه در قـرون وسطی مطرود بود ، با علوم امروزی بسیار نزدیك است .

۲ ـ Diogenès ، دیوجانس ، فیلسوف بزرك یونانی قرن پنجم وچهارم پیش از مسیح که داستان گفتگوی اوواسکندر معروف است ـ Anassagora اناکساگورس (اناکساغوراس) فیلسوف بزرك یونانی قرن پنجم پیش از مسیح ، که معلم پریکلس بود ـ Tale ، تالس (طالیس) ، فیلسوف و ریاضی‌دان بزرك یونانی قرون ششم وهفتم پیش از مسیح ـ Empedoclès فیلسوف یونانی نژاد جزیرهٔ سیسیل قرن پنجم پیش از مسیح ـ Eraclito اراکلتاوس (ارقلیطـوس) فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از مسیح ـ Zenone زنون فیلسوف بـزرگ یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، واضع مکتب معروف حکمت رواقی .

۳ ـ Dioscoride طبیب یونانی قرن‌اول پیش از مسیح ، که کتاب معروفی دربارهٔ خواص گیاهان از نظر درمان امراض دارد .

٤ ـ Orfeo شاعر نیمه افسانه‌ای یونان ، هم نام با « اورفئوس » رب‌النوع یونانی که فن موسیقی را ابداع کرد Tullio نام کوچك مارکوس‌تولیوس‌سیرون ، خطیب وسیاستمداد معروف رومی ، که حریف بزرگ ژول سزار بود (۱۰٦ ـ ٤۳ پیش از مسیح) . ـ Lino (لینوس) شاعـر و موسیقی دان افسانه‌ای یونان که اورا پسر آپولن خدای موسیقی میدانستند ـ Seneca (لوسیوس ـ انئوس‌سکنا «سنک») فیلسوف وشاعر معروف لاتین (۲ ـ ٦٥) که مربی نرون بود وبدست او کشته شد . اشارهٔ دانته به «آن سنکا که عالم اخلاق بود» از این جهت است که در قرون وسطی تصور میکردند سنکای فیلسوف وسنکای شاعر و تراژدی نویس دونفر بوده‌اند .

وابن‌الرشد صاحب تفسیر بزرگ.[1]

نمیتوانم جملهٔ آنها را که دیدم نام برم ، زیرا درازی موضوع چنانم باختصار وا میدارد که غالباً سخن حق مطلب را ادا نمیتواند کرد[2].

جمع شش نفری ما بدو نفر تقلیل یافت[3] ؛ و راهنمای خردمند من مرا از راهی دیگر ازین مکان آرام بیرون برد و دو باره وارد فضای مرتعش[4] کرد ؛

ومن پا بجائی نهادم که هیچ فروغی بر آن نمیتابد.

---

۱ ـ Euclide (اقلیدس) ، ریاضی دان بزرگ یونان (قرن چهارم پیش از مسیح) که علم هندسه رابنیاد نهاد ـ Tolommeo (پتولمئوس ، بطلیموس) ریاضی‌دان و دانشمند بزرگ علم هیئت ، که نقشه های جغرافیائی او وطریقهٔ ریاضی «بطلیموسی» که از وی مانده شهرت بسیار دارد ـ Ippocrate (هیپو کراتس ، ابقراط) بزرگترین طبیب یونانی که در قرون پنجم و چهارم پیش از مسیح میزیست ـ Galieno (گالینوس، جالینوس) طبیب بزرگ یونانی در قرن دوم میلادی . که در آسیای صغیر میزیست و در حدود سال ۲۰۰ مرد ـ Averroès (ابن‌الرشد) فیلسوف وحکیم معروف عرب ، که در قرن ششم هجری در اندلس میزیست ، واز جملهٔ تألیفات او تفسیر معروفی بر ارسطو است که در قرون وسطی در تمام اروپا شهرت داشت ، بدین جهت دانته اورا «مفسر بزرگ» نامیده است .

۲ ـ درقسمت دوم کمدی آسمانی ، یعنی در «برزخ» ، فهرست دیگری از بقیهٔ کسانیکه در این حلقه از دوزخ بسر میبرند نقل است (برزخ ، سرود بیست و دوم)

۳ ـ اشاره بدانکه همروهوراس واووید ولوکانو درجای خود مانده‌اند و فقط ویرژیل ودانته از آنجا بیرون رفته‌اند .

٤ ـ اشاره به آه ها و ناله های آرامی که پیوسته هوای این قسمت از دوزخ را میلرزاند و در اول این سرود از آن سخن رفته است .

سرود پنجم

طبقه دوم دوزخ :

شهوت پرستان

ازین طبقه ، دوزخ واقعی شروع میشود . ویرژیل ودانته از محلی که پاسداراصلی‌جهنم ، «مینوس»، در آن بانجام وظیفه مشغول است، یعنی گناهان دوزخیان را سبك وسنگین میکند وهریك ازایشان را بتناسب معصیتش بطبقهٔ خاصی از دوزخ میفرستد ، میگذرند وواردطبقهٔ دوم میشوند که مخصوص شهوت رانان و نفس پرستان است . دوزخیان این طبقه در معرض طوفانی ابدی قرار دارند ، زیرا در زندگانی خود در برابرطوفان امیال وشهوات نفسانی پایداری نکرده‌اند ، وفضائی که درآن بسرمیبرند ظلمانی است ، زیرا درحیات خود دیده را ، هم بروی روشنی عقل بشری وهم به فروغ صفای الهی بسته بودند .

با این همه دانته ، شاید بی‌اینکه خودتوجه خاص داشته باشد، نسبت باین دسته دوزخیان گذشت و اغماض بیشتری نشان میدهد ، زیرا بهرحال گناه آنان گناه عشق است ، و خوب یا بد با محبت سروکار داشته است که هــر جرم سنگینی را سبك میکند . ولی درین مورد وی نسبت بدانان که بخاطرعشقی واقعی ، ولو گناهکارانه ، دوزخی شده‌اند اغماضی بیشتر دارد تا به شهوترانانی از قبیل سمیرامیس و کلئوپاترا . ـ ماجرای شاعرانه ودلپذیر«فرانچسکادی ریمینی» که در این سرود بتفصیل نقل شده از معروفترین فصول کمدی آسمانی است .

بدینسان ، از نخستین حلقه پائین رفتم وقدم بحلقهٔ دومین گذاشتم که پهنائی کمتر دارد[1] ، امـا در آن آنقدر رنـج بیشتر نهفته است کـه دوزخیان را ازفرط عذاب به فریاد وامیدارد[2] .

«مینوس»[3] بوضعی‌موحش درآنجانشسته است ودندان برهم میساید. گناهان کسان را بهنگام ورودشان میسنجد ودر بارهٔ آنها قضاوت میکند وباحلقه کردن دم خویش هر کس را بجای مناسب اومیفرستد .

مقصودم آنست که روح بد زاده چون در برابر او آیـد ، به جملهٔ گناهان خویش اعتراف میکند[4] .

---

۱ ــ قبلا گفته شد که هر طبقهٔ دوزخ دانته از طبقهٔ قبلی آن کوچکتر است ، زیرا به مرکز زمین نزدیکتر است .

۲ ــ اشاره به خاموشی نسبی طبقهٔ اول ، که در آن جز سروصدای آه های نومیدی شنیده نمیشود .

۳ ــ Minos در اصل یکی از نیمه خدایان میتولوژی یونان است . بعقیدهٔ یونانیان ، زئوس ، خدای خدایان ، عاشق «اروپا» دختر پادشاه فینیقیه شد وخود را بصورت گاومیشی درآورد واورا ربود، سپس با وی درآمیخت وازین همخوابگی مینوس بدنیا آمد که بعد ها پادشاه جزیرهٔ کرت شد وچنان به عدالت پیشگی وقانونگذاری شهرت یافت که پس‌از مرگ اورا قاضی ارواح مردگان کردند . در«انئیس» ویرژیل ، هنگامیکه انئا به سفر دوزخ میرود ، «مینوس» نظیر همین سمتی را بعهده دارد که در دوزخ دانته بعهدهٔ اوست ، با این تفاوت کـه دانته وی را بصورت شیطانـی دمدار و زشترو درآورده است . شاید این شکل حیوانی او از آن لحاظ که خدای خدایان برای پدید آوردن وی بشکل گـاو میشی درآمـد بـه دانته القاء شده باشد. از نظر تمثیلی ، این زشتی نمایندهٔ وجدان معذب گناهکارانی است کـه باید برای تعیین سرنوشت خود در برابر این شیطان حاضر شوند . باید متوجه بود که محکومین طبقهٔ اول دوزخ از نفـوذ مینوس خـارجند ووی فقط سرنوشت محکومین طبقات بعد را در دست خود دارد .

٤ ــ کنایه از اینکه وجدان گناهکار اورا باستقبال عذابی که شایستهٔ اوست میفرستد

و ایــن گناه شناس ، میسنجد کــه کـدامین درك شایستهٔ اوست ؛
آنگاه دم خویش رابتعداد درکاتی که وی باید دردوزخ پائین رود ، حلقه
میکند [۱] .

همیشه جمعی کثیر دربرابرش ایستاده‌انــد ، وهر روحــی ازایشان
بنوبت‌خود درمعرض قضا قرار میگیرد ، همهٔ آنان میگویند ومیشنوند و
بعد بپائین پرتاب میشوند .

بدیدار من ، مینوس لختی دست از انجام مـأموریت سنگین خـود
برداشت و گفت : «تو که بدین خسته خانهٔ دردکشان آمده‌ای ،
خوب ببین که پا بکجا مینهی وخـویش را بـدست که میسپاری [۲] :
هش دار که گشادگی دری که در برابرداری ، فریبت‌ندهد [۳] !» وراهنمـای
من بدو گفت : «چرا فریاد میکشی ؟
این سفرمقدر [٤] اورا مانع مشو ، زیرا درآنجا که هـرچه بخواهند
میتوانند کرد چنین خواسته‌اند ؛ وپیش ازاین چیزی درین باره مپرس » .

۱ ــ ایــن طرز خاص صدور حکم ، در میتولوژی یونان وهیچ جای دیگرسابقه ندارد وابداع خود دانته است . طرز عمل مینوس اینست که گناهان هر دوزخی را که پس از مرگ دربرابراو حاضر میشود ، بدقت سبك وسنگین میکند وطبق طبقه بندی خاصی که ازلحاظ نوع گناهان ارواح درجهنم برقرار است ، تشخیص میدهد که دوزخی باید بکدام یك از طبقات برود ، آنگاه برای طبقهٔ اول تا نهم ، از یك تا نه بار دم خود را بدور کمرحلقه میکند .

۲ ــ این درحقیقت توهینی است که از طرف دربان دوزخ به ویرژیل میشود ، زیــرا مینوس ازین نــاراضی است که ویرژیل خیال دارد شکاروی را سالم از دوزخ بازگرداند .

۳ــ یعنی همیشه ازین درآسان میتوان وارد شد، اما خارج شدن از آن مشکل است . کنایه ازینکه همیشه دخـول به وادی گناه آسان است وبهمین جهت مردمان فریب این لطف ظاهر را میخورند .

٤ ــ سفرمقدر او (lo suo fatale andare) سفری که از جانب خداوند خواسته شده است .



مینوس، پاسدار دوزخ، در آنجا نشسته است و دندان برهم میساید ... [illegible] ۱۳۷)

اکنون بشنیدن ندبه های دردآلوده‌پرداخته‌ام. بدانجا رسیده‌ام که ضجه های فراوان گوش را آزار میدهد.

به مکانی محروم‌از هر گونه فروغ آمده‌ام که چون دریائی‌طوفانی که سیلی خور بادهای مخالف شده‌باشد، سخت درجوش‌و خروش است.

طوفانی دوزخی و آرامش ناپذیر، ارواح را در کشاکش‌خود همراه میبرد، و جملگی را بر یکدگر میغلطاند و در هم میکوبد و میآزارد.

وقتی که اینان در برابر آوار[1] میرسند، فضا یکسره از فریادواز ناله وندبه آکنده میشود، زیرا جملهٔ این ارواح قدرت الهی‌را بباد کفر-گوئی میگیرند.

دریافتم که قربانیان این عذاب، شهوت پرستانی هستند که عقل‌را بندهٔ هوس کرده‌اند[2]

وهمچنانکه سارها در فصل سرما بصورت دسته هائی انبوه وفشرده،

---

۱ ــ تا کنون درباره این کلمهٔ آوار (la ruina) که درین‌جا بکار رفته، صدها صفحه بدست مفسرین کمدی الهی ودانته شناسان سیاه شده است، وبا این همه هنوز نظرواقعی شاعردرست روشن نیست. مفهوم عادی این کلمه ویرانی و فروریختگی است، ودانته چند باردیگر نیز (درسرودهای ۱۲ و ۲۱ دوزخ) آنرا تکرار میکند. قاعدتاً باید منظور او دیواره ای باشد که راه خروج از یك طبقه و ورود بطبقهٔ دیگر است. تفسیری که بیشتر قابل‌قبول‌بنظرمیرسد، اینست که‌این‌ویرانی‌ها بر اثر زلزله‌ای روی داده که یکبار هنگام‌سقوط شیطان‌اعظم به مرکززمین، ویکبار دیگربراثر مرك عیسی در دوزخ روی داده، چنانکه دراین سفر اخیر حتی پل قسمت ششم طبقهٔ هشتم دوزخ شکسته وفروریخته است (رجوع شود به سرود ۲٤ دوزخ وحواشی آن)

۲ ــ carnali ـ این دسته اولین دستهٔ دوزخیانی هستند که واقعاً در جهنم مورد مجازات قرار گرفته‌اند. کیفرآنها از همهٔ دوزخیان دیگر سبکتراست، زیرا گناهشان طبیعی‌تر و ازطرف دیگر با «عشق» که تطهیر کنندهٔ معاصی است نزدیکتر است. شهوت پرستان محکوم بدانند که الی‌الابد درفضائی ظلمانی دستخوش طوفان باشند. این ظلمت و طوفان کنایه از تاریکی فروغ عقل دربرابر هوس و غلبهٔ تمایلات نفسانی است که چون طوفانی به آدمی روی آورمیشود.

بال زنان بپرواز میآیند ، این‌ارواح تبهکارنیز دسته دسته در حر کتند .

ازینجا و از آنجا ، ازپائین واز بالا ، رانده میشوند .هرگز امیدی بیاریشان نمیآید : نه امید آرامشی ، بلکه امید رنج کمتری .

و همچون درناها که در صفی دراز بدنبال هم پرواز میکنندو آواز میخوانند ، ارواحی دردکش را دیدم

که بافشار طوفان پشت‌سر یکدگر درحرکت‌بودند. لاجرم گفتم: « استاد ، اینان که دردل فضای ظلمانی چنین کیفر می‌بینند کیانند؟ »

وی‌بمن گفت: «نخستین‌این‌ارواحی که سر شناسائیشان‌داری،ملکهٔ السنهٔ گوناگون بود [۱]

وی چنان غرق در نفس پرستی شد کـه در دوران فرمانروائیش خود کامگی‌بصورتی مشروع در آمد تاراه را برسرزنشی که‌وی مستحق‌آن بود بسته باشد [۲]

این زن سمیرامیس است که چنانکه خوانده‌ایم زن نینو [۳] بود و

---

۱ ــ مقصود سمیرامیس Semiramis ملکهٔ معروف آشوراست که ملتهای مختلف ، بـا زبانهای مختلف ، تحت فرمـانش بودنـد . سمیرامیس ، با آنکه حتی تاریخ حکمروائی اورا نیز بین ۱۳۵٦ و ۱۳۱٤ پیش از مسیح تعیین کرده‌اند ، بیشتر جنبهٔ افسانه‌ای دارد ومسلم نیست‌که واقعاً چنین‌ملکه‌ای وجود داشته است .

۲ ــ منظوراینست‌که سمیرامیس‌هرگونه روابط‌جنسی رابی‌اینکه احتیاج بصورت شرعی وعرفی داشته باشد برای اتباع خـود مجاز کرده بود . این روایت را دانته از هوراس نقل کرده است .

۳ ــ Nino ، نینوس ، پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس که بدست زنش کشته شد .

جانشین او شد ، وسرزمینی را درفرمان داشت که اکنون سلطان بر آن حکم میراند [۱].

آن دیگری زنی است که خودرا بخاطر عشق کشت وپیمانی‌را که بربستر مرگ سیکئو بسته‌بود بگسست[۲].و آن‌بعدی،کلئوپاتراس شهوتران است [۳].

۱ ـ La terra che il Soldan corregge سلطان در زمان دانته لقب پادشاهان مصربود ، زیرا درسال ۱۳۰۰ مسیحی هنوز دوران سلاطین عثمانی آغازنشده بود . ظاهراً دانته «بابل» کنار فرات را بـا « بابل » کنارنیل‌که درآن زمان مقر سلطان مصر بود اشتباه کرده ، و بدین ترتیب مصر را بجای آشور وبین‌النهرین گرفته است .

۲ ـ اشاره به Didone ملکهٔ‌کارتاژ که طبق افسانه های یونانی ورومی بنیان گذار این شهربود . وی دختر بلوس Belus پادشاه شهر صور (فینیقیه) بود ، و پس از آنکه Zicheo (سیکئوس) شوهرش مرد بربالای جسد او سوگند خورد که هرگز با مرد دیگری زناشوئی نکند ، اما بعد ازسقوط تروییا و سفر«انئا» بافریقا وایتالیا ، (بشرح۱ صفحهٔ۸۸ و ۱ صفحهٔ۹۷ مراجعه‌شود) ، اروس Eros ، پسرزهره‌ربةالنوع عشق بسراغ او آمد واورا عاشق انئا کرد ؛ وی مدتی با انئا بسربرد ، ولی بخاطرپیمانی که بسته بود زن اونشد ، وپس از آنکه انئا ویرا ترک گفت ، «دیدونه» تودهٔ هیزمی برافروخت وبا همه وداع کرد وخـود را درآن افکند . ــ در طبقه بندی کلی دوزخ دانته ، دیدونه باید در طبقهٔ هفتم جهنم که مرتکبین گناه خودکشی درآن بسرمیبرند جای داشته باشد ، ولی دانته استثنائاً این گناهکار زیبا را درطبقهٔ دوم جای داده است تا عذاب کمتری ببیند ، زیرا خـود تصریح میکند که « وی خویش را بخاطرعشق کشت » . درکتابهای اول وچهارم انئیس ، ویرژیل بتفصیل از این ملکهٔ زیبا سخن گفته است .

۳ ـ Cleopatràs کلئوپاترا ، ملکهٔ مصر که یکی از معروفترین زنان تاریخ جهان است (۶۷ ـ ۳۰ پیش از مسیح) . وی زنی زیبا و هوشمند وجاه طلب و هوسباز بود ؛ نخست معشوقهٔ ژول سزار وبعد معشوقهٔ انتونیوس سردار روم شد وبخاطراوجنگ داخلی معروفی در امپراطوری رم درگرفت که بشکست ومرگ انتونیوس وبعد ازآن به خودکشی کلئوپاترا منجر شد .

«النا»[1] را ببین که بخاطرش دورانی چنین شوم سپری شد، و «اکیله»[2] بزرگ را بنگر که در آخر کار بنیروی عشق جنگید.

«پاریس»[3] را ببین، و «تریستانو»[4] را»، وبا انگشت بیش از هزار روح را نشانم داد ونامشان را گفت، که جملگی راعشق ازدنیای ما برون برده بود.

چون حکیم خویش را شنیدم که نام بانوان دوران گذشته و

---

۱ ـ Elena ، «هلنا» ملکهٔ زیبای اسپارت ، زن منلاس Menelas ؛ طبق‌افسانه های یونانی جنگ خانمانسوز ومعروف تروپا بخاطراین زن‌آغاز شد، زیرا پاریس، پسرپادشاه تروپا، عاشق وی شد وهلنا، در غیاب شوهرش، با پاریس که از شوهر او زیبا تر بود فرار کرد وبه تروپا رفت. جنگی که برای بازگرداندن «هلنا» درگرفت ده سال بطول انجامید و داستان این جنگ موضوع شاهکار حماسی معروف هومر، یعنی ایلیاد است. اشارهٔ دانته که «بخاطر او دورانی چنین شوم سپری شد» بدین جنگهای تروپا است.

۲ ـ Achille ، قهرمان افسانه‌ای یونانی درجنگهای تروپا، که ایلیاد هومر پر از وصف دلیریها ورزم آزمائیهای اوست. اخیلوس (اشیل) که روئین تن بود ازرفتار یونانیان ناراضی شد واز جنگ کناره گرفت، وهرچه کردند که وی بمیدان آید و از شکست قطعی‌یونانیها جلوگیری کند سودمند نیفتاد، ودرین‌میان‌بدام عشق «پولوکسنا» polyxenae دختر پادشاه تروپا افتاد و تصمیم‌گرفت بخاطر این دخترعلیه یونانیان وارد کارزار شود، ولی دراین هنگام، بدست پسرپادشاه تروپا کشته شد.

۳ ـ paris ، پاریس، پسرپادشاه تروپا، که‌هلنا زن پادشاه اسپارت‌را ربود و به‌کشور خود برد، آتش جنگ تروپا را برافروخت.

٤ ـ Tristano ، تریستان، قهرمان یکی از معروفترین داستانهای عشقی قرون وسطای اروپا، که ماجرای عشق سوزان وبدعاقبت او با ایزولده Isolde مثل داستان‌لیلی ومجنون یا وامق وعذرا، ضرب‌المثل شده وموضوع بسیار داستانها واشعار ونمایش ها وآثار نقاشی وموسیقی قرارگرفته است.

تریستان شوالیه‌ای بود که عاشق ایزوت، زن زیبای عموی خودش «مارکو» (پادشاه کورنوای، جنوب انگلستان) شد، زیرا او وایزوت بجای زهراشتباهاً اکسیر عشق نوشیده بودند. عشق این دو آمیخته با خویشتنداری بود وهیچیک مرتکب «گناه عشق» نشدند، اما «مارکو» یک روز که آنها را درکنارهم درجنگلی یافت، با اینکه این دو شمشیری درمیان خود نهاده بودند تا هیچیک از آن تجاوز نکنند، بخشم آمد وتریستان را کشت.

شوالیه‌ها را[1] برایم بر شمرد، دلم برحم آمد، و خویش رادرنیمه راه سر گشتگی یافتم.

چنین آغاز کردم: «ای شاعر، دلم میخواهد با این‌دوتن که دوشا دوش هم ره میسپرند و در میان باد چنین سبك وزن مینمایند، گفتگو کنم».

و او بمن گفت: «وقتی که بما نزدیکتر آیند، آنان راخواهی دید، پس بحق آن عشقی که بدینجایشان کشانده بسوی خویشتان بخوان، و خواهند آمد».

چون باد آنان‌را بسوی ماراند، بانگ برداشتم که: «ای‌ارواح‌دژم، اگر کسی دیگر شما را مانع نیست[2]، بیائید و با ما سخن گوئید!

چونانکه کبوتران بهوای دل خود در فضا پر گشایندو گشوده بال واستوار هوا را در طلب بسپرند وبسوی آشیان دلپذیر خویش بازآیند،

اینان از جمعی که «دیدو» در آن است[3] برون آمدند واز فضای ناخوش‌روی‌بجانب ماآوردند، زیرا فریاد صمیمانهٔ‌مراجاذبه‌ای‌بسیاربود[4].

---

۱ ـ کلمهٔ شوالیه ها، ترجمهٔ cavalieri است که لقب جوانمردان و دلیران قرون وسطی بود، و در ایران برسم فرانسه به «شوالیه» معروفند.

۲ ـ یعنی اگرخداوند، یا شیطان، بشما اجازه دهد.

۳ ـ مقصود آن دسته‌ای از عشاق است که مانند دیدونه (به شرح ۳صفحهٔ ۱۴۳مراجعه شود) بخاطرعشق مرتکب گناه شدند، نه مانند سمیرامیس بخاطر شهوت پرستی.

٤ ـ ماجرای عاشقانه‌ای که دانته بدان اشاره میکند، یکی از زیباترین قسمتهای «دوزخ» است، وحس اغماض وحسن نظری که وی نسبت بدین دوابراز داشته، در هیچ جای دیگر دوزخ دیده نمیشود. اصل این ماجرا ازلحاظ تاریخی چنین است:

در سال ۱۳۷۵، جووانی مالاتستا Malatesta، یکی از اشراف شهرریمینی Rimini، درنزدیك فلورانس، که «جووانی لنك» لقب داشت و شوالیه‌ای جنگجو ودلیراما بسیارزشت‌رو بودوپایش می‌لنگید، فرانچسکا Francesca دختر «گویدوداپولنتا»

بقیه درصفحهٔ بعد

« ای آدمیزادهٔ نکوخوی پاکدل[1] که درفضائی چنین قیرگون بدیدار ما آمده‌ای که زمین را رنگ خون زدیم ،

اگر سلطان کائنات[2] را باما سردوستی بود، بدرگاهش دعا میکردیم که ترا مشمول رحمت خود کند ، زیرا تو نیز بر رنج جانکاه ما رحمت آوردی .

هر آنچه را که مایل بشنیدن و گفتنش باشی ، تا وقتیکه باد به خاموشی کنونی خویش بماند ، خواهیم شنید و در بارهٔ آن با تو سخن خواهیم گفت[3] .

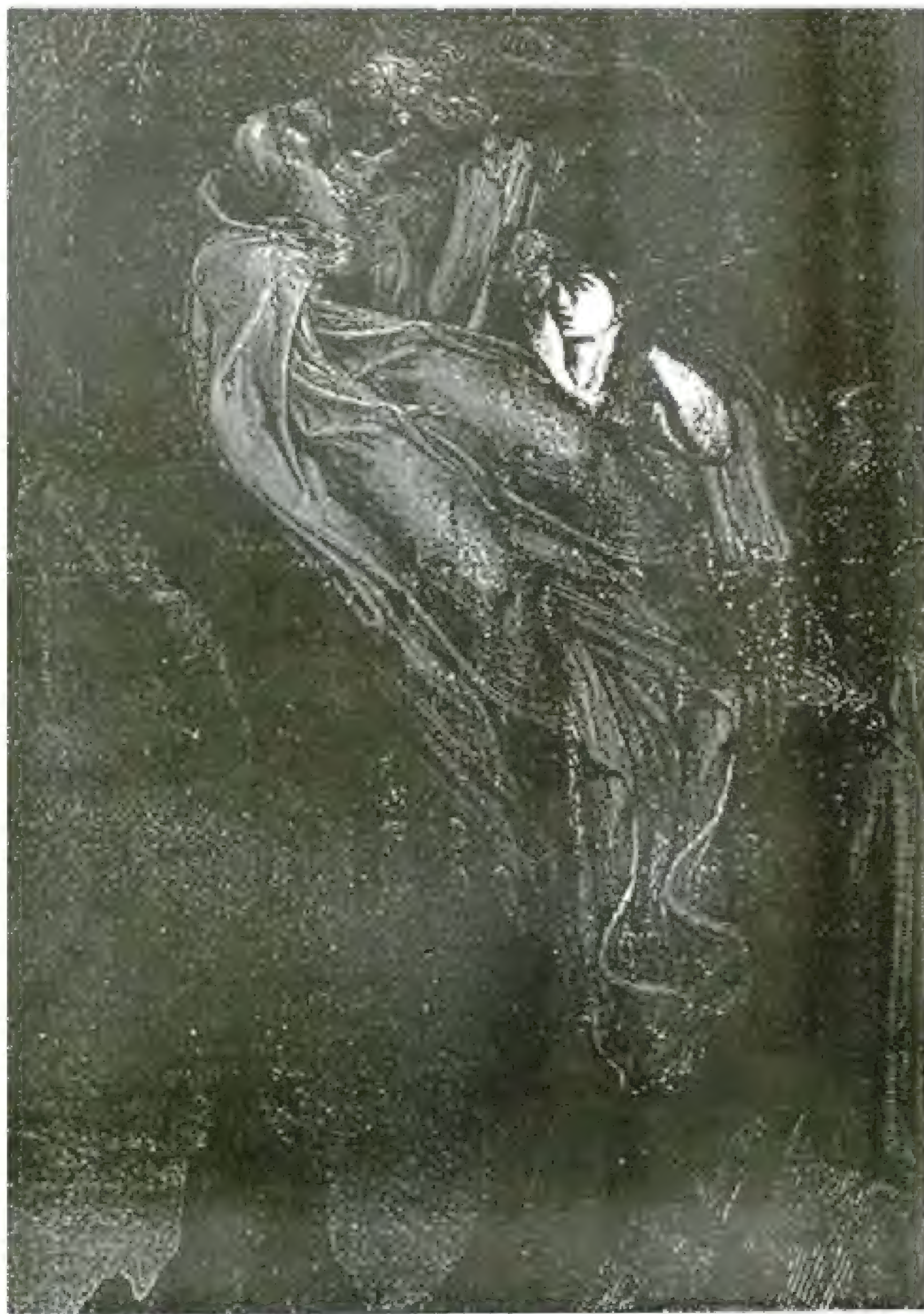
بقیه از صفحهٔ پیش

یکی اززمامداران شهر «راونا» Ravena را بخاطر مصالح سیاسی ، به زنی گرفت . فرانچسکا به زیمینی شهر شوهرش آمد ودرکاخ اوسکنی گزید ، اما بمحض دیدن «پائولو» paolo برادر شوهرخود ، که شوالیه‌ای بسیار زیبا وآراسته بود (واحتمال قوی میرود که دانته در اوایل جوانی خود اورا درفلورانس دیده باشد) عاشق اوشد . پائولو شش سال پیش ازآن ازدواج کرده بود ودرین هنگام دودختر داشت . با این وصف میان او وفرانچسکا روابط عاشقانه برقرار شد واین رابطه سالها دوام یافت ، تا آنکه یك روز، در فاصلهٔ سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶ ، جووانی ، شوهرفرانچسکا ، که بی‌خبر بکاخ وارد شده بود آن دو را دربستر فرانچسکا درآغوش یکدیگر یافت وهردو را یکجا بقتل رسانید . ـ بعدها این ماجرا باشاخ وبرگهای شاعرانه آراسته شد، چنانکه گفتند عشق فرانچسکا به برادر شوهرش از آنجا آمده بود که شوهراو برادر خویش را بوکالت از طرف خود برای اجرای صیغهٔ عقد فرستاده بود وفرانچسکا درنظر اول بدین پندار که وی شوهر اواست ، دل به مهراو بسته بود . ـ فرانچسکا عمهٔ «گوییدونوولادا پولنتا» اشرافی بزرگ «راونا» بود که دانته سالهای آخرعمر خود را تحت حمایت او بسربرد وازطرف وی محبت فراوان دید ، وقطعاً بهمین جهت است که ماجرای عشق فرانچسکا وپائولو را با این علاقمندی فراوان نسبت بدانها نقل کرده و آنرا بصورت یکی از اوراق جاودانی ادبیات جهان درآورده است .

۱ ـ ازینجا ببعد فرانچسکا است که سخن میگوید .

۲ ـ پادشاه عالم آفرینش il re dell ' universo : خدا ـ اشاره بدانکه دوزخیان حتی ازحق دعاکردن نیزمحرومند .

۳ ـ ازین شعر ، چنین مفهوم میشود که خداوند به « طوفانی که هرگز آرام نمیشود» (مصرع۳۱ سرودپنجم) اجازه داده است که لحظه‌ای چند آرام گیرد تا دانته بتواند سخنان فرانچسکا را بشنود .



ای شاعر ، دلم میخواهد با این دو روحی که دوشادوش هم ره میسپرند و در میان باد چنین سبکتروزن مینمایند گفتگو کنم »
(صفحه ۱۴۵)

سر زمینی که من در آن زادم در کرانه‌ای واقع است که رودپو بدان‌سرازیر میشود تادر آنجاهمراه شعبه‌های دیگرش آرامش گزینند[1].

عشق که دردلهای حساس درمیگیرد،این کس‌را که می‌بینی،شیفتهٔ آن پیکرزیبائی کرد که‌بزور ازمنش‌ستاندند ، واینکار را چنان کردند که هنوز از آن در رنجم[2].

عشق که هیچ محبوبی را از مهر عاشق محروم نمیدارد[3]، ازین دلدار من لذتی‌چنانم بخشید که هنوز نیز ، چنانکه می‌بینی، بتر کم‌نگفته است .

عشق ، ما هردو را بجانب مرگی واحد برد : و اکنون حلقهٔ قابیل[4] در انتظار آن کس است که زندگی را از ما ستاند . » اینها بود

---

۱ ـ po معروفترین رودخانهٔ ایتالیا که از آلپ سرچشمه گرفته وازلمباردیا میگذرد وبه دریای ادریاتیك میریزد ، و شهر «راونا» که زادگاه «فرانچسکا» است در نزدیك مصب آن واقع است . ـ «با شعبه های دیگرش از درسازش آید» : اشاره بدان که شعبه های مختلف آن در این جا بهم می‌پیوندند و یکی میشوند .

۲ ـ اشاره به ضربت ناگهانی که بدست شوهر فرانچسکا به زنش واردآمده ، بطوریکه حتی‌فرصت توبه بدو نداده است ، وازین راه است که فرانچسکا بدوزخ آمده است وتلخی این ضربت را الی‌الابد احساس میکند .

۳ ـ بسیاری از مفسرین دانته گفته‌اند که این سخن ادعائی بیش نیست ، ولی حافظ ما نیز دراین ادعا با دانته شریك است که : « عاشق که شد یار بحالش نظر نکرد ؟ »

٤ ـ Caina ، «حلقهٔ قابیل» (کـه شاید بتوان آنرا ، با صورت خاصی که دانته بدین کلمه داده « قابیلستان » ترجمه کرد) ، حلقهٔ اول طبقهٔ نهم ، یعنی پائین ترین ومخوف ترین طبقات جهنم است (دوزخ ، سرود سی و دوم) ، وطبعاً این گفتهٔ فرانچسکا صورت نفرینی را دارد . قابیلستان جائی‌است که برادرکشان را بدانجا میبرند ، ولی در تاریخی که کتاب دوزخ سروده شده ، « جووانی مالاتستا » هنوز زنده بوده است .

آنچه آن دو بما گفتند[1]

چون سخن این ارواح بلاکش را شنیدم ، سر بزیرافکندم و مدتی چنان دراز دیده برنداشتم که عاقبت شاعر بمن گفت : «درچه فکری؟ »

جوابش گفتم : «دریغا، که چه اندیشه‌های شیرین و چه تمناهای دل این دورا بدین گذرگاه پردرد کشانید ! »

سپس بسوی آنان گشتم وسخن گفتم، و چنین آغاز کردم :«فرانچسکا[2]، عذاب تو از فرط غم و ترحم بگریه‌ام میآورد

اما بمن بگو که در آن روزگار آههای شیرین ، عشق چگونه و بچه صورت شما راالجازت آن داد که بر ماهیت واقعی هوسهای مبهم خویش پی برید[3] ؟

و او بمن گفت : « دردی بزرگتر از یاد روزگارخوشی در دوران

---

۱ ــ این هرسه بند از سرود پنجم ، با کلمهٔ عشق (Amor) شروع شده که دانته برایش اهمیتی خاص قائل است، چنانکه هرگناهی را که بخاطر آن صورت گرفته باشد (حتی زنا را که در این مورد روی داده) شایستهٔ اغماض میداند ومجازاتش را تخفیف میدهد . ــ دربارهٔ این جملهٔ فرانچسکا که « عشق او ، چنانکه می‌بینی ، هنوز هم مرا ترك نگفته است» بحث وتفسیر بسیار شده . از لحاظ رمانتیك ، خواننده بیشتر مایل است این جمله را چنین معنی کند که : « قدرت عشق ما حتی بر دوزخ هم غلبه کرده است » . ولی دانته درسراسر دوزخ چنین‌میفهماند که هر روح دوزخی درچنان پوششی ازگناه خود محصور است که نسبت بدیگری اظهار علاقه وعاطفه نمیتواند کرد، وحتی از دیدار دیگران نیزبیزاراست . برخی از مفسرین کمدی الهی عقیده دارند که منظور ازاین پیوستگی دوروح فرانچسکا وپائولو در دوزخ اینست که توجه به پریشانی ونومیدی هریك ، غم و دردآن دیگری را ازراه برانگیختن خاطرهٔ گناهی که کرده‌اند فزون‌تر کند ، وشبح بدن‌های خودشان راکه بخاطرلذت آنها گناه کرده بودند بیشتر بنظرشان رساند .

۲ ــ فرانچسکا درتمام داستان خود نامی از خویش نبرده ، ولی دانته از روی ماجرائی که وی نقل کرده اورا شناخته است . زیرا این ماجرا در آن زمان دهان بدهان میگشت .

۳ ــ یعنی : چطور شد که عشق شما از صورت بی‌آلایش بدرآمد وتبدیل به پیوند جسمانی شد؟

تیرمروزی نیست[1] ، وحکیم تو براین نکته نیك آگاه است[2] .

اما اگر تو چنین سخت‌مشتاق شناسائی بنیاد عشق‌مائی، من همچو آن کس کنم که میگرید و سخن میگوید :

روزی ما برای سرگرمی خود داستان استیلای عشق را بر لانچیالوتو[3] میخواندیم . تنها بودیم و هیچ گمان بد نمیبردیم .

چندین‌بار ،آنچه خواندیم دید گانمانرا بجستجوی هم وا داشت و رنگ ازچهره‌هایمان بگردانید . اما فقط سطری از کتاب بود که ما را مغلوب کرد .

---

۱ ــ این بند ، از معروفترین اشعار « کمدی الهی » است :

. . . Nssun maggior dolore

che ricordarsi del tempo felice

nella miseria; . . .

این گفته را تا کنون بسیار نویسندگان ، در غالب کشورها وبغالب زبانها ، موردبحث و گفتگوقرار داده‌اند ، که فهرستی از آنها را در کتاب معروف «بلتنا» بنام «نکات جالب درباره دانته»(چاپ‌میلان‌صفحهٔ۳۷۷) میتوان‌یافت . یکی‌ازمعروفترین اشاراتی که درعالم‌ادب بدین گفتهٔ دانته شده ، قطعهٔ «خاطره» الفرد دوموسه است که بسیاری آنرا عالیترین اثر شاعرانهٔ موسه شمرده‌اند ، ووی‌درآن میگوید : «دانته ، چراگفتی که دردی بزرگتر از خاطره‌ای خوش در روزهای رنج نیست ؟ کدام غم این سخن تلخ راکه توهینی به بدبختی است ، بردهان تو نهاد ؟» .

۲ ــ حکیم تو il tuo dottore : اشاره به ویرژیل ، که در انئیس (کتابهای دوم وچهارم) دراین باره سخن گفته است .

۳ ــ Lancialotto ، تلفظ ایتالیائی «لانسلو» Lancelot ، قهرمان یکی از داستانهای عاشقانهٔ معروف قرون وسطی ــ «لانسلو دولاك» مانند تریستان یکی‌از دوازده شوالیه (Knights) «میزگرد» بود که ماجرای آنها درانگلستان مشهور است . وی عاشق «گوئینور» زن ارتر Arthur پادشاه انگلستان شد و ملکه نیز خویش را تسلیم او کرد . عشق لانسلووگوینور موضوع یك رمان معروف فرانسه قرار گرفت که درقرن دوازدهم مسیحی نوشته شده بود ودر اروپای آنروز دست بدست میگشت ودرینجا دانته بدان اشاره کرده است .

چون بدانجا رسیدیم که عاشق لبخند دلدادهٔ خویش‌را با بوسه ای در آمیخت،این یاری که دیگر هر گز از من جدا نخواهد شد ،

سراپالرزان بردهانم بوسه‌ای نهاد. کتاب «گالئوتو» بود،ونویسندهٔ آن نیز[1] آن روز ما بیش از آن نخواندیم . »

چون یکی ازین دوروح چنین میگفت ، آن دیگری چنان سخت میگریست که من از فرط ، ترحم چنانکه جان از تنم بر آمده باشد تاب از کف دادم .

وچونانکه جسدی بر زمین افتد ، از پای در افتادم[2]

---

۱ ــ این جمله براساس یک شباهت اسمی تکیه دارد،که نقل آن بفارسی ممکن‌نیست . اصل‌شعرچنین است : Galeotto fu il libro e chi lo scrisse «گالئوتو» کسی است‌که این داستان را نوشته است ، ودرعین حال این کلمه درزبان ایتالیائی بطورمجازی معنی قواد و «دلال محبت» میدهد . (معنی اصلی آن جانی و محکوم باعمال شاقه است) . قهرمان کتاب ، خود این «گالئوتو» است که چون می‌بیند ملکه عاشق لانسلو است ولی لانسلو جرئت اظهار عشق ندارد ، این دورا با لطایف‌الحیل بهم میرساند وبالاخره وامیدارد که ملکه خود اولین بوسه را به لانسلو بدهد . خواندن این فصل ازکتاب ، چنانکه روح فرانچسکا برای دانته نقل میکند ، باعث شده که او ومحبوبش نیز اولین بوسهٔ عاشقانه راکه به عشقشان صورت جسمانی وشهوانی داده ، ردوبدل کنند . بنابرین هم نویسندهٔ این‌کتاب «گالئوتو» بوده ، وهم خودکتاب در مورد این دو دلداده ، نقش‌گالئوتو (دلال محبت) را بازی کرده است .

۲ ــ سرودپنجم «دوزخ» که این‌ماجرای عاشقانه درآن وصف شده ، سرودی است که بهمین مناسبت بیش از همهٔ سرودهای دیگر کمدی الهی مورد نقل واقتباس وتفسیرقرارگرفته است . کتاب معروفی‌بنام «مطالعات دهساله دربارهٔ دانته» که مربوط به ده سالهٔ ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ است ودرسال ۱۹۰۵ توسط دو دانته شناس برجسته بنام پاسرینی‌و ساتسی درمیلان انتشاریافته ، حاکی است که‌فقط درعرض این ده ساله ، بیش از صدکتاب ورساله ومقالهٔ تحقیقی دربارهٔ سرود پنجم دوزخ منتشر شده ، کما اینکه بیست جلدکتاب موسوم به «مطالعات دربارهٔ دانته» که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ توسط باربی منتشرشده ، حاوی بیست وهفت مقاله دربارهٔ این یک سرود است .



سرود ششم

طبقهٔ سوم دوزخ : شکم پرستان

پس‌ازطبقهٔشهوت رانان ونفس پرستان، ویرژیل ودانته بطبقه‌ای دیگرمیروند که خاص شکمخوارگان است . شاید این شکم پرستی فی‌نفسه جرمی نباشد ، ولی وقتی که بصورت اساس زندگی درآید جرم میشود ؛ زیرا آدمی را ازتوجه بمعنویات باز میدارد وازاستفاده از سایر استعدادهائی که خداوند در وی بودیعت نهاده است محرومش میکند تا فقط متوجه شکم خود باشد ، بدین جهت آنانکه لذت زندگی را فقط در خوردن و آشامیدن جسته‌اند و در حقیقت دستگاهی برای تولید فضولات بیش نبوده‌اند دراین طبقهٔ دوزخ ، بموجب قانون کلی «تاوان» و «معارضه بمثل» محکوم بدانند که جاودانه در معرض برف و بارانی آلوده باشند و در درون منجلابی متعفن که مظهر این فضولات است بسربرند و سگ درنده وحریصی که مظهر طبایع اکول است ، شکم های ایشان را که در زندگی همهٔ معنویات وقف آنها شده با چنگ ودندان بدرد .

دریـن سرود ، دانته بـرای اولین باردر دوزخ بـا یکی از دوزخیان طرف گفتگو میشود ، و او دربارهٔ آیندهٔ فلورانس برای دانته غیبگوئی خاصی‌میکند که‌معروفترین«غیبگوئی» کمدی الهی است.

سرود ششم

اکنون که اندیشهٔ خویش‌را از آن بیخودی که فرط ترحم بدین‌دو خویشاوند دچار آنم کرد[1]، باز ستانده‌ام ،

پیرامون‌خویش، در هرجا که میروم ، بهر جا که میچرخم‌و هرجا که مینگرم ، عذابهائی تازه و عذاب کشانی تازه می‌بینم.

اکنون در حلقه سومین‌هستم [2] ، در حلقهٔ باران ابدی ملعون‌وسرد وسنگینی که هرگز کیفیت و کمیت آنرا تغییری پدید نمیآید [3]

در فضای ظلمانی ، تگرگ درشت و آب کثیف‌و برف فرومیبارد و زمینی که این همه را بخود میپذیرد ، سخت گند آلوده است .

«چربرو» [4] حیوان درندهٔ دیوخو ، با هر سه پوزهٔ خود سگ‌وار

---

۱ ــ دوخویشاوند : زن برادر وبرادر شوهر ــ اشاره به فرانچسکا وپائولو .

۲ ــ این تنها موردی در دوزخ است (جــز هنگام ورود بدوزخ) که دانته شرح نمیدهد که چگونه‌ازیك طبقهٔ جهنم بطبقهٔ دیگر رفته ، فقط درآخر سرودپنجم اظهار میدارد که بیهوش شده است ، ودرآغاز سرود ششم خودرا درطبقهٔسوم مییابد .

۳ ــ این یکنواختی ، اساس شکنجه ایست کــه منظور نظر دانته است ، زیرا مقدر است که این بــاران ، الی‌الابد ، بهمان صورت یکدست ویکنواخت ببارد ، و حتی شدیدتر هم نشود تا تغییری در آن باعث رضایت دوزخیان این طبقه نشده باشد .

٤ ــ Cerbero (بــه یونانی «کربــروس» Cerberus) ؛ در میتولوژی یونان ، کربروس سگی بود کــه سه سرداشت و در خدمت هادس Hades رب‌النوع دوزخ وزیر زمین بسرمیبرد . محل‌پاسداری وی دروازهٔ دوزخ بود (و شاید اصطلاح معروف فارسی « سگ چهــار چشم در دوزخ » با این رابطه‌ای داشته باشد) . «کروبروس» بهر کس که داوطلب ورود به دوزخ بود ، بآسانی اجازهٔ دخول میداد ، اما بهیچکس اجازهٔ خروج و فرار نمیداد . وظیفه‌ای که دانته در این جا بعهدهٔ او گذاشته ، همان وظیفه‌ایست که او درانئیس ویرژیل (کتاب ششم) دارد ، منتها دانته اورا نیزمانندکارون‌ومینوس (نگاهبانان طبقات‌اول ودوم جهنم) بصورت‌شیطانی‌در آورده است. سگ سه سر که شاید اصلا از اوستا آمده باشد از لحاظ اساطیری مظهرحرص و شکم پرستی است ، و عــلت انتخاب او از طــرف دانته برای پاسداری طبقهٔ سوم جهنم ، اینست که دوزخیان این‌طبقه را شکم پرستان تشکیل میدهند .

به کسانیکه غرقهٔ این گندابند پارس میکند.

دیدگانی خون فام دارد، وریشی چرب وسیاه، و شکمی برآمده، ودستانی دراز ناخن، که ارواح را پاره پاره میکند و پوست‌میکندواز هم میدرد.

باران این اشباح‌را چون‌سگان بزوزه وامیدارد، و این بی ایمانان تیره‌روز [۱] از یك پهلوی خویش پناهگاهی برای پهلوی دگر میسازند، و غالباً به پشت در میغلطند.

وقتیکهٔ «چربرو»، کرم بزرگ [۲]، ما را دید دهانهای خود را گشود و دندانهای برندهٔ خویش را نشانمان داد. هیچ عضوی ازاعضایش نبود که بیحرکت مانده باشد.

اما راهنمای‌من هردو کف دست خویش‌را پیش برد ومشتی دو خاك برداشت [۳] و آنرا بدرون این پوزه‌های حریص فروریخت.

همچون‌سگی که آزمندانه زوزه کشد، ولی‌چون‌طعمه‌ای‌رابدندان گیرد ناگهان خاموش شودوهوش وحواس‌خویش‌را یکسره به پاره کردن و بلعیدن آن دهد،

۱ ــ i miseri profani ــ ایـن صفت «بیدیـن» یا «پلید» که به شکم پرستان اطلاق شده از انجیل گرفته شده است (رساله‌به عبرانیان ــ باب دوازدهم): «... مبادا شخصی زانی یـا بی ایمان پیدا شود مانند «عیسو» که برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت، زیرا بعدازآن نیز وقتیکه خواست وارث برکت شود مردود گردید.»

۲ــ اشاره‌بدانکه مثل کرمان، ازشکلی به‌شکل‌دیگر درآمده بود. یکبار‌دیگر نیز این لقب در دوزخ در مورد شیطان اعظم (سرود سی وچهارم دوزخ) بکار میرود.

۳ ــ در انئیس (کتاب ششم) گفته شده که زن غیبگوی «کومس» Cumes برای آنکه کربروس، سگ پـاسبان دروازهٔ دوزخ را خاموش کند، نان شیرینی آلوده‌به مادهٔ خواب‌آوریرا درپیش او افکند. دانته درینجا قطعاً ازاین سابقه استفاده کرده، منتها برای چربروی خود سختگیری کمتری قائل شده، بطوریکه شکمخوارگی اورا با مشتی خاك نیز ارضاء میتوان کرد.

پوزه های منحوس این ابلیس «چربرو» نام نیز که زوزه هایش ارواح را از فرط آزردگی بآرزوی ناشنوائی وامیدارد، خاموش شد.

از روی ارواحی که باران سنگین برزمینشان افکنده بود گذشتیم و پا بر اشباح آنان که آدمیانی واقعی مینمودند گذاشتیم.

همه برزمین میخزیدند، بجز یکی که چون مارا از برابر خویش در گذر یافت، از جای برخاست تا برپای نشیند،

وبمن گفت: «تو که بدین جهنم آمده‌ای، اگر میتوانی، بکوش تا مرا بشناسی. زیرا تو آنوقت بجهان آمدی که من هنوز از جهان نرفته بودم[1]».

ومن بدو گفتم: «شاید پریشانی کنونی تست که از یاد منت بدر برده‌است، چنانکه پندارم هرگزت باز ندیده‌ام.

اما توخود بمن بگو، که‌ای که محکوم به‌اقامتگهی چنین بلاخیز وعذابی چنین گران شده‌ای، که اگر همدردی فزونتر از آن‌بتوان‌یافت، ناخوشایندتر از آن نمیتوان یافت؟»

واو بمن گفت: «شهر آکنده از رشك‌وحسدتو[2]، که هم اکنون کاسه‌اش ازین بابت لبریز آمده است، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود.

---

۱ ـ این‌جمله ترجمهٔ یکی از استادانه ترین ادبیات «کمدی الهی» است که ریزه کاری اصلی آن قابل نقل نیست: «Tu fosti, prima ch, io disfatto’ fatto.» (تراش پیش از آن ساختند، که مرا خراب کرده باشند)، یعنی موقعیکه تو متولد شدی من هنوز زنده بودم، و ناچار باید در شهرفلورانس همدیگر را دیده وشناخته باشیم.

۲ ـ اشاره به فلورانس.



. . راهنمای من کفی دو ، خاك برداشت و آنرا در پوزه های این سگ حریص فروریخت . (صفحهٔ ۱۵۷)

شما همشهریان من ، مرا « چیاکو » مینامیدید[1] و چنانکه می‌بینی ، اکنون بگناه شکم خوارگی در زیر این باران دست و پا میزنم .

و من تنها روح درد کش این ماتمکده نیستم ، زیرا جملهٔ این ارواح که می‌بینی بخاطر خطائی نظیر خطای من به عقابی چون عقاب من محکوم آمده‌اند » . و دیگر چیزی نگفت .

جوابش دادم : « چیاکو ، رنج تو چنان بر دلم سنگین آمده که به گریستنم میخواند . اما اگر واقفی ، بمن بگوی

که سرنوشت مردم این شهر پر نفاق چیست ، و آیا هنوز هم منصفی درین شهر میتوان یافت ؟ و بمن بگو که برای چه تا بدین حد تفرقه بر آن روی آور شده است ؟[2] »

و او بمن گفت : « پس از کشمکشی دراز ، کار اینان به خونریزی

---

۱ ـ Ciacco این کلمه بـه ایتالیائی معنی « خوك » میدهد ، و درست معلوم نیست کسیکه این لقب را داشته کیست . عده‌ای او را یکی از صرافان فلورانسی معاصر دانته دانسته‌اند ، عده‌ای نیز ویـرا «چیاکو دلانگویلارا» یکی از شعرای فلورانس شمرده‌اند . تنها جائی (غیراز دوزخ دانته) که در آن از او نام برده شده «دکامرون» معروف بوکاچیو Bocaccio است (روز نهم ، قصهٔ هشتم) .

۲ ـ دراینجا رشتهٔ پیشگوئیهای معروف « کمدی الهی» دربارهٔ وضع ایتالیای آغاز قرن چهاردهم شروع میشود . درزمانی که دانته «دوزخ» را میسرود، این وقایع که بدان اشاره شده همه اتفاق افتاده بود ، ولی در شب جمعهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ که سفرخیالی دانته به دوزخ در آن صورت گرفته، هنوز هیچکدام ازین حوادث روی نداده بود؛ برای درك مفهوم صحیح ایـن پیشگوئی باید بوضع اجتماعی وسیاسی شهر فلورانس در آغاز قـرن چهاردهم مسیحی توجه کرد . دراین زمان فلورانس که شهر آباد وثروتمندی بود ، مثل غالب شهر های ایتالیا دستخوش اختلافات داخلی فراوان بود . پیش از سال ۱۳۰۰ ، دو دستهٔ سیاسی بـزرك «گوئلفو ها» Guelfi و « گیبلینوها » Ghibellini سالیان دراز برسر فرمانروائی برین شهر اختلاف داشتند تـا آخرالامر گیبلین‌ها بکلی مغلوب ومتلاشی شدند و گوئلف‌ها بتنهائی زمام امورشهر را بدست گرفتند. ولی طولی نکشید که اینان

بقیه در صفحهٔ بعد

خواهد کشید، و فرقهٔ جنگل آن فرقهٔ دیگر[1] را آزار بسیار خواهد رسانیدوسرانجام طردش خواهد کرد،

سپس لازم خواهد آمد که خود این فرقه، در سه دور گردش خورشید از پای در افتد[2]، وآن فرقهٔ دیگر با کمك آن کس که اکنون کج دار ومریز میکند[3] پیروز آید.

از آن پس، دیری این فرقه سربلند خواهدداشت و حریف‌راسخت منکوب خواهد کرد و به سرافکندگیش بی‌اعتنا خواهد ماند.

دومرد عادل درین دیارند، اما کسی گوش‌بدیشان‌نمیدهد[4] غرور

بقیه از صفحه قبل

خود به‌دودستهٔ « سیاه ها » و « سفیدها » تقسیم شدنـد و این دو دسته برسرریاست بمبارزه پرداختند. درماهمه سال ۱۳۰۰ مسیحی بین این دودسته زد وخوردی مسلحانه درگرفت که اندکی بعد منجر بهبیرون راندن « سیاهها » ازشهر شد. دانته که جزو رؤسای دستهٔ « سفیدها » بود موقعیتی ممتاز یافت وبسمت یکی از « زمامداران‌سه‌گانهٔ فلورانس » انتخاب‌شد. اما درسال بعدازآن، دستهٔ « سیاهها » باکمك مستقیم پاپ « بونیفاتسیوی هشتم‌که دانته اورا در دوزخ خود سخت مورد حمله قرار داده (به‌شرح ۱ صفحهٔ۱۱۳مراجعه‌شود) فاتحانه به فلورانس بازگشتند و دست به«تصفیهٔ» دامنه‌داری زدند که دانته یکی از بزرگترین قربانیان آن بود، زیرا وی از فلورانس تبعیدشد ودیگر تا پایان عمرنتوانست بدان بازگردد. برای اطلاع بیشتر به‌مقدمهٔاین کتاب رجوع شود.

۱ ــ « فرقهٔ جنگل » : Parte selvaggia ، دستهٔ « سفیدهای » فلورانس، که فرماندهی آنها « چرکی » Cerchi سر دستهٔ‌خاندان معروفی بود که ازیکی از روستاهای‌نزدیك فلورانس بدین‌شهرآمده بود، وبدین‌جهت‌آنهارا «جنگلی»میگفتند.ــ «آن فرقهٔ دیگر»: دستهٔ « سیاه ها » .

۲ ــ infra tre soli یعنی در عرض سه‌سال شمسی. چنانکه‌گفته شد ایـن پیشگوئی درسال۱۳۰۰ صورت‌گرفته ووقایع پیش‌بینی شده درآن، درسال ۱۳۰۲ یعنی سه‌سال، یابحساب‌صحیح‌تر دوسال‌وچند ماه بعد روی داده است.

۳ ــ اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم.

٤ ــ هویت این‌دونفری که دانته بطور مبهم بدیشان اشاره‌میکند معلوم نیست. باحتمال قوی، خود او یکی ازاینهاست.



و او بمن گفت : « شور آکنده از حسد تو ، در زندگانی آن جهانی مسکن من بود » . (صفحهٔ ۱۵۸)

وحسد وخست‌سه اخگری هستند که دردلهای‌مردم این‌شهر افتاده‌اند [1].»

وی بسخنان نامیمون خود پایان داد، و من بدو گفتم: «میل دارم که بمن اطلاعاتی دگر دهی و موافقت کنی که درین باره بیشتر سخن گوئی.

«فاریناتا» و «تگیایو» که مردمانی چنین شایسته بودند، و «یاکوپوروستیکوچی» و «آریگو» و «موسکا» و آن دیگران که کوشیدند تا براه نکو روند، [2]

بمن بگوی که اینان در کجایند؟ و کاری کن که ایشان‌رابازشناسم، زیرا بسیار مشتاق دانستن آنم که اینان مشمول شیرینی‌لطف آسمان قرار گرفته‌اند یا تلخی عذاب‌دوزخ».

و او بمن گفت: «ایشان در زمرهٔ سیاه ترین ارواحند. گناهان

---

۱ ـ این همان‌سه طبقه گناهی است که درسرود اول دوزخ، بشکل شیروپلنك و ماده‌گرك بـدان‌ها اشاره شده وطبقه بندی گناهکاران درجهنم نیز طبق آنها صورت گرفته است.

۲ ـ Farinata ـ فاریناتادیلی اوبرتی، رئیس گیبلین های فلورانس درقـرن سیزدهم مسیحی بـود. (رجوع شود بشرح ۲ صفحهٔ۱۶۱) که درسرود دهم دوزخ مفصلا بدان‌اشاره‌خواهد شد ـ Tegghiaio تگیایوالدو براندی، یکی ازافراد خاندان‌بزرك فلورانسی «ادیماری» کـه در ۱۲٦٦ مرده بود ودانته در طبقهٔ هفتم جهنم در قسمت «اهل لواط» با او برخورد میکند. ـ Iacopo Rusticucci یاکوپوروستیکوچی، یکی از اهالی نسبتاً سرشناس فلورانس‌که در ۱۲٥٤ بنمایندگی ازطرف شهرفلورانس مأمور مذاکرات سیاسی شد، ولی اطلاع چندانی دربارهٔ زندگی اودردست نیست، و دانته بااونیزدرطبقهٔ هفتم جهنم، حلقهٔ لواط‌کنندگان ملاقات‌میکند ـ Arrigo آریگو، ازین آدم، دربقیهٔ‌دوزخ دیگرصحبتی بمیان نمیآید، ودرست هم معلوم نیست که کیست؛ عده‌ای اورا «آودریگودئی فیفانتی» یکی از افراد دستهٔ قاتلین‌بوتون دلمونته (رجوع شود بـسرود بیست و هشتم دوزخ) دانسته‌اند ـ Mosca موسکادئی لامبرتی، کسی که یکدسته از متنفذین فلورانس رابکشتن «بوئون دلمونتی» که حاضربازدواج بادختری ازخاندان «امیدئی» نشده بود برانگیخت، واین قتل باعث تقسیم مردم شهر بدودستهٔ گوئلف‌هـا وگیبلین‌ها شدکه در سراسر قرن سیزدهم شهر فلورانس در آتش ایـن اختلاف سوخت، بدین جهت روح‌این «موسکا» درطبقهٔ نهم دوزخ، یعنی سخت‌ترین طبقات آن،در قسمت‌مخصوص «نفاق‌افکنان» جای دارد، ودانته‌در آنجابااوملاقات‌میکند.

گوناگون باعماق دوزخشان افکنده، و اگر بحد کافی پائین روی خود ،
آنان را خواهی دید .

اما، تقاضادارم که چون بدنیای دلپذیر باز گردی ، مرانیزبخاطر
دیگران آری [1] . دیگر باتو سخنی نمیگویم ودیگر پاسخت نمیدهم .»

سپس دیدگان خویش را که تا آن دم رو در رو متوجه من بود ،
تاب داد ولحظه‌ای چند از گوشهٔ چشم نگاهم کرد وپس سر بزیر افکند
وچون سایر کوران از سر بر زمین افتاد .

و راهنما بمن گفت : « وی دیگر تا آن هنگام که نفخهٔ صور
برخیزد و آن خصم قادر [2] بیاید ، از جای بر نخواهد خاست :

در آن زمان ، هر کس گور اندوه زای خویش را باز خواهد یافت
وازنو در قالب زمینی خود جای خواهد گرفت تاصدائی را که برای ابد
طنین انداز میشود بشنود . »

بدین سان،ما از میان ترکیب فرومایهٔ باران و ارواح ، باقدمهائی
آرام گذشتیم و اندکی از حیات آینده سخن گفتیم .

و من گفتم : «ای استاد ، آیااین عذاب ها پس از روز رستاخیز
فزون خواهند شد یاکاهش خواهند یافت ، یا بهمین تلخی باقی خواهند
ماند ؟ »

---

۱ ــ در همهٔ قسمتهای دوزخ ، جز در طبقهٔ آخرجهنم ، دوزخیان از دانته تقاضا میکنند که هنگام مراجعت بدنیای زندگان ازآنها یاد کند و ایشان را بخاطر دیگران نیز بیاورد . بدین ترتیب ، دانته نشان میدهد که مردگان برای فراموش نشدن چشم بدنیای زندگان دوخته اند ، زیرا هیچ رنجی برایشان بدتر از رنج آنکه خودرابکلی فراموش شده‌دانند نیست. فقط دوزخیان طبقهٔ آخرجهنمند که ازفرط گناهکاری اصرار دارند که زندگان آنهارا مطلقاً فراموش کنند.

۲ــ « la nimica Podesta » اشاره بعیسی، که چنانکه گفته شد نامش در هیچجای «دوزخ» صریحاً برده نمیشود .

و اوبمن گفت : « بدانش‌خویش رجوع کن [1] ، که برطبق آن‌هرقدر چیزی کاملتر باشد ، باید هم نیکی و هم رنج را بیشتر احساس کند .

و این ملعونان ، هرچند که هرگز بکمال واقعی نخواهند رسید ، در انتظار آنند که بعد از آن روز ، بیش از آن دوران بدین کمال‌نزدیك شوند . [2] »

گرداگرد این جاده گشتیم و بیش‌از آن اندازه که نقل میکنم سخن گفتیم ، تا بدان نقطه‌ای که جاده رو بپائین میرود رسیدیم ؛

و آنجا «پلوتو» ، دشمن بزرگ‌را در برابر خود یافتیم [3] .

۱ ـ « دانش » بطور اعم ، درزمان دانته بفلسفهٔ ارسطو وتفسیرهائی که‌بر آن شده بود اطلاق میشد .

۲ ـ مقصود اینست که بافرارسیدن روز رستاخیز برای صدوررأی قطعی‌دربارهٔ گناهکاران ازطرف‌محکمهٔ عدل‌الهی، این ارواح‌دوباره درقالب زمینی خود جای‌خواهند گرفت وبدین ترتیب صورتی‌کاملتر پیداخواهند کرد.

۳ ـ Pluto ـ درزبان ایتالیائی ، دوکلمهٔ لاتینی Pluton و Plutus که دو خدای‌مختلف میتولوژی یونانند ، به‌صورت‌واحد «پلوتو» درمیآیند ، بدین جهت‌درست معلوم‌نیست که اشارهٔ دانته به‌کدامیك‌ازاین دوخداست . پلوتن نام لاتینی‌شدهٔ Hades رب‌النوع یونانی دوزخ است که برادرخدای خدایان بود ، و «پلوتوس» نام‌لاتینی شدهٔ Plutos رب‌النوع یونانی ثروت است که پسردمتر (سرس)، خواهر خدای خدایان‌بود. غالب مفسرین « کمدی الهی » این نظریهٔ اخیررا مرجح شمرده‌اند . دانته این‌خدارا نیز دراینجا تبدیل بشیطانی کرده که نگاهبان طبقهٔ خسیس‌ها ومسرف‌ها است.

سرود هفتم

طبقهٔ چهارم دوزخ : خسیسان و مسرفین

طبقهٔ پنجم دوزخ : ارباب غضب

دومسافر، بعداز دیدار شهوت پرستان وشکمخواران ، بدیدار یکدستهٔ دیگر ازآنهائیکه در زندگی اسیر هواهای نفسانی بوده‌اند ، یعنی به‌طبقهٔ چهارم که خاص بندگان دینار ودرم است میروند . دریـن حلقه ، دودسته از دوزخیان جای دارند که گناهان هردومربوط به پول ودارائی‌است، منتها دردوقطب‌مخالف‌جای دارد: یکدسته‌ازاینان‌خسیسان ولئامت پیشگان ودستهٔ دیگـر مبذرین و اسرافکارانند ، که هردو در زندگی ازحد تعادل دورافتاده وبسراغ افراط وتفریط رفته‌اند ، وهردو بخاطرپول، ازتوجه بعوالم معنوی یعنی توجه بدانچه باید آدمی‌رابسوی کمال‌واقعی برد غافل مانده‌اند.

نیمی از محیط دائرهٔ طبقهٔچهارم مخصوص ممسکین ونیم دیگر آن مخصوص ولخرجهاست . دوزخیان این دو دسته که هر کدام وزنهٔ سنگینی (نشان‌آنکه درزندگی همیشه‌فکرپول تمام حواسشان‌رامصروف خود داشته و حکم‌بندی را برایشان داشته است) همراه دارند، هریك درنیم‌دایرهٔ خاص‌خود‌بسرعت ازیکسو بسوی‌دیگرمیروند ودر دونقطه‌ای که این دونیمدایره‌باهم‌تلاقی میکنند ، سخت بیکدیگر برمیخورند و بعدناسزاگویان جدا میشوند تادرنقطهٔ دیگر باهم برخورد کنند. ایـن اصطکاك و ناسزا ، نشان اختلاف نظری است که در دوران زندگی همیشه میان دو طبقه وجـود داشته ، ولی‌هیچکدام از آنها در دوزخ بردیگری رجحان‌ندارند ، زیرا هردو زندانی پول‌واسیر افراط وتفریط بوده‌اند .

درهمین‌سرود ، ویرژیل ودانته پابطبقهٔ پنجم‌دوزخ میگذارند که آخرین قسمت « طبقهٔ علیای جهنم » دانته است، وگناهان مربوط به

« ماده گرگ یعنی آزمندیها وشهوات نفسانی و افـراطکاریها در آن کیفر می‌بینند». طبقهٔ پنجم خـاص اهل خشم وغضب یعنی دستهٔ دیگری از آن مردمان است که درزندگی‌راه میانه‌روی‌را ازدست‌نهاده واسیر آن‌هواجس نفسانی شده‌اند که سعدی ما آنهارا «خور وخواب وخشم وشهوت» نامیده است. این‌ارباب غضب نیز مثل دوزخیان طبقات پیش مقام معنوی آدمی‌را تاسرحد چهارپایان‌تنزل‌داده‌وخود رابصورت دامان وددانی درآورده‌اند که محرکشان نه عقل ومنطق بشری است ، نه‌توجه به کمال وجمال‌الهی.

مردابی که‌اینان‌در درون امواج‌آن‌سخنانی نامفهوم برزبان‌میآورند مظهرخشم وغضبی است که صدارا درگلوی آدمی خفه میکنند، و آن دسته که درزیرآب بسرمیبرند ، نمایندهٔ آن‌کسانی هستندکه خشم خودرا در دل نگاه میدارند تاآنرا اندك اندك بدل به کینه توزی کنند .

سرود هفتم

پلوتو باصدای خشن خود چنین آغاز کرد: «پاپه ساتان،پاپه‌ساتان ، آله‌په[1] » ، و این خردمند پاك نهاد که معنی سخن او را دریافت[2] ،

از پی دلداری من گفت : « ترس تو پریشانت نکند ، زیرا قدرت وی هرچه باشد ، ترا از فرودآمدن ازین صخره باز نمیتواند داشت. »

سپس رو بدان چهرهٔ از خشم بر آمده کرد و گفت : « ای گرگ ملعون[3] ، خاموش شو و خشم خویش‌را فرو خور !

ما بی سبب به ژرفنای دوزخ نمیرویم ، زیرا در آن مقام اعلی که

---

۱ ـ « Papè Satàn ’ papè Sattàn aleppe ! » این جمله درهیچیك از زبان های دنیا معنی ندارد ، و ظاهراً دانته آن را بکاربرده‌است تاطرز سخن گفتن شیطانها رانشان داده باشد. ازلحاظ آهنك‌تلفظ ، این‌جمله شکلی یونانی‌دارد ، وباید هم‌که چنین باشد ، زیرا اززبان شیطانی گفته میشود که دراصل یك‌خدای یونانی بوده است. دریك جای دیگر « دوزخ » (سرود سی‌ویکم ، شعر شصت وهفتم) دانته جملهٔ بیمعنی دیگری را از زبان « نمرود ». نقل میکند که این بار بعلت آنکه ازقول یك شیطان سامی گفته میشود، آهنگی عبرانی دارد. منظوردانته از نقل ایـن هردوجمله اینست که خشونت وعـدم توازن‌فکری شیطانها را نشان دهد . ـ تاکنون تفسیرهای مختلف دربارهٔ این‌جمله کرده وبکرات کوشیده‌اند که آنرا بازبانهای فرانسه، یونانی، عبری ، عربی وغیره ارتباط دهند. شاید بتوان تصور کرد که کلمهٔ « پاپه ساتان »معنی « پاپ شیاطین » یا شیطان اعظم را بدهد .

۲ ـ اشاره به ویرژیل است ، وازاینجا معلوم میشود که ارواح بعکس آدمیان برزبان شیاطین وقوف دارند .

۳ ـ قبلا توضیح داده شد که گرك دراینجا مظهر آز و خست است(رجوع بشرح ۱ صفحهٔ ۸۹)



. . . و گفت: « ای گرگ ملعون، خاموش شو و خشم خویش را فرو خور . . . » (صفحهٔ ۱۷۰)

میکائیل عصیان غرور آمیز را در هم شکست چنین خواسته‌اند[1] .»

چونانکه با شکستن دکل کشتی بادبانهای بر آمده ازباد بر روی هم‌فرو می‌افتند، حیوان ستمگر برزمین افتاد .

و ما بدینسان به گودال چهارمین سرازیر شدیم، ومنزلی‌دیگر در وادی رنج وغم که جملهٔ درد های‌کائنات رادر خود انباشته دارد پیش‌رفتیم .

اه، ای عدل خداوندی! که میتواند اینهمه عذاب‌و عقاب تا شنیده را که من بچشم دیدم دریکجا گرد آورد، وچراماباید‌با گناهکاری خود خویش را مستحق چنین عذابها کنیم[2] ؟

همچنانکه در کنار کاریدی[3] امواج دریا باامواج دیگر میخورند و در هم میشکنند، در اینجا نیز ارواح جاودانه بدین صورت بیکدیگر برخورد میکنند .

اینجامردمانی‌فراوانتر از آن جاهای‌دیگر دیدم، که‌ازاین‌سو و آن سو، فریاد کشان وزنه هائی سنگین را با سینهٔ خود حرکت میدادند . هنگام رسیدن بیکدگر، سخت بهم برمیخوردند[4] و آنگاه در این

۱ــ Michele میکائیل، ازملائك مقرب، که بفرمان خداوند شیطان و پیروان اورا که عاصی شده بودند از آسمان راند وشیطان‌را بزیر زمین پرتاب کرد. مراد از «عصیان غرور آمیز» عصیان شیطان بخداوند، و مراد از «آنجا که میکائیل عصیان غرور آمیز را درهم شکست» آسمان است که صحنهٔ این پیکاربود . دراصل‌چنین است : «ازعصیان غرور آمیزانتقام ستاند».ــ «درآنجا... چنین اراده کرده‌اند» یعنی : صاحب اختیار آسمان(خداوند) چنین خواسته‌است.

۲ ــ جملهٔ اصلی چنین است : «چرا گناهکاری ما، ما را چنین پاره پاره میکند ؟»

۳ــ Caliddi (به لاتینی‌کاریبدیسCharibdis)، صخرهٔ معروفی در کنارتنگهٔ «مسیناMessina»، میان شبه جزیرهٔ ایتالیا و جزیرهٔ سیسیل، که درآن دو دریای «یونیو» و «تیرنیو» بهم می‌پیوندند، و درحوادث تاریخی بارها بدین صخره اشاره شده است .

٤ــ اشاره به دودستهٔ خسیسان واسرافکاران .

نقطه هر کدام نیم‌چرخی بعقب میزدند و باز میگشتند، درحالی که‌دسته ـ ای فریاد میکشیدند: «چرا خرج نمیکنی؟» و دستهٔ دیگر میگفتند: «چرا تفریط میکنی؟»

بدینسان،جملگی در داخل‌حلقهٔ‌تیره میچرخیدند و از هر جانب تا نقطهٔ‌مقابل میرفتند و پیوسته ترجیع بندشرم آور خود را فریاد زنان برزبان داشتند.

سپس، هریك از آنها که در نیم چرخ‌خود بدانسوی مسیر خویش رسیده بود بازمیگشت وراه پیموده را از سرمیگرفت. و من که دلم سخت بدرد آمده بود

گفتم: «ای استاد من، آگاهم کن که اینان کیانند، و آیا جملهٔ این فرق تراشیدگان که در جانب چپ [1] مایند، کشیش‌بوده‌اند؟ [2]»

و او بمن گفت: «همهٔ‌اینها درزندگانی‌پیشین خودچنان کوتاه بین بودند که هیچیك در صرف مال میانه روی پیشه نکردند.

و مضمون پارس‌های سگانهٔ ایشان در هنگام رسیدن بدو نقطهٔ این دائره، که در آنجا خطاهای مخالف ازهم جدایشان‌میکند، بر این‌نکته نیك گواه است.

اینان که دیگر پوششی بر سر ندارند، کشیش بودند، وپاپ، و کاردینال، و بر همهٔ آنها لئامت بافراط مستولی بود.»

۱ــ یعنی: درقسمت مخصوص خسیس‌ها.

۲ــ کشیشان غالب فرقه‌های روحانی‌کاتولیك عادتاً قسمت سرخود را میتراشند واطراف آن‌را باقی میگذارند، بدینجهت دراینجاصفت «فرق‌تراشیدگان»«cercuti» مرادف با«کشیشان» آورده شده است.

ومن گفتم : « استاد ، در جمع چنین کسانی ، حقاً میبایست برخی از این گناه آلود گانرا بشناسم . »

و او بمن گفت : « خطامی‌پنداری ، زیرا آن کور باطنی که اینانرا چنین ناکس کرد ، اکنون تیره تر از آنشان دارد که باز شان بتوان شناخت [1]

اینان جاودانه بدین دونقطهٔ تلاقی بـاز خواهنـد گشت : و در روز رستاخیز ، دسته‌ای بامشت های فروبسته‌ودسته‌ای دیگر باسرهای بیمو از گور بر خواهند آمد [2] .

بد دادن [3] و بد اندوختن ، آنهارا از دیدار دنیای زیبا [4] باز داشته و بدین کشمکش گرفتار آورده است ، و من حق ندارم آنچه را که‌هست، زیبا کنم .

وتو ، پسرجان [5] ، بدین ترتیب‌نیک‌میتوانی دید که آن خوشی که به اقبال ناپایدار وا بسته است ، و مردمان جهان را چنین برنج و تلاش وامیدارد ، وهمی وخیالی بیش نیست؛

زیرا همهٔ آن طلائی که درزیر ماه هست وپیش‌ازین بوده [6] ، حتی

---

۱ ــ این تنها طبقهٔ جهنم است که در آن دانته هیچیك از دوزخیان مقیم آنرا شخصاً نمیشناسد . درتمام طبقات دیگروی با آشنایانی روبرو میشود وازآنها احوال‌میپرسد .

۲ــ «مشتهای فروبسته» نشان خسیسان است که هیچوقت دست خود را باز نمیکنند. «سرهای‌طاس» نشان‌اسراف کنندگان‌است، که بنابه‌یك‌ضرب‌المثل‌ایتالیائی: «تاموی سرشان راهم‌خرج کرده‌اند» .

۳ــ Mal dare: یعنی بد خرج کردن (ولخرجی).

٤ــ lo mondo pulcro عالم جمیل : آسمان .

٥ ــ «Figliuòlo» ، اصطلاح پدرانه وصمیمانه‌ایتالیائی! که مفهوم«پسرجان» ما را دارد .

٦ــ زیرماه : درروی زمین . چنانکه قبلا گفته شد (شرح۲ صفحهٔ۱۰۵) فلك ماه اولین فلك بالای زمین است .

یکی ازین ارواح بلا کش را از نعمت آرامش برخوردار نمیتواند کرد».

بدو گفتم:« ای‌استاد ، اکنون این‌را نیز بمن بگوی که این اقبالی که تو از آن بامن سخن میگوئی چیست که نعمتهای دنیارا چنین‌در زیر چنگ‌خود دارد ؟[1] »

واو بمن گفت: «ای‌آفریدگان‌نادان ، تابچه اندازه اسیر جهالتید ! اما حالا که چنین است ، میل دارم نظریهٔ مرا خوب دریابی و آنرا درك کنی :

آنکس که دانائیش‌ازهرچه بوهم آیدفزون‌است،آسمانهارا آفریده، و آنهارا راهنمایانی گزیده، وبانسبتهائی‌متساوی ازروشنائی‌برخوردارشان کرده است ،

چنانکه هرجزء ازافلاك برروی جزئی‌دیگر بدرخشد ؛ بهمین سان، برای نعمت‌های‌روی‌زمین نیز نیروی حاکمه‌ای بر گزیده ،

واورا فرموده است که در لحظهٔ مقدر ، ثروتها وقدرتهای موهوم‌را علی رغم مساعی عقل و تدبیر بشری ، از قومی بقوم دیگر و از خاندانی بخاندانی دیگر سپارد :

ازین‌رو است که برطبق صلاح‌اندیشی این‌نیروی قاهر ، که چون

۱ـFortuna ، بخت و طالع . یکی از ربةالنوعهای میتولوژی یونان وروم که بصورت زنی زیبا تجسم داده میشد که همیشه در پرواز بود وچرخی را که دائماً گردش میکرد وعلامت این بود که ثروت ومقام پایدار نمیماند ، دردست داشت . دانته این ربةالنوع را درزمرهٔ فرشتگان درآورده واو را در خدمت خداوند عالم مسیحیت قرار داده است . درآنجا این فرشته وظیفه دارد طبق مشیت الهی، ثروت ومقام وشهرت را «ازخانواده بخانواده‌ای ، وازملتی به ملتی» انتقال‌دهد. این عقیده‌ای که دانته بتفصیل اززبان ویرژیل شرح داده به فلسفهٔ جبری ما بسیارنزدیك است .



«... زیرا همهٔ طلائی که درزیرماه هست ، و از ین پیش بوده ، حتی یکی ازین ارواح بلاکش را آرامش نمیتوانددار .»
(صفحهٔ ۱۷۵)

ماری درعلفزار ازدیدهٔ کسان پنهان است ، ملتی گردن فرازی میکند و ملتی دیگر سر درزیر بار بندگی فرومیآورد .

دانش شما در برابر این نیرو پای نمیتواند داشت ، و او همچنان عوامل لازم را پدید میآورد ، و صلاح اندیشی میکند ، و مانند خدایان دیگر [1] بفرمانروائی خویش ادامه میدهد .

تحولات آن را وقفه ای در کار نیست . ضرورت بدو سرعت عمل بخشیده است ، و ازین رو است که وضع مردمان جهان غالباً بناگهان زیر و زبر میشود .

اینست آن بخت وطالعی که‌بکرات از جانب همان کسان که‌باید مدیحه‌سرایش‌باشندموزد اتهام قرار میگیرد [2] ، در صورتیکه‌اینسان بناحق سرزنشش میکنند وزبان به‌بد گوئیش میگشایند.

اما اوهمچنان خرسنداست وبرای‌این سخنان گوش شنوا ندارد . در جمع سایرمخلوقات نخستین [3] ، سرشاد وخرم ،چرخ‌خویش را بگردش میآورد و از سعادت خود لذت میبرد .

اکنون روی‌بجانب غمکده‌ای بزرگتر بریم [4] ، زیرا بهمین زودی

۱ــ خدایان دیگر: ملائکی که بفرمان خداوند هرکدام یکی ازافلاك را در زیر فرمان دارند .

۲ــ این جمله دراصل چنین است : « ch' è tanto Posta in croce » (که بارها بصلیب کشیده میشود) وطبعاً مفهوم این اشاره اینست که ظالمانه مورد اتهام قرارمیگیرد ومحکوم میشود . این‌اصطلاح که اشاره بمحکومیت و مرگ عیسی است، بکرات درادبیات مغرب زمین بکارمیرود .

۳ــ یعنی: فرشتگان .

٤ــ یعنی : بسمت طبقهٔ دیگردوزخ براه بیفتیم، که ازلحاظ وسعت کوچکترولی «غمکده‌ای» بزرگتراست .

جملهٔ اختراني که در آغاز حرکت من روبىالا داشتند، راه پائين در پيش گرفته‌اند [1]، و ما اجازت آن نداريم که درمسير خويش چندان درنگ کنيم [2].»

حلقه را [3] تا آن کنارهٔ ديگرش در نور ديديم و ببالای چشمه‌ای جوشان رسيديم که آبهايش بدرون گودالی که چشمه خود پديد آورده است فرو ميريزد.

آب، بيش از آنکه سبز تيره باشد سياه بود [4]، ومادر دنبال امواج تاريك آن از راهی صعب‌العبور بپائين رفتيم.

اين جويبا رشوم هنگام‌رسيدن بپای ديوارهای منحوس خاکستری رنگ، مردابی تشکيل ميدهد که «استيجه» [5] نام دارد.

۱ــ اشاره بدانکه نيمه شب گذشته وستارگان که درنيمهٔ اول شب در آسمان روبىالاميرفته‌اند، اينك نيمهٔ گردش خود را رو بافق شروع کرده‌اند. بنابرين درسفر خيالی دانته اکنون پنجشنبهٔ مقدس بپايان رسيده وآدينهٔ مقدس آغازشده است.

۲ــ يعنی: ارادهٔ خداوندی بما اجازهٔ توقف طولانی در مسير خويش را نداده، زيرا برای اين سفرما وقتی محدود معين شده است

۳ــ مقصود طبقهٔ چهارم دوزخ است.

٤ــ piu che persa ؛ اشاره بدانکه حتی کمترين شعاعی بدرون ظلمت آن نمی‌تافت.

٥ــ Stige ــ اين همان استوکس Styx يونانيان است که درميتولوژی يونان وروم رودخانه‌ای درسرزمين دوزخ بود، ودراينجااين رودخانه که تشکيل مردابی را ميدهد، حد فاصل قسمت‌اول ودوم ازقسمت‌های سه گانهٔ اساسی‌دوزخ‌است، بدين‌ترتيب که اين رود چهار طبقهٔ اول جهنم راکه اختصاص بمجازات گناهان نا پرهيزکاری وبی عفتی(گناهان گرك دارد)، ازطبقات بعدی آن که اختصاص بگناهان خشونت وحيله(شير وپلنك) دارد جدا ميکند. «سمبوليسم» دانته دراينجا خوب نشان ميدهد که چگونه وی‌درعبورازطبقه‌ای بطبقه‌ای، بتدريج خوی ترحم ونازكدلی‌خويش را ازدست ميدهد و درمقابل گناه بی‌اعتناوسنگدل ميشود، زيرا خداوندهر گونه توجه وعلاقه رانسبت‌بگناه منع کرده است. مفهوم واقعی اين بی‌اعتنائی دانته اينست که قلب آدمی،هرقدربيشتر در گناه خود غوطه‌ورشود بيشتربا گناهکاری خوميگيرد.

ومن که میکوشیدم تاهرچه‌نیکو تر ببینم، دراین منجلاب مردمانی سراپا برهنه را دیدم که از گل ولجن پوشیده بودند و چهره هائی دژم داشتند .

و نه تنها با دست خود ، بلکه با سروسینه و پاهای خویش باهم در زدوخورد بودند و با دندان‌یکدگر را پاره پاره میکردند .

استاد بزرگوار گفت: « پسرم، اینجاارواح کج‌خلقانی‌را می‌بینی که درزندگانی خودزیر سلطهٔ خشم وغضب‌بودند، ومایلم اینرا نیزبیقین بدانی

که در زیر آب کسانی دیگر هستند که آه میکشندو چنانکه‌با دیدگان خویش میتوانی دید ، از هرجانب که میچرخند از آههای خود حبابهائی‌درسطح آب پدید میآورند .

این درلجن فرو رفتگان میگویند : ما درفضای تابناکی که‌آفتاب بدان نشاط میبخشد، افسرده دل بودیم وپیوسته درون خویش‌را بادودی تلخ [1] انباشتیم ،

و لاجرم اکنون در این لجنزار سیاه ، محکوم‌به افسردگی‌جاودان

۱ــ اشارهٔ شاعربدان طبقه ازاهل غضب‌است‌که خشم خودرا دردل‌نگاه میدارند وآشکارنمیکنند . ارسطو، که دانته غالباً بنوشته‌های اونظردارد ، آدمهای سوداوی مزاج را بسه طبقه تقسیم میکند : تندها ، تلخها ، سخت ها؛ دسته اول‌آنهائی هستند که خشم خود را فوراً بروز میدهند ودست بداد وفریاد میزنند . دستهٔ دوم آنها که این خشم را در دل نگاه میدارند و تبدیل به کینه میکنند ، ودستهٔ سوم آنها که فوراً دست بکارانتقام گرفتن‌میشوند . دراینجا ،گناهکاران دستهٔ اول درسطح مرداب ، وآن دودسته‌دیگردردرون آن‌بسرمیبرند. درانجیل نیز، هم خشم وهم اندوه وغم« که آدمی را ازنکوکاری بازمیدارد» جزومعاصی بشمارآمده ، و قطعاً دانته دراین مورد بگفته کتاب مقدس نظر داشته است . کلمهٔ Accidioso که دانته در وصف این طبقه بکار برده ، اکنون درایتالیائی معنی « تنبل » میدهد ، ولی سابقاً بمعنی تلخ بکار می‌ـ رفته است .

شده‌ایم.ـ این سخنان‌را باکلماتی نامفهوم ادا میکنند، زیرا منظور خویش را باکلمات مشخص نمیتوانند گفت[1] . »

بدین ترتیب ، قوسی بزرگ را در پیرامون این لجنزار آلوده ، میان پی خشك دیواره ها ومرداب در نور دیدیم ، و پیوسته چشم بدانان داشتیم که خوراکشان گل و لجن است ؛

و عاقبت ، بپای برجی رسیدیم .

۱ــ یعنی : ازفرط خشم کلماتشان نامفهوم است .



«... اینجا ارواح کج خلقانی را می‌بینی که در زندگانی خود زیر سلطهٔ خشم وغضب بودند...» (صفحهٔ ۱۸۱)

سرود هشتم

طبقه پنجم دوزخ (بقیه) : ارباب غضب
شهر شیطان (دیته)

ویرژیل ودانته با زورق ازرود استیجه میگذرند وبپای حصار رفیع ومستحکم شهر «دیته» میرسند. دیته نامی‌است که در«دوزخ» هم بشیطان وهم به دژ مستحکم او که چهارطبقهٔ آخردوزخ درداخل آن‌قرار دارد اطلاق‌شده . دراینجا، قسمت علیای دوزخ‌که شامل پنج طبقهٔ‌اول آن بود بپایان میرسد وقسمت‌های دوم وسوم آن ، یعنی«دوزخ سفلی» که مخصوص دونوع‌دیگر از گناهان است آغازمیشود. این دونوع‌عبارتند از: گناهان شیر(زورگوئی، ستمگری ، خشونت پیشگی) و گناهان پلنك (حیله گری، خیانتکاری، ناجوانمردی) ــ صاحبان این معاصی عذابهائی سنگین‌ترمی‌بینند وبهمین دلیل درطبقات پائین‌ترجای دارند. گناه غدرو ریا درنظردانته از گناه ستمکاری نیزبیشتراست، زیرا مکاران‌وخیانتکاران دردوطبقهٔ نهائی دوزخ، بعد اززور گویان ومتجاوزین‌جای دارند.

دراینجا برای‌اولین‌بار، ویرژیل ودانته با مقاومت غیرمنتظره و عجیبی ازطرف شیاطین مدافع دژمستحکم «دیته» مواجه میشوند که با مقاومتهای قبلی پاسداران طبقات مختلف دوزخ فرق دارد، زیرا قبلاهر یك ازاین‌پاسداران بخاطرانجام وظیفه ازعبور آنها جلوگیری میکرده ولی بعدازاطلاع براینکه اینان را خداوند فرستاده راه برویشان می‌ـ گشوده است . اما دراینجا نه فقط شیاطین مدافع بعدازاین‌اطلاع‌بدین دوراه نمیدهند ، بلکه دروازه‌های‌قلعه را می‌بندند وسنگربندی میکنند وآمادهٔ پیکارمیشوند ، بطوریکه ویرژیل برای اولین بار ، وتنها بار، دست وپای خود راگم‌میکند وتلویحاً به دانته اعتراف میکند که‌برای آنها ازاین مهلکه باید سروشی‌آسمانی بکمك‌آنها برسد ، واین‌قاصد درآخرین سطورسرود پا بمیدان میگذارد، ازنظرتمثیلی، این مقاومت شیطانها وعجزویرژیل و کمك‌غیبی ، نشان‌آنست که عقل ومنطق‌انسانی، آنجاکه پای ماهیت و جوهر «شر» در میان باشد ، قادر بکاری نیست ، زیرا استدلال وتعقل‌آدمی براساس منطق تکیه داردکه «شر» و«شیطان» (اهریمن) از آن بیخبرند و بنا برین اینان زرهی برتن دارندکه این سلاح بر آن کارگر نمی‌افتد . دراین مورد تنها راه نجات اینست که کمك الهی، بصورتی غیرازمنطق واستدلال بشری، یعنی بشکل ایمان وخلوص ، برسد و«امید» راکه اساس این پیکار است از تاریکی‌نجات دهد .

سرود هشتم

در دنبال سخن خود میگویم [1] که بسیار پیش از آنکه بپای برج بلند رسیده باشیم ، دیدگان ما متوجه بالای این برج شد ،

زیرا دو شعلهٔ کوچك در آن‌بالا افروخته دیدیم ، وشعلهٔ دیگری، که بدین دوتا ازفاصله‌ای چنان دور علامت داد که چشم بسختی آنرا میتوانست دید[2] .

روی بـه دریـای دانش [3] کردم و پرسیدم : « مفهوم این علامت

۱ــ ...Io dico seguitando ــ این جمله حد فاصل دو قسمت مشخص از «دوزخ» دانته است که میان آنها بطورمحسوس اختلافی‌اساسی وجود دارد، بدین‌معنی که هفت سرود اول که مربوط به چهارطبقهٔ نخستین‌دوزخ‌است برزمینه‌ای بسیارساده‌تر وکلی‌ترازبقیهٔ سرودها که مربوط به پنج طبقهٔ بعدی است سروده شده است . تا اینجا هرسرود بیك طبقه ازدوزخ اختصاص یافته ، بطوریکه دوزخ دانته اگر برهمین زمینه ادامه می‌یافت شامل‌دوازده سرودبیشتر نمیشد، درصورتیکه درحال حاضرشامل۳۴سرود است، که تنها طبقهٔ هشتم دوزخ ، ۱۳ سرود از آنرا شامل شده است . ظاهراً هنگام سرودن قسمت اول دوزخ، شاعرطرحی‌ساده‌ترداشته ، ودرقسمت دوم این طرحرا خیلی مفصلتر کرده است . «هانری هووت» H.Hauvette یکی‌ازدانته‌شناسان بزرك‌معاصر، ازتحقیقات خود بدین نتیجه رسیده که هفت سرود اول را دانته پیش از تبعیدخود از فلورانس سروده ، و نسخهٔ خطی ایـن سرودهـا پس از تبعیـد در خانه‌اش بـاقی مانده ، تاآنکه تصادفاً زن اوپنج سال بعدآنرا یافته وبی‌توجه خاص‌باهمیت این‌اوراق آنها را همراه با سایرنامه‌های محرمانه خود برای شوهرش که در این هنگام درتبعید بسرمیبرده ودرفلورانس محکوم بمرك بوده است فرستاده ، ودانته پس ازدریافت‌آنهـا بقیه «دوزخ» راساخته است . این‌جملهٔ «دردنبال داستان خود میگویم...» درحقیقت سریشمی‌است که این دو قسمت مجزای دوزخ را بهم اتصال میدهد . البته صحت این فرضیه مسلم نیست ، ولی این جمله که از آن پس بسیار مصطلح شده است ، نمایندهٔ تغییری اساسی است که ازین جا ببعد در«دوزخ» دانته روی میدهد .

۲ــ اشاره بدانکه شیطانهای پاسدارقلعه ، نزدیکی دو بیگانه را بداخل‌برج اطلاع میدهند .

۳ــ Il mar di tutto il senno : «دریای جملهٔ دانش‌ها» یا «بحرالعلوم» که لقب بسیاری ازروحانیون ما را بخاطرمیآورد ــ اشاره به ویرژیل .

چیست ؟ و آن آتش دیگر بدان چه پاسخ میگوید ؟ و کیانند آنان که چنین میکنند ؟ »

بمن گفت: « اگر بخارهای لجنزار مانع دیدارت نشود، ازهم اکنون در روی آبهای پر گل ولای ، آنچه را که در اینجا در انتظار آنند میتوانی دید . »

هرگز تیری ازچلهٔ کمان بدر نیامده که فضا را شتابان‌تر از آن زورق کوچك که در این لحظه بجانب خویشمان روانش یافتم شکافته باشد .

زورق از روی آب بسوی ما آمد ، وراننده آن زورق بانی یکه و تنها بود که فریاد میزد : « ای روح دغل ، آخر آمدی ! »

اما مرشد من گفت : «فلجیاس ، فلجیاس [1]، این بار فریاد بیهوده میکشی ، زیرا مارا جز درمدت عبورمان از این لجنزار ، در اختیار خویش نخواهی داشت . »

۱ــ Flegìàs؛ یکی ازقهرمانان افسانهٔ خدایان یونان (بیونانی فلگواس phlegyas) وی طبق روایات یونانی ، پسری بود که مریخ، خدای جنك ، از پیوند بایك زن زیبای روی زمین پیدا کرده بود . این پسرپادشاه سرزمین «بئوسیا» Beotia دریونان شد که شهرمعروف «تب» پایتخت آن بود روزی آپولن ، خدای موسیقی وهنروغیبگوئی، عاشق دختراوشد واین دختررا فریب داد وازاین ارتباط نامشروع اسکولاپیوس Aesculapius خدای علم طب ، بدنیا آمده. فلگواس که ازاین کار آپولن سخت خشمگین شده بود، بعنوان تلافی ، معبد بزرك وبسیارمشهور «دلف» Delphi را که برای پرستش این خدا ساخته شده بود وازمقدسترین معابد یونانی بشمارمیرفت ، آتش زد . آپولن ، بمجازات این عمل فلگواس را کشت وروحش را به قلمرو هادس Hades رب النوع دوزخ فرستاد تا آنقدردر آنجا بماند که حکم قطعی خدایان دربارهٔ وی صادرشود . دانته ظاهرا از آن جهت ویرا قایق ران طبقهٔ پنجم جهنم کرده ، که اوازیك طرف (بخاطر آنکه فرزند مریخ است) مظهرخشم وغضب ، واز طرف دیگر مظهر عصیان دربرابر خداوند بشمار میآید ، یعنی حقاً باید رابط طبقهٔ چهارم جهنم (منطقهٔ اهل غضب) و طبقهٔ پنجم (شهر شیاطین) باشد .

حال فلجیاس که بناچار خشم خود را فرو خورد ، حال آن کس بود که دامی بزرگ فرا روی خویش گسترده یابد و به پریشانی آید ؛

آنوقت راهنمای من به قایق فرود آمد و مرا نیز در کنار خود جای داد ، و فقط هنگامی اثر سنگینی در قایق نمودار شد که من پای بدان نهادم[1]

چون من و راهنمایم برزورق نشستیم، قایق کهن براه افتاد و باشدتی بیش از آنچه شیوه‌اش بود ، آبها را درهم شکافت

وچون ما بشتاب در روی این آب بی تلاطم پیش میرفتیم،یکی از دوزخیان ، غرق لجن ، درپیش روی من قد بر افراشت و گفت :« تو کیستی که پیش از ساعت مقدر بدینجا آمده‌ای ؟ »[2]

و من بدو گفتم ؛ « آمده‌ام ، اما نمیمانم . ولی توخود که هستی که سروضعی چنین ناخوش داری ؟ » جواب داد : « می‌بینی که روحی پریشانم » .

ومن بدو گفتم : «ای روح ملعون ، همچنان بااشك ورنج خود دمساز بمان ، زیرا که ترا ، باآنکه سراپا لجن آلوده‌ای ، شناختم . »[3]

۱ـ یعنی فقط بدن دانته بوده که سنگینی داشته ، زیرا ویرژیل شبحی بیش نبوده است .

۲ـ دوزخی ازتوجه به فرورفتن غیرعادی قایق درآب ، دریافته که دانته هنوز نمرده است ، بدین‌جهت اینقدرسنگینی دارد .

۳ـاین دوزخی(چنانکه‌درسطوربعدً معلوم میشود)، مردی‌است‌بنام‌فیلیپوارجنتی Filippo Argenti که یکی ازافراد سرشناس خانوادهٔ«آدیماری» فلورانس بود ، و این خاندانی بود که بزرگترین دشمن سیاسی دانته بشمارمیرفت . خشونت‌غیرمنتظرهٔ دانته نسبت بدو درین قطعه ، نشان میدهد که بین وی وشاعردردورهٔ زندگی‌وی‌خورده حسابی وجود داشته است . یکباردیگرنیزدر«بهشت» دانته بدین دوزخی وخاندان او نیش میزند

آنوقت او دودست خود را بسوی زورق دراز کرد [1]، اما استاد هوشیارمن بدورش راند و گفت: «گمشو، وبا دیگرسگان ره خویش گیر!»

سپس بازوان خود را بگردنم حلقه کرد و رویمرا بوسید و گفت: «ای روح پرمناعت [2]، رحمت بر آن زنی باد که ترا دربطن خود پرورید [3]!

این مرد در روی زمین، مغرور مردی بود که کاری نکو نکرد، و لاجرم دراینجا روحی از خشم و کین آکنده دارد.

چه بسیار کسان که امروز درآن بالا خودرا شاهانی بزرگ میشمارند، و در اینجا چون خوکانی در منجلاب خواهند زیست واز خود جز نفرت بر جای نخواهند نهاد!»

ومن گفتم: «استاد، دلم میخواهد پیش از آنکه از دریاچه بیرون رفته باشیم، اورا دراین آب کثیف [4] غوطه ور بینم.»

واو بمن گفت: «پیشتراز آنکه آن کرانهٔ دیگررا بچشم دیده باشی چنین خواهد شد، زیرا حق است که این خواهش خود را بر آورده بینی و شاد شوی.»

اندکی پس ازین گفتگو چنان رفتاری از جانب دوزخیان لجنزار با وی دیدم که هنوز خدای را از این بابت پاس میدارم و سپاس میگزارم.

---

۱ ـ بدین منظور که دانته را دردرون لجن زار افکند.

۲ ـ « Alma sdegnosa » اشاره بدانکه این خشم دانته در دوزخ کاری بسیار بجاست، زیرا شایستهٔ دوزخیان است.

۳ ـ این جمله‌ایست که « لوقا » حواری عیسی، در انجیل خطاب به عیسی بر زبان می‌آورد.

٤ ـ questa broda ... (آبگوشت، جوشاندهٔ بدطعم)

همه فریاد میزدند: « فیلیپو آرجنتی را بگیرید! »وروح تندخوی این فلورانسی از فرط خشم خویشتن را بدندان میگزید.

اورا همانجا گذاشتیم، و بیش‌ازین در باره‌اش سخنی نمیگویم. اما در این هنگام غریو ضجه ای بگوش ما خورد که نگاه مرا متوجه رو برو کرد.

استاد مهربان گفت: « پسر جان، اینک بشهری که « دیته » نام دارد و جمعی کثیر از بالاکشان در آن بسر میبرند نزدیك میشویم.[1] »

ومن گفتم: « استاد، از هم اکنون معابد آنـرا[2] درآن درهٔ دور دست می بینم کـه رنگی قرمز دارند، و تو گوئـی از آتش بـرون آمده‌اند».

و او بمن گفت: « آن آتش جاودان که درونشان را میگدازد،

۱ ــ اشار به شهر Dite که دانته آنرا شهر ودژ مستحکم‌شیاطین قرارداده است، ودوزخ، ازطبقهٔ‌پنجم‌ببعد دردرون‌حصار وباروهای‌این‌شهرقراردارد.«دیته»مرادف ایتالیائی Dis است که دریونان قدیم به« هادس » (پلوتون) رب‌النوع‌دوزخ گفته‌میشد، وبخاطر این اسم غالباً دوزخ محلی‌را که هادس برآن حکومت میکرد، شهر « دیس» یا «دیته» مینامیدند. دانته لقب دیته‌را بهشیطان اعظم که فرمانروای اصلی‌جملهٔ‌طبقات درون این‌حصاراست داده، وخود شهررا نیز بهمان اسم نامیده است. ازین طبقه ببعد است که «آتش» بعنوان یکی از وسائل عذاب‌دوزخیان مورد استفاده قرار میگیرد.

۲ ــ Meschite (مساجد) که دانته آنرا بجای کلمهٔ Moschea که درایتالیائی بمسجد گفته میشود بکار برده است تابدین کلمه آهنك عربی‌کاملتری داده باشد.
در زمان دانته، یعنی دراواخر دورهٔ جنگهای صلیبی، مسجد اسلامی درنظر مسیحیان بالا ترین مظهر کفر بود، زیرا دراین‌هنگام مسیحیان سخت بهمسلمین کینه داشتند. بدین جهت شاعربه‌عبادتگاههای درون شهر دیته لقب مسجد داده است. اما بحقیقت درزمان دانته خود کلیسا ودستگاه پاپ بود که مظهر واقعی فسادبشمار میرفت، ودانته بکرات بدین‌فساد کلیسا اشاره کرده است.



استاد من بدورش راند و گفت : « گمشو ، و با دیگر سگان ره خویش گیر ! » (صفحهٔ ۱۸۹)

این جمله را چنانکه می‌بینی، در این درکات سفلی [1] برنگ آتشین درآورده است ».

درین میان قدم بدرون گودالهای عمیقی نهادیم که خندقهای این ماتمکده اند، وحصارهای شهرجملگی درنظرم آهنین آمدند.

چون پیچی‌بزرگ زدیم، بمکانی رسیدیم که‌زورق بان درآن‌ایستاد و فریاد کنان بما گفت: « بیرون آئید، اینجا مدخل شهر است ».

در دروازه‌ها بیش‌ازهزاررانده‌شده از آسمان را دیدم [2] که‌خشم آلوده میگفتند: « این کیست که بی‌آنکه مرده باشد،

پای بقلمرو مردگان نهاده است [3]؟ »و استاد خردمند من‌اشاره کرد که با آنان سخنی محرمانه دارد.

آنگاه‌ایشان‌خشم‌فراوان خویش‌را بیش و کم فرو خوردند و گفتند: «تنها تو بنزدما آی، اما این‌دیگری که گستاخانه پا بدین‌مرز وبوم نهاده است، سر خویش گیرد

وبتنهائی براه جنون خود رود، تااگر میتواند این راه‌را بیازماید، زیراتو که‌اورا دراین‌سرزمین‌ظلمت‌راهنما بوده‌ای،درهمینجا خواهی ماند.»

ای‌خواننده، خود بیندیش که‌این سخنان شوم بچه اندازه پریشانم کرد، زیرا پنداشتم که دیگر هرگز از آنجا بازنخواهم گشت.

---

۱ ــ Basso Inferno ، جحیم سفلی یا « درک سافل »، اشاره بطبقهٔ پنجم ببعد.

۲ ــ یعنی هزارتن ازشیاطینی راکه به پیروی شیطان بزرگ بخداوند عصیان ورزیدند و همراهاو ازآسمان ساقطشدند.

۳ ــ اشاره بدانکه شیطانها نیز، از روی سنگینی غیر عادی قایق فلجیاس، دریافته‌اند که یکی ازآنها که براین قایق نشسته هنوز نمرده است.

گفتم :«ای راهنمای عزیز که بیش ازهفت بار در پناه خویشم گرفتی[1]
و از خطراتی گران در امانم داشتی ،

مرا در این از پافتادگی بحال خویش مگذار ، و اگر نبایدازین
پیشتر رویم ، بیا تا زودتر راهی را که از آن آمده‌ایم باز یابیم» .

و آن مرشدی که مرا تابدانجا راهبری کرده بود ، بمن گفت: «بیم
مدار ، که هیچکس را درین راه یارای جلو گیری از ما نیست، زیرا مشیت
بر این تعلق گرفته است[2]

اما تو دراینجا در انتظار من بمان و با کمك امید روح خسته‌ات را
تاب و توان بخش، و یقین دان که در این ورطه‌ات تنها نخواهم گذاشت. [3] »

بدین سان ، پدر مهربان رفت و مرا بحال خود گذاشت ؛ ومن در
تردید باقی ماندم ، زیرا « آری » و « نه » درسرم بکشمکش در آمدند[4].

نتوانستم آنچه را که وی باایشان گفت بشنوم ؛ اما دیدم که او در
نزد آنان نماند و ایشان در سرعت برهم پیشی گرفتند و بدرون حصار
باز گشتند .

---

۱ ـ رقم هفت درین جا مفهوم کلی «بکرات» را دارد . درایتالیائی غالباً بعنوان ضرب المثل میگویند « هفت دفعه فلان طور شد » ، یعنی کراراً این اتفاق افتاد . در تورات نیز این رقم بهمین منظور بکار رفته است (امثال سلیمان نبی ، باب بیست وچهارم): « ... زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد برخواهد خاست، اما شریران دربلا خواهند افتاد » .

۲ ـ یکی از اصطلاحات «سهل وممتنع» دوزخ که غالباً مورد اقتباس قرار میگیرد:
« Da tal n'è dato » .

۳ ـ کنایه از آنکه در مواجهه بامشکلات اساسی، روح بشری همیشه احتیاج براهنمائی عقل ومنطق دارد . چنانکه قبلا گفته شد ویرژیل در « کمدی الهی » مظهر عقل واستدلال انسانی است ،

٤ ـ che «sì» e «no» nel capo mi tenciona ـ این جمله درایتالیائی ضرب المثل شده است ، ودر توصیف حالت کسی بکار میرود که میان خوف و رجا گیر کرده باشد .



... نتوانستم آنچه را که وی باشیطانها میگفت بشنوم . (صفحهٔ ۱۹۴)

و آنگاه حریفان ما دروازه‌ها را بروی مرشد من بستند، و او که در بیرون مانده بود با گامهای آهسته بسوی من باز آمد.

دیده برزمین داشت و از ابروانش هر گونه نشان اطمینان رخت بر بسته بود. آه کشان میگفت: «کیست که راه این ماتم سرا را بر من بسته است؟»

و بمن گفت: «ازاینکه مرا خشمگین بینی دل بد مکن، زیرا با همهٔ آنکه اینان سخت برای دفاع از شهر خویش در تلاشند، من در این کشمکش پیروز خواهم آمد.

تفرعن اینان تازگی ندارد، زیرا پیش از ین نیز همین تبختر را در کنار دروازه‌ای آشکاراتر که هنوز بی چفت و بست مانده است بروز دادند[1]

این همان در است که تو نوشتهٔ مرگ[2] را بربالایش خواندی؛ و اکنون می‌بینم که از آن سوی این در، کسی که دروازهٔ این شهر را بروی ما خواهد گشود،

در سراشیبی روان است و بی آنکه یار و یاوری در دنبال داشته باشد از حلقه های دوزخ میگذرد تا بسوی ما آید.»

---

۱ ـ طبق روایات مذهبی قرون وسطی، هنگامیکه مسیح میخواست برای نجات ارواح عده‌ای از گذشتگان وارد طبقهٔ اول دوزخ شود، شیاطین دروازهٔ اصلی جهنم را بروی او بستند، ولی وی آنرا با اشارهٔ انگشت درهم شکست. این همان دروازهٔ جهنم است که دانته در آغاز سرود سوم از آن گذر میکند و بربالایش کتیبهٔ معروف را نوشته می‌بیند، و این در اززمان ورود مسیح، همچنان گشوده مانده است. هنوزهم دعای کاتولیک‌ها در روز شنبهٔ مقدس بزبان لاتینی چنین حاکی است: «... دراین روز منجی ما در دروازهٔ مرگ را گشود و چفت و بستهای آنرا درهم شکست».

Hodie portasmortis, et Seras pariter , Savator noster dirupit .

۲ ـ «Scritta morta»: نوشتهٔ مرده، نوشته‌ای که از محکومیت و فنای جاودانی ارواح دوزخیان حکایت میکند.

سرود نهم

طبقهٔ ششم دوزخ : اهل زندقه

مقاومت شیطانها در حصار شهر دیته ، کـه تنها مقاومت واقعی وجدی دوزخ درمقابل ویرژیل‌ودانته است ، بادخالت پیك آسمانی‌بپایان میرسد ودر دنبال آن این دونفرقدم بدرون طبقهٔ ششم میگذارند کـه اولین طبقهٔ «جحیم سفلی»است. این موقع، طبق‌حساب فرضی‌دانته‌ساعت دو یاسه بامداد شنبهٔ مقدس است. یعنی مسافرین دوزخ دو ثلث از شب را درطبقات پنج گانهٔ دوزخ علیا گذارنده اند .

طبقهٔ ششم‌مخصوص‌دوزخیانی است که بجرم بدعت دردین‌وزندقه و الحاد (eresia) محکوم شده‌اند. این‌دوزخیان‌در گورهای قبرستانی پهناور خفته‌اند که پیوسته‌در آنها آتش شعله‌ور است، ودر این گورستان، هریك ازطبقات مختلف این زنادقه وپیروان آنان ، قسمتی خاص خود دارند. عذاب زندیقانی کـه دراین طبقه هستند ، مثل همهٔ طبقات جهنم طبق قانون کلی « تاوان » صورت میگیرد، یعنی‌چون اینان در این‌دنیا منکر ابدیت روح‌شده‌اند، در آن دنیا محکوم‌بدانند که‌روحشان الی‌الابد دردرون گوری خاموش جای داشته باشد ، که در آن شعله های آتش یعنی قهر وخشم خداوندی زبانه میکشد .

سرود نهم

این رنگی که زبونی من، بدیدار باز گشت راهنمایم بر چهرهٔ من نقش زد، باعث آمد که او زودتر تغییر رنگ خویش‌را ازمن پنهان‌دارد[1].

همچون کسی که گوش بسخنی فرا داده باشد هشیارانه برجای ایستاد، زیرا دیدگان او در این فضای تاریك و از خلال این مه غلیظ چیزی نمیتوانستند دید.

باصدای بلند گفت: « بهرحال ما باید در این مبارزه پیروز شویم، و گرنه ... کسی بماوعدهٔیاری داد که یقین‌دارم فرستاده‌اش هرچه‌زودتر بیاریمان خواهد آمد![2] »

---

۱ ـ اشاره بدانکه ویرژیل خود از بیم رنگ از رخ داده است، امـا چون پریدگی رنگ‌دانته را می‌بیند، نگرانی خودرا پنهان میدارد تا بدو قوت قلب بخشیده باشد. ـ واضح است که این‌ترس ویرژیل وانتظار بیصبرانه او دراینکه کمك غیبی‌برسد وآنها را ازاین مخمصه نجات دهد مفهوم استعاری دارد، وکنایه ازاین است که حدود قدرت عقل ومنطق بشری محدود است ودرخیلی موارد این‌عامل ازحل مشکلات عاجز میماند، ودرین موارد فقط کمك الهی میتواند نجاتش دهد. اضطراب ویرژیل دراینجا، درحقیقت نگرانی عقل وتدبیرانسانی‌است که پی‌بضعف وناتوانی خود برده است‌ومنتظر است که: « دستی از غیب برون‌آیدوکاری بکند » . ـ این صحنه را، تمام مفسرین دانته واستادان ادب، یکی ازعالیترین صحنه های کمدی الهی و یکی از بهترین‌صفحات ادبیات غرب دانسته‌اند، زیرا درآن کلیهٔ‌حالات‌تردید، اضطراب، امید، انتظار، بیم، ضعف وقدرت‌با مفهوم تمثیلی‌آن‌در طی‌جملاتی معدود و کوتاه، با مهارت فراوان‌تشریح شده‌است. غالباً اظهار داشته‌اند که این فصل، یکی ازنمونه‌های کمال شعر دراماتیك درادبیات اروپاست.

۲ ـ ویرژیل جملهٔ اول خود را نیمه کاره میگذارد، تا بیم دانته را بدل بـه امید کرده باشد. مراد از « آن کسی که بما وعده پشتیبانی داد » بئاتریس‌یعنی حقیقت الهی‌است که اوْرا فرستاده است. درست معلوم نیست پایان آن جمله‌ای که نیمه تمام مانده چیست، شایـد ویرژیل خواسته است بگوید: « ... و گرنه مجبور بباز گشت خواهیم شد » .

خوب دریافتم که وی چگونه آغاز سخن خویش را با کلماتی که پس از آن گفت تعدیل کرد، زیرا مفهوم این کلمات با آنچه قبلا گفته شده بود فرق داشت.

با اینهمه، لحن گفتار او بهراسم افکند، شاید از آن رو که برای جملهٔ نیمه تمام مفهومی بد تر از آنچه او خوددر نظر داشت، قائل شده بودم.

«آیا هرگز کسی از افراد حلقهٔ اول که تنها کیفرش از کف دادن امید است، بدین درك سفلای این ورطهٔ هولناك فرود آمده است؟»

این را پرسیدم[1]، و او بمن پاسخ داد: «بسیار کم اتفاق افتاده که کسی از جمع ما این راهی را که من درپیش گرفته‌ام پیموده باشد.

هر چند من خود باری دیگر باجادوی این اریتونهٔ سنگدل[2] که اشباح را بدرون کالبدهایشان فرا میخواند، دراین راه قدم گذاشتیم.

تازه قالب تهی کرده بودم که وی داخل این حصارم کرد تادر آن،

۱ــ دانته، دراینکه ویرژیل راه‌خود را خوب میشناسد یا خیر بتردید افتاده است، اما نمیخواهد این تردید خودرا که از آن بوی بی‌اعتمادی میآید مستقیماً با راهنمای خویش درمیان نهاده باشد. بدین‌جهت درلفافه ازاومیپرسد که آیا پیش ازین نیزوی بدین‌جا آمده وبااین‌مشکل‌مواجه شده است یا خیر. اما ویرژیل باپاسخ خود نشان میدهد که کاملا به کنه اندیشهٔ وی پی‌برده است.

۲ــ Eritone؛ (به‌لاتینی «اریکتون» Erichton) زن جادوگری که بنابگفتهٔ لوکانوس شاعر رومی (درکتاب «فارسالیا» که دانته بـا آن آشنائی کامل دارد) مرده‌ای را زنده میکند تا عاقبت کار پمپئوس را درجنك معروف فارسال با ژول سزار ازاو بپرسد وبرای پمپئوس بگوید.

روحی را از حلقهٔ یهودا بیرون کشم[1] .

این‌حلقه پائین‌ترین وتاریکترین حلقات دوزخ و دورترین طبقات آن ازاین آسمانی است که همه چیزرا در زیر خویش دارد[2] ؛ بنابراین مطمئن باش که من راه را خوب میشناسم

این مرداب که از آن بخاراتی‌چنین گندآلوده برمیخیزد، ازهمه سو شهر آلام‌را که برای ورود بدان‌مارادیگرراهی بجزاعمال زور نمانده، دربر گرفته است . »

چیزدیگری نیز گفت که بیاد ندارم ، زیرا تمام توجه من‌از راه دیدگانم معطوف به باروی قرمز فام برج بلند شده بود .

در آنجا ناگهان‌در نقطه‌ای ، سه شیطانهٔ دوزخی غرق در خون که اندام‌وهیئت زنان داشتند قدبر افراشتند[3] ؛

کمر بندهای آنان ماران هفت سری برنگ سبز بسیارتند بودند[4] ،

---

۱ ــ « روحی را ازحلقهٔ یهودا بیرون کشم » ، یعنی روح یك دوزخی را از طبقهٔ نهم جهنم ، که پائین‌ترین وبدترین طبقات آنست، بیرون آورم و بنزد اوببرم.ــ باید متذکرشد که جنك فارسالوس میان سزار و پمپه درسال ٤٨ پیش‌از مسیح اتفاق افتاد ، ودرینوقت هنوز ویرژیل زنده‌بود. بنابراین یادانته درحساب تاریخ اشتباه کرده، یا اشاره او بواقعهٔ دیگری ازین‌قبیل است که ممکن‌است پیش‌ازمرگ‌ویرژیل ، توسط اریکتون جادوگر که درین هنگام بسیار پیربوده صورت گرفته باشد.

۲ ــ مفهوم این گفته در سرود بیست و هشتم « بهشت » بتفصیل توضیح داده شده است .

۳ـ Furia ها ، که درینجا « شیطانه ها » ترجمه شده‌اند ، درمیتولوژی‌یونان و روم ارواح شریر انتقامجو بودند . اینان سه ماده شیطان ، بصورت سه زن سنگدل وخون آشام بودند که مرتکبین گناهان کبیره را با انواع شکنجه ها وعذابها آزارمیدادند . دانته این شیطانه‌ها را از انئیس ویرژیل بعاریت گرفته کــه در آنجا نقشی بزرگ برعهده‌دارند. ــ ازلحاظ استعاری ، این سه شیطان نمایندهٔ وجدان های‌معذب گناهکارانند .

٤ ــ « مار هفت سر idra » (به لاتینی Hydrae) اژدهای هفت سری که بدست هرکول کشته شد ـ بطور عام به مار دریائی‌نیز اطلاق میشود .

وگیسوانشان افعیان کوچك و مارانی که پیشانی های خشم‌آلودهٔ آنها را زیر چنبره های خود گرفته بودند.

واو که بدیدار ایشان مسکینان[1] ملکهٔ دیار اشکهای جاودان[2] را شناخته بود، بمن گفت: « ارینا های درنده خوی را ببین:

آنکه درسمت چپ می‌بینی « مه‌ جرا » است؛ و آن که در سمت راست‌میگرید « آلتو »، وآنکه‌درمیان این دو است «تزیفونه» است[3].» و چون این بگفت خاموش شد.

هریك ازین سه با ناخن سینهٔ خویش‌را پاره میکرد وبا کف دست بخویش سیلی میزد، وهر سه چنان سخت فریاد میکشیدند که من خود را از پریشانی بشاعر چسباندم.

جملگی بپائین مینگریستند و میگفتند: « کاش « مدوزا » بیاید تا«تزئو»راسنگ کنیم[4]. خطا کردیم که اورا درحملهٔ نخستینش گوشمالی ندادیم.»

---

۱ ـ یعنی: خدمتگذاران جزء ـ این کلمهٔ «مسکینان» عیناً در اصل‌ایتالیائی آمده وریشهٔ عربی دارد: «Le Meschine».

۲ ـ اشاره به هکاته Hecatae (به لاتینی پروز رپینا Proserpina ربةالنوع دوزخ در میتولوژی یونان و روم.

۳ ـ Megera ; Aletto ; Tesifone اسامی سه شیطانهٔ فوق‌الذکر است، که در اصل لاتینی: « مه‌گرا »، « الکتون »؛ و « تیزیفون » نام دارند.

٤ ـ Medusa در میتولوژی یونانی، نام یکی از سه خواهران « گورگون Gorgone » بود که هر کس بدو نگاه میکرد سنك میشد، وبالاخره « پرسئوس » Perseus یکی ازنیمه خدایان که نسبش بخدای‌خدایان‌میرسید اورا کشت وسرش رابه اولمپ برد. ـ «تزئو Teseo » (به یونانی Theseos) قهرمان افسانه‌ای و نیمه خدای یونانی است که بروایت افسانهٔ خدایان همراه با پیرتیوئوس برای ربودن ملکهٔ زیبای‌دوزخ (هکاته) که زن هادس (رب‌النوع جهنم)بود به‌دوزخ رفت، ولی پیرتیوئوس درراه بدست نفرات هادس کشته شد و تزئوس نیز باسارت در آمد واز طرف خدایان

بقیه در صفحه ۲۰۵



. . . بمن گفت : « شیطانک های پرنده خوی را ببین . . »(صفحهٔ ۲۰۶)

« پشت بدین جانب کن و دیدگان خویش را ببند؛ زیرا اگر «گورگون[1]» خود را بنماید و تو اورا ببینی، دیگر امکان بازگشت بدان بالا را نخواهی داشت[2].»

استاد چنین گفت، و بادستخویش مرا بدورخودم چرخاند، وبرای بستن دیدگان من نیز بدستهای خود من اعتماد نکرد، بلکه شخصاً دست بر چشمانم نهاد.

شما کسانیکه دیدهٔ بصیرت دارید، حقیقتی را که در زیر حجاب این اشعار اسرار آمیز نهفته است دریابید[3].

بقیه از صفحهٔ ۲۰۲

وازطرف خدااینمحکوم بدانشد که الیالابد بازنجیری به تختهسنگعظیمی بسته بماند، ولیبالاخرههر کولزنجیررا گسست واورا نجاتداد. ــ دراینجاسهشیطانه کهازنگاهبانان حصار جهنم هستند، بیاد میآورند که سابقاً تزئوس راکه برای ربودن ملکهٔ زیبایدوزخ آمده بود اسیر کرده ولی نکشتهاند، واینبار که دانته رامیبینند که زندهبدوزخآمده، اورا بجای تزئوس میگیرند وگمان میبرند که وی بازگشته است، بدین جهت است که فریاد میزنند: «کاشمدوزا بدینجا میآمد تابدین تزئوی گستاخ مینگریست و او را سنگ میکرد، که دیگریجرئت زنده بدوزخآمدن را نکند» ــ ازلحاظ استعاری مفهوم این گفته است کهاودیگرجرئت امیدواری به بخشش خداوندیرا نداشته باشد، زیراچنانکه قبلا گفته شد شیطانههایسهگانه مظهرانتقامهستند وباهرگونه عفووبخشش گناهکاران مخالفند.

۱ــ Gorgôn (e): رجوع بشرحبالا.

۲ــ یعنی: با نگاه او سنگ خواهی شد و برای همیشه در همینجا خواهی ماند.

۳ــ دانته با این شعر که ازاشعارمعروف کمدی الهی است، تصریح میکند که وی درلباس این سخنان میخواهد مفهومی بزرگتررا بخواننده عرضه بدارد، یعنیاین قهرمانهاوشیطانهاهمه جنبهٔ استعاری دارند. طرزقرارگرفتن شعرطوریاست که میتوان این اشاره را هم شاملآنچه قبلا گفته شده، و هم شامل سطوری که بلافاصله بعد از آن گفته میشود دانست. چنانکه گفتهشد قهرمانان اینصحنه ازدوزخ، هرکداممفاهیم خاصی دارند کهآنها را بدین صورت خلاصه میتوان کرد: دانته مظهر نوع انسان که ازوادیگناه بسوی بخشش ورحمت الهی میرود ــ ویرژیل مظهرعقل واستدلال بشری، که با همهٔ قدرت ودانائی خود دراینجا عاجزمانده واحتیاج بکمکی یافته که از عقل

بقیه درصفحه بعد

و درین هنگام ، از جانب آبهای متلاطم[1] غریو گوشخراش و وحشتزائی بر خاست که هر دو ساحل از آن بلرزه افتاد ؛

صدائی همانند غرش بادی بود که از بیش و کمی درجات حرارت پدید آمده باشد و برسر جنگلها یورش آرد وجملهٔ موانعی را که در پیش خویش یابد از میان بردارد ،

شاخه‌ها را درهم شکند و بر زمین افکند و با خود همراه ببرد ، و چون گرد بادی مغرورانه براه خویش رود و ددان و شبانان را بفرار وا دارد .

دست از پیش دیدگان من برداشت و گفت : « اکنون همهٔ دقت خویش را متوجه این امواج کف‌آلود کهن کن که در بالای آنها بخار را از هرجای دیگر غلیظتر می‌یابی . »

چونانکه غوکان دربرابر مار بداندیش در زیرآب پنهان میشوند و خویشتن را یکایك برزمین میچسبانند ،

بیش از هزار روح وحشتزده را دیدم که در برابر آن کسی که بی شتابندگی از « استیجه » میگذشت و پایش تر نمیشد ، راه گریز در پیش گرفتند .

بقیه از صفحه قبل
ساخته نیست ــ **شیطانه‌های سه‌گانه** ، مظهروجدان معذب گناهکاران ؛ «**مدوزا**» مظهر لذات دنیائی ، که قلب آدمی را در مقابل اخطارها وتحذیرات آسمانی تأثر ناپذیر یعنی تبدیل به «سنك» میکند ــ **یاور غیبی** که برای نجات ویرژیل ودانته میرسد ، مظهرلطف خداوندی که باید گره ازمشکلی کــه عقل درآن درمانده بگشاید، تا دانته بتواند بخاطررستگاری روح خود، به سیرخویش درجهنم ، یعنی دیدار گناهان مختلف و نتایج آنها ادامه دهد .

۱ ــ اشاره به امواج رودخانهٔ « استیجه » .

وی دست چپ خویش را تکان میداد تا بخار غلیظ را از گرد چهره‌اش
دور کند ، و این ظاهراً تنها چیزی بود که ناراحتش میکرد .

خوب دریافتم که او پیکی ازجانب آسمان بود ، و رو بسوی استاد
کردم ، و وی بمن اشاره کرد که خاموش باشم و سر در برابر تازه‌وارد
فرود آورم .

اه ! چه اندازه وی در نظرم بی اعتنا آمد ! بسوی دروازه رفت و
بی آنکه با کمترین اشکالی برخورد، آنرا بایك اشارهٔ چوبدستی که بردست
داشت گشود ؛

آنگاه در آن آستانهٔ موحش ایستاد وچنین گفت: « ای راندهشدگان
درگاه الهی ، ای بدتخمگان ، این غرور فضولانه را از کجا آورده‌اید ؟

برای‌چه‌در برابر آن مشیتی که هیچ چیز سد راهش نمیتواند شد ،
و تاکنون بارها عذاب شما را افزون کرده است ، گردنکشی میکنید ؟

چه سود دارد که با قدرت لایزال درآویزید ؟ مگر بیاد ندارید که
هنوز «چربروی» شما ازین چنین گستاخی ، پوست از زنخ و گلوی خویش
کنده دارد [1] ؟

۱ــ « چربرو » Cerbero ، پاسدار طبقهٔ چهارم دوزخ که قبلا وصف‌اورفت ،
بروایت افسانه خدایان یونانی راه را در برابرهرکول که قصد دخول بدوزخ داشت
بست، وهرکول بخاطراین گستاخی زنجیر بگردن اوانداخت واورا کشان کشان بروی
زمین برد، وازفشاراین‌زنجیر چنان‌پوست اززنخ و گلوی « کربروس» کنده شد که‌بقول
فرشته هنوز اثرآن دروی باقی است، وفرشته بااین یادآوری شیطانهارا متوجه‌میکند
که درصورت ادامهٔ عصیان چه‌سرنوشتی درانتظار آنان است ... بااینهمه قدری عجیب
بنظرمیرسد که فرشته ای که ازجانب خداوندعالم مسیحیت بدوزخ آمده باشد، برای
تهدید شیاطین، بماجری هرکول اشاره کند !

این بگفت و بی‌آنکه باما سخنی گفته باشد از راه پر گل ولای باز گشت. حال کسی را داشت که به گرفتاریهائی جز آنچه در این‌دم دارد اسیر است،

و این گرفتاریها خاطرش‌را سخت مشغول داشته‌است؛ و ما که ازین سخنان مقدس قوت قلب یافته بودیم، بسوی شهر براه افتادیم.

بی‌جنگ وستیزی‌واردآنجا شدیم، ومنکه دلم میخواست‌سرنوشت قلعه نشینان‌را ببینم،

نظر باطراف خویش افکندم،و ازهرجانب دهکده‌ای بزرگ دیدم که از درد وعذابی جانگزا آکنده بود.

همچنانکه در «آرلی»، که در آن «رون» را کد میماند[1]، و در «پولا»، نزدیك «کوارنارو[2]» که‌آخر خاك‌ایتالیاست وحدوداین کشور را مشروب میکند،

گورها سر تا سر زمین را پست و بلند کرده اند، اینجا نیزپراز گورهای‌بلندوپست‌بود،بااین‌تفاوت که وضع آنها دراینجا با تلخیی فزونتر همراه‌بود،

زیرا، درمیان این گورها همه جا شعله های آتش زبانه میکشید

---

۱ ــ «آرلی» Arli، شهر آرل (Arles) درناحیهٔ پروونس فرانسه. ــ Rhone رود معروف فرانسه (که تلفظ ایتالیائی آن Rodano است). ــ در دوران امپراتوری رم، نزدیك‌شهر آرل، «آنجا که رود رون‌را کد میماند» گورستان‌بزرگی بود بنام Alyscamp که در قرون وسطی نیز باقی ودرسراسر اروپا مشهور بودوشاید بزرگترین قبرستانهای اروپا بشمار میرفت.

۲ ــ «پولا» Pola شهر معروفی در ایستریا «شمال شرقی ایتالیا» که در آنجا نیز گورستان مشهوری وجود داشت؛ «کوارنارو» Quarnaro (در اصطلاح‌امروزی ایتالیا Quarnero) نام خلیجی در ایستریا، که شهر معروف فیومه Fiume (ریکا) درکنار آن واقع است.



بسوی دروازه رفت و آنرا بایك اشارهٔ چوبدست خود بگشود (صفحهٔ ۲۵۷)

و چنان آنها را در خود میگداخت که هیچ اهل حرفه‌ای[1] به آهنی گداخته
ترا ازاین احتیاج ندارد.

همهٔ سنگها در روی گورها معلق بود و اززیر آنها ضجه‌هائی چنان
تلخ برمیخاست که پیدا بود که از دهان تیره روزان و عذاب دیدگان
بر میآید.

ومن گفتم: «ای استاد، این مردمانی که در درون این گورها
خفته‌اند و چنین دردناك مینالند، کیانند؟»

واو بمن گفت: «اینان زندیقانند، وبدعت گزاران دین، وپیروانشان،
و درین گورها عده‌ای بسیارفزونتر از آنچه می‌پنداری جای دارند[2].

در اینجا هم مسلکان باهم درخاك رفته‌اند، و گورهای جملهٔ اینان
است که کم و بیش در آتش میسوزد». و بعد از آنکه بدست راست
چرخید،[3]

بمنطقهٔ میان گورهای بلاکشان و حصار بلند شهر قدم گذاشتیم

---

۱ ـ اهل حرفه: عنوان کلی آهنگران در قرون وسطی

۲ ـ یعنی: تعداد زندیق ها از آنچه دربدو امر بنظرمیرسد فزونتر است، زیرا بسیاری‌ازایشان را ازروی‌ظاهر تشخیص نمی‌توان‌داد. بایدتوضیح‌داد که درنظردانته اساس زندقه (Eresia) انکار ابدیت روح است، زیرا این انکار حکم انکاروجود خداوند را دارد. بدین‌جهت غیرمسیحیانی که منکربقای روح نبوده‌اند، در دوزخ در طبقاتی بالاتر از زنادقه جای دارند و کمترعذاب می‌بینند.

۳ ـ در سراسر «دوزخ»، دانته ویرژیل برای رفتن ازطبقه‌ای بطبقهٔ دیگر، وهمچنین برای گذشتن از قسمتهای فرعی‌هرطبقه از جهنم، بسمت «چپ» میچرخند (که راه خطاکاری و گناه است) و فقط دو استثنا درین قاعده کلی وجود دارد: یکی دراینجا، که دانته تصریح میکند که «بدست راست چرخیده اند»، ودیگردرسرود هفدهم دوزخ، هنگامی که میخواهند سوار بردوش عفریتی بنام «جریو» شوند و بطبقهٔ هشتم بروند. ـ مسلم است که این تصریح که «بدست راست چرخیدیم» مفهوم خاصی دارد، ولی هنوز مفسرین نتوانسته اند نظر اقناع کننده‌ای درین باره بدهند

سرود دهم

طبقهٔ ششم دوزخ: زنادقه

قسمتی اززندیقان که این طبقه ازدوزخ بدانان اختصاص یافته، آنهائی هستند که دانته ایشان را «اپیکوری» میخواند. بدیهی است اپیکور خود زندیق وملحد نبوده، ولی این لقبی است که بطور کلی در قرون وسطی بکسانیکه منکر بقای روح وزندگانی آن جهانی بودند داده شده بود، واین ناشی ازطبقه بندی خاصی بود که روحانی معروف قرون وسطی سن‌تماس‌داکن Saimt Thomas d'Aquin که گفته‌هایش حجت بود کرده بود. وی اپیکوری هارا دودسته شمرده بود که عبارت‌بودند از: اپیکوریهای رسوم وعادات، واپیکوریهای فلسفی. دستهٔ اول‌خوشگذرانها ودستهٔ دوم منکرین بقای روح بودند. در دورهٔ‌دانته بطور کلی‌بسیاری‌از متفکرین وآزادفکران یعنی‌آنهائی‌را که‌درخفا با سختگیری‌های مذهبی وجمود فکری موافق نبودند «اپیکوری» میشمردند و آنان را از مخالفین ابدیت روح و معاد، یعنی از زندیقان و ملحدین میدانستند؛ گفتگوی دانته با «فاریناتا» که یکی از معروفترین فصول کمدی الهی است دراین سرود صورت میگیرد.



. . . ولویس گفت : «اینان زندیقانند ، بدعت گزاران دین و پیروان آنان . . . » (صفحه ۲۱۱)

سرود دهم

اکنون استاد من[1] از کوره راهی پنهان، میان حصارشهر و گورهای دوزخیان در حرکت است ، ومن در دنبالش ره میسپرم .

چنین آغاز سخن کردم : « ای خرد اعلی که مرا از حلقه‌های ناپاکان میگذرانی ،هرآنگونه که مایلی بامن سخن‌بگو وآتش کنجکاویم را فرونشان .

آیا میتوان این کسان راکه در درون گورهایند بچشم دید؟ همهٔ سنگهای‌روی گورهارا برداشته‌اند و کسی نیزدراینجا پاسداری‌نمیکند.»

و او بمن گفت : « وقتی که اینان از درهٔ یهوشافاط[2] با کالبدهای خود که در آن بالا بر جای نهاده‌اند بدینجا باز گردند ، همهٔ این گورها بسته خواهند شد .

۱ـ Ora sen va ؛ دراینجا مستقیماً کلمهٔ استاد گفته نمیشود ، ولی‌این اشاره درآن مستتراست .

۲ـ Josafàt ؛ درهٔ «یهوشافاط» درنزدیکی اورشلیم(بیت‌المقدس) قراردارد ، ومحلی است که بنابگفتهٔ تورات ، درروز رستاخیزمحکمهٔ الهی‌برای رسیدگی‌به‌گناهان بشردرآنجا تشکیل میشود ، ودرحقیقت همان صحرای‌محشراست . این عقیده ازتورات (کتاب یوئیل نبی ، باب‌سوم) گرفته شده :«...آنگاه جمیع امتهارا جمع کرده به‌وادی یهوشافاط فرو خواهم آورد ، و در آنجا با ایشان در بارهٔ قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود» و: «... امتها بر انگیخته شوند وبه‌وادی یهوشافاط برآیند ، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همهٔ امتهائی که به اطراف آن هستند داوری نمایم ... جماعت ها ، جماعتها ، در وادی قضا ، زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیك است ،آفتاب وماه‌سیاه‌میشوندوستارگان تابش خودرا بازمیدارند، و خداوند ازصهیون نعره میزند ، وآوازخود را ازاورشلیم بلندمیکند ، وآسمان‌وزمین متزلزل میشود.»

گورستان «اپیکورو»[1] و کلیه پیرامون او که روح را همراه جسم میمیرانند ، در این جانب است .

لاجرم بزودی در همین جا خواهشی را که از من داری ، و آن خواهش دیگر را نیز که بر زبانش نمیآوری ، برآورده خواهی یافت[2] »

و من گفتم: «ای راهبر مهربان ، اگر میل درون را از تو پنهان میدارم برای آنست که پرحرفی نکرده باشم ، و تو خود بودی که از من چنین خواستی. »

« ای توسکانی[3] که زنده از شهر آتش میگذری و با چنین احترام و ادب سخن میگوئی ، لطفاً اندکی در اینجا درنگ کن .

شیوهٔ سخن گفتن تو ، ترا زادهٔ این وطن شریفی[4] نشان میدهد که شاید من دربارهاش فزون از حد سختگیری بخرج دادم » .

---

۱ ـ Epicuro؛ اپیکورس (ابیقورس) فیلسوف بزرك یونانی (۳۴۱ـ۲۷۰ پیش از مسیح) ، یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ جهان ، که فلسفهٔ او را بنا حق تخطئه کردهاند . اساس این فلسفه را در قرون وسطی انکار ابدیت روح وحیات بعد از مرك میشمردند ، و با همین نظراست که دانته از اپیکور وشاگردان مکتب او نام میبرد .

۲ـ تقریباً در تمام «دوزخ» دانته ، ویرژیل میتواند بیآنکه وی خود چیزی گفته باشد برمکنونات قلبی اوواقف شود . در اینجا نیز ویرژیل متوجه شده است که دانته باطناً مایل است با یکی از دوزخیان اهل فلورانس که در آن زمان بسیاری از آنها «ازشاگردان مکتب اپیکور» بودند ، در این منطقه که خاص اپیکوریها است ملاقات کند وازاودربارهٔ فلورانس وآیندهٔآن اطلاعاتی بگیرد ، واین نظراواندکیبعد با دیدن «فاریناتا» تأمین خواهد شد .

۳ـ! Otosco ـ توسکانا Toscana ناحیهٔ معروف ایتالیاست که فلورانس جزو آنست ، وبهمین دلیل ، این دوزخی دانته را «توسکانی» خطاب میکندـ زبانتوسکانی زیباترین وصحیحترینلهجهٔ ایتالیائیاست ، چنانکه درایتالیا ضربالمثل است که«زبان توسکانی ، زبان خداست » و نیز رسم است که برای نمایاندن حد کمال ، میگویند : «زبان توسکانی دردهانرومی» ؛ بدین جهتآن دوزخی که در اینجا سخن میگوید ، از لهجهٔ فصیح وسخن گفتن مؤدبانه دانته فوراً پی میبرد که وی اهل توسکانا است .

٤ ـ اشاره به فلورانس ، که آنرا «زیباترین و مشهور ترین دختر روم » لقب دادهاند.

اینسخنان ، بنا گهان از درون گوری برخاست ؛ لاجرم من ترسیدم وخودرا اندکی به راهنمای خویش نزدیکتر کردم .

و او بمن گفت : « چه میکنی ؟ بر گرد و ببین : این « فاریناتـا » است که بر پای خاسته است [1] ، وتو او را از کمر تا سر خوب میتوانـی دید . »

دیده به دیدهٔشبحاز گور بر آمدهدوختم . وی سینهوپیشانی خودرا چنان برون آورده بود که گوئی دوزخ را با دیدهٔ تحقیر مینگریست [2]

وراهنما، بادستهای نیرومند وچالاكخود، مرا ازمیان گورها بسوی او راند ؛ و بمن گفت : « بصراحت سخن بگوی. »

چون بکنار گورش رسیدم اندکی درمن نگریست، وآنگاه بالحنی که بوی بیاعتنائی میداد پرسید : « نیاکان تو که بودند ؟ »

از آنرو که مایل باطاعتش بودم، نام ونشان خویش را ازوی پنهان

۱ـFarinata ، «فاریناتا دیلیاوبرتی» ، یکی ازاشراف برجستهٔ فلورانس درقرن سیزدهم مسیحی بود . وی رئیس دستهٔ « گیبلینها» بود(بهشرح۲صفحهٔ۱۶۵مراجه شود) که چند باربا دستهٔ«گوئلف»ها جنگید وآنها را ازشهر بیرون راند ، ولی آخرالامر خود درسال۱۲۵۸ازفلورانسطردشد. بدینجهتباپسر نامشروعفدریکویدوم پیماناتحاد بستوباکمكاودر۱۲٦۰به فلورانسحمله بردودرجنكخونین«مونتاپرتی»Montaparti که دانته ازآن نام میبرد حریفان خود را شکست سختی داد و تمام توسکانا را تحت استیلای خویش درآورد . وی درسال۱۲٦٤، یکسال پیش ازتولددانته ، درفلورانسمرد ودوسال بعد از مرك او دوباره گوئلفها بر شهر مسلط شدند وبموجب فرمانی خاندان اوبرتی را برای همیشه اززمامداری وبسیارحقوق دیگرمحروم کردند . درسال۱۲۸۳ ، یعنی ۱۹ سال پس از مرك فاریناتا ، از طرف کلیسا فتوی داده شدکه وی زندیق بوده است .

۲ـ بقول بنونوتوچلینی، هنرمند وشاعر بزرگ ایتالیائی ، کهیکیازبرجستهترین مفسرین کمدی الهی است وغالباً گفتهٔ اودرینمورد سندیت دارد، «فاریناتا»مردیبسیار مغروروسرکش بود ، چنانکه این غرور را حتی در دوزخ نیز نگاهداشته بود . چلینی مینویسدکه در هیچ جای دیگر شرحی چنین استادانه در بارهٔ غروری مغلوب ناشدنی نخوانده است .

نداشتم، و با وضوح تمام پاسخش دادم. آنوقت وی اندکی ابرو بالا کشید، و گفت: «اینان حریفان سرسخت من و اجدادم ووطنم بودند، چنانکه دوبار بیرونشان راندم.»

بدو جواب دادم: «راست است که دوبار بیرون رانده شدند، اما هردوبار از هر سو باز گشتند، و این هنری است که کسان شما خوب نیاموخته‌اند.[1]»

آنگاه در برابر نظرم شبحی دیگر از زمین بر آمد که تنها تا زنخش نمودار بود، وچنین می‌پندارم که بزانو نشسته بود.

بپیرامون من نگریست تا ببیند که مگر کسی دیگر نیز با من همراه آمده است[2]، اما چون انتظارش بیحاصل ماند،

گریه کنان گفت: «اگر تو ببرکت نبوغ خود ازین زندان تاریك گذر میکنی، پس پسر من در کجاست[3]؟ وچرا او ترا همراه نیست؟»

ومن بدو گفتم: «من بخودی‌خود نیامده‌ام؛ آنکس که در آنجا

۱ــ چنانکه گفته شد «فاریناتی» حریفان سیاسی خودرا دوباردرسالهای ۱۲۴۸ و ۱۲۶۰ ازفلورانس بیرون‌راند؛ واینان دوبار، در ۱۲۵۱ ودر ۱۲۶۶، بعدازمرك فاریناتی بدین شهرباز گشتند وفرمانروای آن‌شدند. ولی‌افرادخانوادهٔ‌فاریناتی که درسال ۱۲۸۰ ازشهرتبعید شده بودند، درسال ۱۳۰۰ که دانته با روح فاریناتی گفتگومیکند همچنان درتبعید بودند، واشارهٔ دانته که «کسان‌شما هنربازگشت بوطن‌را خوب‌نیاموخته‌اند» بدین نکته است.

۲ــ این روح چنانکه اندکی ببعد روشن میشود، روح یك فلورانسی معروف است که ازمذاکرهٔ دانته با فاریناتی بهویت دانته پی‌برده وبدین‌ترتیب دریافته که وی دوست صمیمی فرزند اوست، بدین جهت امیدواراست که‌آن دورا باهم‌ببیند که زنده بدین سفرآمده‌اند وازاین راه بدیدارپسرش نائل شود.

۳ــ مقصود اینست که: اگرنبوغ هنری تو، ترا شایستهٔ این امتیاز خاص کرده که بدین سفربیائی، چرا پسرمن که نبوغش کمترازتونیست وچون توشاعراست، بچنین افتخاری نائل نشده است؟

بانتظار ایستاده است راهنمای من‌است ، وشاید گویدوی شمادر وی بچشم حقارت نگریسته بود[1] »

سخنان او ، و نوع عذاب وی[2] نامش را بمن فهمانده بود ، ازینرو بود که پاسخی بدین‌صراحتش‌دادم .

اما وی ناگهان‌برپاخاست وفریادزد: « چطور؟ گفتی که: نگریسته بود ؟[3] پس حالا دیگر پسر من زنده نیست ؟ دیگر فروغ دلپذیر[4] بر دیدگانش نمیتابد ؟ »

۱ــ Guido ــ دانته با ذکراین‌نام نشان میدهد که اونیزهویت مخاطب‌خودرا شناخته است . «گویدو کاوالکانتی» شاعرمعروف فلورانسی معاصردانته بود که همراه دانته مکتب ادبی Dolce stil nuovo را بنیاد نهاد ، ودانته در کتاب زندگی‌نواورا بهترین‌دوست‌خودنامیده‌است. کسی که‌دراینجا بادانته گفتگومیکند،کاوالکانتوکاوالکانتی (پدر گویدو) است که پیش ازسال۱۲۸۰مرده بود ، خود«گویدو» پانزده‌سال بزرگتر ازدانته بود ودرهمان سال۱۳۰۰ که دانته بسفرخیالی دوزخ رفته بودمرد . منظوردانته ازاینکه شاید گویدودرویرژیل بدیدهٔ تحقیرنگریسته وبدین‌جهت نتوانسته است بچنین سفری‌آید ، اینست که تنها نبوغ وقریحه‌کافی نیست ، بلکه کمك ویرژیل ودر حقیقت کمك بئاتریس نیزبرای چنین امری ضرورت دارد . شاید مفهوم تمثیلی این گفته باشد که هم کمك عقل (ویرژیل) وعلم‌الهی ومشیت خداوندی (بئاتریس) برای چنین سفری لازم بوده ، درصورتیکه «گویدو» به قسمت دوم اعتقاد زیادی نداشته است.

۲ــ اشاره بدانکه «کاوالکانتی» در حلقهٔ دوزخیانی است که بجرم «عقیدهٔ اپیکوری» به دوزخ‌رفته‌اند، ودانته آگاه بوده که‌کاوالکانتی یکی ازاپیکوری‌های مشهور فلورانس بوده است .

۳ــ Egli ebbe? ــ دراین جا فعل ماضی بکاررفته ، وازاین‌جا مخاطب‌اوچنین نتیجه گرفته که پسرش‌اکنون‌دیگرزنده‌نیست، وگرنه دانته بجای ماضی‌فعل‌حال‌استعمال میکرد . ولی این تعبیراوباشتباه صورت گرفته ، زیرا پسراوتا چهارماه بعد از آن نیز زنده مانده است .

٤ــ dolce lome اشاره به نورخورشید .

وقتی که متوجه درنگ من در ادای پاسخ این سؤال شد[1] ، ازپشت
بدرون گورخویش افتاد ودیگر سر از آن بر نیاورد .

اما آن روح عالیجاهی[2] که من بتقاضایش در آنجا ایستاده بودم ،
حالت خویش را تغییر نداد[3] ، وسر بر نگرداند، و خم نشد ،
ودر دنبال گفتگوی قبلی ما گفت : « اگر راست باشد که کسان
من این فن را[4] بد آموخته‌اند ، این مرا بیش ازین بستر آتشین میآزارد.
اما پیش ازآنکه چهرهٔ بانوی فرمانروای این دیار پنجاه بار روشن
شده باشد[5] ، توخود در خواهی یافت که این فن ، چه فن دشواری است[6] .

۱ــ تأمل دانته که علت آن اندکی بعد معلوم میشود ، علامت تصدیق مرگ گویدو نیست ، ولی پدر گویدو این تأمل را چنین معنی میکند ، وبر اثر فرط رنج و ودرد ازپای درمیآید ، چنانکه نمیتواند خبر تندرستی فرزند خود را از زبان شاعر بشنود .

۲ــ اشاره به فاریناتا .

۳ــ گویدوکاوالکانتی که دانته دربارهٔ او باپدرش صحبت کرده وطوری سخن گفته که تعبیر بمرگ اوشده ، داماد فاریناتا بود ، بدین جهت قاعدتاً میبایست اطلاع بر این موضوع که ممکن است دخترش بیوه شده باشد ، فاریناتا را ناراحت کند و«حالت قیافهٔ اورا تغییردهد» ؛ ولی چنین نشده ، زیرا فاریناتا بیشتر بفکر سرنوشت حزب خود و فلورانس است که قبلا در بارهٔ آن با دانته صحبت کرده و باز هم صحبت خواهد کرد.

۴ــ یعنی : بازگشتن بشهرخود را (رجوع بشرح۱صفحهٔ).

۵ــ مقصود پنجاه ماه قمری است ، که پنجاه بارماه را بصورت بدردرمیآورد هکاتهHecatae(که رومیان بدوproserpina میگفتند) درمیتولوژی یونان ملکهٔ دوزخ وزنی بسیارزیبا بود که درعین حال مظهرماه بشمار میرفت ، همچنانکه خدای خدایان مظهرمشتری، ربةالنوع عشق مظهرظهره ، ربالنوع دریامظهرزحل ، «فبوس»مظهرخورشید وربالنوع جنگ مظهرمریخ بودند . بنابراین معنی این جمله که«چهرهٔ آن بانوئی که دراینجا حکومت میکند پنجاه بارروشن شود» ، اینست که پنجاه ماه قمری بگذرد . این نوع ابهام وپیچیدگی، که دراینجا اختصاصاً ازلحاظ اینکه پای غیبگوئی درکاراست مناسب بنظرمیرسد بکرات در کمدی الهی» دیده میشود : وغالب ایماهای استعاری دانته ازهمین قبیل است .

۶ــ «توخود درخواهی یافت» . یعنی : توخود ازفلورانس تبعید خواهی شد و تمام کوششهایت برای بازگشت بدان بی‌نتیجه خواهد ماند .

سرود دهم

و اگر بناست که تو بار دیگر بدنیای دلپذیر باز گردی[1] ، بمن بگوی : برای چه این مردم[2] ، در یکایك از قوانینی که وضع میکنند با کسان من چنین سر ناسازگاری دارند[3] .

بدو گفتم : « قتل عام و کشتار بزرگی که امواج رود « آربیا» را قرمز فام کرد[4]، این چنین دعاها را در عبادتگاه ماموجب آمده است. »[5]

آهی کشید و سر تکان داد و گفت : « من درین میان تنها نبودم ، ویقیناً بی‌سببی نیز بادیگران دست بجدال نمیزدم ؛

اما در آن هنگام که جملگی تصمیم گرفتند فلورانس را از بیخ و بن ویران کنند، من تنها ماندم . وفقط من بودم که بی پرده‌پوشی ازین شهر

۱ــ این جمله درواقع این معنی را میدهد که : «وقتی که باز گشته باشی» زیرا کلمهٔ Se دراینجا صورت شرطی ندارد .

۲ــ اشاره به فلورانسی ها ، که فاریناتا ازروی تحقیر از بردن نام آنها خودداری میکند .

۳ــ قانونی که در۱۲۸۶ وضع شده بود حاکی بود که : افراد خانوادهٔ اوبرتی برای همیشه ازحق استفاده ازقوانینی که ممکن است درآینده بنفع تبعیدشدگان سیاسی وضع شود محروم خواهندبود.»

٤ــ کشتاربزرك: اشاره به پیکار«مونتاپرتی»Montaperti که فاریناتا را پیروز وفرمانروای فلورانس کرد ــ Arbia رودخانه‌ای درنزدیك «سیه‌نا» Sienna درایتالیا، که جنك مونتاپرتی درده کیلومتری آن روی داد .

۵ــ این جمله صورت استهزا آمیز دارد ومفهوم آنرا بدو نوع مختلف تفسیر کرده‌اند: بعضی آنرامربوط بجمله‌ای دانسته‌اند که به آخردعای روزهای یکشنبه کلیساهای این شهراضافه شده بود ودرآن بخانوادهٔ اوبرتی نفرین میشد، درصورتیکه شرع مسیحی اجازهٔ نفرین نمیدهد ؛ بعضی دیگراین گفته را اشاره بدان دانسته‌اند که در فلورانس تصمیمات دولتی همیشه درکلیسای معروف سن جوانی گرفته میشد ودانته تصمیم شدیدی راکه علیه خاندان اوبرتی اتخاذ شده بود از جملهٔ این «ادعیهٔ عبادتگاه فلورانس» دانسته است .

دفاع کردم .[1] »

بالحنی پر تمنا ، بدو گفتم : «کاش خاندان شما عاقبت از صلح و آرامش بر خوردار آیند . اما لطفاً این مشکل را که درین باره برمن روی آورده است حل کنید :

اگر درست فهمیده باشم ، چنین مینماید که شما میتوانید بر آنچه آینده برای ما همراه دارد ، وقوف یابید ، اما ظاهراً در مورد حال چنین قدرتی ندارید .[2] »

گفت : « ما ، آن چیزها را که از ما دورند ، چون کسانی که دید روشن ندارند تاحدی تشخیص میتوانیم داد ، و این نعمتی است که راهنمای مطلق درینجا از ما دریغ نکرده است .

اما چون این امور بما نزدیك شوند یا انجام پذیرند ، عقل و ادراك ما از کار باز میماند ، و اگر کسی دیگر ما را آگاه نکند خود از سرنوشت بشری شما هیچ در نمیتوانیم یافت .[3]

۱ــ بعد ازفتح مونتاپرتی، روسای گیبلین‌ها که تحت فرماندهی فاریناتا بودند درشورائی نظامی وسیاسی ، تصمیم گرفتند که شهر فلورانس را بکلی درهم کوبند وویران کنند . ولی فاریناتا شخصاً با این نظر مخالفت کرد و آنرا دیوانگی محض نامید ، و حتی اعلام کرد که خود تا جان دارد شمشیربدست ازفلورانس دفاع خواهد کرد .

۲ــ دانته با تعجب متوجه میشود که «فاریناتا» برای اودربارهٔ چندین سال بعد پیشگوئی دقیق کرده ، ولی چندلحظه پیش از آن «کاوالکانتی» نتوانسته است بفهمد که پسرش زنده است یا نه ، واین امربرای او «تردیدی» را درپیش میآورد که برای رفع آن از فاریناتا کمك میطلبد .

۳ــ مفهوم این نظریه، اینست که این ارواح میتوانند آنچه را که در آینده‌ای نسبتاً دوراتفاق خواهدافتادبطورمبهم ببینند ، ولی ازدرك آنچه باید بلافاصله روی دهد یا درحال روی دادن است عاجزند . دانته خود قبلا نمونه‌ای خلاف این نظر ارائه داده (سرود هشتم دوزخ) بدین معنی که در آن زمان چیاکو حوادثی را پیش بینی میکند که

بقیه درصفحهٔ بعد

بنابرین میتوانی دریابی که علم واطلاع ما ، در آن لحظه‌ای که
دروازهٔ آینده بروی ما بسته شود [1] یکسره پایان خواهد یافت . »

آنوقت ، مثل اینکه قصد استغفار از خطای خویش داشته باشم [2] ،
گفتم : « درین صورت لطفاً بدانکس که لحظه‌ای پیش بر زمین افتاد
خبر دهید که فرزندش هنوز در جمع زندگان است ؛

و اگر من پیش از پاسخ گفتن بدو خاموش ماندم ، سبب اشتغال
خاطر من بدان مشکلی بود که شما برایم حل کردید »

استاد من بنزد خویشم میخواند . لاجرم باشتابی بیشتر ، ازین روح
درخواستم که نام همراهان خویش را در اینجا بگوید .

بمن گفت : « دراینجا با بیش‌از هزارتن خفته‌ام . در درون آن گور
فردریك و کاردینال بسر میبرند [3] . در بارهٔ آن دیگران ، چیزی بتو
نمیگویم . »

بقیه ازصفحهٔ قبل

میبایست دراول ماه مه ۱۳۰۰ یعنی فقط چند روز پس ازسفر شاعر بدوزخ رخ دهند ، و حتی اظهارمیدارد که «هم‌اکنون» درفلورانس دونفر عادل وجود دارند ، این اختلاف، مؤید نظریهٔ حاکی ازاختلاف بین تاریخ سرودن هفت سرود اول دوزخ وبقیهٔ سرودهای آن است که قبلا(شرح۱، سرودهشتم) دربارهٔ آن توضیح داده شد .

۱ـ «دروازهٔ آینده بسته شود» : اشاره به فرارسیدن روزرستاخیز، که پس از آن دیگر آینده ای وجود نخواهد داشت و علم آتیه بینی دوزخیان نیز بی اثر خواهد شد .

۲ـ اشاره بدین خطا که وی اندکی پیش خبرتندرستی پسر کاوالکانتی را فوراً بدونگفته وویرا پریشان کرده است .

۳ـ فردریك دوم ، امپراتورمعروف آلمان وروم ، بتلفظ ایتالیائی Federigo و دوزخ دانته Federico (۱۱۹۴ـ۱۲۵۰) درسال ۱۱۹۶ (دوسالگی) بسلطنت روم ، در

بقیه درصفحهٔ بعد

سپس از نظر پنهان‌شد؛ و من بجانب شاعر کهن‌بر گشتم ، درحالی که بدین سخنان که بفال نامیمونشان گرفته بودم میاندیشیدم .

وی براه افتاد ، ودررفتن بمن گفت: «برای چه چنین پریشان خاطری؟» ومن حال خود وماجرا را با او درمیان نهادم .

رهنمای خردمند بمن گفت : « آنچه را که بزبان خودت شنیدی در خاطر نگاهدار، اما اکنون خوب بدانچه میگویم هش‌دار» ، (و انگشت خود را بجانب من بلند کرد) :

« چون در برابر فروغ دلپذیر آن بانوئی‌رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه‌چیزرا میتوانند دید[1] ، ماجرای واقعی سفر زندگانی خودرا از زبان او خواهی شنید[2] . »

بقیه ازصفحهٔ قبل

۱۱۹۷(سه سالگی) بسلطنت‌سیسیل ، ودر۱۲۱۶(۲۰سالگی) بسلطنت آلمان‌بر گزیده‌شد، ودر۱۲۲۰ بسمت«امپراتورمغرب» یافت. وی درتمام مدت حکومت خود با پاپ وقدرت اودرجنك بود وبالاخره نیزازطرف پاپ تکفیروتحریم شد . مردی‌اپیکوری واز لحاظ فکری نسبت بدورهٔ خود خیلی جلوبود ، زیرا طرفداراصل آزادی عقیدهٔ مذهبی‌بود که فقط چندین قرن بعد ازاومورد قبول قرار گرفت . فردریك دستورداده بود عده‌ای از دانشمندان از کتابهای مقدس تورات وانجیل دلائلی براثبات این نظر که روح آدمی پس ازمرك باقی نمیماند استخراج کنند .

Il Cardinale ــ اشاره به‌کاردینال «اوتاویانو دیلی اوبالدینی» ، که پاپ اینوچنتوی چهارم اورا درسال۱۲٤٤ بدین سمت منصوب کرد و وی تا ۱۲۷۳ که مرد ، زندگی‌پرماجرائی گذراند که‌جنبهٔ‌سیاسی آن‌برجنبهٔ‌روحانیش میچربید . معروف‌است که یکبار وی‌گفته بود : «اگرروحی داشتم ، آنرا در راه گیبلین ها از دست دادم . » واین کلمهٔ «اگر» ، اورا دراینجا جزو زنادقه واپیکوری‌ها درآورده است : همچنانکه برای حافظ ما که گفته بود : وای «اگر» ازپس امروزبود فردائی ، فقها چماق تکفیر بلند کردند.

۱ــ «آن بانوئی» ... بئاتریس ــ فروغ دلپذیرDolce raggio : فروغی که‌از چشمان زیبای بئاتریس برمیآید ــ اشاره به بخشش الهی و فروغ آن .

۲ــ درسرود هفدهم بهشت ، بجای بئاتریس ، یکی ازنیاکان دانته «ماجرای زندگانی آیندهٔ اورا» بدومیگوید . بدین ترتیب یا ویرژیل مصلحتاً این حرف‌را گفته ، یا دانته بعداً طرح اولیهٔ خودرا تغییرداده است .

این بگفت و بدست چپ چرخید؛ من و او حصار را ترک گفتیم[1] و بجانب قسمت وسطای آن رفتیم. مسیرمان کوره راهی بود که بدره‌ای منتهی میشد،

و این همان دره بود که بوی ناخوشایندش تا آن بالا بمشام میرسید[2].

۱ـ «از حصار گذشتیم» : اشاره بدانکه تا آن‌هنگام در کنار حصاری که گرداگرد شهر دیته را فرا گرفته‌بود راه میرفته و از پای همان حصار با دوزخیان گفتگو میکرده‌اند، ودرین موقع حصار را ترک گفته ووارد کوره راهی شده‌اند تا بقسمتهای داخلی‌تر سرکشی کنند، و بعد نیز از آنجا بطبقات پائین‌تر دوزخ روند.

۲ـ درهٔ مخصوص زندیقهائی که جرمی بیشتر از جرم پیروان اپیکور دارند.

سرود یازدهم

طبقهٔ ششم (بقیه) : زنادقه

ویرژیل ودانته بقسمت آخر طبقه ششم میرسند که از آن میتوان بطبقهٔ هفتم فرود آمد . فاصلهٔ این دو طبقه صخرهٔ بلندی است که هنگام مرگ مسیح، براثر زلزله‌ای که پدید آمد ، فروریخته است .

تقریباً درسراسر این سرود ، ویرژیل طبقه بندیهای مختلف دوزخ، و انواع محکومین را که در آن بسر میبرند برای دانته شرح میدهد . توضیحات او براصول کتابهای «اخلاق» و «فیزیك» ارسطو متکی است ، و درحقیقت میتوان آنرا طبقه بندی خطاهای انسانی ازنظر عقل ومنطق بشری دانست . طبق این اصول مرتکبین گناهان : آدمکشی، راهزنی، زور گوئی، خود کشی، کفر گوئی، لواط ، رباخواری ازیك دستهٔ معین ، یعنی از دستهٔ متعدیان ومتجاوزین ، ومرتکبین گناهان : ریا کاری ، چاپلوسی ، دزدی ، قوادی ، غیبگوئی ، کیمیا گری ، جادو گری ، نفاق افکنی ، خیانت ، نا جوانمردی و میهمان کشی از یك دستهٔ دیگر ، یعنی دستهٔ حیله گران و غدارانند ، و ویرژیل علل این طبقه بندی را بتفصیل شرح می دهد .

سرود یازدهم

درمنتهاالیه صخره‌ای بلند که دائره وار از تخته سنگهای بزرگ و درهم شکسته پدید آمده بود[1]، ببالای سرجمعی رسیدیم که سخت تر از دیگران عقاب میدیدند،

ودر آنجا، بوی گند وحشت زائی که از ژرفنای تیره بر میخاست[2] مارا واداشت که به پشت سنگ گوری پناه بریم.

برروی این سنگ، چنین نوشته شده بود: «من نگاهدار پاپ آناستازیو هستم که بادست فوتینو از صراط المستقیم بدررفت.[3]»

۱ــ اشاره به زلزله‌ای که براثرمرگ عیسی درسراسرجهنم روی داده وبطبقات مختلف آن آسیب رسانده بود (رجوع شود به سرود بیست ودوم دوزخ).

۲ــ این عفونت که غالباً دردوزخ بدان اشاره میشود، مفهوم ناپاکی دوزخ و گناهانی را که درآن نهفته شده، یعنی مفهوم طبیعت «گناه» را دارد. دوری گرفتن دوشاعرازاین‌بو درپشت پناهگاه، اشاره به انزجاری است که از توجه به ماهیت گناه پدید میآید.

۳ــ Anastasio، پاپ آناستازیوی دوم که ۴۹۶تا۴۹۸ مسیحی این سمت را عهده داربود، واین سالها مقارن با زمانی بود که میان دوکلیسای یونان وروم اختلاف افتاده بود. یکی‌ازموارد اساسی این اختلاف، ظهورفرقهٔ مذهبی‌معروفی دریونان بود که منکرآن بود که عیسی پسرخداوند است، وعقیده داشت که وی نیزمانند سایر مردم بدنیاآمده است. اززمرهٔ هواداران برجستهٔ این عقیده که کلیسای‌کاتولیك آنرا «بدعت» بزرگی دردین محسوب داشت، فوتینوFottino اسقف کلیسای ناحیهٔ معروف «تسالونیکا»Tessalonica دریونان بود، که پاپ آناستازیو، طبق منابعی که ظاهراًدانته دردست داشته، اورا مورد تأیید خود قرارداد وبدین‌جهت این پاپ را متهم به‌زندقه وارتداد کردند.ــ بطوریقین معلوم‌شده که پاپ آناستازیو بیجهت مورد این اتهام قرار گرفته، وظاهراً دانته نیزاورا با امپراتوربیزانس، آناستازیوس اول، که از۴۹۱تا۵۱۸ سلطنت میکرداشتباه کرده‌است، زیرا این آناستازیوس امپراتور بیزانس بود که فوتین وعقیدهٔ اورا مورد تأییدخود قرارداد.

« پیش‌از آنکه راه سرازیری را در پیش گیریم ، درنگ کنیم تا شامهٔ ما اندکی بااین بوی بد خو گیرد . از آن پس دیگر توجهی بدان نخواهیم داشت . »

استاد چنین گفت ، و من بدو گفتم : « پس راهی بیاب تا وقت خودرا بیهوده تلف نکرده باشیم » . و او جواب داد : « می‌بینی که خود بهمین فکر هستم . »

سپس چنین آغازسخن کرد : « پسرجان ، درون این تخته سنگها بسه حلقه کوچك تقسیم شده‌است که همچون حلقه هائی که از آنها گذر کردی ، درجات مختلف دارد[1] .

این حلقه‌ها جملگی پراز ارواح ملعونند ، اما برای چه اینان در چنین جائی در هم فشرده شده‌اند .

هر بدی وزشتکاری که کینهٔ آسمان رابرانگیزد ، کاری است که به بیداد گری میانجامد ، وچنین‌کاری همیشه یا از راه زور ، یا از راه دغلی ، بدیگری زیان‌میرساند .

اما دغلی، از آن رو که‌خطائی‌است که خاص آدمیان است،خداوند

۱ـ سه «حلقهٔ کوچك» (Tre Cerchiotti) اشاره به سه طبقهٔ هفتم وهشتم ونهم دوزخ، که طبق طرح‌کلی دوزخ‌دانته، چون بمرکززمین نزدیکترند ازطبقات‌پیشین کوچکترهستند ، ولی تقسیم بندی‌های داخلی‌آنها بسیار پیچیده‌ترومفصلتر ازشش طبقهٔ اول است . ازلحاظ تمثیلی ، اشاره بدین است که هرگناه از گناه پیشین عمیق تر و پیچیده تر است . مقصود از «درجات مختلف» اینست که هر طبقه از طبقات پیش کوچکترمیشود .



... به پشت سنگ گوری پناه بردیم... (صفحهٔ ۲۲۲)

را ناخوشایند تر است [1] ؛ ولاجرم دغلان در طبقه‌ای پائین تر بسر میبرند و عذابی بیشتر می‌بینند .

نخستین این دائره‌ها ، آکنده از متعدیان است [2] ؛ و چون این تعدی علیه سه نفر مختلف بکار میتواند رفت ، این دائره را نیز به سه محوطه تقسیم کرده وبهمان صورتش ساخته‌اند .

میتوان به خداوند تعدی کرد ، وبه خویشتن ، وبه دیگران ، یعنی به نفس اینان یا باموال و حقوقشان ، چنانکه خود بصیرانه در میتوانی یافت .

با زور ، میتوان دیگری را کشت یا بدوزخمهای‌منکر زد . میتوان خراب کرد یا آتش زد یا مال کسی را بعنف ستاند ،

بدین جهت است که آدمکشان و کسانیکه بدخواهانه دیگران را

---

۱ ـ « دانته » دراینجا مکروریارا صریحاً بدتراز زورگوئی و خشونت تلقی کرده است. اصل این فکر ازسیرون (چیچرو) Ciceron خطیب معروف رومی گرفته شده : « بی‌عدالتی از دوراه حاصل میشود ، یا ازراه زورگوئی ، یاازراه مکروحیله ؛ آن‌اولی‌کار شیر واین دومی کارروباه است ، وهیچکدام کار آدمی نیستند ، منتها مکر وتزویر نفرت‌انگیزتر وزشت تراست» . دانته حیله وغدررا گناهی خاص انسان‌شمرده، زیرا حس اعمال زور وخشونت درانسان وحیوان مشترك است .

۲ـ دائرهٔ اول ازحلقهٔ هفتم . این طبقه خاص زورگویان وخشونت پیشگان‌است که ازراه ستمگری مرتکب بی‌عدالتی و بیدادگری شده‌اند : این طبقه چنانکه بعداً درمتن بطور خلاصه توضیح داده میشود ، شامل سه دائره است که دستهٔ مختلف زورگویان درآن‌بسرمیبرند . متجاوزین‌نسبت‌بدیگران، نسبت‌بخود ، نسبت‌بخداوند ؛ اما هریك ازین سه‌دسته‌گناه نیز شامل دونوع‌فرعی است که عبارت‌است : ازتجاوزنسبت بنفس آن‌کس که مورد تعدی قرارگرفته ، وتجاوز به اموال او ، بنابراین طبقه باید قاعدتاً شش قسمت فرعی داشته باشد . اما عملا دانته آنرا بهفت قسمت فرعی تقسیم کرده ، زیرا تجاوزنسبت بخداوند به‌سه قسمت تقسیم شده است . تمام این‌طبقه‌بندیها طبق تقسیم بندی‌خاص ارسطو صورت‌گرفته ، کــه دراینجا نظریات مسیحی با آن در آمیخته است .

زخم زدند ، وغارتگران وراهزنان، جملگی در درون حصار نخستین، بصورت دسته‌هائی مجزا عذاب می‌بینند [1]

میتوان دست تعدی به‌خود یا به اموال‌خویش دراز کرد ، بدین‌سبب حق است که در درون حصار دومین [2]

هر کس که خودرا بدست خویش از زندگی در دنیای شما محروم کند ، یا ارثیهٔ خودرا مایهٔ قمار کند و ببازد ، یا آنجا که باید شادمان باشد بگرید [3] ، از کرده نادم آید و پشیمانی سودش ندهد .

ومیتوان نسبت‌بمقام الوهیت تعدی کرد ، یعنی دردل منکرخداوند بود ، وبدو کفر گفت ، وطبیعت، ولطف الهی را با دیدهٔ حقارت نگریست ؛ و از اینرو است که مهر کوچکترین این حلقه‌ها [4] بر «سدوم» [5]

۱ــ این‌عده ، محکومین دائرهٔ اول حلقهٔ هفتم را تشکیل میدهند کـه منطقهٔ متجاوزین نسبت بنفس دیگران ، ومتجاوزین نسبت باموال آنهاست .

۲ــ این عده، محکومین دائرهٔ دوم حلقه هفتمند: متجاوزین نسبت‌بخود(انتحار کنندگان) ، متجاوزین نسبت باموال خود (مبذرین وحیف ومیل‌کنندگان) .

۳ــ «در آنجا که میبایست حقاً شادمان باشد، بگرید » زیرا خودرامحکوم به بینوائی وتنگدستی کرده است.

٤ ــ محکومین دائرهٔ سوم حلقهٔ هفتم : متجاوزین بخداوند : کفرگویــان ــ متجاوزین بدانچه مال خداوند است : الف : آنها که خلاف طبیعت رفتار می‌کنند : لواط کنندگان؛ ب: آنها که به‌فن‌خداوند تجاوزمیکنند : رباخواران ــ وضع این‌طبقات بترتیب در سرودهای ۱۲ ، ۱۳ ، ١٤ ، ۱۵ ، ١٦ ، ۱۷ ، توصیف شده است.

٥ــ Sodoma، سدوم‌شهرباستانی‌فلسطین که‌درتورات(سفرپیدایش،باب‌نوزدهم) از آن‌بعنوان مرکزفساد‌یاد شده‌است. دراین‌شهرلوط‌پیغمبرساکن بود، وچون‌مردان‌شهر همه اهل لواط بودند، خداوند بدانان خشم گرفت و دوفرشته را بنزد لوط فرستاد تا او زن ودخترانشرا ازشهر بیرون برد، آنگاه برشهر باران گوگرد و آتش‌فروبارید. زن لوط نیز که بپشت سرنگریست تبدیل بستون نمك شد . درادبیات اروپائی کلمهٔ « سدومی » معنی « لواط » را میدهد .

و « کائورسا[1] » و بر هر کسی که‌خدا را دردل‌خود یا برزبان خویش تحقیر کند زده شده است .

دغلی را که مایهٔ آزردگی هر وجدانی است[2] ، میتوان در بارهٔ آن کس بکار برد که بما ابراز اعتماد میکند ، وآن کس که نمیکند .

این خوی دغل پیشگی پیوند محبتی را که بدست طبیعت استوار آمده میگسلاند ، واز اینرو است که دردائره دومین

دوروئی ، چاپلوسی ، جادو گری ، نادرستی ، دزدی ،وقف خواری، قوادی و اختلاس و کثافاتی دیگر ازین قبیل آشیان دارند[3]

نوع دیگری ازدغلی ، مایهٔ ازیادبردن آن مهری میشود که طبیعت پدید میآورد ،و ازیادبردن آن کسی که بدین محبت پیوسته و اعتمادکامل بدان بسته است ،[4]

بدین جهت است که آخرین حلقهٔ دوزخ که مرکز ثقل عـالم آفرینش است[5] و « دیته» در آن جای دارد ، عذابگـاه ابدی آن کسی است که مرتکب گناه خیانت شده باشد . »

---

۱ ــ Caorsa نام ایتالیائی « کاهور» Cahors ، شهری درجنوب فرانسه، که مردم‌آن درقرون وسطی‌به رباخواری شهرت داشتند. « سدوم » و « کاهور» دراینجا مظهر دونوع « تجاوز» نسبت باصول طبیعت هستند که دانته ازآنها نام میبرد: لواط ورباخواری .

۲ــ یعنی : غدر وحیله همیشه وجدان را مورد تخطی قرارمیدهد ، درصورتیکه خشونت‌گاهی ازاوقات بجا ومشروع است.

۳ــ این طبقه بندی، اساس تقسیمات حلقه‌های هشتم ونهم‌دوزخ است که‌شامل حیله‌گران طبقه هشتم وخیانتکاران طبقهٔ نهم میشود .

٤ــ مقصود فراموش کردن حق‌نعمت وپشت پازدن بمحبتی است که‌خویشاوندان وارباب‌حقوق را بیکدیگر پیوند میدهد .

۵ ــ مرکز ثقل عالم آفرینش : طبق نظریهٔ معروف «بطلمیوس» ، زمین‌مرکز

بقیه در صفحهٔ بعد

و من گفتم : « ای استاد ، منطقت بسیار روشن است ، و تقسیمات این ورطهٔ هولناك و مردمی را که در آن بسر میبرند چنانکه باید ، نشان میدهد ؛

اما بمن بگو : آنها که درمرداب پرلای ولجن بسرمیبرند ، وآنها که دستخوش تند بادند ، و آنها که پیوسته در معرض باران قرار دارند ، وآنها که باسخنانی چنین ناخوشایند با یکدیگرمیستیزند ، [۱]

اگرجملگی‌مورد قهرخداوندند، پس چرادرداخل شهرآتشین[۲] کیفر نمی‌بینند ؟ و اگرمورد این قهر نیستند ، پس‌چرا در دوزخ بسرمیبرند ؟ »

واو بمن گفت : « برای چه قدرت تعقل تو، برخلاف شیوهٔ دیرین ، راه گم کرده ؟ یا شاید فکرت درجائی دیگر مشغول است ؛

مگر گفته‌های کتاب اخلاق خود را [۳] در بارهٔ‌آن سه خوی رذیله

بقیه از صفحهٔ قبل

دنیاست‌وتمام‌سیارات‌وثوابت بدور آن‌در گردشند. در«دوزخ»دانته‌نیز نهمین‌طبقهٔ جهنم که کوچکترین‌وظلمانی‌ترین‌این‌طبقات‌است درپائین‌ترین قسمت‌جهنم‌قراردارد، بطوریکه نقطهٔ نهائی ومرکز آن که شیطان اعظم‌درآن جای دارد ، نقطهٔ مرکزی کرهٔ زمین‌است وشهر دیته ،که قلمرو اصلی شیطان دردوزخ است ، وطبقات هفتم وهشتم ونهم جهنم در آن محصورند، براین مرکز بنیاد شده‌است. بنابراین نقطه مرکزی طبقهٔ نهم دوزخ ، مرکز ثقل کرهٔ زمین است که خود مرکزجهان آفرینش بشمار میرود .

۱ــ اشاره بدوزخیان طبقات اول تا هفتم .

۲ــ شهرآتشین Citta roggia ، اشاره به «دیته» که در آن گناهکاران‌با شعله های آتش عذاب می‌بینند .

۳ــ Etica کتاب‌معروف ارسطو:«اتیکابه‌نیکوماکوس» Etica Nicomachea دراین کتاب که دانته درکمدی‌الهی وسایرآثارخود،بکرات بدان اشاره میکند ذکر شده‌است (کتاب‌هفتم ، فصل‌اول) که فسادسه درجه دارد: عدم اعتدال (شکم پرستی ، حرص وخست‌وغیره)، بدخواهی (دروغگوئی‌وحیله گری‌وغیره) ؛ بهیمیت (Bestialitá) (لواط ، آدمخواری وغیره) «کتاب اخلاق تو»یعنی: در کتاب اخلاق ارسطو که‌با آن خوب آشنا هستی » .

که خداوند را سخت ناخوشایندند، از یاد بدر برده‌ای؟

که عبارتند از: ناپرهیز کاری، و زشت طینتی، ودرنده خوئی؟ و چگونه‌ممکن‌است که گناه ناپرهیزکاری خدای‌را کمتر ناپسندافتدوقهری ناچیز تر را از جانب اوموجب آید؟

اگر نیك بدین‌تعلیم‌اندیشی، واگر بخاطر آری که آنان که‌بالاتر از این حلقه کیفر می‌بینند چه کسانند،

خوب در خواهی یافت که چرا آنان ازین نادرستان جدا شده‌اند وچرا عدالت الهی باخشم وقهری کمتر سر کوبشان میکند.»

گفتم: «ای آفتابی که هرضعف وفتور بینائی‌مارا چاره‌ای، شنیدن منطق‌توچندان‌مایهٔ‌رضایت من است که‌برایم تردیدهمان‌لطف یقین‌رادارد،[1]

اما بازهم اندکی واپس رودر بارهٔ اینکه گفتی کـه ربا خواری‌را بارحمت خدائی ناساز گاری است گره از مشکلم بگشا.»

بمن گفت: «علم فلسفه، بشرط‌آنکه تنها از یك جانب خاصش مورد نظر قرار نگیرد، بدان کس که اهل ادراك باشد، میآموزد کـه چسان طبیعت ازعقل الهی و از هنرش ناشی شده؛ و اگر تو «فیزیك»[2] خودت را بدقت بخوانی، بی‌آنکه صفحات بسیار از آن خوانده باشی

درخواهی یافت که هنر وصنعت بشری، همچنانکه شاگرد بدنبال استاد خود میرود، تا آنجا که برایش امکان داشته‌باشد طبیعت را پیروی میکند، چنانکه هنر شما تقریباً حکم نوادهٔ خداوند را دارد.

---

۱ ــ یعنی: منطق توچنان قوی وشیرین است که همانقدر که خواستار «یقین» هستم، خواهان «تردیدم» تابرای رفع آن سخنان ترا بشنوم.

۲ ــ فیزیك خودت: Fisica، اثر معروف ارسطو که در آغاز آن (کتاب دوم، فصل دوم) همین نکته‌ای که دانته اززبان ویرژیل نقل میکند، بتفصیل شرح داده شده است.

وهمراه این‌دو ، اگر آغاز سفر تکوین را بخاطر آری [1] ، خواهی دانست که آدمیان باید آنچه را که برای زیست و رفاه خود لازم دارند ، ازینراه بدست آرند .

و رباخوار چون راهی دیگر درپیش میگیرد ، هم طبیعت را تحقیر میکند ، وهم هنر وصنعت را که بدنبال آن میآید نادیده میگیرد ، زیرا خود امید بچیزی غیر از آن می‌بندد

اما اکنون بدنبال من بیا ، زیرا باید براه خویش رویم . بنگر که ماهیان شناور از افق روببالا آورده‌اند و گردونهٔ بزرگ سراپابربستر باد شمال غربی خفته است [2]

وبرای پائین رفتن از صخره ، باید مقداری ازین دورتر رفت . »

---

۱ ــ اشاره‌به تورات ، سفر پیدایش (باب های دوم وسوم) : «پس خداوند آدم را گرفت واورا درباغ‌عدن گذاشت تاکار آنرا بکند وآنرا محافظت نماید، وپس فرمود که ازهمهٔ درختان باغ بی‌ممانعت بخور » و : « .. بعرق پیشانیت نـان خواهی خورد تابخاك راجع گردی که ازآن گرفته شدی . » .

۲ــ ماهی ها شناگران درافق بالا میآیند .. الی‌آخر . ــ مجموعهٔ حوت(ماهی) درآسمان بلافاصله پیش از مجموعهٔ «حمل» قرار داد که درهنگام سفر دانته به‌دوزخ ، که درشب آدینهٔ مقدس یعنی در اواخر ماه اول بهار (برج حمل) صورت میگیرد ، خورشید درآن واقع است . بنابراین ، درین فصل این مجموعهٔ حوت (ماهیان شناگر) دراواخر شب واندکی‌پیش ازطلوع آفتاب در افق پیدا میشود ــ . گردونه(Il Carro) نام عامیانهٔ مجموعهٔ « دب اکبر » (بنات‌النعش) است که شکل گردونه‌ای را دارد که باسه اسب رانده شود . ــ Coro نام ایتالیائی « کاوروس» Caurus ربة‌النوعی است که در میتولوژی یونان مظهر « باد شمال غربی » بود . ــ بنابراین از این ترکیب چنین نتیجه میشود که : « درین ساعت ، مجموعهٔ حوت درافق ظاهرشده، ومجموعهٔ دب اکبر بسمت‌شمال غربی‌آسمان چرخیده است» واین‌هردو امر، درحدود دوساعت پیش ازطلوع‌آفتاب روی‌میدهد که درشب آدینهٔ مقدس، یعنی‌دراواخر فروردین‌ماه، مطابق‌با چهارساعت‌پس‌ازنیمه‌شب‌یااندکی‌بعدازآن‌است.ــ دراصل کتاب، دانته‌این‌تعبیررا‌باجناس لفظی خاصی در شعرتوأم کرده است : «e il Carro tutto sova il Coro giace» ــ . بدیهی است دانته دوزخ شخصاً ستارگان را نمی‌بیند ، اما ویرژیل بابینائی خاص خود میتواند بدو بگوید که دراین لحظه اختران درآسمان چه وضعی دارند .

سرود دوازدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ: تجاوزکاران

منطقهٔ اول: متجاوزین به دیگران

درین طبقه ازدوزخ، شاعران که تازه ازراه رسیده‌اندبادوزخیانی مواجه میشوند که بجرم تجاوزکاری بجهنم رفته اند. این منطقه ازطبقهٔ هفتم خاص دسته‌ای ازین متجاوزین است که بنحوی ازانحاء بدیگران تعدی کرده‌اند، یعنی یا زندگی آنانرا (با آدمکشی) ویااموال وحقوق آنان را (بادزدی وراهزنی) مورد تجاوز قرار داده‌اند. جنگجویان و غارتگران بزرگ گذشته، وزمامداران ستمگر و خون آشام که درزمرهٔ آنها ازاسکندر وآتیلا پادشاه معروف هیاطله نام‌برده میشودازین دسته دوزخیانند.

درسراسر این منطقه ازطبقهٔ هفتم، رودخانه‌ای جوشان جاری است که در آن بجای آب خون جریان دارد، و ارواح کسانیکه در زندگانی خود از خونخواری سیرنشدند در اینجا برای ابد در درون امواج خون بسرمیبرند. «سنتورها» یعنی حیوانات افسانه‌ای نیمه اسب و نیمه انسان، که مظهر درنده خوئی وسنگدلی این دوزخیان‌در دوران زندگانیند، مراقبند که هرکدام‌ازین محکومین راکه‌لحظه‌ای سر از امواج جوشان خون بیرون آورند آماج تیر های جانشکار خود کنند.

سرود دوازدهم

مکانی که میبایست در آن از صخره فرود آئیم کوهستانی بود ، و
براثر وجود آنکس که در آن بسر میبرد[1] ، وضع خاصی داشت که نظر هر کس
را دربدو امر بجانبی دیگر معطوف میکرد.[2]

همچنانکه در پائین دست «ترنتو» ، در آن جانب که رود «آدیجه»
جاری میشود ، خواه براثر زلزله‌ای وخواه بخاطر فقدان تکیه گاه استواری،
قسمتی از کوه ریزش کرده[3]

و صخرهٔ فرود آمده ، از قلهٔ کوهستان که جایگاه اصلی آن بوده
تا سطح زمین بشکلی فرو ریخته که هر کسی بآسانی از روی آن راه فرود
آمدن میتواند جست ،

راهی که بدرون ورطه میرفت نیز راهی سراشیب بود که چنین شکلی
داشت ، و برنوك صخرهٔ فروریخته ، «غول کرت»[4]

---

۱ ـ اشاره به «مینوتاورو» Minotauro غول جزیرهٔ کرت ، که درسطور بعد از او سخن میرود .

۲ ـ یعنی : ازترس این غول کسی جرئت ایستادن وراه پیدا کردن نداشت.

۳ ـ اشاره به فروریختگی کوهستانی معروف به « Siavini di Marco » که در ایالت ونیز ایتالیا بین دو شهر « راونا » و « ترنتو » واقع است . بعضی از مفسرین « کمدی الهی » دربارهٔ اینکه اشارهٔ دانته قطعاً بدین ریزش بوده ، تردید کرده‌اند .

٤ ـ infamia di Creti (ننگ کرت) اشاره به « مینوتاورو » یکی از قهرمانان افسانهٔ خدایان یونان ـ چنانکه در میتولوژی یونان نقل شده ، « مینوس » Minos پادشاه جزیرهٔ کرت (رجوع بصفحهٔ ـ شرح ۳) زنی بنام « پاسیفائه » Pasiphae داشت. این زن عاشق گاووحشی سفیدی شد وعاقبت درداخل بدن گوساله‌ای چوبین با این گاو در آمیخت ، وازاین همخوابگی فرزندی بدنیا آمد که Minotauros

بقیه درصفحهٔ ۲۴۱



. . . بر نوك صخرهٔ فرو ریخته ، غول جزیرهٔ کرت برزمین خفته بود . . . (صفحهٔ ۲۳۸)

که نطفه‌اش درددرون ماده گاو دروغین بسته شد برزمین خفته بود ، و بـدیدار مـا چون آنکس که درونش مقهور خشم باشد خویشتن را بدندان گزید .

راهنمای خردمند من رو بدو کرد وفریاد زد : « شاید گمان میبری که فرمانروای « آتن »[1] که در آن جهان بدست مرگت سپرد ، بدینجا آمده است؟

برو،حیوان:زیرااین کس که می‌بینی بدستورخواهر توبدینجا نیامده[2] بلکه آمده است تا ناظر عذابهای شما باشد . »

همچون گاو وحشی کـه بـا اصابت ضربت مهلك زنجیر ها

بقیه از صفحه۲۳۸

نام داشت و نیمی ازبدنش انسان ونیم دیگر آن حیوان بود . مینوس ، برای اینکه این مولود عجیب الخلقه ازنظر مردمان پنهان ماند اورا در لابیرنت پرپیچ وخمی‌جای داد کـه فرار ازآن امکان نداشت . اندکی بعد مردم آتن کـه تحت تسلط پادشاه جزیرهٔ کرت بودند شوریدند و پسرپادشاه را کشتند ، و مینوس بـرای تنبیه ایشان فرمان داد که آتنی‌ها ازآن‌پس هرسال هفت دخترزیبا وهفت پسرجـوان را به کرت بفرستند تاغذای «مینوتاورو» شوند. ــ بالاخره «تزئوس» Teseus قهرمان افسانه‌ای آتن، باکمك «آریانا» Arianae دخترپادشاه کرت که درحقیقت‌خواهرناتنی‌مینوتاورو بود، وبه تزئوس عشق میورزید ، این غول را کشت ، بدین ترتیب که « آریانا » بدو ریسمانی داد که وی آنرا در راهروهای پیچاپیچ لابیرنت برزمین گسترانید تا راه را گم نکند « واز آن پس اصطلاح ریسمان آریان بعنوان حلال مشکلات ضرب المثل شده است) . ــ در افسانهٔ خدایان یونان آمده کـه تولد این غول از راه آمیختگی غیر طبیعی گاووحشی باملکه کرت ، یعنی از راه لواط صورت گرفته بود ؛ بدین جهت جنبهٔ حیوانی‌این‌غول بر جنبهٔ انسانیش میچربید ، ومایهٔ شهرت‌اونیز همین درنده‌خوئیش‌بود . قطعاً ازهمین نظراست که وی در «دوزخ» پاسدارقسمتی‌شده که گناهکاران «درنده‌خو» در آن بسر میبرند .

۱ ــ il duca d' Atene اشاره به « تزئوس » .

۲ ــ اشاره بدانکه « تزئوس » براهنمائی ودستور آریانا خواهر مینوتاوروس به لابیرنت راه یافته بود .

را میگسلاند ، اما نمیداند بکجا رود و فقط سراسیمه بدینسو و آن سو
می جهد ،

« مینوتاورو » را دیدم که بهمین سان از جای جست ، و راهنمای
من که مراقب او بود بانگ زد : « تاخشمش فرو ننشسته است بگذرگاه
بشتاب و فرصترا برای پائین رفتن غنیمت‌شمار . »

بدینسان از روی این تخته سنگهای فروریخته که بر اثر سنگینی
نامأنوس من غالباً در زیر پاهایم میغلطیدند [1] ، براه خویش رفتیم .

من غرق درفکر بودم ، و او بمن گفت : « شاید بدین فروریختگی
کوه ، که تحت حراست این غضب بهیمی‌است که دمی پیش مقهورش کردم
می‌اندیشی ؟

میل دارم بدانی که آن بار پیشین که من بدین دوزخ سفلی فرود
آمدم ، هنوز این صخره فروریخته بود [2]

اما اگر درست تمیز توانم داد ، اندکی پیش ازآمدن آن کس که
طعمهٔ بزرگ حلقهٔ علیا را از چنگ شیطان بیرون کشید ،

این گنه‌زار ، ازهرسو چنان بلرزه‌افتاد که من با خود اندیشیدم که

---

۱ ـ مقصود اینست که برای نخستین بار یك آدم زنده ازین‌جا گذرمیکند.

۲ ـ این صخره ، چنانکه‌درسطوربعد گفته میشود، براثرمرگ عیسی وزلزله‌ای که در نتیجهٔ آن درسراسر دوزخ روی داد فروریخته بود ، بنابراین فرو ریختگی در سفر گذشتهٔ ویرژیل‌به‌دوزخ که اندکی پس‌از مرگ ویرژیل ، یعنی پیش از آنکه عیسی بصلیب کشیده‌شود روی داده بود ، وجود نداشته است . ـ مأخذ اشاره بدین زلزله ، انجیل است (انجیل متی ، باب بیست وهفتم) که درآن چنین تصریح شده است : « ... عیسی باز باآوازبلند صیحه زده روح‌را تسلیم نمود ـ که ناگاه پردهٔ هیکل ازسر تاپا دوپاره شد وزمین متزلزل وسنگها شکافته گردید ـ وقبرها گشاده شد و بسیاری ازبدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند » . ـ این زلزله، جهنم را نیز که دشمنان شخص عیسی‌دردوطبقهٔ آخرآن بسرمیبرند بلرزه درآورده وبسیاری‌ازقسمتهای آنرا ویران کرده است .

مگر کائنات ، از کشش آن عشقی که بنا بعقیدهٔ برخی کسان
تا کنون چندین بار عالم آفرینش را بآشفتگی نخستین باز گردانده است [۱] بخویش میلرزد ؛ و در آن هنگام بود که این صخره‌های کهنسال در اینجا وجاهای دیگر ، بدینصورت فروریختند .

اما اکنون‌نظر بدرون دره‌افکن، زیرا نزدیك به‌رود خون شده‌ایم [۲] که جوششگاه آن کسانی است که از راه تعدی بدیگران آسیب رسانند».

تفو بر تو ، ای آزمندی نابخردانه وای خشم جنون‌آمیز که مارا در دوران کوتاه زندگی چنین سخت درزیر مهمیز خویش داری ، و از آن پس نیز ، در حیات جاودان باچنین رنجی دمسازمان میکنی !

گودالی ژرف و کمانی‌شکل دیدم که براثر این وضع خاص خود ، چنانکه راهنمایم بمن گفته بود ، همهٔ دشت را در برابر خویش داشت

و در فاصلهٔ میان صخره و گودال ، «چنتائورو» های مسلح به تیرو کمان [۳] ، همچو آن روز گاران که در روی زمین به شکار میرفتند ، در

۱ـ اشاره به فرضیهٔ فلسفی Empedocles فیلسوف معروف یونانی ، که معتقد بود که عناصر اربعهٔ جهان (آب ، آتش ، باد ، خاك) براثر جدائی ذرات و دوری متقابلهٔ آنها از یکدیگر بصورت کنونی خود درآمده اند ، واگر روزی این‌ذرات‌دست ازاین جدائی بردارند؛ یعنی عشق وجاذبهٔ نخستین را بازگیرند ، دوباره همه‌بیکدیگر روی خواهند آورد وباهم درخواهند آمیخت، وبدین ترتیب جهان از نوبه یکنواختی وبی شکلی اولیه بازخواهد گشت . ویرژیل گمان برده که چنین واقعه‌ای روی داده که دوزخ را چنین بلرزه افکنده است .

۲ ــ اشاره به رود خونین « فلجتونته » Flegetonte که درسرود چهاردهم بتفصیل ازآن سخن خواهد رفت.

۳ ـ Centauri ـ چنتائورو ها (به لاتینی سنتوروس Centaurus) درمیتولوژی یونان موجوداتی بودندکه ازسر تاکمر شکل انسان و ازکمر بپائین صورت اسب داشتند، وصفت مشخصهٔ آنها تندخوئی وطغیان امیال وغرائز بود. بدین جهت اینان‌نیز در اینجا مانند مینوتاوروها، مأموریت آزار گناهکارانی را دارند که بخاطر همین نوع گناهان به دوزخ رفته‌اند .

دنبال هم میدویدند.

چون مارا دیدند که فرود میآمدیم، جملگی برجای ایستادند و سه تن از ایشان با زوبین‌ها و تیرهائی که پیشاپیش از ترکش بر آورده بودند از جمع جداشدند.

و یکی از آنان از دور بانك برداشت: «شما که ازاین کناره فرود میآئید، محکوم بکدام عذابید و از کجا آمده اید؟ بگوئید و گرنه کمانرا میکشم.»

استاد من گفت: «پاسخی را که لازم‌باشد در آن پائین‌تر، واز نزدیك، به کیرونه خواهیم داد [1]. تو از دیرباز چندان شتابندگی کرده‌ای که به بیماری شتابزدگی دچار آمده‌ای.»

آنگاه بازوی مرا گرفت و گفت: «این «نسو» است که بخاطر «دیانیرا»ی زیبا مرد، وخود انتقام مرگ خویش را گرفت [2]

---

۱ ـ Chiron(e) ـ کیرونه، در افسانهٔ خدایان یونان فهمیده ترین ودرستکار ترین «سنتور» ها بود. وی زادهٔ عشقبازی زحل بایکی ازپریان بود ویونانیان‌معتقد بودند که اوآموزگار ومربی اشیل پهلوان افسانه‌ای یونان وبسیاری ازدیگر قهرمانان بوده و بدیشان فنون تیر افکنی وشکار وطب و اختر شناسی و موسیقی وتفأل آموخته است.

۲ ـ Nesso (به لاتینی Nessus)، یکی‌ازسنتورهای معروف میتولوژی یونان بود. ـ نسوس، طبق روایتی که یکی ازشاعرانه ترین فصول افسانهٔ خدایان یونان‌بشمار میرود، بجرم گناهان گوناگون خود محکوم بدان شده بود که مردمان‌را بردوش خود بنشاند واز رود عریض «اونوس» بگذراند. یکروز وی «دیانیرا» Dejanirae زن زیبای هرکول پهلوان نامی یونان را بریشت خود نشاند تا بدان سوی رود برد، اما همینکه بجزیرهٔ کوچکی دروسط رودخانه رسید زیبائی «دیانیرا» اورا بوسوسه انداخت و پایش را سست کرد؛ ولی وقتیکه میخواست بناموس زن زیبا دست درازی کند هرکول که در ساحل رود بود تیری زهرآلود بدو افکند و ویرا کشت. نسوس در وقت مردن مشتی ازخون خود را بجامهٔ خویش آلود و آنرا به دیانیرا داد و بدو گفت که چون هرکول این جامه را برتن کند، از جانب او بزنش خیانتی سرنخواهد

بقیه در صفحهٔ بعد

و آن نفر میانین که بسینهٔ خود مینگرد «کیرونه» کبیر است که «اکیله» را پرورید، و آن دیگری «فولو»[1] است که در زندگی طبعی آکنده از غضب داشت.

اینان هزاران هزار در پیرامون گودال روانند و هر روحی را که بیش ازحد اجازت خویش سراز غرقاب خون بر آرد، آماج تیر میکنند[2].»

بدین ددان چالاك نزدیك شدیم و کیرونه را دیدیم که تیری برداشت. وبا چوب نشانه ریش خود را بپشت فکین خویش افکند،

و چون دهان فراخش هویدا شد بهمراهان خویش گفت: «آیا توجه‌بدان دارید که آنکس که ازعقب میآید، هرچه را که باتنش در تماس آید بحرکت میآورد؟

پاهای مردگان چنین نمیتوانند کرد.» و راهنمای مهربان من که درین هنگام بکنار آن قسمتی از سینهٔ او رسیده وایستاده بود که

بقیه از صفحهٔ قبل

زد، زیرا خون سنتورها اکسیرعشق است. چندی بعد، یکروز هرکول که قصدجنك داشت کسی را برای آوردن زره خود نزد زنش فرستاد و دیانیرا چون میدانست که شوهرش تازگیها دل بعشق «یولای» زیبا روی بسته، جامهٔ سنتور را که با خون او آلوده شده بود برایش فرستاد. هرکول بمحض بر تن کردن این جامه، که از راه آن قطره‌ای از خون سنتور وارد بدنش شده بود، در درون خود آتشی شعله ور یافت و آنقدر این سوزندگی رنجش داد که طاقت نیاورد و پس از تحمل زجری طولانی عربده کنان جنگلی را که درآن بود آتش زد وخود را درآن سوخت تا ازاین عذاب آسوده شود. اشارهٔ ویرژیل که «نسوس خودش انتقام مرگ خویش را کشید» بدین موضوع است.

۱ــ Folo (به لاتینی pholus)، یکی دیگر از سنتورها درافسانهٔ خدایان یونان است که یکبار باتفاق همراهان خود در صدد ربودن زنان‌زیبای لاپیت ها برآمد که دربزم عروسی پیرتوئوس‌وایپودامیا، پادشاه وملکهٔ یکی‌ازایالات‌یونان‌شرکت جسته بودند.

۲ــ منظورازاین تیراندازی جلوگیری از دوزخیانی است که قصد خروج از درون امواج رود را دارند، واندکی بعد بدانها اشاره خواهد شد.

در آن دو طبع مختلف بهم می‌پیوندد ،[۱]

پاسخ داد : « آری ، او زنده است ، ومن وظیفه دارم که یکه و تنها درهٔ ظلمات را بوی نشان دهم، و آنچه مرا بدین وامیدارد میل‌من نیست ، الزام است .

کسی[۲] سرود « هللویاه » خویش را[۳] ناتمام گذاشته است تا بنزد من آید و این مأموریت تازه را بمن وا گذارد . این کس که می بینی راهزنی نیست ، من نیز روح دزدی نیستم .

اما ترا سوگند بدان فضیلتی که مرا به طی راهی چنین‌صعب‌العبور واداشته ، که یکی ازین کسان خویش را که در کنارشان ایستاده‌ایم در اختیار ما نهی

تا گدار این رودخانه را بما نشان دهد ، و رفیق مرا بر پشت خود نشاند ، زیرا وی روحی مجرد نیست تا در فضا پرواز تواند کرد[٤] . »

کیرونه‌بجانب سینهٔ‌خود چرخید و به‌نسو گفت : « برگرد وآنهارا چنانکه وی میخواهد راهنمائی کن ، ومراقب باش که از دسته های دیگر که ممکن است مزاحم باشند ، دوری گزینی .

۱ــ یعنی : آنجا که نیمهٔ اسب ، ونیمهٔ انسان ، بهم متصل میشوند .

۲ــ اشاره بئاتریس .

۳ــ ؛ Alleluia «هللویاه» ،کلمهٔ‌عبری بمعنای «خداوند را بستائید» که غالباً درتورات‌آمده ، وبسیاری ازسرودهای مذهبی مسیحیان ویهودان باآنان شروع‌میشود. درمزامیرداود (تورات، کتاب‌زبور) این کلمه درآغازچندین مزمورنقل‌شده: «هللویاه ، خداوند را حمد بگوئید» (مزمور ١٠٦) ، «هللویاه ، خداوند را بتمامی دل حمد خواهم‌گفت» (مزمور۱۱۱) ، «هللویاه، خوشابحال کسیکه‌ازخداوندمی‌ترسد» (مزمور ۱۱۲) ، «هللویاه ، ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید (مزمور۱۱۳)ــ جملهٔ «کسی سرود هللویای خود را قطع کرده» اشاره بدین‌است که این بانو از آسمان فرودآمده است تا چنین ماموریتی رابمن‌بدهد .

٤ــ یعنی : چون اونمیتواند مثل من پرواز کند ، درصورت پیاده رفتن بناچار پاهایش درآب جوشان خواهد سوخت .



بدین ددان چالاک نزدیک شدیم   (صفحهٔ ۲۴۵)

سرود دوازدهم

آنگاه ما همراه محافظی معتمد در طول کنارهٔ رود جوشان قرمز فامی که درآن جوشیدگان فریادهای گوشخراش برمیکشیدندبراه‌افتادیم.

کسانی را دیدم که تـامژگان خویش در آن غوطه ور بودند ، و چنتائوروی کبیر گفت : « اینان آن زمامداران ستمکارند که دست به‌جان ومال دیگران گشودند .

ودراینجا بخاطر جنایات وستمگریهای‌خویش‌میگریند . اسکندر[1] ، و « دیونیزیوی » ستمکار[2] که سیسیل را سالیان دراز اسیر رنج کرد ، در این جمعند .

واین سری که موهائی چنین سیاه دارد ، ازآن «آتسولینو» است[3] ، واین دیگری که گیسوانی بور دارد « اوبیتسودااستی[4] » است که بحقیقت

۱ـ اسکندرمقدونی‌ـ برخی نیز این اشاره‌رابه‌الکسندر فروس‌پادشاه تسالونیای یونان دانسته‌اند کـه دشمنان خـود را زنده زنده خاك میکرد یـا آنها را باپوست حیوانات بمیان شیران می‌افکند . ولی‌احتمال « اسکندر » خیلی قوی‌تر بنظر میرسد .

۲ ـ Dionisio ـ دیونیزیوس اول Dionysins پادشاه سیراکوز (جزیره سیسیل)کـه در۳۶۷ پیش از مسیح مرد . این پادشاه وپسرش دیونیزیوس دوم ، در تاریخ مظهر ستمگری و جباری شناخته شده‌اند .

۳ ـ Azzolino ـ « اتسولینو دا رومانو » یکی از اشراف معروف ایتالیا درقرن سیزدهم مسیحی (۱۱۹٤ ـ ۱۲۵۹) که از طرف امپراتور فردریك دوم‌حاکم ایالت «پادوا» Padova در ایتالیا شد ، ودر دورهٔ حکومت خود قساوت قلب فراوان بخرج‌داد وبالاخره‌نیز خود درزندان جان سپرد .

٤ ـ Obizzo da Esti ـ « اوبیتسو دسته » d' Este ملقب به‌مارکزه دی فرارا (مارکی فرارا) یکی دیگر ازاشراف ایتالیائی قرن سیزدهم مسیحی است که در ۲۹ سالگی مرد (۱۲٦٤ ـ ۱۲۹۳) و اطلاع زیادی از خصوصیات زندگی او در دست نیست ، جزآنکه بنابگفتهٔ دانته بدست فرزند نامشروع خود بقتل رسید ، بدین‌ترتیب که طبق تحقیقات مورخین اورا دربستر خواب خفه کرد ، و ظاهراً کسی در آن موقع براین‌امر اطلاع‌کامل نداشته ، زیرا دانته درین‌جا ازقول نسوس به‌رازی تقریباً ناگفته اشاره میکند .

در روی زمین بدست فرزند حرامزادهٔ خود کشته شد.[1] »

آنوقت رو بشاعر کردم و وی گفت: « بهتر است که اکنون او ترا راهنما باشد، ومن از پشت‌سرتان آیم ».

اندکی‌دورتر، چنتائوردربرابر کسانی ایستاد که‌تا گلوگاه‌خویش را ازین غرقاب خروشان بیرون آورده بودند.

وروحی را که در کناری تنها بود[2] نشانمان‌داد و گفت: «این کسی است که در قدمگاه خداوند، دلی را که هنوز دربالای تایمز مورد تقدیس است سوراخ کرد[3].

آنگاه کسانی را دیدم که سرخودوتمامی نیمهٔ بدنشان‌را ازرودخانه بیرون آورده بود، وازمیان ایشان نیز بسیاری‌را شناختم.

بدین ترتیب، سطح خون بیش ازپیش پائین میآمد، تا جائیکه فقط تا بپاها میرسید، ودرآنجابود که ما از گودال گذشتیم.

---

۱ ـ فرزند حرامزاده « figliastro ». شاید مفهوم واقعی این کلمه در اینجا « پسر بد نهاد » یعنی پسری باشد که خوی انسانی خود را ازدست داده‌است تا پدرکشی کند.

۲ ـ یعنی: گناه او بقدری بزرك بود که حتی دوزخیان نیز از وی دوری‌جسته واو را تنها گذاشته بودند.

۳ ـ اشاره بـه گی دو مونفور Cuy de Monfort، حاکم فرانسوی ایالت توسکانای ایتالیا (که در ایتالیائی « گویدودی مونفورته » Guido di Monforte خوانده میشود) وی که از طرف شارل دانژو (شارل اول) بدین سمت منصوب شده بود، در سال ۱۲۷۲ هنگام اجرای مراسم مذهبی مخصوص یکشنبه در کلیسا، هنری پسر ریچارد پادشاه انگلستان را که مشغول انجام فریضهٔ مذهبی بود بخونخواهی پدر خود بقتل رسانید، و ادوارد اول برادر مقتول، قلب برادر خویش را بیرون آورد و آنرا درصندوقچه‌ای بهلندن فرستاد، ودر آنجا این قلب را در داخل ستونی (وبروایتی درداخل دست مجسمه‌ای) درروی یکی ازپلهای رود تایمز جای دادند و نسبت بـدان احترامات‌رسمی فراوان‌بجای آوردند. ـ بعضی ازمفسرین دانته این گفته را که «هنوز مورد تقدیس قرار دارد» بدینصورت معنی کرده‌اند که «هنوز ازآن خون میچکد»، یعنی هنوز این تبهکاری را بهموطنان خود یادآوری میکند.

چنتائورو گفت : « همچنانکه درین جانب عمق رود جوشان
پیوسته روبکاهش میرود ، از من بپذیر
که در آن جانب دیگر این عمق فزونتر وفزونتر میشود ، تا بدان
محلی رسد که بحق باید ستمکاران بزرگ در آن بنالند .

در آنجاست که عدالت الهی « آتیلا » را کـه تازیانهٔ روی زمین
بود[1] ، و « پیرو »[2] و « سستو »[3] را بدست مکافات سپرده است .

و شدت جوششِ ، الی‌الابد ازچشمان « رینیردار کورنتو » و« رینیر
پاتسو » که اینهمه در شاهراه ها جنگ و جدال کردند ، قطرات اشك
برمیآورد[4] . »
سپس بعقب باز گشت واز گدار گذشت .

۱ـ Attila پادشاه‌معروف‌هون‌ها (هیاطله) در قرن پنجم مسیحی، که اصلا از آسیارفته بود وقسمت اعظم ازاروپا را بدست ویرانی‌وقتل وغارت وحشتزائی سپرد ، چنانکه اورا تازیانهٔ خدا لقب‌دادند ونامش ضرب‌المثل خرابی وتوحش‌شده‌است‌معروف است که وی گفته‌بود : «هرجا که اسب‌من پامیگذارد، نباید علف بروید».

۲ـ pirro ـ «پوروس» pyrrhus ، اشاره‌بیکی‌از دو«پوروس»معروف‌تاریخ : پسر«اشیل» قهرمان افسانه‌ای یونان‌که درجنگهای ترویا وغارت آن سنگدلی بسیار بخرج داد ، یا پادشاه نامی یونان (۳۰۹ـ۲۷۲)که مدتی دراز با رومیان جنگید ودرراه دفاع ازسرزمین‌خود دلاوری بسیاربخرج داد ، ودرعین‌حال با رومیان به‌سختی‌و قساوت رفتار کرد .

۳ـ Sesto ـ سکستوس پمپئوس پسرسردارو کنسول معروف روم وحریف بزرك سزار ـ سکستوس درجنگهای دریائی راهزنی‌های بسیار کرد که باآدمکشی توأم بود . برخی نیز اشارهٔ دانته را به «سکستوس تارکینوس» پسرتارکینوس آخرین پادشاه روم دانسته‌اند .

٤ـRinier da Corneto ، راهزن معروفی در ناحیهٔ «مارما» درایتالیا ، که دامنهٔ راهزنیهای او تا دروازه‌های روم توسعه یافت . ـ Rinier pazzo یا «رینه‌ری‌ـ دئی پاتسی» راهزن معروف دیگرایتالیائی درناحیهٔ وال دارنو، که در۱۲٦۸بفرمان‌پاپ کلمنتوی چهارم باتهام قتل نفس ودزدی مورد تعقیب ومحاکمه قرار گرفت .

سرود سیزدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ : تجاوزکاران

منطقهٔ دوم : متعدیان به نفس

ویرژیل‌ودانته ازرودخانهٔ خون جوشان میگذرند و به منطقهٔ‌دوم طبقهٔ هفتم میرسند که در آن دومین‌دسته ازتجاوزکاران ، یعنی آنها که‌به نفس خود تعدی کرده‌اند کیفر میبینند .

اینان خود بدو گروه تقسیم میشوند : کسانی که به هستی خود متجاوزبوده یعنی خود کشی کرده‌اند ، و کسانیکه وسیلهٔ زندگانی خود یعنی دارائی خویش را ازراه تفریط وحیف ومیل ازمیان برده‌اند . این عده را نباید با مبذرین طبقهٔ چهارم دوزخ یکی دانست ، زیرا آنان فقط ازراه تعادل خارج شده وولخرجی کرده‌اند ، درصورتیکه اینان کسانی هستند که با حیف‌ومیل دارائی‌خویش زندگانی خودرا یکسره تباه کرده وخویش‌را « به‌روزسیاه نشانده‌اند»

ارواح انتحار کنندگان درجنگلی بنام «جنگل‌خود کشی» بسر میبرند که در آن هر کدام ازاین ارواح بصورت‌درختی‌خشك‌در آمده‌اند، و جز در یك مورد دیگراین تنها موردی دردوزخ است که ارواح‌بشکلی غیر از شکل زمینی خود جلوه میکنند . این درختها درمعرض تطاول پرندگان شوم‌آدمی روئی قراردارند که شاخه‌های آنها را میشکنند، و چون هرشاخه درحقیقت عضوی ازاعضای تن این دوزخیان است از جای شکستگی خون برمی‌آید . واین ارواح فقط وقتی‌سخن‌میتوانند گفت که ازجای‌زخم آنها همراه هر کلام خون ازبدنشان روان باشد .

دراین جنگل ، «سمبولیسم»دانته بصورت بارزی‌جلوه‌گراست: اینان چون خود را کشته و درحقیقت شکل وصورت انسانی‌خودرابدست خویش‌ازمیان‌برده‌اند ، دردوزخ‌این‌شکل‌بشری‌ازایشان گرفته شده‌است. وچون بالاترین‌کاری که درزندگی کرده‌اند انهدام خودشان بوده ، دربن جا اظهاروجود (سخن‌گفتن) برای‌ایشان جزبا انهدام‌تدریجی آنهاصورت پذیرنیست ، یعنی صدایشان باید باخون بدن که مایهٔ هستی ووجودشان است درآمیزد . از طرف دیگر این درختان بدست تطاول پرندگان شومی سپرده شده‌اند که بنا به افسانهٔ خدایان یونان بال و پنجهٔ آنان بهرغذائی که میخورده باعث فسادآن میشده است ، و چنین پرندگانی موظفند که دائماً زخم این‌محکومین‌را تازه کنند .

دستهٔ دوم از دوزخیان‌این منطقه، یعنی آنها که دارائی خود را تفریط کرده وبفقرومسکنت‌نشسته‌اند، صورت آدمی‌خویش‌راحفظ کرده‌اند ولی دائماً درمعرض حملهٔ ماده سگانی سیاه قرار دارند . این سگان مظهر آن پریشان‌فکری وناراحتی‌دائمی هستند که آنان‌برای خود پدید آورده‌اند .

سرود سیزدهم

پیش از آنکه « نسو » بدان سوی رود رسیده باشد قدم بجنگلی نهادیم که در آن هیچ کوره راهی دیده نمیشد.

بر گها رنك سبز نداشتند، بلکه رنگی تیره داشتند؛ و شاخه ها نرم و صاف نبودند، بلکه همه پر گره و بهم پیچیده بودند؛ سیبی نیز[1] بر درختی نبود، زیرا همه جا پر از خارهای زهر آگین بوَد.

حتی آن ددان که در میان «چچینا» و « کورنتو »[2] از آبادیها گریزانند درخارستانهائی چنین صعب‌العبور مسکن ندارند.

دراینجا « آرپی » های ناهنجار که تروبائیان را با پیشگوئی شوم مصائب آیندهٔ آنان از « استروفاده » بیرون راندند، آشیان کرده اند[3].

۱ــ «سیب» دراینجا مفهوم‌کلی میوه را دارد.

۲ــ بین Cecina (چچینا) و Corneto (کورنتو) ، یعنی منطقه‌ای درناحیهٔ «مارما»Maremma واقع درایالت معروف «توسکانا» در ایتالیا ، که ازشمال به‌چچینا وازجنوب به رود مارتا که‌شهر« کورنتو» در کنار آن‌قراردارد محدودمیشود؛ ومنطقه‌ای ناسالم وسنگلاخ وبخصوص مالاریاخیز است.

۳ــArpia ــ درمیتولوژی یونان«هارپی‌ها» پرندگانی بودند که صورت‌دختران جوانی را داشتند وبعدها آنانرا با شیطانه‌های سه‌گانه (Furia) که قبلاذ کرشان رفت درآمیختند. وظیفهٔ اصلی آنان این بود که بفرمان خدایان روح مردمان را ازتن‌ایشان بیرون آورند وهمراه خود ببرند ، وتدریجاً مأموریت آنها فاسدکردن اغذیه وبطورکلی هرچیزی شدکه با بدنشان تماس میبافت. بطوریکه در «انئیس» ویرژیل نقل شده ، «انئا» و همراهانش پس از عزیمت ازترویا ، ضمن سفرخود به جزیرهٔ استرو فادس Strophades که مسکن این پرندگان بود رسیدند ودر آنجا هارپی‌ها به سفرهٔ ایشان هجوم آوردند وهمهٔ غذاها راآلوده کردند ؛ انئا وکسانش با خشم بتعقیب وشکار آنها پرداختند ، اما نتیجه نگرفتند ، ودراین موقع سلائنو یکی ازین پرندگان بدیشان‌خبر داد که بزودی دچارقحطی‌موحشی خواهند شد واین همان پیشگوئی شوم است که‌دانته بدان اشاره میکند.

اینان بالهائی پهن وسرو گردنی آدمی شکل وپنجه‌هائی چنگالدار و شکمی بزرگ و پوشیده از پر دارند و از بالای درختانی عجیب ناله میکشند.

و استاد مهربان بمن‌چنین گفت: «پیش از آنکه فراتر رفته‌باشی، بدان که اکنون دردایرهٔ دومین این حلقه‌ای،

و تا آندم که به شنزار موحش رسی[1]، در همین جا خواهی بود: لاجرم نیك بنگر، زیرا چیز هائی را خواهی دید که شاید اگر پیشاپیش از آنها سخن گویم گفته‌هایم را باور نتوانی کرد.»

از هرسو ناله‌هائی دردناك میشنیدم و ناله کنان را نمیدیدم. بناچار پریشان وآشفته حال برجای ایستادم.

پندارم وی چنین پنداشت که من پنداشته‌ام[2] جملهٔ این صداها ازجانب کسانی میآید که خودرادرمیان درختان از دیدهٔ ماپنهان کرده‌اند.

لاجرم بمن گفت: «اگر شاخه‌ای کوچك از یکی ازین درختان را بشکنی، آن‌توهمی که اکنون داری از میان خواهد رفت».

دست دراز کردم و شاخه ای کوچك از بوتهٔ بزرگ خاری‌چیدم؛ و درخت فریاد برآورد: «چرا ناقصم میکنی؟»

و چون مدتی از جای این شکستگی خونی تیره بر آمد،

۱ــ منطقهٔ شن‌های سوزان: سومین دائرهٔ حلقهٔ هفتم.

۲ــ cred'io ch'ei credette ch'io credesse ــ این مصرع که با ریزه‌کاری لفظی ظریفی درآمیخته است، بنا بشیوهٔ فصاحت خاص قرون وسطائی‌مکتب‌شعری معروفی بنام مکتب سیسیل‌سروده شده. دانته اصولااین‌طریقهٔ پراستعاره را در«کمدی الهی»خود کنار گذاشته وفقط دردوسه مورد استثنائی متجمله در مصرع دیگری دراین سرود،آنرا بعنوان نمونه‌آورده است.



بوته از نو بانگ برداشت: «برای چه مرا میشکنی؟ مگر مروت نداری؟

ما همه آدمیانی بودیم که اکنون بوته های خاری شده ایم؛ و بفرض آن هم که ارواح مارانی بوده باشیم، دست تو باید بیش‌ازین جانب انصاف را نگهدارد».

همچون چوب‌تر نیم سوخته‌ای که از سوئی بسوزد و از سوئی دگر براثر خروج هوا بنالد وبخروشد،

از این چوب شکسته هم سخن و هم خون بر میآمد؛ لاجرم شاخه را رها کردم وهراسان برجای ایستادم.

و پیر دانای من پاسخش داد: «ای روح مجروح، اگر وی پیش ازین آنچه را که فقط در اشعار من خوانده بود[1] بتصور در آورده و باور داشته بود

چنین دست بسویت دراز نمی‌کرد. اما این امر باور نکردنی، او را بتشویق من وادار بکاری کرد که اکنون خود ازآن تأسف دارم.

ولی بدو بگوی که تو که بودی، تا وی بجبران خطای خود خاطرهٔ ترا در روی زمین که بازگشت بدان را اجازتش داده اند تازه کند.»

و درخت گفت: «مرا با سخنانی چنان شیرین اغوا میکنی که

۱ــ ویرژیل‌در آغازسرودسوم «انئیس» نقل میکند که‌انئا هنگام ورودبه‌تراکیه نهال موردی را شکست تا با شاخ وبرگ آن عبادتگاهی را بیاراید؛ اما با شگفتی بسیار دید که از جای شکستگی شاخه‌ها خونی سیاه رنگ بیرون جست و در سومین باری که وی این کار را کرد، صدای «پولیدوروس» پسر مقتول پریام پادشاه ترویا راکه دوست صمیمی او بود شنید که وی را از شکستن اعضای تن خود ملامت میکرد.

بناچار خاموش نمیتوانم ماند؛ ولی ناراحت میشوید اگر در میان گفتار خود گاه بگاه مکثی کنم[1].

من آن کسم که هر دو کلید دل «فدریگو» را در اختیار خویش گرفتم[2] و آنها را با چنان ملایمت چرخاندم و بستم و گشودم

که تقریباً جملهٔ دیگر کسان را از نهانخانهٔ دلش بیرون راندم؛ و چندان بدین وظیفهٔ پر افتخار خویش وفادار بودم که درین راه هم خواب و هم توان از کف دادم.

اما آن روسپی که هرگز دیدگان بی آزرم خویش را از کاخ قیصر[3] بر نگرفت، آن مایهٔ فنای نوع و فساد دربارها[4]،

۱ـ اشاره بدانکه باید میان هردونفس ازجای شکستگی شاخه خون بیرون آید.

۲ـ روحی که سخن میگوید پیردلاوینیا Pier della Vigna صدر اعظم مقتدر امپراتورفردریك دوم است (رجوع شود به صفحهٔ ۲۲۳شرح۳). وی در ۱۱۹۰ متولدشد، ومدت بیست سال از۱۲۲۷تا۱۲۴۷ با اقتدارتمام حکومت کرد ودرهمهٔ این مدت مورد اعتماد امپراتوربود، ولی درین سال ناگهان مغضوب شد وبه تهمت خیانت بزندان افتاد واندکی بعد بفرمان امپراتورازدوچشم کورشد ودوسال پس ازآن برای اینکه بیش از آن عذاب نبیند خودکشی کرد. پیردلاوینیا ازحامیان مکتب شعرسیسیل بود که ازطریقه‌ای پراستعاره وپیچیده نظیرآنچه دراشعارفارسی بسبك هندی معروف است پیروی میکرد. بدین جهت قسمت اول گفتهٔ اودراینجا با همان روش مغلق ادبی بیان شده، ولی پس از آن، یعنی وقتیکه وی اززبان دل خود حرف میزند، سبك سخن گفتنش ناگهان ساده وبی پیرایه میشود.

اصطلاح «کلیددار» عادتاً دربارهٔ پاپ که بنمایندگی عیسی کلیددار بهشت درروی زمین است بکارمیرود، ومفهوم این عبارت اینست که «من نسبت به فردریك همان وضعی را داشتم که پاپ نسبت بخداوند دارد».

۳ـ قیصر: اشاره به فردریك دوم که رسماً عنوان قیصرامپراتوری مقدس ژرمن را داشت. این عنوان بطورکلی شامل هردو پادشاه وامپراتوری میشود که بخواهنداو را «بزرك» بشمارند.

۴ـ روسپی. مرگ نوع بشر. مایهٔ فساد دربارها: تعبیرات مختلفی است که از«حسد» شده است.



و درخت فریاد برآورد : « چرا مرا میشکنی ؟ » (صفحهٔ ۲۶۴)

دلها را علیه من بر افروخت ؛ و بر افروختگان شاه را[1] چنان برافروختند که شیرینی جلال من جای خود را بتلخی سوگواری سپرد .

روح من در عالم مناعت خویش ، بدین پندار که با دست مرگ از سرافکندگی خواهد رست مرا که آدمی دادگستر بودم به بیدادگری بخویش واداشت[2] .

اما بدین ریشه‌های نورسته[3] سوگند که هرگز دست از آن ایمانی که میبایست بخداوندگار بزرگوار خود داشته باشم ، برنداشتم .

واگر یکی از شما دو تن بروی زمین باز گردد ، بیاد داشته باشد که از نام نکوی من که هنوز سر از ضربت حسد بر نداشته است جانبداری کند » .

شاعر لحظه‌ای درنگ کرد و آنگاه مرا گفت : « اکنون که وی خاموش‌شده وقت را بیهوده تلف‌مکن، اما اگر مایل‌باشی ، باز باوی سخن بگوی و هرچه میخواهی بپرس . »

ومن بدو گفتم : « تو خود هر چه را که مطبوع طبع من میپنداری از وی بخواه ، زیرا خود چنان برحم آمده‌ام که یارای پرسش ندارم . »

آنگاه ، وی از نو چنین آغاز کرد : « ای روح زندانی ، که بحق

۱ ـ اشاره به‌فردریك دوم . درمتن بجای‌شاه « اوگوستو » آورده شده که‌در حقیقت لقبی برای شاه است .

۲ ـ یعنی : باعث شد که خودم رابکشم

۳ ـ ریشه های نورسته : Nuove radici ؛ اشاره بدانکه بیش از مدت کمی روئیدن آنها نمیگذرد ، زیرا دراین تاریخ فقط پنجاه و یکسال از مرگ پیرودلاوینیا میگذشته است . ایـن اصطلاح را میتوان « ریشه های نوین » نیز معنی کرد و آنرا اشاره به غرابت این ریشه ها ، یعنی به نوع خاص آنها دانست که درجنگلهای دیگر دیده نمیشود .

باید آنچه را که خواستی از صمیم دل بتو دهند ، لطف کن

وبما بگوی که چسان روح آدمی بااین‌ساقه‌های پر گره در میتواند آمیخت ، واگر میتوانی گفت بمابگوی که‌آیا هر گز روحی‌توانسته است خودرا ازقید چنین اعضائی برهاند ؟ »

ساقهٔ درخت نفسی سخت بر کشید ، و هوائی که ازین راه وزید بصورت این گفته در آمد : « در پاسخ شما سخن کوتاه خواهم کرد .

چون روح شریر آن‌قالب خاکی را که با دست‌خویش ازآن جدائی گزیده ترك گفته باشد ، « مینوس » بگودال هفتمینش میفرستد ،

و این روح درین جنگل فرود می‌افتد ، اما پیشا پیش جائی خاص برایش معین‌نمیشود [1] . لاجرم درهمانجا که تصادفاً برزمین افتاده‌است چون دانهٔ گندمی تند روی ، ازدل خاك میروید »

و رشد کنان ساقه‌ای و بعد درختی وحشی میشود ؛ « آرپی‌ها» از برگهای آن تغذیه میکنند تا هم او را بدرد آرند و هم دریچه‌ای بر روی این درد بگشایند [2] .

ما نیزچون دیگران بجستجوی‌کالبدهای خویش باز خواهیم‌آمد ، اما هیچیك دوباره بقالب خود باز نخواهیم گشت ، زیرا معقول نیست که آدمی آنچه را که خود از خویش گرفته است باز ستاند .

---

۱ ـ یعنی : چون روح‌آدمی که خود کشی کرده ازقبول مقررات خداوندی‌در روی زمین سرپیچی کرده و خود را بدست بی‌قانونـی سپرده است ، درینجا این روح محکوم بدان‌است که هیچ قانونی ازاو حمایت نکند و سرنوشتش صرفاً تابع اتفاق و تصادف باشد .

۲ ـ یعنی : روح میتواند از راه این زخمی که باعث رنج اوست زبان‌بگشاید وناله کند وراه تسلائی بیابد . درواقع اشاره بدانست که خود کشی‌هم باعث رنج است ، وهم راهی برای پایان رنج ها بدست میدهد .

بناچاراین کالبدهارا بدین‌جا خواهیم کشانید تادرین جنگل‌محنت‌زا ، هریك‌ازآنها از درختی که روح دشمن‌اودرآن خانه‌دارد فروآویزد[1] . »

همچنان نظر بدرخت دوخته بودیم و می‌پنداشتیم که باز باما سخن دارد ، اما بنا گهان غوغائی بر خاست که سخت بشگفتمان افکند ، چنان بود که کسی صدای نزدیك شدن گرازی را که شکارچیان سر در دنبالش نهاده‌اند بشنود و از جای خود گوش به سر وصدای حیوان و ساقه‌های درخت دهد .

و دوتن ازآنان را دیدیم که از جانب چپ ما سر برآوردند . سراپا برهنه بودند و تنی مجروح داشتند ، و چنان سخت میگریختند که شاخه‌های بهم پیچیدهٔ درختان را در هم میشکستند .

آنکه جلوتر بود نعره میزد که : « ای مرگ ، بشتاب ، بشتاب و بیا ! » و آن دیگری ، که گوئی می‌پنداشت که بسیار عقب مانده است ، بانگ میزد :

« لانو ، در زور آزمائی های «توپو » چنین چالاك نمیدویدی !»[2]

۱ـ یعنی درروز رستاخیز همهٔ ارواح بدرون قالبهای زمینی خودباز میگردند، بجز ارواح کسانیکه خودکشی کرده‌اند ، واین کالبدها فقط بشاخه های درختان این جنگل آویخته خواهند شد . ــ « روح دشمن » یعنی‌روحی که دشمن جسم خود بوده وآنرا نابود کرده است

۲ ــ Lano . لانو ، معروف به لانوداسیه‌نا (اهل‌Sienna) که درجنك توپو Toppo (که دانته بدان اشاره میکند) میان سیه‌نی‌ها وآرتینی‌ها (درسال ۱۲۸۷) خودرا بمیان دشمنان افکند تا باستقبال مرگی محتوم رفته باشد ، وگفتهٔ آنکس که‌او را دنبال میکند این‌معنی‌را میدهد که : پس‌چرا درمیدان جنك توپو فرار نمیکردی ؟ برخی ازمفسرین بالعکس معتقدند که وی درآن میدان راه فرار درپیش گرفته . درین صورت گفتهٔ فوق این معنی‌را میدهد که : تو حتی‌ازآنوقت هم تندتر فرارمیکنی. ظاهراً نظراول بحقیقت نزدیکتراست .

و شاید چون نفسش بند آمده بود ، خودرا با بوتهٔ خاری در آمیخت .

پشت سر آن دو ، جنگل پر از ماده سگانی سیه فام بود که چون تازیهای از بند رسته ، حریصانه میدویدند .[1]

سگان دندان در تن آن کس که بر زمین نشسته بود فرو بردند و تکه تکه اش کردند و آنگاه این قطعات دردکش را بدندان گرفتند و رفتند .

وراهنمای من دستمرا گرفت و بنزد بوتهٔ خار که از راه شکستگیهای خونین خود گریهٔ بیحاصل سر داده بود ، برد .

بوته میگفت : « ای جاکومودا سنت آندرئا[2] ، چه سودت کرد که بپشت من پناه جستی ؟ مگر مرا سهمی در زندگانی تبهکارانهٔ تو بود ؟ »

استاد من کنارش ایستاد و گفت : « تو کیستی که با خون خود ، و ازراه این همه شکستگیها که بر تن داری چنین دردمندانه سخن میگوئی؟ »

و او بما گفت : « ای ارواحی که بدینجا آمده اید تا شاهد آن رفتار ناشایستی شوید که مرا از برگهای خود عاری کرد[3] ،

این برگها را در پای این بوتهٔ بینوا گرد آرید ، زیرا من اهل آن

---

۱ ـ ماده سگان سیاه ، اشاره به طلبکاران که پیوسته دردنبال بدهکارند . در معنی ، اشاره به پریشان خیالی واضطرابیکه دائماً اینان را نگران میدارد .

۲ ـ Giacomo da Sant' Andrea ، یکی ازاهالی شهر پادوا Padova که بولخرجی فراوان شهرت داشت ، چنانکه یکبار که عده‌ای ازبزرگان شهربعنوان میهمان بخانهٔ ییلاقی او وارد میشدند ، تمام خانه‌های روستائیان وکارگران ده خود را بعنوان چراغانی آتش زد . وی درسال ۱۲۳۹ بدست مخالفین بقتل رسید .

۳ ـ هویت این روحی که بگناه خودکشی بدینجا آمده صریحاً ذکر نمیشود، ولی غالب مفسرین دوزخ این اشاره را مربوط به قاضی معروفی بنام لوتودیلی آیلی Lotto degli Agli دانسته اند .

شهری بودم که مقام حامی اولین خویش را به «معمد» سپرد[1] ، و لاجرم آن سرپرست نخستین

با فنی که خاص اوست پیوسته این شهر را اسیر فلاکت خواهد داشت ، و اگر بخاطر بقایای چندی که هنوز درپل آرنو[2] از او بر جای مانده نبود ،

مردمان این شهر که آنرا از نو برفراز ویرانه های باز مانده از آتیلا پی‌افکندند کاری عبث کرده بودند[3] .

من آن کسم که خانهٔ خود را برای خویش داری کردم[4] . »

---

۱ ـ اشاره به‌شهرفلورانس. شهرهای‌اروپائی، عموماً یکی‌ازمقدسین‌را حامی و سرپرست خود میشمارند. حامی اولیهٔ فلورانس در دورانی که هنوزاین‌شهر آئین‌مسیح را نپذیرفته بـود مریخ خدای جنگ بود، ولی پس از استقرار مسیحیت شهر فلورانس خـودرا تحت حمایت یحیی معمد (San Giovanni Battista) قرارداد . این همان پیشوای مقدسی است که مردمان رادر رود ارن تعمید داد واعلام کرد که ظهور مسیح نزدیك است ؛ وی پیغمبر قبیلهٔ معروف صبی‌است کـه دربین‌النهرین و جنوب ایران بسر میبرند .

۲ ـ پل آرنو Arno ، نام قدیمی پونته وکیو Ponte Vecchio درفلورانس است. درزمان رومیان مجسمهٔ بزرگی ازخدای جنك در مدخل این‌پل بر پا بود که در دوران حملهٔ توتیلا ، سردار وحشی استروگت ، خراب شد وبرودخانهٔ‌آرنو افتاد . در دورهٔ مسیحیت مـردم بجای معبد مریخ کلیسائی برای یحیی‌معمد ساختند . ولی‌چون غیبگویان گفته بودند که تاوقتی‌که مجسمهٔ مریخ برجای نخستین خود قرارنگرفته‌باشد فلورانس آباد نخواهدشد ، این مجسمه را از رودخانه بیرون آوردند ودرمحل اولیهٔ آن نصب کردند ، تاآنکه درسیل بزرك سال ۱۳۳۳ بکلی از میان رفت.

۳ ـ ظاهراً دانته آتیلا سردار وپادشاه معروف هون هارا بـا توتیلا Totila سردار اوستروگت‌ها که قبیله‌ای آریائی بودند وازاسکاندیناوی بجانب امپراطوری‌روم سرازیرشده بودند عوضی گرفته است ، زیرا شهر فلورانس بدست توتیلا ویران شد ، نه آتیلا، که بسیار شهرهای دیگرشمال ایتالیارا خراب کرد. عقیدهٔ خرافی مردم این بود که مریخ بانتقام آنکه اورا ازسرپرستی شهر فلورانس خلع کرده اند این شهررا برای همیشه بدست جنگهای‌داخلی وخارجی سپرده‌است.

٤ ـ یعنی : خودم را درخانهٔ خویش بدارآویختم . یقین است که اشاره واقعی دانته درینجا به اختلافات داخلی احزاب ودسته های سیاسی فلورانس درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم است .

سرود چهاردهم

طبقهٔ هفتم دوزخ: تجاوزکاران

منطقهٔ سوم: متجاوزین به خداوند

گروه اول: کفرگویان *

قسمت سوم از طبقهٔ هفتم، خاص دوزخیانی است که بجرم تعدی بخداوند وحقوق او بدین حلقه آمده‌اند. این محکومین بطور کلی به سه دستهٔ مختلف تقسیم میشوند: متعدیان به ذات خداوند (کفرگویان)؛ متعدیان به «طبیعت» که یکی ازمظاهر ذات خداوندی است (لواط کنندگان)؛ متعدیان به فن و صنعت که ویرژیل آنرا قبلا زادهٔ طبیعت و نوادهٔ خداوند نامیده است (رباخواران). دربارهٔ هریك ازین سه در حواشی این سرود وسرودهای بعد توضیحات کافی داده‌شده است.

عذابگاه این هرسه دسته دشت سوزان وخشکی است که دائماً بارانی آتشین بر آن فرومیبارد. در زیر این باران آتش، ودر روی شنهای سوزان، دستهٔ کفرگویان خفته ودستهٔ رباخواران نشسته‌اند ودستهٔ لواط کنندگان باشتاب درحرکتند. بدیهی است این دشت سوزان وباران آتش مثل همیشه دراینجا جنبهٔ تمثیلی دارد: دشت خشك مظهر بیحاصلی وعقیمی است که وجه مشترك زندگانی این هرسه دسته است، زیرا این زندگی صرف اموری شده که هیچکدام برکتی نداشته وحاصلی نداده‌اند: اهل لواط از تولید مثل خود داری کرده‌اند، اهل ربا پول را در راهی که جنبهٔ تولیدی نداشته بکار انداخته‌اند، کفرگویان نیز وقت خویش را صرف کار منفی و تخریبی کرده و آنرا علیه سرچشمهٔ برکت وتولید صرف کرده‌اند. باران آتش که مظهر خشم الهی است عکس‌العمل روش ایشان بشمار میرود، زیرا باران که قاعدتاً باید مایهٔ باروری وبرکت باشد، دراینجا خشکی وبی برکتی همراه میآورد.

در قسمتی ازاین سرود اشاره به پیرمرد جزیرهٔ کرت میشود که برجسته ترین قیافهٔ سمبولیك دوزخ دانته است و وجود او حیات بشر را، از عصر طلائی معصومیت و صفا تا دوران قرون وسطائی تجسم میدهد. در بارهٔ این پیرمرد که هرچهار ودخانهٔ دوزخ از اشکهای او سرچشمه گرفته‌اند، درحواشی این سرود توضیحات کافی داده شده است.

سرود چهاردهم

علاقهٔ من به زادگاهم مرا بتأثر در آورد[1] و واداشت تا برگهای پراکنده را گرد آرم و آنهارا بدان کس که زبان در کشیده بود بازدهم.

سپس بدان حدی رسیدیم که منطقهٔ دومین‌را ازسومین جدا میکند، و درآنجا خودرا باطریقهٔ موحشی از اجرای عدالت مواجه یافتیم.

برای‌آنکه این مشهودات تازه را چنانکه باید شرح دهم، میگویم که ما بزمینی بایر رسیدیم که هرگونه رویندهای را از بستر خود طرد کرده‌بود.

جنگل محنت زا این زمین را چون تاجی در میان گرفته بود، همچنانکه گودال شوم، خود جنگل را در میان داشت: آنجا کناری رفتیم وایستادیم[2]

این‌منطقه شنزاری خشك ودرهم فشرده بود که با آن شنزاری که پیش ازین «کاتن» درنوردیده بود تفاوتی نداشت[3].

ای انتقام الهی! چقدر در نظر آن کس که بخواند که در آن وقت

---

۱ ــ اشاره بدانکه روح دوزخی ساکن این درخت روح یك فلورانسی بوده است.

۲ ــ a randa a randa ، یعنی: بطوریکه نه در جنگل بودیم و نه در شنزار.

۳ــ Cato (به‌لاتینی‌کاتون‌Caton) سردار رومی که درسال ۴۷ پیش‌ازمیلادمسیح بازماندهٔ سپاهیان پمپئوس کنسول وسردارمعروف رومرا که ازسزارشکست خورده‌بودند بافریقا برد وازصحرای لیبی گذرانید وبسرزمین‌مراکش(نومیدیا) که تحت فرمانروائی یوبا Juba بود رسانید. بنابراین مفهوم‌این گفته اینست که این‌منطقه‌ازدوزخ بی‌شباهت به شن‌زارخشك ووحشی شمال افریقا نبود.

من باچشمان خود چه ها دیدم ، رعب انگیز خواهی آمد !

گله هائی بیشمار از ارواح برهنه تن را دیدم که با تلخی بسیار میگریستند وهر جمعی از آنان پیرو قانونی خاص مینمودند :

برخی از پشت بر زمین افتاده بودند و برخی چندك زده بودند ؛ بعضی نیز بی وقفه و آرامشی راه میرفتند .

آنها که بدور حلقه در گردش بودند تعدادی بیش داشتند ، و آن عذاب کشانی که نشسته یا خفته بودند از لحاظ شمارش کمتر بودند ، اما از فرط رنج نالههائی سختتر بر میکشیدند .

بر سراسر این شنزار اخگرهای درشت آتشین همچون برفی که بیوزش بادی بر کوهستان [1] ببارد آرام آرام فرو میریخت [2] .

همچنانکه اسکندر در نواحی گرم هندوستان بارانی از شعله های آتش دید که برسر سپاهیانش فرو بارید واین شعلهها تاروی زمین کشیده شد [3]

و لاجرم سربازان خود را فرمود که زمین را لگد کنند تا این اخگر ها از هم جدا آیند و بهتر خاموش شوند ،

۱ـ دراصل چنین است : «که برآلپ ببارد»ـ ولیآلپ دراینجا بعنوان اسم خاص نیامده است ومعنیکلی کوهستان را دارد .

۲ـ دانته دراین مورد ازتورات الهام گرفته است که در آنجا مردم دو شهر سدوم و عموره بجرم لواط بهمین صورت در معرض باران آتش قرار گرفتند (تورات ، سفر پیدایش ، باب نوزدهم) : «آنوقت خداوند باران گوگرد و آتشبرسدوم وعموره فروبارید. »

۳ـ اشاره بنامهایکه اسکندرازهندوستان به ارسطونوشته بود . منتها دراصل این نامه نوشته شدهکه سپاهان او از روی برف گذشتهاند نه ازروی آتش ، وظاهراً اشتباه اصلی ازآلبرتوس ماگنوس معروف است که این نامه را درکتاب خود بدین صورت نقل کرده ، وقطعاً منبع دانته همیننوشتهٔ آلبرت کبیربوده است .

این آتش جاودان نیز ، بهمین سان فرو میریخت ودانه های شن را چون فتیله‌ای که باچخماق آشنا شده باشد آتش میزد تا درد و رنج این دوزخیان را افزون کرده باشد .

دستهای مضطرب‌که پیوسته میکوشیدند تا راه را بر سوختگیهای تازه ببندند، سر گرم رقصی شوم بودند که باانداک وقفه‌ای همراه نبود.

چنین آغاز سخن کردم : « ای استاد ، تو که بر هرمانعی جز بر آن شیاطین سر سخت که راه دروازهٔ شهر را بر ما بستند فائق آمدی ، بگو :

این بزرگ مردی که پنداری آتش سوزان را بچیزی نمیگیرد و چنان بی‌اعتنا و سر کش بر زمین خفته است که باران آتشین مقهورش نمیکند [1] ، کیست ؟

وآن‌مرد، که دریافت که احوال اورا از راهنمای خویش میپرسم ، خود بانگ زد : « در زندگانی چنین بودم ، در مرگ نیز چنینم .

«جووه »[2] را بگوی کههر چه بخواهد آهنگر خویش را ، که وی درعالم خشم خود از او صاعقه‌ای هستی سوز گرفت و در واپسین روز

۱ ــ اشاره به Capaneo که نام اواندکی بعد خواهد آمد . کاپانئوس Capaneos در افسانهٔ خدایان یونان یکی‌ازهفت پادشاهی بود که شهرتبرا درمحاصره گرفتند. درین پیکار وی‌بخدای خدایان کفر گفت ونسبت بدو خیره سری کرد، وخدای خدایان ویرا پیش ازآنکه کفر گوئیش بپایان رسیده باشد درصاعقهٔ خشم خود بسوخت وخاکستر کرد .

۲ ــ Giove ، نام ایتالیائی ژوپیتر (زئوس Zeus یونانیان ویوپیترJupitnr رومیان) : خدای خدایان .

زندگانی من بر سرم فرود آورد، از کار بفرساید[1]

و دیگر کارگران خویش را یکایک در « مونجیبلو » در کورهٔ سیاه آهنگری بکار کشد و همچون گرما گرم پیکار «فلگرا»[2] نعره بردارد که: —
ای وولکانوی مهربان، بکمکم بیا! بکمکم بیا!

و با تمام نیروئی که دارد مرا آماج تیرهای خویش کند، اما بهر حال شاد از آن نمیتواند شد که انتقام خویش را از من ستانده است.»

در پاسخ او راهنمای من با چنان حرارتی به‌سخن پرداخت که هرگز نظیرش را در او ندیده بودم؛ و گفت: «ای «کاپانئو»، بهمین جهت که غرور تو سر فرود نمی آورد،

تو در معرض کیفری سخت‌تر قرار داری، زیرا هیچ عذابی بیش از همین خشم تو رنجی شایستهٔ سر سختی تو نمیتواند بود.»

۱ — بنا به میتولوژی یونان، هفائیستوس (وولکانوی Vulcano رومیان)، خدای صنعت و آهنگری، کارگاه خودرا کوه اتنا Etna درجزیرهٔ سیسیل قرارداده بود و در آنجا کارگران بیشمار زیر فرمان خود داشت که کوکلوپ ها Cyclopus خوانده میشدند. مرکز ایشان دراین کوه، جائی بنام مونجیبلو Mongibello بود (این نام که بعدها بدین کوه داده شده از کلمهٔ عربی جبل گرفته شده است). خدای خدایان هنگامیکه میخواست انسان یا خدا یا غول گستاخی رادرآتش خشم خود بسوزاند، یکی از صاعقه های خدای صنعترا از او میگرفت، واشارهٔ دانته بدین نکته است.

۲ — در میتولوژی یونان، تیتان ها Tianos یعنی غولان افسانه‌ای که نخستین فرمانروایان جهان بودند و بدست زئوس خدای خدایان مغلوب شده بودند، یکبار در درهٔ فلگراس Flegras در ناحیهٔ Tessalonia تسالونیای یونان گرد آمدندواز آنجا بکوه المپ مقرحکمروائی خدای خدایان و ارباب انواع دوازدهگانه حمله ور شدند. دراین نبرد، خدای‌خدایان صاعقه‌های بسیار راکه رب‌النوع صنعت بدو داد برسرایشان فروبارید و آنهارا تارومار کرد. دانته در دوزخ این افسانهٔ‌یونانی‌رابا‌ماجرای عصیان شیطان بخداوند ورانده شدن او ازآسمان در آمیخته واز لحاظ تمثیلی این هردو را مظهر عصیان گناه وشکست آن شمرده است.



گله‌هائی بیشمار ازارواح برهنه تن را دیدم که برسر آنها اخگرهای دشت آتشین فرو میریخت. (صفحهٔ ۲۸۱)

سرود چهاردهم

سپس باحالتی آرامتر بسوی من بر گشت و گفت : «وی یکی ازهفت پادشاهی است که شهر « تبه » را در محاصره گرفتند[1] ؛ و او در آنوقت نشان داد ، وهمچنان نشان میدهد

که خدای را تحقیر میکند وچنین مینماید که اورا از ارجی چندان نمیگذارد ؛ اما چنانکه وی را گفتم ، غیظ وخشم او خود زیوری شایستهٔ دل اوست .

اکنون در پی من آی ، وهشدار که پای بر شن سوزان مگذاری و هر دوپا را پیوسته در جانب جنگل داشته باشی . »

خاموش ، بمکانی رسیدیم که در آن جویباری بسیار کوچك از دل جنگل بر میآمد که هنوز یاد رنگ خونینش مرا بلرزه میآورد .

وچنان ازمیان شنها سرازیر میشد ، که گوئی آن جوئی بود که از «بولیکامه» بر میآید و روسپیان هریك حصه‌ای از آبش را برمیگیرند[2] .

بستر این جوی ، وهردو جدارش ، و نیز دولبهٔ بیرونین آن سنگ شده بود ، واین بمن فهمانید که باید آنجا را برای گذر بر گزینم[3] .

---

۱ ــ این محاصره ازطرف پولونیکس صورت گرفت کـه میخواست شهر را از تصرف برادرش اتئوکلس خارج کند (رجوع شود به سرود ۲٦ دوزخ) .

۲ ــ بولیکامه Bulicame چشمهٔ آب معدنـی معروفی درنزدیکی ویتربو Viterbo در ایتالیا . آب این چشمه بعلت آنکه منطقهٔ اطراف آن گوگردی است در بیرون آمدن اززمین جوشان است ، وترکیب املاح معدنی که درآن است بـدان رنگی قرمز میدهد. در روم قدیم طبق قانون یك ربع ازین آب بفواحش تعلق داشت، زیرا اینان اجازهٔ استحمام درحمامهای عمومی شهررا نداشتند. مجسمهٔ معروف ویتربو که در سال ۱٤٦۹ ساخته شده از این رسم کهن حکایت میکند .

۳ــ اشاره بدانکه بیرون ازاین دو کنارهٔ جوی ، همه جا پوشیده ازشن سوزنده است ؛

« از هنگام عبور ما از آن دری که بر روی هیچکس بسته نیست[1] ، میان جملهٔ آن چیز ها که نشانت دادم ،

هنوز دیدگان تو چیزی جالب تر از این جویبار که جملهٔ شراره‌ها و اخگرها را درخود خاموش میکند ندیده‌اند » .

چنین بود سخنان راهنمای من ؛ و لاجرم از او خواستم که آن مائده که خود میل خوردنش را در من پدید آورده بود از من دریغ مدارد[2] .

پس وی گفت : « درمیان دریا[3] ، سر زمینی است ویران که « کرتا » نام دارد و روزگاری جهان درزیر نگین پادشاه آن دریا کی وصفا میزیست[4] .

دراین جزیره کوهستانی است بنام « ایدا »[5] که پیش ازین رودخانه‌ها و درختان ، خرمی بخش آن بودند و اکنون متروك مکانی بی آب و درخت است .

زمانی « رآ » این کوهستان را بر گزید تا گهوارهٔ امنی برای پسرش شود ، و برای اینکه این پسر را نکوتر پنهان کرده باشد ،

---

۱ ــ دروازهٔ جهنم (رجوع شود به صفحهٔ ۱۵۹) ــ درینجا ویرژیل سخن میگوید .

۲ ــ یعنی : مشکلی‌را که خود برایم پیش آورده بود ، حل کند !

۳ ــ دریای مدیترانه .

٤ ــ کرت Creta جزیرهٔ معروف مدیترانه ، درجنوب یونان ــ پادشاه کرت: زحل Cronos که طبق میتولوژی یونان ، پیش‌از آنکه خدایان بدنیا آیند یعنی‌در « عصر طلائی » پادشاه جزیرهٔ کرت بود .

٥ ــ ایدا Ida کوهستان معروف جزیرهٔ کرت .

فرمان داد که بهنگام گریهٔ کودك سروصدای بسیار کنند[1] .

در دل این کوهستان، پیر مردی ستبر ایستاده که پشت به «دمیاط» دارد وچنان به روم مینگرد که گوئی این شهر آئینهٔ اوست[2] ،

سرش از زرناب ساخته شده و بازوان وسینه‌اش از سیم خالص، و بقیهٔ بدنش ، تاآنجا که تن بدوشاخه میشود ازمفرغ ،

واز آن جا بپائین او را از آهن بی غش ساخته‌اند، بجز کف پای راستش که از گل پخته است ، و او بدین پا بیش از آن پای دیگر تکیه میکند[3] .

۱ــ رئا Rea ، در افسانهٔ خدایان زن «کرونوس» و مادر ژوپیتر (زئوس) خدای خدایان بود . کرونوس (زحل) میدانست که یکی از فرزندانش بر او عصیان خواهد کرد و جایش را خواهد گرفت ، بدین جهت تمام بچه‌های خویش را بمحض تولد آنها می‌بلعید . هنگام تولد زئوس Zeus مادرش « رآ » سنگی را بشکل بچه درآورد وقنداقش کرد ، و کرونوس سنك را خورد . آنگاه « رآ » کودك نوزاد را در کوه « ایدا » پنهان کرد وجمعی‌ازندیمه‌های خود راکه Coryantes نام داشتند واداشت که هروقت بچه خواست گریه کند سروصدا براه اندازند تا کرونوس متوجه وجود کودك نشود و بدین ترتیب بود که زئوس بزرك شد وپدرش را از تخت خدائی فرودآورد . دریونان کهن رقص مذهبی معروفی بنام « کوروانتاها » وجود داشت که درآن حرکات مختلف این ندیمه ها برای جلوگیری از رسیدن صدای بچه بگوش پدر اونمایش داده میشد .

۲ ــ داامیاتا «Damiata» . بندر « دمیاط » درشمال مصر نزدیك‌اسکندریه، که از لحاظ جغرافیائی درمشرق جزیرهٔ کرت واقع شده ــ بنابراین مفهوم این جمله اینست که این مرد پشت بمشرق و رو به مغرب (روم) کرده است (چنانکه گوئی روم آئینهٔ اوست) .

۳ ــ این « پیرمرد قوی هیکل » برجسته ترین قیافهٔ « سمبولیك » دردوزخ دانته است و مظهر کلی بشریت بشمار میرود . اصل فکر ، بیقین از تورات گرفته شده (کتاب دانیال نبی ، باب دوم) که در آن نبوکدنصر پادشاه آشور خواب عجیبی می‌بیند وتعبیر آنرا ازمعبرین کلده وآشور خواستار میشود وبالاخره دانیا لنبی‌مشکل اورا حل میکند . درین باره در تورات عیناً چنین آمده است : « . . . تو ای پادشاه میدیدی ، واینك تمثال عظیمی بود ، واین تمثال بزرك که درخشندگی آن بینهایت و منظرهٔ آن هولناك بود پیش روی تو برپاشد ــ سراین تمثال از طلای خالص وسینه و

بقیه درصفحهٔ بعد

هریك از اعضای تنش، بجز آن قسمت زرین، شکافی دارد که از آن قطره های اشك بر میآید، و همین اشکهایند که این مغاره را پدید آورده‌اند.

درین دره، اشکها از سنگی‌سنگی سرازیر میشوند، و رودخانه‌های «آکرونته» و «استیجه» و «فلجتونتا» را تشکیل میدهند[1]، و آنگاه این رودها از مجرائی باریك براه می‌افتند.

تا بدان نقطه‌ای رسند که دیگر مسیرشان سراشیب نیست[2]، و در

بقیه ازصفحهٔ قبل

بازوهایش ازنقره وشکم ورانهایش از برنج بود ــ وساقهایش‌ازآهن وپایهایش قدری از آهن و قدری ازگل بود» بنابراین دانته ایـن صورت را از تورات گرفته، و باتغییر مختصری دراین‌جا آورده، ولی برای‌آن مفهوم وتعبیری غیراز آنچه در تورات‌آمده قائل شده است ــ این «پیرمرد درشت اندام» دراینجا مظهر بشریت واجزاء مختلف بدن اوهریك نمایندهٔ یك‌دوره از تاریخ جهانند. سر وی‌که از زر ناب ساخته‌شده، مظهر عصر طلائی گذشته، یعنی دوره‌ای است‌که هنوز بشر مرتکب گناهی نشده بود و «عصربیگناهی» بشمار میرفت (این لقبی است‌که اویدیوس در کتاب معروف خود «استحالات» بدان دوره داده است). قسمت نقره ای و قسمت مفرغین نمایندهٔدوره هـای تدریجی انحطاط و سقوط بشریتند. دو پـای راست وچپ پیرمـرد، نمایندهٔ «امپراطوری مقدس روم وژرمن» (پای آهنین) و «کلیـسای کاتولیك روم» (پای سفالین) هستند. این پای دومی، پایه‌ای سست تر دارد، وباوجود این «پیرمرد» بیشتر برروی‌آن تکیه کرده است. ــ اشکهای پیرمرد مظهر خطاها وگناهان بشرند، بدین جهت است که این قطرات اشك ازتمام قسمتهای بدن او جریان دارد، بجز از قسمت سرش که نمایندهٔ عصرطلائی یعنی‌دوره ایست‌که هنوزگناهی درآن صورت‌نگرفته بوده است. این اشکها ازکوهستان سرازیر میشوند (اشاره به سقوط وانحطاط) و آنگاه بصورت جویباری درمیآیند تا بعد تشکیل رودخانه های دوزخ (رودهای‌گناه) بدهند. قرارگاه این پیرمرد وطرز ایستادن او نیز مفهوم «سمبولیك» خاص‌دارد: وی در جزیرهٔ‌کرت، یعنی در محلی‌که تقریباً نقطهٔ اتصال هرسه قارهٔ آسیا و اروپا و افریقا بشمار میرود (ودر اینجا مفهوم مرکزیت‌زمانی را دارد) ایستاده، پشت‌به‌مشرق (مظهر «گذشته» ازنظرزمان وزادگان اولیهٔ مذاهب ازنظرمکان) ورو به‌مغرب (مظهر «آینده» ازنظرزمان، وکلیسای‌کاتولیك ازنظر مکان) کرده است. علت‌آنکه پائی‌که مظهرحکومت پاپ است از گل وخاك ساخته شده، اینست‌که بنظردانته دستگاه پاپ استحکام وقدرت‌کافی برای حکومت جهانی ندارد.

۱ ــ سه رودخانهٔ دوزخ.

۲ ــ یعنی: به‌طبقهٔ آخر دوزخ میروند که درآن‌سراشیبی جهنم بپایان‌میرسد.

آنجاست که «کوچیتو»[1] را پدید میآورند، و تو خود خواهی دید که این چگونه مردابی است، لاجرم اکنون از آن سخنی نگوئیم.»

ومن بدو گفتم: «اگر این جویبار بدین صورت که گفتی از دنیای ما سر چشمه گرفته باشد، برای چه تنها در اینجایش بچشم میتوان دید؟»

و او بمن گفت: «میدانی که این مکان شکلی مدور دارد، و تو با آنکه در سیر نزولی خویش، پیوسته رو بجانب چپ راهی بس دراز پیموده ای،

– با این همه، هنوز محیط حلقه را سراسر در نور دیده‌ای؛ لاجرم اگر، چیزی تازه بینی نباید که شگفتت آید».

و من باز گفتم: «استاد، پس «فله جتونتا»[2] و «لته» کجایند؟ که تو از یکی اصلا سخن نگفتی، و از آن دیگری گفتی که از این باران اشك پدید آمده است.»

جوابم داد: «شك‌مدار که جملهٔ پرسشهای ترا با گوش دل میشنوم، اما قاعدتاً باید دیدار این آب جوشان قرمز فام یکی از این دواشکال تراحل کرده باشد[3]؛

۱ـ کوچیتو Cocito ـ (به لاتینی کوسیتوس Cocytus)، پائین‌ترین‌رودخانه‌های دوزخ، که شیطان اعظم در وسط آن جای دارد (رجوع شود به سرود های ۳۲، ۳۳، و ۳٤ دوزخ)

۲ـ Flegetonta ، بمعنای رودخانهٔ جوشان یا جوشش آب قرمزرنك. نام این رود که دانته آنرا یکی ازرودهای چهارگانهٔ دوزخ دانسته ازکلمهٔ یونانی فلگوس گرفته شده، بدین جهت برخی از مفسرین دانته وبرا بخطا آشنا بزبان یونانی دانسته‌اند.

۳ ـ یعنی: این رود: فله جتونتا یکی از آن دو رودخانه‌ایست که مورد بحث تست

لته[1] را نیز بچشم خواهی دید ، ولی آنرا بیرون از این غرقاب در آنجا خواهی یافت که ارواح ، پس از تطهیر از آلایش گناهی که از آن توبه کرده‌اند ، برای غسل بدان خواهند رفت . »

آنگاه گفت : «اکنون وقت است که از جنگل دور شویم . هش دار که درست درپی من قدم برداری ، زیرا در راه ما از حاشیه های باریك و آتش نگرفته ، راهی پدید میآید که بر بالای آن جملهٔ شراره ها خاموش میشوند . »

---

۱ ـ Letè نام رودخانه‌ای در میتولوژی یونان ، که هر کس جرعه‌ای از آب آنرا بخورد گذشته را فراموش میکند. در کمدی‌الهی رود لته همین‌مفهوم ره‌دفراموشی را دارد ، بهمین جهت است که در دوزخ کسی حق فراموش کردن گذشته را ندارد . گفتهٔ ویرژیل که بعدها رود را خواهی دید اشاره بدان وقتی است که این دو نفر از دوزخ گذشته و وارد برزخ شده باشند که در آن‌باید خطاهای گذشته فراموش‌شود .

سرود پانزدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ: تجاوزکاران

منطقهٔ سوم: متجاوزین بخداوند

گروه دوم: اهل لواط

در طول کنارهٔ رود « فلجتونته » ، دانته وویرژیل آن‌قسمت را که خاص کفرگویان‌است درپشت سرمیگذارند وبقسمتی دیگرمیرسند که « اهل لواط » د. آنجا در حرکتند . اینان در راه خود حق توقف ندارند، زیراجریمهٔ یك‌لحظه توقف آنها صد سال خفتن درروی ریگهای سوزان است. بدین ترتیب این دسته رامیتوان سرگردانان وآوارگان جاوید دوزخ خواند .

غالب این دوزخیان مردمانی هنرمند ومشهورندکه دربین آنها شاعر، حکیم، سیاستمدار، فیلسوف واسقف میتوان یافت، ودانته‌باتعجب وناراحتی یکی ازاستادان عزیز خویش رانیز دراین جمع مییابد. اینان کسانی هستندکه با همهٔ خردمندی مرتکب گناه لواط شده وازاین راه خود، ا مستحق دوزخ کرده‌اند ، وشایدجای‌تعجب باشدکه در آن‌زمان ، یعنی دردوران جنگهای صلیبی وطغیان احساسات مذهبی د. اروپا این اندازه اهل لواط وجود داشته باشد .

سرود پانزدهم

اکنون در طول یکی از دو کنارهٔ سخت جویبار روانیم ، و بخاری
که از جوی بر میخیزد بر فراز آن سایه‌ای پدید میآورد که هم امواج
جوی وهم کرانه های آنرا از آتش مصون میدارد .

همچنانکه فلاماند ها ، میان « گویتسانته » و « بروجا » از بیم
دراز دستی امواج سدهائی میسازند تا دریا را دور کنند[1] ،

وهمچنانکه مردم «پادووا» در طول رود « برنتا» برای حفظ شهر ها
و کاخهای خویش ، پیش‌از آنکه « کیارنتانا » احساس گرما کرده باشد
آهنك سد سازی میکنند[2]

دراین رودخانه نیز چنین کرده بودند ، با این تفاوت که استاد این

---

۱ ــ Fiamminghi تلفظ ایتالیائی « فلاماندها » ، مردم ناحیهٔ فلاندر (نیمهٔ شمالی بلژیك) ، که خودرا فلمینگ میخوانند ــ گویتسانته Guizzante نام ایتالیائی ویسانت Wissant بندر معروف ساحل دریای شمال ، نزدیك بندر فرانسوی « کاله» ، که در قرون وسطی بندرگاه مهم وپر رفت و آمدی بود ــ بروجا Bruggia ، تلفظ ایتالیائی بروژ Bruges شهرمعروف بلژیك ، که درزمان دانته ازامروز بدریانزدیکتر بود ــ « بین ویسانت وبروژ » یعنی منطقه‌ای که میان دوحد غربی و شرقی فلاندر قرار دارد ، وطبعاً اشاره بخود ناحیهٔ فلاندر است که در ایتالیائی Eiandre خوانده میشود .

۲ ــ Padovani ، پادوئی‌ها ، اهالی شهرمعروف پادووا Padova درایتالیا ، در ایالت ونیز . برنتا Brenta رودخانه‌ای در شمال ایتالیا ، که از پادووا میگذرد و بدریای آدریاتیك میریزد . ــ کیارنتانا Chiarentana (بــه لاتینی کلارنتانا Clarentana) ، دوك نشین معروف ایتالیائی قرون وسطی که رود برنتا از اراضی آن سرچشمه میگرفت وامروزه کارینتسیا Carinzia نام دارد .ــ « پیش از آنکه کیارنتانا احساس گرما کند » ، اشاره بدین است که براثر گرما برفهای کوهستانهای این ناحیه ذوب میشود وباذوب آنها رود خانهٔ برنتا طغیان میکند وبدین‌جهت مردم پادووا قبلا در کنار این‌رود سدمیسازند تا علاج واقعه را قبل ازوقوع کرده باشند .

بنا ، هر که باشد [1] ، سدها را نه بدان بلندا و نه بدان پهنا ساخته بود .

کم کم چنان از جنگل دور شده بودیم که دیگر ، حتی اگر بپشت سر مینگریستم ، آنجا را نمیتوانستم دید .

ودرین هنگام صفی از ارواح را دیدیم که درطول حاشیهٔ رود بسوی ما میآمدند ، و هر یك از ایشان مارا بدان سان مینگریست که مردمان در هلال نو ،

یکدیگر را در تاریك روشن شامگاهان مینگرند [2] ، و جملگی همچو خیاطی سالخورده که بسوراخ سوزن خود نظر دوزد ، بدیدن ما مژگان بهم میزدند .

درین جمع که چنین بر اندازم میکردند [3] یکی مرا بشناخت ودامنم رابگرفت وبانگ برداشت : « چه اعجازی » !

ومن ، چون وی دست بسویم آورد ، بدقت بچهرهٔ بریان شده اش نگریستم ، وسوختگی صورتش مانع از آن نشد

که وی را بفراست بشناسم . لاجرم دست بسوی چهره‌اش پائین آوردم وپاسخ‌دادم : «سر برونتو، شمائید که اینجائید ؟ [4] »

---

۱ ــ یعنی : یاخداوند یاشیطان .

۲ ــ اشاره بدانکه درهنگام هلال (اول ماه قمری) شب تاریك استومردم ناگزیرند برای‌دیدن یکدیگر نزدیکترشوند وبادقتی بیشتر بهم نگاه کنند .

۳ ــ در متن چنین است : da cotal famiglia (درچنین خانواده‌ای) .

٤ ــ Ser Brunetto Latini سربرونتولاتینی دانشمند وسیاستمدارفلورانسی قرن سیزدهم مسیحی (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۰ ــ ۱۲۹٤) که چندین‌سال سفیر فلورانس در دربارهای مختلف بودویکبار در۱۲۹۰ براثر پیروزی گیبلین هایعنی رقبای سیاسی‌خود مجبور بفرار ازفلورانس شد ، امـا در ۱۲٦٦ پس‌از پیروزی مجدد گوئلف ها بشهر خویش بازگشت ومقامات‌بلند یافت . وی مؤلف چندین کتاب مشهور است که از جملهٔ

بقیه در صفحهٔ بعد

و او گفت « پسرم ، بدت نیاید اگر « برونتو لاتینو » قدمی چند همراه تو واپس آید و دگر یارانش را براه خویش گذارد » .

بدو گفتم : « تا آنجا که در اختیار من است خود این را از شما خواهانم ؛ و اگر مایل باشید که در کنارتان نشینم چنین خواهم کرد ، بشرط آنکه مصاحب من با چنین کاری موافق باشد ، زیرا من در اختیار اویم » .

وی گفت : « پسرجان ، هر کس از جمع ما که دمی بر جای ایستد ناگزیر باید صدسال پس از آن بر روی زمین خفته ماند ، ولی در زیر باران آتش از جای نجنبد .

لاجرم تو همچنان براه خویش رو ، و من در کنارت خواهم آمد و خواهم کوشید تا دست بر جامه‌ات داشته باشم ، و آنگاه دوباره به یاران خویش خواهم پیوست که میروند و بر عذاب جاودان خود میگریند »

دل آن نداشتم که پای از کنارهٔ جویبار بیرون نهم تا دوشادوش او روم ؛ اما سر بزیر افکنده بودم و حال آن کس را داشتم که با فروتنی در کنار کسی دیگر روان است .

و وی چنین آغاز کرد : « چه طالعی یا سرنوشتی ترا پیش از

بقیه از صفحهٔ بعد

آنها Treaor (بزبان فرانسه) و Tesoretto (به زبان ایتالیائی) را باید نام برد که در حقیقت نوعی دائرةالمعارف علوم آن دوره بشمار میرود . غالباً بدلیل آنکه دانته ویرا استاد خطاب کرده اورا معلم دانته شمرده‌اند ، اما ظاهراً این خطاب استاد بیشتر صورت تکریم ویرا دارد . در تمام دوزخ ، دانته فقط دونفر از دوزخیان بجای تو (Tu)، شما (Voi) خطاب میکند، که یکی از آنها همین سر برونتو، و دیگری فارینانا است (رجوع شود به سرود دهم دوزخ ، صفحه ۲۱۸)



« . . . سر برونتو ، شمائید که اینجائید ؟ » (صفحه ۲۸۱)

روز باز پسینت بدینجا کشانده ؟ و این مردی که ترا رهنمون است ، کیست ؟ »

پاسخش گفتم : « در آن جهان بالا ، در زندگانی شیرین ، پیش از آنکه ایام عمرم بکمال رشد رسیده باشد راه را در دره‌ای گم کردم [1]

دیروز بامداد پشت بدین دره کردم ، ولی درست در آن هنگام که از نو بدان باز میگشتم بااین‌مرد روبرو شدم واکنون او ازین راه به‌خانهٔ خویشم باز میگرداند [2] . »

واو بمن گفت: «اگر راست باشد که من در دوران زندگانی خود پیشگوئیهائی بجا کردم ، دراینصورت آگه باش که چون بدنبال ستارهٔ خوش‌روی، بیقین بساحل رستگاری خواهی رسید ؛

واگر من زودتر از آنچه باید نمرده بودم [3] ، ترا مشمول لطف آسمان میدیدم ودرانجام مهمی که‌درپیش داری قویدلت میکردم .

اما این ناسپاسان زشت نهاد که در روزگاران پیشین [4] از فیزوله

---

۱ ــ بعقیدهٔ دانته کمال رشد درنیمهٔ زندگی (۳۵ سالگی) حاصل میشود که در آن منحنی شخصیت ببلندترین نقطهٔ خود میرسد واز آن پس‌این منحنی روبه نزول میرود (آغاز سرود اول دوزخ)

۲ ــ riducemi a ca در اینجا کلمهٔ خانه Casa بصورت مخفف آن Ca که نشانهٔ صمیمیت وصفای خاص است بکار رفته ، زیــرا مراد ازخانه یاکانون خانوادگی دراینجا خانهٔواقعی نیست، بلکه بهشت است که آدمی درآن خوشبختی وآرامش‌واقعی خانه را احساس میکند ، ودانته بمخاطب خود میفهماند که اکنون بدنبال خانهٔ گمشدهٔ خود میگردد .

۳ ــ هنگام مرگ سربرونتو لاتینی ، دانته ۲۹ سال داشت .

٤ ــ ab antica کلمهٔ لاتینی، بمعنی سابقاً ،که در اینجا بهمان صورت لاتینی آن آورده شده است ،

سرازیر شدند وهنوز هم بدین کوهستان، صخرهٔ آن پیوسته اند[1] .

بخاطر فضائل تو با تو دشمنی پیشه خواهند کرد ، ، باید هم که چنین کنند ، زیرا انجیر شهد آگین را میان غبیراهای تلخ جای نیست .

اینان از دیر باز به کور باطنی شهره‌اند[2] . مردمی هستند خسیس وحسادت پیشه ومغرور : هش‌دار که از این کسان بپرهیزی

طالع تو آن اندازه افتخارت ذخیره دارد که هر دو دستهٔ این شهر ترا دشمن جان خواهند بود[3] ، اما از خواستن تا توانستن راهی دراز است[4]

۱ ــ Fiesole ــ فیزوله شهری بود که اتروسک ها در دورانی که برقسمت اعظم ازایتالیا تسلط داشتند ، در دامنهٔ تپه‌ای درچهار کیلومتری شمال‌فلورانس کنونی ساخته بودند .

مردم این شهر در پیکاری که میان سزار و کاتیلینا درگرفت جانب کاتیلینا را گرفتند ، در نتیجه سزار پس ازپیروزی خود این شهررا باخاك یکسان کرد و شهری دیگر درنزدیك آن کنار رود آرنو ساخت که آنرا فلورانس نامید ، وبازماندگان‌شهر فیزوله وعده‌ای از رومیان تازه نفس‌را بدانجا کوچ داد . درشهر جدید ، رومیان طبقهٔ اشراف‌را تشکیل می‌دادند ولی‌تعداد فیزولی‌ها بیشتر بود ، بدین جهت حیات اجتماعی و سیاسی شهر فلورانس پیوسته دستخوش‌اختلافات ومبارزات داخلی بود. دانته خودش را از اعقاب رومیانی میداند که دربن شهر متوطن شدند .

۲ــ هنوزهم درایتالیا ضرب‌المثل است که : «مثل فلورانسی ها کور است» ، یعنی زود فریب میخورد ، یا دیدهٔ بصیرت ندارد . ظاهراً منبع مثل افسانه‌ای قدیمی است که طبق‌آن مردم شهر پیزا دوستون کهنهٔ سنگ سماق را بجای دوستون‌نو وتازه ساز به فلورانسی‌ها قبولاندند وبقول ما بدانها قالب کردند ، ونیز این افسانه که مردم فلورانس فریب توتیلا سردار استروگت را خوردند و دروازه های شهر را بسوی او گشودند ، ودر نتیجه وی شهررا بباد غارت داد .

۳ ــ در اصل چنین است : Avranno fame di te (گرسنهٔ تو خواهند بود) ، یعنی : دستهٔ سیاه ها که دشمنان تواند ترا محکوم به تبعید ومرك خواهند کرد، ودستهٔ‌سفیدها نیز به‌پندهایت وقعی نخواهند گذاشت، واین‌هردومایهٔ افتخارتست.

٤ ــ در اصل این ضرب‌المثل آورده شده که در فارسی نامأنوس است : ma lungi fia dal becco l'erba * از منقار تاعلف راهی دراز است .

این ددان فیزولی [1] را بگذار تا خویشتن را بچنگ و دندان بدرند،
اما حق دست درازی بدان کس را نداشته باشند که شاید پای بر تخته پهن ایشان گذارد
و در خون خود بقایای نطفهٔ مقدس آن رومیانی را داشته باشد که
پس از پیدایش آشیان این همه فساد و بد نهادی، همچنان در آن شهر باقی ماندند.»
پاسخش دادم: «اگر جملهٔ دعاهای من اجابت پذیر بودند، شما
تا کنون از جرگهٔ زندگان بیرون نرفته بودید،
زیرا هنوز چهرهٔ پدرانهٔ محبوب وعزیز شما را، در آن روزگاران
که درروی زمین در هرفرصتی مساعدم میآموختید
که چگونه آدمی خویشتن را حیات جاودان میتواند داد، برلوح
خاطر دارم و پیوسته یادش افسرده ام میکند، و بسیار بجاست که
تا زنده ام از زبان خود من بشنوید که تا چه اندازه از این بابت وامدارشمایم.
آنچه را که در بارهٔ سر نوشت من گفتید، مینویسم و محفوظش
میدارم تا در بارهٔ آن، و نیز در بارهٔ سخنی دیگر که بمن گفته‌اند [2]،
از بانوئی که بر حقیقت امر آگاهست پرسش کنم، بدین شرط که بنزد
این بانو توانم رسید [3]

۱ ـ ددان فیزولی، اشاره به اهالی فیزوله که بعد از انهدام شهر خود به فلورانس آمدند ودانته از ایشان باتحقیر نام‌میبرد، زیراچنانکه گفته‌شد وی خودرا از رومیانی میداند که بدین شهر آمدند ـ تخته پهن ایشان، یعنی آنکه همدیگر را میدرند واز کشتگان بستری برای زندگان بسازند.

۲ ـ اشاره به تفته فاریناتا (به صفحهٔ ۲۲۵ شرح ۶ مراجعه شود)

۳ ـ اشاره به بئاتریس

فقط مایلم بر این نکته نیك آگاه باشید که من تا آنجا که از وجدان خویش ملامتی نشنوم ، آمادهٔ آنم که ارادهٔ تقدیر را گردن نهم.

این پیشگوئی نیز در گوش من تازگی ندارد[1] ؛ درین صورت بگذا ید فرشتهٔ اقبال هر آنسان که میخواهد چرخ خویش را بگرداند و روستائی کج بیل خویش را[2] ! »

و استاد من که این بشنید در جانب‌راست خویش بپشت سر برگشت و در من نگریست و گفت : « کسی خوب میشنود که خوب بخاطر سپارد[3] . »

ومن همچنان با«سربرونتو» سخن میگفتم و راه میرفتم ، و پرسیدم که سرشناسترین و برجسته ترین همراهانش کیانند :

و او بمن گفت : « شایسته است که‌تنی چند از ایشان را بشناسی ، اما در بارهٔ دیگران سخن ناگفتن اولی است ، زیرا وقت برای شمارشی چنین دراز ، تنگ است .

همین اندازه بدان که اینان‌جملگی کشیشانی‌بودند، و نام آوراني، که جملگی در آن جهان با گناهی واحد آلوده شدند[4] .

«پریشیانو »[5] در جمع این تیره روزانست ، و نیز « فرانچسکو ـ

---

۱ ـ اشاره به پیشگوئیهای چیاکو (سرود ششم) وفاریناتا (سرود دهم) .

۱ ـ ضرب‌المثل ایتالیائی Giri Fortuna la sua ruota coma la piace e il villan la sua marra ! که مفهوم آن اینست : بگذار هر کسی مشغول کار خودش باشد .

۳ ـ اصطلاح دیگر ایتالیائی Bene ascolta chi la nota که مفسرین دانته تعبیر مفهوم واقعی آن اختلاف نظر دارند .

٤ ـ یعنی همه اهل لواط بودند .

٥ ـ Priscian (o) شاعر ونحوی معروف لاتینی ، که در نیمهٔ اول قرن ششم میلادی درآسیای صغیر میزیست .

دا کورسو »[1] ؛ واگر باز خواهان شناسائی درد کشانی چنینی ،
آن کس را در این جمع میتوانی دید که بدست خدمتگزار
خدمتگـزاران خداوند[2] از « آرنو » به « باکیلیونه » رفت تا رگ و پی
هرزه خوی خویش.[3] درآنجا بدست خاك سپارد .
دلم میخواست سخن درازتر کنم ، اما فزون از این با تو همراهی
نتوانم کرد ، زیرا ازدور دودی تازه در شنزار میبینم .
کسانی دیگر بجانب ما میآیند که مرا حق در آمیختن با آنان
نیست . لاجرم گنجینهٔ خویش را که هنوز مایهٔ زندگانی منست[4] بدست
تو میسپارم ومیروم وبیش‌ازین چیزی از تو نمیطلبم . »
آنگاه بعقب باز گشت و بصورت یکی از آن کسان در آمد که در

---

۱ ــ Francesco d'Accorso حقوق دان معروف ایتالیائی در قرن‌سیزدهم میلادی‌که دربولونیا (ایتالیا) میزیست واز ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۰ درOxford انگلستان تدریس کرد ودر ۱۲۹٤ دربولونیا مرد .

۲ ــ خدمتگزار خدمتگزاران خداوند : یکی از القاب رسمی پاپ است که همیشه بــه لاتینی گفته میشود (Servus servorum Dei) ، ودر اینجا دانته آنرا بااستهزا درموردپاپ بونیفاتسیوی هشتم بکار برده است. ــ Arno ، آرنو رودخانه‌ای است که از فلورانس میگذرد و شرح آن قبلا داده شد ــ Bacchiglione باکیلیونه رودخانه‌ای است در شمال ایتالیا ، کــه از کنار شهر ویچنتسا Vicenza میگذرد و بدریای آدریاتیك میریزد. ــ اشارهٔ دانته دراینجا بهشخصی‌است بنام‌آندرئا دئی‌موتسی Andrea dei Mozzi که اسقف فلورانس بود وپاپ اورا باغوای برادر این اسقف که میخواست جای اورا بگیرد وویرا متهم به لواط کرده بــود ، از آرنو به باکیلیونه انتقال داد ، یعنی ازشهر فلورانس درکنار رود آرنو به شهر Vicenza درکنار رود باکیلیونه فرستاد ، ووی اندکی بعد در آن‌شهر مرد .

۳ ــ li mal protesi nervi ؛ این ترکیب رامم میتوان اعصاب هرزه خو و فاسد معنی کرد وهم نعوظ درغیر مورد مجاز ، و شاید این تعبیر اخیر ، باتوجه بــه اتهام لواط که به اسقف مورد بحث وارد آمده مناسب‌تر باشد .

٤ ــ اشاره به کتاب Tresor (گنجینه) برونتو لاتینی ، کــه قبلا ذکر آن رفت .

روستای « ورونه » بدنبال پرچم سبز میدوند ، وی در این میان
آن کس بنظر میرسید که برنده است ، نه آنکه بازنده است[1]

۱ ــ درشهر Verona (شمال ایتالیا) سالی یکروز در دشتی درحومهٔ شهر که سنتالوچیا Santa Lucia نام داشت میان جوانان شهر مسابقهٔ دو برقرار میشد ، و جایزهٔ برندهٔ این مسابقه یك پرچم سبز بود که وی حق داشت در همهٔ سال آنرا همراه داشته باشد . اشارهٔ دانته به تند دویدن سر برونتو ازین رواست که وی برای همراهی بادانته وسخن گفتن با او راه زیادی را بقهقرا آمده وناچار برای رسیدن بسایر همدردان خود میبایست مسافتی راه را بدود .

سرود هجدهم

طبقهٔ هفتم : تجاوزکاران

منطقهٔ سوم : متجاوزین به خداوند

گروه دوم : اهل لواط

ویرژیل ودانته همچنان بـه راه خود میروند و دراین‌مسیر با دسته ای دیگر ازاهل لواط مواجه میشوند .

اینان‌نیز غالباً ازبزرگان معاصردانته یابزرگان گذشته هستند، که سه تن ازرجال برجستهٔ قرن سیزدهم را درمیان آنها میتوان یافت. درپارهٔ برخی ازایشان‌اطلاعات تاریخی که حاکی‌ازصحت این اتهام باشد دردست هست، ولی برخی دیگر هستند که جز ادعای دانته هیچ دلیلی براین نـوع انحراف‌آنان وجود ندارد . اهل لواط سرود پیش بیشتر اهل علم وهنر بودند ، ودراین سرود بیشتر اهل سیاست هستند .

در آخر سرود یعنی هنگامی که شاعران بـه بالای پرتگاهی میرسند که مشرف بـه طبقهٔ هشتم دوزخ است ، دانته بدستور ویرژیل طنابی راکه بجای کمربند بر کمر دارد بازمیکند وبه ویرژیل میدهد دربارهٔ مفهوم این طناب بحث هـای بسیار شده که رئوس آن در حاشیهٔ مربوطه آمده است .

سرود شانزدهم

بجائی رسیده بودم که در آن صدای ریزش آبی کـه بحلقهٔ دیگر فرو میریخت ، همانند صدائی که از کندوی زنبوران بر خیزد بگوش ما میرسید ؛

و ناگهان سه شبح را دیدم که از جمع دوزخیانی که زیر باران شکنجه زا روان بودند جدا شدند

و دوان دوان بسوی ما آمدند ، و هر یك از ایشان بانگ میزد :

« تو که از روی جامه‌ات یکی از زادگان شهر فساد آلودهٔ ما مینمائی ، بر جای بایست . »

آوخ که در تن آنان چه بسیار زخمها و شکافهای تازه و کهنه دیدم که از شعله‌های آتش پدید آمده بود ، وتنها یادشان بس‌است که هنوز هم دلم را بدرد آرد .

مرشد من که فریـاد آنان را بشنید بر جای ایستاد و نظر بجانب من گرداند و گفت : « درنگ کن ، که شایسته است با ایشان بنزاکت رفتار کنی ؛

و اگر این آتش طاقت فرسای سوزان درکار نبود ، بیقین میگفتمت که شتابندگی در گفتگو با این چنین کسان بیش از آنکه آنانرا مفید افتد ترا سودمند است . »

بر جای ایستادیم و آنان ضجهٔ کهن از سر گرفتند، و چون بکنار ما رسیدند هر سه گرداگرد هم بچرخ در آمدند[1]،

وچون کشتی گیران برهنه و تن به روغن آلوده که پیش از آنکه باحریف دست بگریبان آیند دیری برای آماده کردن خود بدور خویش میچرخند، از گردش خود حلقه‌ای ساختند

وچرخ زنان پیوسته روی بجانب من داشتند، چنانکه گردنهای آنان همواره در جهتی خلاف حرکت پاهایشان درسفر بود.

و یکی از ایشان سخن چنین آغاز کرد: «هرچند سختی این شنزار و سر و روی سیاه شده و در آتش سوختهٔ ما بناچار بی‌اعتنائی کسان را بما و خواهشهای ما برمیانگیزد،

تو لااقل بخاطر نام‌آوری مابامااز درمدارا در آی و بگو: که‌هستی که باقدمهائی استوار چنین آسوده خاطر از دوزخ گذر میکنی؟

این کس که مرا در دنبالش روان می‌بینی، باهمهٔ برهنه تنی و پوست کندگی که اکنون دارد در آن جهان مقامی بالاتر از آن داشت که میتوانی پنداشت.

وی نوادهٔ «گوالدرادای» نیکنهادو «گویدو گوئرا» نام داشت

---

۱ ــ در سرود پیش گفته شد که دوزخیان این قسمت حق ندارند حتی لحظه‌ای برجای خود آرام گیرند، وگرنه بجرم هرلحظه توقف صد سال تمام برروی زمین سوزان خفته خواهند ماند. مفهوم این بند ودوبند بعد، اینست که این‌سه‌نفر مجبورند در حین گفتگو بادانته پیوسته بدور خود بگردند واز خویشتن چرخی بسازند و درعین حال دائماً نگاه‌خودرا متوجه شاعر کنندتابدین ترتیب هم بااو صحبت کرده وهم‌متوقف نشده‌باشند.

ودر دوران زندگی، از راه خردمندی و از راه شمشیر زنی، کارهائی بزرگ کرد[1]

آن دیگری که در پشت سر من بر روی شنها روان است «تگیایو آلدو براندی» است که حق بود سخنش در آن جهان بالا مسموع افتاده باشد[2]

ومن که همراه ایشان بدین عذاب گرفتارم، «یاکوپو روستیکوچی» هستم که زن ترشرویم بیش از هر کس دیگرم آزار رسانید[3].»

اگر از آتش در امان بودم، بیقین خویش را بپائین میافکندم تا

---

۱ ـ Gualdrada گوالدرادا دختر یکی از اشراف ایتالیائی اهل راونا بود. این زن زیبا را افسانه‌ای قرون وسطائی درسراسر اروپا مشهور کرد. طبق این افسانه، اوتون Otton چهارم امپراطور آلمان وایتالیا، یك روز وی را درحین اجرای مراسم مذهبی در کلیسا دید واز پدر دختر که در کنارش ایستاده بود پرسید که این دختر زیبا کیست؟ پدرش گفت: وی دختر کسی است که مفتخر خواهد بود اگر امپراتور روی دخترش را ببوسد. گوالدرادا که این حرف را شنید باعتراض گفت: هیچکس، حتی امپراتور، حق بوسیدن مرا ندارد مگر اینکه شوهرم باشد. اوتن بقدری این گفته را پسندید که دختر را بیکی از اشراف بزرك کشورش بزنی داد و ناحیه‌ای آباد را تیول او کرد. ازاین ازدواج کنت های گویدی ناحیهٔ مودیلیانو پدید آمدند که یکی از آنها گویدو گوئرا Guido Guerra است که دراینجا نام برده شده است. این کنت سرداری معروفی بود که فرماندهی دستهٔ گوئلف هارا در فلورانس داشت ولقب گوئرا (جنك) بخاطر دلاوریهای او بوی داده شده بود

دانته تنها کسی است که اورا اهل لواط شمرده است.

۲ـ Tegghiaio Aldobrandi تگیایو آلدوبراندی ازخاندان اشرافی معروف فلورانس «آدیماری» بود، ودرحدود سال ۱۲۶۶ مرد. مردی بود هم شجاع وهم باتدبیر، چنانکه پیش از جنك مشهور مونتاپرتی (رجوع شود بسرود دهم وحواشی آن) میان فلورانسی‌ها وسینه‌ئی‌ها، بمردم فلورانس توصیه کرد که از این جنك اجتناب کنند، اما فلورانسی‌ها پند وی‌را نشنیدند وشکستی‌خونین خوردند. اشارهٔ دانته باینکه میبایست پند او موردقبول قرار گرفته باشد بدین موضوع است. وی نیز از کسانی است که فقط از طرف دانته متهم بلواط شده است.

۳ـ Iacopo Rusticucci یکی از نجبای فلورانس، که از زندگی او اطلاعات زیادی دردست نیست. وی در قرن سیزدهم مسیحی میزیست ودرسال ۱۲۵۴ بنمایندگی این شهر مأمور مذاکره باشهرهای ایالت توسکانا شد وبعداز ۱۲۶۶ مرد. زن او زنی ترشروی وبدخلق بود، بطوریکه شوهرش را ازنوع زن بیزار کرده و بعشقبازی با امردان واداشته بود.

بمیان اینان روم، و پندارم که راهنمای خردمند من نیز چنین کاری را اجازتم میداد.

آنگاه چنین آغاز کردم: «آنچه بدیدار شما احساس میکنم، حس بی اعتنائی نیست، رنج و غمی چنان سخت است که دیری خواهد گذشت تاآنرا یکسره از دل بیرون توانم برد.

و این رنج گران را از همان هنگام در خود یافتم که این مرشد من با سخنان خویش بمن فهماند که نزدیك شوندگان کسانی چون شمایند.

من نیز از شهر شما هستم وهماره نامهای پر افتخار شما و داستانهای هنر نمائیهایتان را باعلاقهٔ بسیار شنیده وباز گو کرده‌ام.

اکنون از حنظل دوری میگزینم تا در پی آن سیبهای شهدآگینی روم که راهنمای حقیقت گوی من وعدهٔ آنها را بمن داده است [1]. اما برای اینکار باید نخست تانقطهٔ مرکزی پائین روم [2].»

آنگاه مخاطب من پاسخ داد: «کاش دیر زمانی روح تو تنت را راهنمون باشد، وپس از مرگ نیز نام بلندت بر جای بماند؛

اما، بگوی که آیا هنوز هم نزاکت و ارزندگی در شهر ما بشیوهٔ دیرین مقامی دارند یابرای همیشه از آن رخت بر بسته‌اند؟

---

۱ ــ حنظل: اشاره به گناه ــ سیبهای شیرین: اشاره برستگاری و بخشش خداوندی.

۲ــ یعنی: باید قبلا تا آخرین نقطهٔ جهنم که نقطهٔ مرکزی زمین است بروم تا بعد از آن بتوانم راه عالم رستگاری را در پیش گیرم.

زیرا «گولیمو برسیره»[1] که دیر زمانی نیست که همراه ما بفغان برخاسته‌است، و هم‌اکنون نیز درآن کنارش‌باسایر یاران ما روان‌می‌بینی، باسخنان خود مارا درین باره سخت پریشان کرده است.»

«تازه بدوران رسیدگان [2] و نوکیسگان، ترا، ای فلورانس، آکنده از آن افراطکاری و غروری کرده‌اند که امروز از دستش بفغان آمده‌ای.»

این‌کلمات را با بانگی بلند و با سری افراشته گفتم، و آن هر سه که این پاسخ مرا شنیدند بیکدیگر نگریستند، بدانسان که بر چهرهٔ حقیقت بنگرند؛

وجملگی پاسخ دادند: «اگر همواره کسان را چنین ارزان راضی توانی کرد [3]، بسی نیکبختی که اندیشه را با گفتار یکی داری!

درین‌صورت، اگر این ظلمتکده‌را ترك گوئی وبدانجائی باز گردی که در آن جلوهٔ ستارگان زیبا را میتوان دید، در آنوقت که با تردماغی بگوئی که ـ آنجا بودم . . . ـ[4]

۱ ـ Guglielmo Borsiere ؛ دربارهٔ این شخص نیزاطلاعات‌زیادی دردست نیست. چون نامش معنی سکه ساز میدهد، تصور میرود که وی بصرافی اشتغال داشته وبنا بگفتهٔ دانته اندکی پیش ازسال ۱۳۰۰ مرده است. در کتاب‌معروف «دکامرونه» بوکاچو Boccaccio (روز اول ـ داستان هشتم) بدو اشاره شده، ودرآنجا از وی باحترام یاد شده است. ظاهراً وی مردی بی‌آزار بوده که بیشتر بدلالی محبت‌وشوهر-دادن دخترهای اعیان اشتغال داشته است.

۲ ـ La gente nuova ـ برخی ازمفسرین دانته این اشاره را شامل‌اهالی دهات اطراف فلورانس دانسته‌اندکه در اواخر قرن سیزدهم بشهر روی‌آوردند و در آن سکنی گرفتند و دانته در سرودهای پانزدهم و شانزدهم بهشت مهاجرت آنها را یکی از عوامل انحطاط فلورانس شمرده است. درین صورت باید این کلمه را تازه آمدگان معنی کرد.

۳ ـ یعنی: اگر بهمین آسانی بتوانی مشکل دیگران را حل کنی

۴ ـ یعنی: آنوقت که از دوزخ میگذشتم ...

کاری کن که مردمان مارا نیز بیادآرند » آنگاه ایشان چرخ خود را گسستند وپاهایشان با چنان چالاکی راه گریز در پیش گرفت که گوئی بالهائی بود که بر تنشان رسته بود .

و در چنان کوتـاه زمانی از نظر پنهان شدند کـه حتی گفتن « آمینی » را بس نبود . و درین هنگام بود که استاد من صلاح ما را در عزیمت دید .

در دنبالش براه افتادم ، و چون اندکی رفتیم صدای آب ، چنان نزدیك یافتیم که بدشواری سخنان یکدیگر را میتوانستیم شنید .

همچو آن رودخانه‌ای که بسترش نخست در « مونته‌وزو » در دامنهٔ چپ «آپنینو» بجانب مشرق گسترده است ،

ودربالادست کوه ، پیش‌از آنکه به بستر سفلای خود فرود آید ودر «فورلی » نام خویش را از کف دهد «آکواکتا » نام دارد ،

ودر بالای « سن بنه‌دتو » از فراز « آلپ »در محلی که حقاً هزار رهبان در آن سکنی میتوانند جست به پرتگـاهی عمیق فرو میریزد و میخروشد[1]

این آب تیره را نیزدرپای صخره‌ای پر شیب چنان خروشان یافتیم

۱ـ اشاره بهرود Montone (مونتونه) ، که از کوهستان وزو Monte Yeso (در اصطلاح امروزی مونویزو Monviso) در شمال ایتالیا سرچشمه میگیرد و تا پیش ازرسیدن بـه شهر معروف فورلی Forli ، آکواکتا Acquacheta نام دارد ــ آپنینو Appennino نام رشتهٔ جبال معروف ایتالیاست که ازشمال بجنوب قسمت‌شبه جزیره‌ای ایـن کشور کشیده میشود ــ سن بنه دتو San Benedetto نام دیر مشهور فرقهٔ مذهبی بندیتینی (بندیکتن) اسـت که اندکی بالاتراز شهر فورلی ، دردامنهٔ جبال آپنین قرار داردــ آلپه Alpe رشته جبال معروف آلپ در شمال ایتالیاست کـه در ادبیات ایتالیائی بطور اعم نیز بمعنی کوه بکار میرود .

که چیزی نمانده بود غریو آن پردهٔ گوش مارا بدرد.

طنابی بجای کمر بند همراه داشتم که یکبار در صدد بر آمده بودم با آن پلنگی را که پوست لکه لکه داشت اسیر کنم[1]

بفرمان راهنمای خویش این طناب را از کمر باز کردم و تابش دادم و بصورت کلافی در آوردم و بدویش سپردم.

آنگاه وی بجانب راست چرخید و طناب را اندکی دورتر از کناره در داخل ورطهٔ بلند بپائین افکند.

در دل گفتم: «بناچار این کار تازهٔ استاد من نتیجه‌ای تازه در پی دارد که دیدگان وی باچنین دقت نگران آن است»

اما! چه اندازه باید جانب احتیاط را در کنار آن کسان نگاه داشت که نه تنها کارهای مارا می‌بینند، بلکه اندیشه‌های پنهان ما نیز از دیدهٔ بصیرتشان پوشیده نمیماند[2]!

و او بمن گفت: زود باشد که آنچه را که من در انتظار آنم وتو در اندیشه‌اش هستی ببینی، و زود باشد که او خویشتن را بتو بنماید.»

آدمی را باید که دهان از گفتن حقیقتی دروغ نما بر بندد تا

۱ ـ این طناب که در اینجا بطور ناگهانی از آن گفتگو میشود، و نیز دانته برای اولین بار اظهار میدارد که درجنگل تاریك خواسته است پلنك را با آن اسیر کند وموفق نشده است، تاکنون باعث بحثهای بسیار شده است. تردیدی نیست که چنین طنابی مفهوم سمبولیك دارد، ولی مقصود ازآن واقعاً چیست؟ خیلی‌ها آنرا مظهر پاکی وبرخی مظهر ناپاکی دانسته‌اند. آنچه بحقیقت نزدیکتر می‌نماید اینست که این طناب، مظهر از خودگذشتگی وریاضت نفس است که اساس آئین فرانسیسکن بشمار میرود دانته در هنگام جوانی عضو این فرقهٔ معروف فرانسیسکن بود که علامت مشخصهٔ آنها طنابی است که بر کمر دارند، ولی رسماً جزو این فرقه درنیامده بود.

۲ ـ اشاره بدانکه ویرژیل این اندیشهٔ پنهان اورا بلافاصله دریافته است.

بی‌سببی خویشتن را بد نام نکرده باشد ،

اما من دراینجا خاموش نمیتوانم ماند ؛ و برای تو ، ای خواننده، بد اشعار این «کمدی» که کاش دیرزمانی پسند خاطر کسان ماند[1] سوگند میخورم

که از خلال فضائی غلیظ و تیره ، هیکلی را که دیدارش هراس در بیباك ترین دلها می‌افکند دیدم که شنا کنان بالا آمد ،

وحال آن کسی‌را داشت که‌برای آزاد کردن لنگری که بصخره‌ای یا چیز دیگری درزیر دریا قلاب شده باشد ، در آب فرو رود و هنگام بر آمدن بازوان را ببالا بگشاید و پاهای خود را بجانب خویش کشد .

---

۱ ــ بجز دراهداء نامه کتاب (رجوع شود بصفحهٔ) این تنها موردی است که دانته نام‌اثرخودرا ذکر کرده وآنرا کمدی Commedia نامیده‌است. درتلفظ‌ایتالیائی این کلمه، باید تکیهٔ کلام را رویحرف e گذاشت ؛ ولی درشعر دانته این کلمه طوری آورده شده که‌باید تکیهٔ کلام روی‌حرف i گذاشته‌شود ، و این طرزتلفظ، تلفظ یونانی است . دریك جای دیگر این اثر، (بهشت، سرود بیست وپنجم ، بند اول) دانته کتاب خودرا شعر مقدس Il Poema sacro نامیده است

دوهفدهم

طبقهٔ هفتم دوزخ : تجاوزکاران

منطقهٔ سوم : متجاوزین بخداوند

گروه سوم : رباخواران

دانته به آخرین قسمت طبقهٔ هفتم دوزخ رسیده است که قلمرو دومین دسته ازدسته بندیهای سه گانهٔ دوزخ یعنی‌دستهٔ تجاوزکاران در آنجا بپایان میرسد وسومین طبقه که خاص اهل‌غدر وحیله است آغاز میشود .

قسمت آخر از طبقهٔ هفتم راکه درآن رباخواران مسکن‌دارند دانته بتنهائی بازدید میکند ، زیرا دراین ضمن ویرژیل مشغول چانه زدن باعفریتی است که باید این دورا بربال خود نشاند وبطبقهٔ هشتم برد . دانته این عفریت راکه از چهره های برجستهٔ دوزخ است مظهر ناهنجار غدر وشنعت مینامد، بنابراین وی تجسم خیانت ونادرستی‌است که وجه مشخص گناهکاران دو طبقهٔ آخر دوزخ است .

درجمع رباخواران که چهارزانو در روی شن‌های سوزان وزیر باران‌آتش برزمین نشسته ودائماً دیده به‌کیسه‌های پول خود دوخته‌اند دانته کسی‌را شخصاً نمیشناسد ، ولی علائم روی این کیسه‌ها نشان‌میدهد که بزرگترین صرافان عصر بجرم رباخواری بدین صحرای سوزانی آمده‌اند که مثل کار خود آنها در روی زمین بیحاصل و بی برکت است .

سرود هفدهم

« اینست آن عفریت تیز دم که کوهها را در مینوردد و حصارها و جوشن ها را میشکند وجهان را پر بلا میکند[1] !

راهنمای من با من چنین سخن ساز کـرد ؛ و با اشارتی عفریت را بکنار صخره‌ای خواند که ما بر آن روان بودیم .

وآن مظهر ناهنجار غدر وشنعت پیش آمد و سر و سینهٔ خویش را بالاآورد ، اما دم خودرا به کرانه نیاورد[2]

---

۱ ـ (c) Gerion (جریونه) ، این حیوان عجیب الخلقه، یکی از معروفترین ساخته‌های دانته در کمدی الهی است ــ گرون Geryon دراصل یکی از قهرمانان افسانهٔ خدایان یونان‌است که پادشاه Iberia (اسپانیا وپرتقال) بود وسه سر وسه‌بدن داشت وصاحب گاوهای قرمزرنك معروفی بود که هرکول پهلوان داستانی یونان برای تصاحب آنها بسرزمین ایبریبا رفت وپس از ماجراهای بسیار گرون راکه عادت داشت هربیگانه راکه پابقلمرو وی گذارد بعنوان پذیرائی بکاخ خود برد ونزد گاوان‌وحشی افکند، کشت. شاید بدلیل همین غدر ودوروئی گرون باشد که دانته‌این غول افسانه‌ای را دردوزخ پاسدار خاص حیله گران وخیانتکاران کرده است . يك‌قسمت ازترکیب‌این عفریت، بیقین ازانجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول باب نهم) : « . . . وصدای بالهای ایشان مثل صدای ارابه های اسبهای بسیار بود که بجنك همی تازند ، و دمها چون دم عقربها بانیشها داشتند ، و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند . . . و در رؤیا دیدیم که جوشنهای آتشین دارند. . . وازدهانشان آتش ودود بیرون میآید .... قدرت آنها دردهان ودم ایشان‌است، زیرا که‌دمهای آنهاچون مارها است که سرهادارد وآنها اذیت میکنند». ولی ترکیب کلی این‌عفریت پرداختهٔ خود دانته است . ایـن ترکیب ، مخلوطی است از پلنك وشیر وانسان ، یعنی مظاهر مختلف حیله و خشونت و تدبیر . دانته خـود دربند سوم این سرود ، صریحاً ویرا مظهر زشتروی حیله گری نامیده است ، بنـابراین درمفهوم تمثیلی عفریت جای‌تردید نیست .

توصیفی که دراینجا ازعفریت شده در واقع توصیف کلی است که ازمفهوم مکر وحیله شده‌است .

۲ـ یعنی : حیله گر همیشه قسمتی ازآنچه‌را که درچنته‌داردپنهان نگاه‌میدارد.

از آراسته ظاهری ، چهرهٔ آدمی درستکار را داشت ، اما بقیهٔ تنش

تن ماری بود .

دوپائی پشم‌آلود داشت که تا زیربغلش آمده بود ، وپشت و سینه و

هر دوپهلویش نقش ونگاری بسیار از گره‌ها ولکه‌های مدور داشت .

هرگز تاتاران‌وترکان پارچه‌هائی‌رنگارنگ‌تروپرنقش‌تروبرجسته‌تر

از این نساختند، وهرگز «آراکنه»[1] تاروپودی چنین در آمیخته نبافت .

همچنانکه گاه زورق با نان زورقهای کوچك را چنان بر ساحل

میکشند که نیمی از آنها در آب ونیمی در خشکی میماند ، وهمچنانکه‌در

سرزمین آلمانیهای شکم‌پرست[2]

سك‌آبی‌در گوشه‌ای چمباتمه میزند ودر انتظار شکار می‌نشیند، این

حیوان نفرت زا نیز چنان در کنارهٔ تخته سنگ محصور در شنزار جای

گرفته بود

که دمش در فضا تاب میخورد وچنگك زهر آلودهٔ نوك این دم که

شکل دم عقربی را داشت روبالا بود .

راهنمای‌من گفت:« اکنون‌بایددرراه خود کمی پیچ بخوریم تابکنار

---

۱ ـ Aragne ـ آراکنه (Aracnae) دختری بود که طبق روایات میتولوژی یونان ، در فن بافندگی و قلابدوزی چنان تیره دست بود که با آتنا Athena ربةالنوع خرد که خدای بافندگی نیزبود لاف برابری زد . آتنا بخشم درآمد و اورا بمسابقه باخود خواند ، وچون هیچ ایرادی به‌کار آراکنه وارد نیامد ، از روی حسد ویرا بصورت‌عنکبوتی درآورد (آراکنه دریونانی‌معنی عنکبوت‌میدهد) تاهمیشه بمشغول تارتنیدن باشد .

۲ ـ Li Tedschi lurchi ـ شکم پرستی و میخوارگی آلمانهـا ازقدیم معروف بود ، ودردوران رومیان نیز مانند قرون وسطی بصورت ضرب‌المثل در آمده بودند«درسرزمین آلمانها» یعنی درساحل دریای شمال .

سك آبی . . . اشاره بدانکه این حیوان نیز نیمی ازتن خودرا ازآب بیرون میآورد و نیم دیگررا درآب نگاه میدارد .



« اینست آن عفریت تیزدم که جهان را پربلا میکند . . . » (صفحهٔ ۳۰۹)

این حیوان شرور که در انتظار ما نشسته است برسیم . »

بجانب راست خود سرازیر شدیم[1] و ده قدم در طول لبهٔ پرتگاه[2]

پیش رفتیم تا از شن‌ها و شراره‌های آتش در امان باشیم .

استاد بمن گفت : « برای اینکه این حصار را با وقوف کامل ترك

گفته باشی ، برو و ببین که اینان چگونه روزگار میگذرانند .

اما با ایشان سخن کوتاه کن ؛ من نیز تا بازگشت تو با این عفریت

گفتگو خواهم کرد ، مگر بدو بقبولانم که ما را بر شانه های نیرومند

خویش نشاند . »

و من یکه وتنها مسافتی دیگر درحد نهائی این حلقهٔ هفتمین[2] پیش

رفتم و پریشان روزگارانی را در آنجا بر زمین نشسته دیدم

که رنج نهانشان از راه دیدگان برون میآمد ؛ وپیوسته دست فرا

روی خویش داشتند تا خویشتن را گاه از شراره های آتش و گاه از زمین

سوزنده در امان دارند ،

۱ــ این دومین و آخرین‌باری است که دوشاعر، دوزخ بسمت راست‌میچرخند، زیرا بقیهٔ گردن آنان بی‌استثنا بطرف چپ صورت میگیرد. این هردو گردش بطرف راست در دوموقعی اتفاق می‌افتد که طبقه بندی تازه‌ای ازطبقه‌بندی های سه گانهٔاصلی دوزخ آغازمیشود. باراول ، موقعی که پنج طبقهٔ اول جهنم (طبقات آزمندان وافراط‌ــ کاران) تمام شده وطبقات مخصوص زورگویان ومتجاوزین شروع شده است ، و این بار موقعی است که سه طبقهٔ مخصوص دستهٔ دوم تمام شده و نوبت دوطبقهٔ آخر که مخصوص مکاران وحیله گران است رسیده‌است . درمفهوم‌این دواستثناء که قطعاً دانته درذکر آنها تعمد داشته ، میان مفسرین اختلاف نظر بسیار است. دراین مورد اخیر غالباً این مفهوم را چنین تعبیر کرده اند که بهترین راه مبارزه باغدر و حیله گری راه صداقت ودرستی (راه راست) است . یك نظر دیگر نیز این است که مکر و حیله همیشه ظاهر خودرا غیراز باطن جلوه میدهد ، وبدین جهت است که عفریت که همیشه رو به چپ (خطا و گناه) دارد ، بسمت راست آنان آمده است

۲ــ اشاره بآخرین قسمت طبقهٔ هفتم، درکنار پرتگاهی که بطبقهٔ هشتم میرود.

و این همان‌کاری است که سگان در تابستان ، هنگامیکه درمعرض
گزش شپشان و مگسان و خرمگسانند با پوزه وچنگال خودمیکنند .
بدقت بچهرهٔ برخی از این کسان کـه آتش دردنا ک بر سرشان فرو
میریخت نگریستم و هیچکدام را نشناختم ، اما دیدم
که هریك از آنان کیسه‌ای بارنگی خاص ومنقش به نشانی خاص
بر گردن خویش آویخته داشت و چنین مینمود که سخت دیده بـدان
دوخته است[1] ؛
وچون نظاره کنان‌ازمیان ایشان گذشتم، برروی کیسه‌ای زرد رنگ
نقشی لاجوردین دیدم که نمودار صورت واندام شیری بود[2]
سپس ، بدورتر نگریستم و کیسه‌ای دیگررا برنگی قرمزدیدم که
بر آن تصویر غازی سپید تراز کره منقش بود[3]
و یکی از اینان که کیسهٔ کوچك سپید رنگش نقش ماده خوکی
لاجوردین و فربه داشت[4] ، بمن گفت : « در این گودال چه میکنی ؟

۱ـ دانته بادستهٔ رباخواران وصرافان روبرو شده‌است. کیسه‌هائی که‌بر گردن هر کدام از اینان آویخته ، علامت مشخصهٔ هریك از این صرافان و رباخواران است ، زیرا درقرون وسطی هرخانواده دارای نشان خاصی بود که وجه ممیز آن بشمارمیرفت.
۲ـ نقش شیر لاجوردی‌رنگ درزمینهٔ طلائی ، نشان خانوادگی خاندان‌معروف فلورانسی جانفیلیاتسی Gianfigliazzi بود که غالب‌افراد آن صرافانی سرشناس‌بودند. معروفترین ایـن عده کاتللودی ، وسه جانفیلیاتسی بود کـه دستگاه صرافی خودرا در فرانسه دائر کرده بود وظاهراً وی همان دوزخی است که دراینجا بادانته روبرو شده است
۳ ـ نقش غاز سفید درزمینهٔ قرمز ، نشان خاندان اوبریاکی Ubriacchi در فلورانس بود که ازسران دستهٔ سیاسی گیبلین‌ها وصرافانی بنام بودند . کسیکه بادانته برخورد کرده ، ظاهراً چیاپو اوبریاکی رئیس این خاندان است .
۴ـ نقش ماده خوك فربه لاجوردین درزمینهٔ سفید، نشان خاندان اسکروونیی Scrovegni در پادووا بود کسی که دراینجا بادانته روبرو شده ظاهراً رجینالدو اسکروونیی صراف مشهوری است که پسرش جیوتو بانی نقاشی عالی محراب معروفی درایتالیا شد .

بیدرنگ براه خود رو ، و حالا که هنوز زنده‌ای ، بدان که بزودی همشهری من « ویتالیانو »[1] بدینجا خواهد آمد و در جانب چپ من خواهد نشست .

با این فلورانسی ها ، من پاده‌ائی[2] هستم . اینان پیوسته گوش مرا میآزارند و بانگ میزنند که : کاش هرچه زودتر شوالیهٔ بزرگ کیسه‌ای راکه نقش سه بزدارند بدینجا آرد[3] — .

این بگفت و دهان بپیچ و تاب آورد و زبانش را چون گاوی که منخرین خویش را بلیسد از آن بیرون کشید .

و من از بیم آنکه بافزون ایستادن خود آنکس را که بمن فرمان شتابندگی داده بود خشمگین کنم ، بترك این خسته دلان گفتم و از همان راه که آمده بودم باز گشتم .

راهنمایم را دیدم که برپشت عفریت‌نشسته بود ، بمن گفت: « اکنون دل قوی دار و دلیر باش ؛

ازین پس ما همواره با این چنین نردبان ها پائین خواهیم رفت : جلو بنشین ، زیرا میخواهم خوددرمیان باشم تادم حیوان گزندت نرساند .»

۱ — Vitaliano . ویتالیانودل دنته، یا ویتالیانو دی یاکوپوویتالیانی ، یکی دیگر از صرافان برجستهٔ پدووا بودکه دربارهٔ او اطلاعات زیادی در دست نیست . درمتن دربارهٔ وی اصطلاح il mio vicin(o) (همسایهٔ من) بکار رفته که اشاره‌بدین است که هردو از یك شهر هستند .

۲ — یعنی از همشهری بودن باآنها بیزارم .

۳ — این لقب تمسخرآمیز در بارهٔ جووانی دی بویا مونته Giovanni di Buiamonte بکار رفته که اورادرفلورانس پیش‌کسوت صرافان وربا‌خواران‌میشمردند: بویامونته که سیاستمدار معروفی بود از خانوادهٔ بکی Becchi بود که نشان آن سه بزسیاه درزمینه‌ای‌طلائی بود. (بکی خود درایتالیائی معنی بزهارا میدهد) .

همچو آن بیمار نوبه‌ای که با نزدیکی لرز تب ربع[1] ، پیشا پیش ناخنهایش از بیم کبود میشود و دیدار هر سایه‌ای نیمرنگ سراپایش را بلرزه میآورد[2]

من نیز بشنیدن این سخنان بلرزه درآمدم ، اما حس آزرم که همیشه خادم را در برابر آقای مهربانش دلگرمی میبخشد ، مرا از ابراز بیم مانع آمد .

بر شانه های رعب آورعفریت نشستم ، و خواستم بگویم ، اما زبانم چنانکه میخواستم یاری نکرد ، که : « مرا همچنان در بازوان خویش داشته باش .»

ولی او که باردیگر از خطری دیگرم دراماان داشته بود، درآن دم که سوارشدم خودبازوان خویش را برتنم حلقه کرد وبرجای نگاهم داشت.

و گفت : « جریونه ، اکنون براه افت ، و در مسیر خود دور های بزرگ بزن تا بـا شیبی ملایم فرودآئی ؛ هش دار که باری نـا مأنوس برپشت داری » .

عفریت همچو زورقی که عقب عقب[3] از بندرگـاه بیرون رود ، دمی چند بقهقرا رفت تا آنزمان که احساس آزادی عمل کرد ،

آنگاه دم‌خویش رابدان جانب که قبلاجایگاه سینهٔ او بودچرخاند

---

۱ ــ Quartana ، تب ربع (باکسرراء) نوع خاصی‌از تب‌نوبه‌است که‌هرچهار روز یکبار بروز میکند وبالرزی بسیار شدید همراه است .

۲ ــ یعنی : بیمارچون میلرزد احساس سرما میکند ، بدین جهت ازسایه کـه برای اوسردی بیشتری همراه میآورد میترسد .

۳ ــ این اصطلاح عیناً دراصل آمده است : in dietro in dietro

و آنرا کشودوچون دم مار ماهی بحرکت درآورد ، وبا پنجه های خویش هوا را بسوی خود راند؛

نپندارم که «فتونه» هنگام فرو هشتن عنان گردونه‌ای که آن آتش‌پای برجارادرآسمان افکند ، هراسی‌فزونترازین احساس کرده بود[1] ،

و نه «ایکارو» وحشتی ازین بیش، در آن هنگام که با ذوب موم ها دریافت که پرهاازتهی گاهش‌جدا شده‌اند، وپدرش را شنید که بانگ میزد: «براه خطا میروی[2]» !

حیوان شناوران و آرام آرام براه خود میرفت و چرخ زنان فرود میآمد ، اما من حرکت خودمان را جزاز جهت وزش‌باد که ازجانب پائین بچهرهٔ من میخورد در نمییافتم .

و مرا چه بیمی عارض شد ، هنگامیکه خویشتن را از هر جانب در میان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خویش پنهان یافتم!

---

۱ ـ Feton(e) (بیونانی‌فائتون Phaeton) ؛ درافسانهٔ خدایان یونان فائتون پسر فبوس Phoebus خدای خورشید بود. وی ازپدرش اجازه گرفت که یکروز بجای اوگردونه دارخورشید درآسمان شود و اواین خواهش‌را پذیرفت، اما فائتون ازعهدهٔ ادارهٔ اسبهای شرور ایــن‌گردونه برنیامد وباچموشی آنها ازبالا بزمین پرتاب شد ، واسب‌ها کــه‌خودرا آزاد یافتند بیش از حد بآسمان نزدیك شدند ، چنانکه حرارت خورشید قسمتی ازآسمان‌را سوزاند تابالاخره خدای خدایان‌صاعقهٔ خشم خودرا بسوی آنها فرستاد وهمه را بسوخت خط سفید کهکشان یادگاری‌است که از پیشروی ایــن گردونه درآسمان برجای مانده‌است ، واین همان آتش‌پابرجائی است که دانته بدان اشاره میکند .

۲ ـ ایکارو Icaro (به‌لاتینی Icaros (ایکاروس) ؛ درمیتولوژی یونان آمده که ددالوس Dedalos ، پدر ایکاروس ، برای خود وپسرش بالوپری ساخت تاباکمك آن ازجزیرهٔ کرت بآسمان روند ، وآنرا باموم ببدن خود واوچسباند . اما ایکاروس که‌گوش به‌راهنمائی پدر نداده بود فزون از اندازه به‌خورشید نزدیك شد ، چنانکه حرارت آفتاب موم را برتنش آب کرد وایکاروس که بی‌بال شده بود بدریای اژه فرود افتاد . درکتاب استحالات اووید، نالهٔ پدر ایکاروس بصورت بیتی نقل‌شده که از ابیات معروف زبــان لاتین است : « ایکاروس ، ایکاروس ، کجائی ؟کجا دنبالت بگردم ، ایکاروس ؟ »

عاقبت از جانب راست غریو گوشخراش آبشاری را در زیر پای خود شنیدم ، « این صدا مرا واداشت که سر فرود آرم و نظر بپائین افکنم .

و آنوقت بیش‌ازپیش ازاحتمال سقوط خویش‌بترس افتادم ، زیرا در زیرپای خودمان آتش‌هائی را دیدم‌وناله هائی را شنیدم ، ولاجرم ترسان و لرزان بخویش پیچیدم .

و در آندم آنچه را که تا بدان هنگام‌ندیده بودم دیدم « ازغوغای شگفتی که از هرسو بما نزدیك میشد به سیر نزولی و دور های مار پیچی خودمان پی بردم .

چون شاهینی که دیری در پرواز گذرانیده و پرنده‌ای و جفتی در راه خود ندیده باشد ، و شاهین بان را بگفتن آن وا دارد که : « دریغا ! فرود میآئی ! »

و خود خسته و فرسوده بدانجا که سبکپا ازآن براه افتاده بود باز گردد ، و پس از صد دور چرخیدن ، بی اعتنا وخشمگین درجائی دور از صاحب خویش فرو نشیند ،

« جریونه » ما را در پائین پرتگاه ، درست در پای صخرهٔ عمودی بر زمین نشاند ، و چون پشت خویش را از بار ما دو تن آزاد یافت ،

چون تیری که از چلهٔ کمان بدر آید[1] نا پدید شد .

۱ـ این اصطلاح معروف‌زبان فارسی، تقریباً عین‌همان است که در اصل آورده شده است : Come da corda cocca



خویش را از هرجانب درمیان فضا دیدم و همه چیز را بجز عفریت از دیدگان خود پنهان یافتم (صفحهٔ ۳۰۹)

سرود هجدهم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه اول : قوادان و دزدان ناموس

گروه دوم : چاپلوسان

ازین سرود، طبقهٔ هشتم دوزخ آغاز میشود که ازلحاظ شرح و بسط کاملترین طبقات دوزخ است . این طبقه بتنهائی سیزده سرود از سرودهای سی وچهارگانهٔ دوزخ ، یعنی بیش‌ازثلث ازتمام دوزخ دانته‌را شامل میشود، درصورتی که بهشش طبقهٔ اول رویهم‌رفته فقط شش سرود تخصیص یافته‌است .

برای درك ماهیت آنچه‌دراین‌طبقه‌میگذرد، بایدوضع «جغرافیائی» این طبقهٔ هشتم ازدوزخ‌را، آنطور که دانته فرض کرده است ، باتوجهی خاص نگریست .

طبقهٔ هشتم ، و طبقهٔ نهم دوزخ ، دوطبقه‌ای هستند که بدترین نوع گناهکاران یعنی حیله گران و خیانتکاران در آنها کیفرمی‌بینند . طبقهٔ هشتم‌مثل تمام‌طبقات دیگردوزخ دائره‌ای شکل است ومنطقهٔ‌مدور عظیمی‌را شامل‌میشود که گرداگرد آنرا صخره‌ای عمودی وغیرقابل‌عبور فراگرفته است . در وسط این‌منطقه ، یعنی درمرکزدائره ، چاهی‌بزرك وجود دارد که از آن بطبقهٔ نهم دوزخ میروند . منطقهٔ حلقه‌ای شکل وسیعی که درمیان‌دیوارهٔ خارجی وچاه مرکزی دیده میشود ، منطقه‌ای است که سراسر طبقهٔ هشتم دوزخ در آن قرار گرفته است . این منطقه شامل ده ردیف فرورفتگی است که تمام آنها شکل شیارهای مدوری‌را را دارند ودر حقیقت دوائری هستند که باشعاع های مختلف گرداگرد مرکز دائره ترسیم شده باشند . هریك ازاین گودالها یا دره های ده گانه ، که یك دسته ازدوزخیان‌درآنها بسرمیبرند، خورجین (bolgià) نام دارد ؛ این کلمهٔ « بولجیا » تقریباً درتمام ترجمه‌های دوزخ ، بزبانهای مختلف بهمان صورت ایتالیائی‌آن نقل شده ، ما نیز درترجمهٔ فارسی همین صورت را بکار برده‌ایم .

ویرژیل ودانته‌برای مشاهدهٔ دوزخیان‌این گودالها مستقیماً وارد هر گودال نمیشوند ، بلکه ازروی پلهائی میگذرند که بربالای این گودالها جای‌دارند. هریك ازاین پلها قسمتی ازپل سرتاسری بزرگی

است که از کنار صخرهٔ خارجی شروع میشود ودرمسیرخود ازروی تمام گودالهای ده‌گانه میگذرد وبه چاه مرکزی میرسد ، و فقط تمام این پلها بعلتی که بعداً معلوم خواهد شد در آن قسمت که ازروی گودال ششمین میگذرد شکسته اند ، وناچار برای گذشتن از این گودال باید داخل آن شد وازجانب دیگر بیرون آمد .

آنچه گفته شد نموداری کلی ازوضع « جغرافیائی » این طبقهٔ هشتم دوزخ بود که بسیاری ازصحنه های جالب جهنم در آن میگذرد . در گودال های ده‌گانهٔ این طبقهٔ هشتم ، ده دستهٔ مختلف ازدوزخیان بسرمیبرند که هریك از آنان گناهی خاص دارند ، ولی وجه مشترك همهٔ این گناه ها غدر و حیله‌گری است . دسته‌ای دیگر ازین اهل غدر که گناهشان سنگین‌تراست درطبقهٔ بعدی (طبقه نهم) جای دارند .

دربالای نخستین بلجیا (گودال اول) که این‌سرود مربوط‌بدان است، دانته وویرژیل رویپل میایستند و بدرون آن نظرمیدوزند. کف این گودال بطور عرضی بدوقسمت شده که در یك قسمت آن دوزخیان بصورت صفی دراز روبه یك جانب ودرقسمت دیگر درحرکتند ، وبدین ترتیب اصطکاکی باهم پیدا نمیکنند . دسته‌ای ازین گودال نشینان که به‌بیرون یعنی بدیوارهٔ خارجی گودال نزدیکترند ، دستهٔ قوادان هستند که زنان رابرای خاطر لذت‌دیگران ازراه بدربرده اند ، ودستهٔ دیگر که درسمت دیوار درونی گودال روانند ، مزدان ناموسند که زنان را بسرای خاطر لذت شخصی‌خود فریفته‌اند . در تمام مسیر این دوزخیان شیاطینی تازیانه بردست آنان را بحرکت وامیدارند ، و ایـن تاوان ایشان است ، زیرا در دوران زندگی ، آنها بوده‌اند که دیگران را (زنان را) بخاطر خود بکار واداشته‌اند . شیطانهای تازیانه دار مظهر طبیعت فاسد این عده‌اند، وشلاق های آنها نمایندهٔ عذاب وجدانی‌است که بدیشان تازیانه میزنند . دوشاخهٔ این تازیانه ها چنانکه برخی از مفسرین تفسیر کرده‌انـد ، نشانهٔ دونـوع مختلف فحشای اینان ، یعنی هم‌آغوشی بازنان هرجائی وزنا بازنان شوهردار است .

دراواخر سرود ویرژیل‌ودانته ازروی پل‌اول میگذرند وبداخل گودال دوم مینگرند که خاص چاپلوسان است . ایـن چاپلوسان درون نجاسات و کثافات خود غوطه ورند، وطبعاً این نجاست مظهر تملق‌های دروغین و آلودهٔ آنان در روی زمین است .

در تمام دوزخ ، این تنها موردی است که بدو دستهٔ مختلف از دوزخیان تنها یك سرود اختصاص داده شده ، وشاید مفهوم آن ایـن باشد که دانته این دستهٔ اخیر ازگناهکاران ، بخصوص دستهٔ چاپلوسان را شایستهٔ توجهی بیش ازاین نشمرده است ، درصورتیکه قبلا بیش از دوسرود کامل به اهل‌لواط تخصیص یافته بود .

سرود هیجدهم

در جهنم، جائی است بنام «ماله بولجه»[1] که سراسر ازسنگ‌ساخته شده و همچون صخره‌هائی که آنرا حلقه واردرمیان گرفته‌اند رنگی بسان آهن دارد.

درست در میان این محوطهٔ شوم، چاهی است پهن و بسیار گود که در جای خود[2] شرح آنرا خواهم داد.

بنا بر این محلی که چاه و دیوارهٔ سخت و بلند بر جای میماند، شکلی مدور دارد، و این مکان به ده دره تقسیم شده است.

شکل این دره ها شبیه آن خندقهای متعددی است که گرداگرد قلعه‌های جنگی را فرا گرفته‌اندتاحصارهای آنها رادرحراست‌خویش‌آرند؛

و همچنانکه این قلعه ها را جسر هائی است که از دروازه های دژ تا ساحل بیرونین خندق کشیده میشود،

در اینجا نیز از پای دیوارهٔ بلند تخته سنگهائی برآمده که ازفراز سدها و گودالها میگذردوتا چاه مرکزی که آنها را میبرد و درخود فرو میبرد، امتداد مییابد.

در چنین مکانی بود که ما از پشت «جریونه» فرود آمدیم. آنجا شاعر راه سمت چپ را درپیش گرفت و من در دنبالش براه افتادم.

---

۱ ـ Malebolge ـ این کلمه ساختهٔ خود دانته است، واز دو کلمهٔ Mala (بد) و Bolgia (خورجین، توبره) ترکیب شده است (بـه مقدمهٔ ایـن سرود رجوع شود)

۲ـ Suo loco، اصطلاح لاتینی، که بهمان صورت اصلی درمتن آورده‌شده.

در دست راست ، مناظر اندوهزائی تازه وعذابهائی تازه ودژخیمانی تازه دیدم که « بلجیای » اولین از آنها آکنده بود .

در ته این گودال گناهکاران برهنه تن جای داشتند : در نیمه‌ای از عرض گودال که در جانب ما بود ایشان از روبرو بسوی ما میآمدند . و در آن نیمهٔ دیگر در جهت ما منتها با قدم هائی تند تر از ما راه می‌پیمودند .

این همان طریقه‌ای است که رومیان برای سالهای «یوبیل»[1] وضع کرده‌اند تا سپاه فراوان مؤمنین .

که از یك سو بقلعه مینگرند و راه « سنتوپیترو » را در پیش دارند ، و از سوی دیگر بجانب کوه میروند ، بآسانی از پل بتوانند گذشت[2] .

---

۱ ــ Jubilee (عیدالیوبیل) سال مقدس مسیحیان درآئین کاتولیك ، که مراسم آن درآغاز ونیمهٔ هرقرن مسیحی و نیز در موارد دیگری که پاپ اختصاصاً تعیین کند ، برپامیشود. درسال یوبیله مسیحیان ازهمهٔ نواحی دنیای کاتولیك ، مانند مسلمانان که درایام حج اسلامی بمکه میروند ، بشهرمقدس روم روی میآورند تادر مراسم مذهبی عفو وبخشش عمومی که توسط پاپ‌صورت میگیرد شرکت جویند . این رسم برای اولین بار در سال ۱۳۰۰ مسیحی بفرمان پاپ بونیفاتسیوی (بونیفاس) هشتم بنیادنهاده شد. نخستین یوبیله درهمان سال صورت گرفت که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام داد . باحتمال قوی اوخود نیز درین سفر یوبیله به روم شرکت جسته واین جریان را که نقل میکند ازنزدیك دیده بود ، ونیز تقریباً مسلم است که وی بهمین سبب سال ۱۳۰۰ ، یعنی سالی‌را که سال بخشش خاص الهی اعلام شده بود برای این سفرخیالی خود بدنیای دیگر که بمنظور تنبیه مردمان وارائهٔ طریق آمرزش الهی بدیشان صورت گرفته انتخاب کرده است .

۲ ــ Castello ، اشاره به قلعهٔ معروف Castel sant'Angelo در کنار رود تهوره Tevere (تیبر)رود مشهور روم. ــ سن‌پیترو San Pietro ، بزرگترین کلیسای روم ، که اجرای مراسم مذهبی ازطرف پاپ درآن صورت میگیرد . ــ درمتن کتاب ، این کلمه بصورت Santo Pietro آورده شده که تلفظ قدیمی نام این کلیسا است . کوه (il monte) ، اشاره بکوه جوردانو Monte Giordano است که نسبت به پل سنت آنجلو در طرف‌مقابل واتیکان و کلیسای سن‌پیر قرار دارد .

اینجا و آنجا، برروی‌سنگهای تیره شیاطینی شاخ دار را باتازیانه‌ـ
های بزرگ دیدم که این گناهکاران را ازپشت سرسخت شلاق میزدند
و با نخستین ضربات خود ایشانرا وامیداشتند که پاشنه ها را بلند
کنند ، چنانکه هیچیك از اینان انتظار ضربت های دومین و سومین را
نمیبرد[1] .

چون میرفتم ، چشمم بچشم یکی ازایشان افتاد ، وبیدرنگ گفتم :
«این بار اول نیست که اورا می‌بینم».

لاجرم برجای ایستادم تا نیك در اوبنگرم ؛ وراهنمای مهربان من
کنارم ایستاد واجازتم داد که کمی واپس روم .

آن تازیانه خورده پنداشت که اگر سر بزیر افکند خویش را از
من نهان خواهد داشت ، اما این تدبیر سودش نکرد ، و من بدو گفتم :
«تو که دیده برزمین دوخته‌ای ،

اگرپای شباهتی فریبنده درکارنباشد ، بیقین «ونديكوكاچانيميكو»
هستی[2] ؛ اما چه باعث شده که بعذابی چنین جانکاه گرفتار آمده ای ؟[3]»

---

۱ ـ یعنی : همان ضربت اول آنانرا از پای درمی‌افکند . این‌طرز تعبیر کمی
نامأنوس است.

۲ ــ Venedico Caccianimico ، یکی ازنجبای شهربولونیا Bolonia در
ایتالیا که سردستهٔ گوئلف های این ناحیه بود . وی در فاصلهٔ سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۳
مأموزیت های‌سیاسی برجسته بعهده گرفت، ولی مردی جاه طلب‌بود که برای پیشرفت
کار خودازهیچ چیزابا نداشت، بدین جهت کوشید تاخواهرزیبای خودرا بآغوش‌مارکی‌ـ
دی‌فرارا بیفکند . درسطوربعد دراین‌باره باتفصیل بیشتر صحبت‌شده است .

۳ ــ دراصل چنین است : چه چیزترا بدین چنین سالسه ها آورده ؟ Che ti
amena a si pungenti Salse ? سالسه‌نام خندق‌متروکی بود درنزدیك بولونیا،
که عادتاً نعش اعدام شدگان‌را درآن می‌افکندند، بدین جهت مفهومی شوم ونامیمون
داشت . دراینجا Salse بعنوان مظهر مرگ وعذاب آورده شده‌است .

و او بمن گفت : « آنچه را که میخواهی دانست علیرغم خویشتن بتو میگویم ، زیرا صراحت گفتار تو مرا بیاد دنیای کهن می افکند و بسخن گفتن وادارم میکند .

من آن کسم که « گیزولابلا » را وا داشتم تاتسلیم هوای مارکی[1] شود ، هر چند دیگران این ماجرای ننگین را باشکال گوناگون حکایت کنند .

اما من درینجا تنها بولونی نیستم که بر حال زار خویش میگریم، زیرا تعداد این چنین کسان که دراینجایند ازتعداد « Sipa » گویان میان «ساونا» و «رنو» بیشتر است[2] ؛ واگر درین باره دلیلی یا گواهی میخواهی ، گرسنه چشمی دل های ما را بیاد آر .»

چون چنین میگفت ، شیطانی بر او تازیانه نواخت و گفت : «برو، جاکش[3] ! اینجا زن فروختنی نمیتوان یافت . »

---

۱ ـ Ghisolabella خواهر وندیکو کاچانیمیکو. این کلمه ازترکیب Ghiso که نام اصلی این دختر است و la Bella (زیبا) پدید آمده است ـ Marchese (مارکی) مورد بحث باحتمال قوی مارکزه اوبیستو دسته Oblzzo d'Este است که از اشراف بزرگ ناحیهٔ فرارا Ferrara بود ومشهور بود که وندیکو برای جلب توجه او خواهر زیبای خود را بآغوش وی افکنده است .

۲ ـ Savena (ساونا) و Reno (رنو) ، دو رود خانه در ایتالیا هستند که از مشرق و مغرب بولونیا میگذرند .

Sipa کلمه ایست که اهالی بولونیا بالهجهٔ محلی خاص خود بجای کلمهٔ sia (باشد ، بلی) میگویند، ونظر دانته از «گویندگان سیپا» اشاره بمردم بولونیاست . بطورکلی مفهوم گفتهٔ این دوزخی اینست که تعداد بولونی هائی که بجرم قوادی درین طبقهٔ از دوزخ جای دارند از تعداد زندگان این شهر یعنی از تمام جمعیت آن بیشتر است . شاید تذکر این نکته بی مورد نباشد که مردم بولونیا از قدیم در ایتالیا بدین صفت شهرت داشته‌اند وهنوز هم دارند .

۳ ـ از متن کتاب : Via , ruffian !

به راهنمای خویش پیوستم ، و پس از گامی چند بمکانی رسیدیم که در آن پلی سنگی از صخره جدا شده بود .

بآسانی بر سر پل بالا رفتیم ، و در طول دامنهٔ آن بسوی راست چرخیدیم و این حلقه های سرمدی[1] را ترك گفتیم .

چون بدان جا رسیدیم که این پل فضائی خالی در زیر خود دارد تا تازیانه خوران را راه عبوری باشد ، راهنما بمن گفت : « بر جای ایست و هش دار

تا این بد زادگان دگر را از روبروی بنگری ، که چون در همان جانب ما روان بوده‌اند هنوز چهره هایشان را ندیده‌ای. »

از پل کهن بصف دراز آن دستهٔ دیگر که بسوی ما میآمدند و همچنان تازیانه میخوردند نظر دوختیم .

و استاد نیکدل ، بی آنکه از او پرسشی کرده باشم بمن گفت : « این بزرگ‌مردی را که بجانب‌ما میآیدوبا آنکه رنجی گران‌دارد گریان نمینماید ،- ببین

که هنوز چه جلوه‌ای شاهانه دارد ! وی «جازونه» است که بنیروی دلیری و تدبیر ، قوچ زرین پشم را از کولکی‌ها ربود[2] .

۱ــ اشاره به قوادان وناموس دزدان ، که بطور ابدی حلقه‌وار دردرون گودال اول درحرکتند .

۲ــ Giasone ، تلفظ ایتالیائی Jason (یاسون)ــ بنا بافسانهٔ خدایان یونان، وی پسر پادشاه تسالیا ایالت معروف یونان بود ، ومیخواست بهرقیمت شده پشم زرین قوچهای مخصوصی راکه در سرزمین کلکی‌ها بودند بدست‌آورد ، اما پاسبان گلهٔ این قوچها اژدهائی بود که هرگز بخواب نمیرفت . عاقبت مدئا Medea دختر پادشاه این سرزمین که عاشق یاسون شده‌بود راز درخواب کردن اژدهارا بدو آموخت ویاسون از این راه توانست قوچهارا بدزدد . اما چندی بعد مدئا را بخاطرعشق دختر دیگری بنام Creusa بحال خود رها کرد وبکشور خویش بازگشت . در راه گذارش به جزیرهٔ

بقیه در صفحهٔ بعد

و از آن پس که زنان دلاور و سنگدل جزیرهٔ « لنو » جملهٔ مردان خود را بدست مرگ سپرده بودند ، ازین جزیره گذر کرد

و در آنجا با ظاهرآرائی وچرب زبانی، «ایزیفیله» آن دخترکی را که پیش از آن جملهٔ دیگر زنان را فریب داده بود ، بفریفت .

و پس وی را باز دار و بیکس بحال خود رها کرد : چنین خطائی است که او را بچنین عذابی دچار کرده ، و از این راه انتقام «مدئا» نیز ستانده شده است

اینگونه فریبکاران جملگی در این جا همراه وی روانند . اما دربارهٔ گودال اولین و آنها که در آن عذاب می‌بینند همین اندازه شناسائی ترا بس است . »

در راه خود بدانجا رسیده بودیم که کوره راه باریك پل با دیوارهٔ دومین تقاطع میکند و آنرا پایه‌ای برای پلی تازه قرار میدهد .

بقیه ازصفحهٔ قبل

لمنوس Lemnos (بایتالیائی لنو Lenno) افتاد که دراین هنگام دوران بحران آمیزی را میگذرانید، زیرا چندی پیش ازآن زهره ربةالنوع عشق برزنان جزیره خشم گرفته و مردان جزیره را ازهم‌آغوشی باایشان بیزار کرده بود ، وزنان که ازبی‌اعتنائی ممتد شوهران و عشاق خود بخشم آمده بودند ، پس ازشور بایکدیگر درغذای مردان زهر ریخته وجمله راکشته بودند . در این میان فقط Isifile (به یونانی Hypsipylae دختر توانته (Thoas) پادشاه جزیره) بدروغ خبر قتل پدر خودرا بسایر زنان‌جزیره داده وبدینوسیله اورا ازمرك نجات داده بود. ـ یاسون هنگام گذشتن از جزیره کرت ازمرگ مصون ماند ، زیرا راهگذری بیش نبود. اما دردورهٔ اقامت خود درآنجادختر پادشاه را بدام عشق خویش افکند و چون وی ازمردان جزیره نبود و مشمول نفرین زهره نمیشد ازهم آغوشی بادختر پادشاه‌دوری نجست ؛ درنتیجه این‌دختر ازاو باردار شد ، ولی‌یاسون اندکی بعداین معشوقهٔ تازه را نیزترك گفت ورفت . اشارات مختلف این بند و چهاربند بعد تماماً به قسمتهای مختلف این داستان که نقل شد ، مربوط است .

از آنجا صدای مردمانی را شنیدم که در آن« بلجیای » دیگر ندبه میکردند و نفسهای سخت برمیکشیدند و با کفهای دست بخویشتن سیلی میزدند.

جدا، ها پوشیده از قشر کپکی بود که زادهٔ بخارات ته گودال بود، واین بخارها درآنجا بشکل خمیری درمیآمد که چشم و بینی را آزارمیداد.

و ته این دره چنان تاریك بود که جز با رفتن برروی برآمده ترین نقطهٔ پل ، از هیچ جانب چیزی در آن دیده نمیشد .

بدین نقطه بالارفتیم ، ومن از آنجا به گودال نگریستم ومردمانی را غوطه ور در مدفوعی دیدم که گوئی از مبالهای انسانی برآمده بود .

وچون بدقت درآن پائین نگریستم، کسی رابا سری چنان که آلوده[1] دیدم که معلوم نمیشد کشیشی است یا عامی[2] ؛

ووی بالحنی عتاب آلوده بمن گفت: «برای چه مرابا چنین سماجت، بیش از این زشتخویان دگر برانداز میکنی ؟ » و من بدو گفتم : « برای اینکه ، اگر حافظه‌ام خطا نکند ،

ترا ازین پیش نیزبا موهای نیالوده دیده‌ام[3]؛ تو«آلسیواینترمینئی» لوکائی هستی[4] وازین رواست که ترا بیش از آن جملهٔ دیگرنگاه میکنم» .

---

۱ ــ نقل ازمتن : di merde lordo . . .

۲ ــ کشیشهای مسیحی ، چنانکه قبلا نیز گفته شد ، غالباً وسط سرخود را میتراشند واین وجه مشخص آنها است . مقصود شاعر درینجا اینست که براثر آلودگی سرهای این دوزخیان نمیتوان دانست که اینان مو برسر دارند یافرق تراشیده‌اند .

۳ ــ یعنی : وقتیکه روی‌زمین بودی وموهایت چنین آلوده نبود .

٤ ــ Alessio Interminei این شخص که نام صحیحش اینترمینلی است از اشراف شهر لوکا Lucca وتقریباً معاصر بادانته بوده است ؛ مسلم است که در ۱۲۹۵ وی هنوز زنده بوده ولی اطلاعات دیگری دربارهٔ او در دست نیست، همچنانکه معلوم نیست بجرم چه نوع تملق گوئی بدین طبقه ازدوزخ آمده است .

و آنوقت او دست به کلهٔ خود زد[1] و گفت : « مرا چاپلوسیهائی
که هرگز زبانم از آنها باز نایستاد بدین درك افکند » .

پس از این گفتگو ، راهنما بمن گفت : « بکوش تا اندکی دورتر
نگری ، و روی در روی بچهرهٔ این ضعیفهٔ کثیف ژولیده موی نظرافکنی
که در آن گوشه باناخنهای که آلوده بر تن خویش چنك میزند ، و گاه چندك
مینشیند و گاه نیز برپای میایستد .

وی «تائیده»[2] ، آن روسپی است که چون فاسقش از او پرسید که
« آیا حق عشقبازی را با توبجا میآوردم ؟» جوابش داد: «اعجاز میکنی» !
و دیگر بس است آنچه در اینجا دیدیم . »

---

۱ ــ دراصل : دست به کدوی خود زد . اطلاق صفت کدو (la zucca) به سر در فارسی نیز معمول است ، ولی در نزد مــا اصطلاح کلهٔ کدو (تهی ازمو) مفهوم ایتالیائی آنرا (تهی مغز) ندارد

۲ ــ Taide (به یونانی تائیس Thais) یکی از فواحش معروف آتن بود (باتائیس دیگری که بدست اسکندر تخت جمشید را آتش زد اشتباه نشود) . ایــن روسپی آتنی قهرمان اصلی کمدی خواجه Eünuchus اثرمنظوم Terentius (ترنسیوس) شاعر لاتین قرن دوم پیش از مسیح است، ولی این گفتگو که دراینجا بین تائیس وفاسق اوصورت میگیرد ، در اصل بین میان این فاسق وکسی که دلال محبت تائیس است رد وبدل میشود ، بدین ترتیب که ترازینون کنیز زیبائی بهمعشوقهٔ خود تائیس هدیه میدهد، وچند روز بعدازآن از گناتون که برای تائیس دلالی عشق میکند میپرسد که تائیس این کنیزرا پسندیده یاخیر ، واوجواب میدهد : Ingentes ــ این کلمهٔ لاتینی را که دانته به anzi meravigliose بدل کرده ، سیسرون خطیب معروف رومی ، نمونهٔ حداعلای تملق گوئی وچاپلوسی شمرده است (کتاب De Amicitia) وظاهراً دانته این گفتگو را با اشتباهی که درنام یکی ازطرفین آن شده ، ازهمین کتاب نقل کرده است.



سرود نوزدهم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله‌گران

گروه سوم : فروشندگان اموال ومناصب روحانی

سومین بولجیا (گودال سوم) ازطبقهٔ هشتم خاص کسانیست که مرتکب خرید وفروش اموال ومناصب کلیسا شده اند وقاعدتاً باید مال وقف‌خواران‌ما نیز درآن‌جای داشته باشند. این‌عده درجمع‌حیله‌گران مسکن‌گرفته‌اند ، زیرا اموال‌خدا رابنام خود درمعرض بیع وشری گذاشته‌اند . در زمان دانته عدهٔ این‌قبیل‌کسان بسیار زیاد بود ، زیرا کلیسا مرکز اصلی‌ثروت بود وغالب‌مؤمنین کما بیش اموال خودرابدان هدیه میکردند .

درگودال سوم این‌طبقه، این‌دوزخیان‌هرکدام دردرون حفره‌ای جای دارند که در داخل دیوار حفرشده‌است ، بدین ترتیب که ازسر تا ساقهای‌ایشان دراین حفره فرورفته وفقط دوپایشان‌ازآن بیرون است ، و چون کف‌هرکدام ازین پاهابروغن‌اندوده وشعله‌وراست ، این‌دوزخیان‌از سوزش آتش دائماً پاهای خودرا تکان میدهند وفریاد میکشند .

دانته اختصاصاً بحفره‌ای توجه میکند که مخصوص پاپ ها است ویکی‌ازپاپ هارا درآن می‌بیند که فریادکشان درانتظار پاپ بعدی‌است تا بیاید واورا ازآنجا برهاند ، زیرا قانون‌کلی این قسمت از دوزخ اینست که چون‌دوزخی بعدی بدانجاآید، آنکه قبلا درحفره بودباعماق آن فرو خواهدرفت وبرای ابدناپدید خواهد شد، وقتیکه روزرستاخیز فرارسد. برای این حفره‌دانته ازسه پاپ بعنوان داوطلب مسلم نام‌برده است .

دراینجا نیز، مثل همهٔ قسمت های دیگر دوزخ دانته، مجازات متناسب باجرم است: حفره ای که این دوزخیان‌درآن بسرمیبرندکاملا شباهت باحفره‌هائی‌دارد که درکلیساهای قدیم میساختند‌اند و درمتن و حواشی این سرودازآنها سخن‌رفته‌است. همچنانکه اینان‌مقررات‌کلیسا را بمسخره‌گرفته بودند ، دراینجا خود در درون‌حفره بمسخره‌گرفته شده‌اند ، وچون‌آب مقدس تعمیدرا درزندگی مورد ریشخند قرار داده بودند دراینجا باآتش تعمید داده میشوند . روغن مقدس مخصوص تبرك اموات نیز دراینجا بپای آنان آلوده شده است تاآنرا شعله‌ور کند.

در تمام این سرود لحن دانته نیشدار وزننده است و چندین‌جا نیزعمداً اصطلاحات عامیانه درآن بکار رفته‌است .

سرود نوزدهم

ای شمعون ساحر[1] ، وشما ای پیروان واژگون بخت او، شماارباب طمع که اموال خداوند را که باید فقط با خیر و صفا عقد زناشوئی بندد

بیهای زر و سیم ببازار زنا میآورید[2] ، اکنون وقت آن رسیده که شیپور برای شما نواخته شود ، زیرا شمائید که در « بلجیای » سومین جای دارید .

در مسیر خویش بگوربعدی[3] بالا رفته ودرآن قسمت از پل سنگی

۱ــ Simone mago (سیمونه جادوگر) یهودیءمعروفی بود که بهحواریون مسیح پیشنهاد کرد پولی بدیشان بدهد ودرمقابل آن این امتیازرا خریداری کند کــه روح‌القدس بهر کس که وی دست برسرش گذارد نازل شود ؛ کلمهٔ سیمونیا Simonis که بهعمل خریدوفروش اموال‌ومناصب‌مذهبی اطلاق میشود، وسیمونیاکو Simoniaco که بعامل چنین کاری گفته میشود ، از اسم این شخص آمده است . اصل این ماجرا بتفصیل درانجیل آمده (کتاب اعمال رسولان، باب هشتم) : « ... اما مردی شمعون‌نام قبل‌از آن درآن‌قریه بود که جادوگری‌نمود واهل سامره را متحیر میساخت ... بحدی که خورد وبزرك گوش‌داده میگفتند اینست قوت عظیم خدا... لیکن چون بشارت‌فیلپس که بملکوت خدا ونام‌عیسی مسیح میداد ایمان آوردند مردان و زنان تعمید یافتند ، و شمعون خود نیز ایمان آوردوچون تعمید یافت همواره بافیلپس‌میبود ... اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند پطرس و یوحنا را نزد ایشان‌فرستادند . . و ایشان آمده وبجهة ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند . . . پس دستها برایشان‌گذارده روح‌القدس را یافتند . اما شمعون چون‌دید که محض گذاردن دستهای‌رسولان روح‌القدس عطا میشود مبلغی پیش ایشان‌آورده گفت مرا نیزاین قدرت دهید که بهر کس دست گذارم روح‌القدس رابیابد ـ پطرس بدو گفت زرت باتــو هلاك باد چونکه پنداشتی کــه عطای خــدا به زر حاصل‌میشود . »

۲ ــ یعنی : باید منحصراً دراختیار کلیسا کــه خانهٔ خداست بماند ، نه آنکه چون زنان هرجائی ببهای پول بتملك این وآن درآید .

۳ ــ گور بعدی: بولجیای سوم ــ مراد ازگور اینست که همچنانکه گورمظهر مرگ موقتی است این ورطهٔ دوزخ مظهرمرك دائمی بشمار است.

که درست بر بالای میانهٔ گودال جای دارد ایستاده بودیم.

ای حکمت متعال، چه مقتدرانه در آسمان و در روی زمین و در جهان شر[1] هنر نمائی میکنی، و احکام قدرت قاهرهات چه عادلانه صادر میشود!

در روی دیواره ها و در ته گودال، همه جا دیوارهٔ سنگی کبود فام را پر از سوراخهای مدور دیدم که همه قطری یکسان داشتند:

و بنظر من نه کوچکتر ونه بزرگتر از آن حفره ها آمدند که در «سن‌جووانی» زیبای‌من‌برای جای دادن‌تعمید دهندگان ساخته شده‌اند[2].

همین چند سال پیش بود که من یکی از آنها را شکستم، زیرا در آن کسی درحال غرق شدن بود، واین تذکرمن مدرکی‌باشد که هر کسی را درین باره از خطا بیرون آورد[3].

---

۱ ــ دوزخ.

۲ ــ San Giovanni کلیسای معروف فلورانس که درقرن یازدهم مسیحی ساخته‌شده بود ودر دورهٔ دانته دراوج شهرت خود بود وهنوز هم ازکلیساهای بزرگ ایتالیا بشمار است. درقرون وسطی رسم بود که فقط در روزهای شنبهٔ مقدس وعیدپاك مراسم تبرك وتقدیس مؤمنین انجام میشد، وطبعاً دراین روزها تعداد جمعیت بسیار زیاد بود، بطوریکه فشارآنها برای کشیشان تبرك کننده خطرجانی‌داشت. بدین جهت دراین کلیسا حفره‌هائی درداخل سنك‌مرمرساخته بودند تاکشیشان برای‌اجرای‌مراسم درآنها جای‌گیرند. امروزه نیز تبرك‌گاه کلیسای سن جووانی بهمانحال چند قرن پیش خود باقی است و فقط این حفره‌ها را برداشته‌اند، ولی درکلیسای پیزا هنوزاین حفره‌هارا میتوان دید. «سن‌جووانی زیبای من»، یعنی: سن‌جووانی زیبا که درشهر من ساخته شده.

۳ ــ دانته دراینجا بکسانی پاسخ میدهد که درآن زمان اورا محکوم به‌توهین بمقدسات مذهبی کرده بودند، زیرا یکروز وی یکی‌ازاین‌حفره‌ها را شکسته‌بود، ولی دراینجا خود توضیح میدهد که اینکار را بخاطر نجات پسرکی کرده بود که تصادفاً در آن‌حفره افتاده ودرحال‌خفه‌شدن‌بوده‌است. چنانکه تحقیق کرده‌اند، این‌پسر«آنتونیو بالاچیودکا ویچیولی» نام داشته‌است.

از دهانهٔ هر حفره پاها و ساقهای گناهکاری تا ماهیچه بیرون آمده بود و مابقی تنش در درون حفره پنهان بود.

در کف پاهای جملهٔ اینان آتش شعله میکشید، و لاجرم گناهکار چنان تکان میخورد که حرکت او هر طناب موئین و علفینی را پاره میتوانست کرد.

همچنانکه در روی اشیاء آغشته بچربی، شعلهٔ آتش تنها بطور سطحی میلغزد و پیش میرود، دراینجا نیز آتش ازپاشنه ها تانوك انگشتان پای آنان، میلغزید و میرفت.

گفتم:«استاد. این کس که درعالم خشم‌خود بیش‌ازدگر همدردانش در تقلاست و درشعله‌ای قرمزتر ازشعله های دیگران میسوزد، کیست؟»

و او بمن گفت: «اگر مایل باشی که ازراه این دیواره‌ای که شیبی کمتر دارد بدرون گودالت برم، از زبان خود اوخواهی شنید که کیست و چه گناه دارد.»

و من گفتم: «هر آنچه را که تو خواهی بجان پذیرایم؛ تو مرشد منی، و نیك میدانی که از ارادهات سرنمیتابم، و نیزخود بر اندیشه‌های نا گفته‌ام وقوف داری».

آنگاه بروی دیوارهٔ چهارمین رفتیم و بپشت سرخودچرخیدیم و در دست چپ بگودال تنك و پرحفره سرازیر شدیم.

استاد مهربان در آنجا نیز مرا از کمر گاه خود فرو نگذاشت، و یکسره تا جایگاه آن کسم برد که با ساق های خود میگریست[1]، و من چنین آغاز کردم:

---

۱ ــ یعنی: چون صورتش پیدا نبود گریه‌اش از حرکات شدید پاهایش معلوم میشد.



درکف پاهای اینان آتش شعله میکشید (صفحهٔ ۳۲۸)

«ای روح بلاکش که چون میخی بدین حفره فروشده‌ای و سر در جای پای‌داری، هر که هستی اگرسخن میتوانی گفت بامن سخن بگوی.»

در کنار او حال کشیشی را بهنگام شنیدن اعترافات آدمکشی نابکار داشتم که با آنکه سر بر زمین نهاده است، مـرد خدای را بنزد خویش میخواند تا مگر دمی چند مرگ خود را بتأخیر افکنده باشد[1].

و وی بانگ برداشت که: «شگفتا! این‌توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای؟ توئی که بدین زودی بدینجا آمده‌ای، بونیفاتسیو[2]؟ پس کتاب تقدیر چندین سال دروغ گفته بود[3]؟

چسان بدین زودی از آن همه دینار و درم که بخاطر آنها بانـوی زیبا را مکارانه بچنگ آوردی وپاره پاره‌اش کردی، سیر شدی[4]؟»

---

۱ ــ درقرون وسطی، کسانی را که اجیر دیگران میشدند وبدستور آنها کسی‌را میکشتند، ونیز پدرکشان‌را، بدین‌ترتیب اعدام میکردند که گودالی درزمین‌میکندند وایشانرا ازسر درآن مینهادند وگودال را ازخاك می‌انباشتند وبقیهٔ بدنشان را ازآن بیرون میگذاشتند. درین موارد غالباً شخص محکوم تقاضامیکرد که کشیشی بربالینش حاضرشود تااوی اعتراف به‌گناهان خودکند، ومنظورش آن‌بود که بدینوسیله لحظه‌ای چند مرگ خویش را بتعویق اندازد.

۲ ــ گوینده، پاپ نیکلای سوم (نیکولو Niccolo) «جوانی‌گائتانو دیلی اورسینی» است‌که از۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ پاپ بود. وی دراینجا درانتظاراست که‌جانشین او پاپ بونیفاتسیوی Bonifazio هشتم بدوزخ آید وجای اورا بگیرد، تا ویرا ازاین شکنجه خلاص کند. اما خوداین پاپ هم باید اندکی بعدازآمدن بدوزخ، جای‌خود رابپاپ بعدی (کلمنتوی پنجم) Clemento بدهد که حتی ازبونیفاتسیوفاسدتراست. دانته این‌هرسه پاپ‌را بی‌محافظه‌کاری واحتیاط در درکات اسفل‌جهنم جای داده‌است.

۳ــ کتاب تقدیر: lo scritto ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌این‌کلمه «مکتوب» است و این تعبیری‌است که درایران وعالم‌اسلامی‌غالباً بکاررفته است ومیرود. آن‌دوزخی کـه صحبت میکند(پاپ نیکلای سوم) درکتاب تقدیر خوانده‌است که جانشین او (بونیفاس هشتم)باید درسال ۱۳۰۳ بدوزخ‌آید، درصورتیکه دانته در۱۳۰۰ بدوزخ سفر کرده‌و وی چون‌دانته‌راباجانشین‌خویش‌عوضی گرفته‌تصور کرده که‌درکتاب تقدیراشتباه‌شده‌است.

٤ــ La bella donna خانم‌زیبا؛ اشاره‌بکلیسا (la chiesa) که‌درزبان‌ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است. منظور گوینده این‌است که بونیفاتسیوی هشتم مقام‌پاپی را باحیله تصاحب کرده (رجوع‌شود بسرود سوم دوزخ) وبا ارتشاء وحیف ومیل اموال روحانی سلامت کلیسارا ازبین برده‌است.

حال آنانرا یافتم که بهت زده برجای میمانند ، زیرا از پاسخی که شنیده‌اند چیزی درنیافته‌اند وهم نمیدانند که خود چه پاسخ گویند .

آنوقت ویرجیلیو گفت : «بیدرنگ بدو بگوی: من آن کس نیستم ، آن کس نیستم که تو پنداشته‌ای .» ومن جوابی چنانکه او فرموده بوددادم .

ودوزخی که این بشنید، پاهارا سخت به پیچ و تاب آورد، آنگاه آهی کشید و دردمندانه بمن گفت : « درین صورت از من چه میخواهی ؟

اگردانستن نام و نشان من ترا چندان ضرور است که بخاطر آن از این دیوارهٔ سخت فـرود آمده ای ، پس بدان که من در جهان بالا ردای فخیم را در بر داشتم[1] .

و براستی که ماده خرس زاده‌ای بودم[2] ، و برای آنکه مالی بیش به خرس بچگان خویش رسانم ، چنان دست آزمندی گشودم که در آنجا[3] نقدینه ها را در کیسه انباشتم ، و در اینجا خویشتن را در کیسه کردم .

آن دیگران که پیش ازمن دست بفروش اموال خدا گشوده بودند، اکنون در زیر سر من در شکافهای صخره جای دارند ،

و چون آن کس بدینجا آید که در پرسش عجولانهٔ خودترا بجای

---

۱ ــ ردای فخیم : ردای پاپی .

۲ ــ نام خانوادگی این‌پاپ (نیکلای سوم) چنانکه گفته شد اورسینی Orsini بوده ، که درایتالیائی‌جمع « بچه خرس» است، ووی تذکر میدهد که روحاً نیز خوی خرسی داشته ، و سعی میکرده است فرزندان وکسان خودرا ازهرراه که ممکن است بمال ومنال برساند (زیرا محبت خرس باولادش ضرب‌المثل است) . دراین بنددانته ظرافت لفظی خاصی نیز بکاربرده که نقل آن بفارسی ممکن‌نیست، وصورت تقریبی آن اینست که : برای انباشتن کیسهٔ کسان خودم در روی زمین گناهانی کردم کـه بکیفر آنها اکنون خود در اینجا درکیسه رفته‌ام (اشاره به حفره‌ایکه در دوزخ بدوتخصیص داده اند).

۳ ــ در روی زمین

او گرفته بودم ، من نیز بنوبت خود بدین گودال نشینان جاوید خواهم پیوست[1] .

اما دورانی که من چنین واژگون تن و سوخته پا در این جا گذرانده‌ام ، هم اکنون درازتر از آن زمانی شده که وی با پاهای بریان در آن بسر خواهد برد[2] ،

زیرا پس ازاو کشیشی خدا نا شناس ازجانب مغرب بدینجا خواهد آمد که درنامهٔ اعمالش سیئاتی بسیارفزونتر از ما خواهد داشت. چندانکه من و اورا رو سفید خواهد کرد[3] .

وی آن « جاسون » تازه خواهد بود که در « سفرمکابیین » از او سخن رفته[4] ، و همچنانکه پادشاه جاسون در برابر وی ضعف نفس نشان

---

۱ ـ یعنی : پس ازآمدن پاپ بعدی بدوزخ ، وی پائین تراز آنجاکه اکنون هست(درشکافهای‌زیرین) جای خواهدگرفت وبکلی ناپدید خواهد شد .

۲ـ پاپ نیکلای‌سوم تاایـن تاریخ بیست سال دردوزخ بسربرده ، زیرا مرگ وی در ۱۲۸۰ اتفاق افتاده است ؛ ولی مدتی کـه مقدر است جانشین او در این حال بگذراند کمترازاین است، زیرا پاپ بونیفاتسیوی هشتم در ۱۳۰۳ وفات خواهد یافت وجانشین او دردوزخ (پاپ کلمنتوی پنجم) در۱۳۱٤ خواهدمرد ، یعنی پاپ‌بونیفاتسیو بیش از ۱۱ سال درین گودال بسرنخواهدبرد .

۳ ـ اشاره به پاپ کلمنت پنجم ، که اصلا فرانسوی‌بوده وازسمت مغرب(بردو) آمده بود. وی‌در۱۳۰۵ به‌پاپی رسید ، ومقر خودرا ازواتیکان به‌آوینیون Avignon درجنوب فرانسه انتقال داد .

٤ ـ جاسون شیخ بنی‌اسرائیل بود که ازآنتیوخوس پادشاه سیصد وشصت‌قنطار نقره گرفت واجازه داد که دراجرای مراسم دین بدعت های شرک‌آمیز گذاشته شودو درتورات (سفرالمکابیین) ازاو سخن‌رفته‌است. دانته رفتار آنتیوخوس‌را نسبت به‌جاسون بارفتار فیلیپ‌لوبل‌پادشاه فرانسه تشبیه میکندکه اونیز این‌پاپ‌را باپول خریدووادارش کرد که مقرخودرا بخاک فرانسه منتقل کند ونفوذ خویش‌را درراه تأمین مقاصد سیاسی فیلیپ‌لوبـل بکاربرد. بعدازمرگ پاپ بونیفاتسیوی هشتم وپیش از روی کارآمدن پاپ کلمنتوی پنجم ، پاپ‌دیگری بنام بندتوی یازدهم Benedetto (بندیکتوس) انتخاب‌شد که یکسال بیش (۱۳۰۳ ـ ۱۳۰٤) درین سمت نماند ومرد ، وچون پاپ درستکاری‌بود دراینجا بدوزخ آورده نشده است . در فاصلهٔ مرگ پاپ نیکلای‌سوم وسفردانته بدوزخ نیزچهار پاپ روی کار آمدند کـه هیچکدام دوزخی نشدند ، بدین جهت پاپ نیکلو همچنان درانتظار پاپ بونیفاتسیو باقی مانده است .

داد ، آن کس که بر فرانسه حکم میراند با این جاسون نو چنین خواهد کرد . »

شاید پاسخ تندی که در آن دم بدو دادم ، سخت بی پروایانه بود که : « شگفتا ! مگر خداوند ما پیش از آنکه کلید های قدرت خودرا بدست پطرس مقدس سپارد از او چه گنجینه ای توقع کرد ؟ بجز آنکه گفت : بدنبال من بیا[1] .

و پطرس ، و دیگر حواریون ، هنگامیکه « متی » بحسب قرعه بجانشینی آن کس برگزیده شد که روحی خطا پیشه بدست مرگش سپرده بود ، از وی سیم و زری نستاندند[2] .

پس تن بقضا ده، زیرا بجاست که بادافرهی چنین بینی ؛ آن سکهٔ نا مشروع بدست آمده را نیز که چنین گستاخانه با « کارلو » بستیزت

۱ـ نقل‌ازانجیل‌متی (باب چهارم) : «ومسیح بدیشان گفت: ازپی‌من‌آئید تاشما را صیاد مردم گردانم».

۲ ـ بعد ازآنکه یهودا باخیانت خود عیسی‌را بدشمنان سپرد، وخود نیزبدین گناه بصورتی‌فجیع جان سپرد، حواریون برای تعیین‌جانشین وی قرعه افکندندومتیاس انتخاب شد . (انجیل ـ کتاب اعمال‌رسولان ـ باب اول) : «... و در آن ایام پطرس درمیان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب بصدوبیست بود برخاسته و گفت : ای برادران میبایست آن‌نوشته تمام شود که روح‌القدس اززبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانکه عیسی‌را گرفتند ... الحال می‌باید ازآن مردمانیکه همراهان ما بودند درتمام آن مدتیکه عیسی خداوند باماآمد ورفت میکرد از زمان تعمید یحیی تاروزیکه ازنزد ما بالا برده شد یکی از ایشان باما شاهد برخاستن او بشود ـ آنگاه دونفر یعنی یوسف مسمی ببرسیا که بیوستس ملقب بود ومتیاس‌را برپا داشتند ودعا کرده گفتند توای خداوند که عارف قلوب همه‌هستی، بنما کدامیك ازایندو را برگزیده‌ای تاقسمت این خدمت ورسالت را بیابد که یهودا ازآن بازافتاده بمکان خودپیوست. پس‌قرعه بنام ایشان افکندند وقرعه بنام متیاس برآمد واو با یازده رسول محسوب گشت.»

روح گناهکار ، اشاره بیهودا است که در بدترین منطقهٔ طبقهٔ آخر جهنم جای دارد (سرود سی ودوم دوزخ) .

وا داشت برای خویش نگاهدار[1] .

وا کراحترام آن کلیدهای حاکمی[2] که تو در زندگانی روی زمین[3] نگهدارشان بودی مرا مانع نمیآمد ،

سخنان سخت‌تر از بنت میگفتم ، زیرا تنك نظری شماست که جهانی را اسیر رنج میکند ، نکوکاران را ازنکوئی مانع میشود وبدان را ببدی میخواند .

بحقیقت ، ای کشیش، این شما بودید که بنظر «انجیلی» آمدید[4] ، در آنوقت که وی آن روسپی آب نشین را دید که ناموس خویش را بپادشاهان عرضه میداشت[5] ،

همان زنی را که با هفت سر بزاد و تا آن زمان که شوهرش خواهان

---

۱ ـ Carlo تلفظ ایتالیائی شارل Charles ، اشاره بهشارل دانژو d'Anjou پسر لوئی هشتم پادشاه فرانسه ، که سلطنت سیسیل را داشت، وروابطش باپاپ‌اوربینوی چهارم و کلمنتوی چهارم حسنه بود ولی پاپ نیکلای سوم بااو ازدرناسازگاری درآمد واین اختلاف بکشمکشها وخونریزیهای بسیار منجرشد. منظور دانته ازسکهٔ نامشروع بدست‌آمده این استکه وی ازراه تصرف نامشروع دراموال و اوقاف‌کلیسا تحصیل‌پول کرده تا آنرا در راه دسته بندی علیه شارل دانژو بکاربرد .

۲ ـ اشاره بمقام پاپ که کلید دار بهشت درروی زمین است .

۳ ـ دراصل Vita lieta : زندگانی خندان .

٤ ـ il Vangelista یوحنای انجیلی یا یوحنای رسول ، از حواریون مسیح ، که یکی زاناجیل‌اربعه ازاوست . وی علاوه‌برانجیل یوحنا ،کتاب معروف‌دیگری بنام مکاشفهٔ یوحنای رسول Apocalypse دارد که آخرین قسمت انجیل‌بشمار میرودوشامل مکاشفات خوفناك وی وپیشگوئیهائی است که دربارهٔ آخرالزمان کرده است .

٥ ـ نقل ازانجیل (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هفدهم) :«...ویکی ازآن‌هفت فرشته که هفت پیالهرا داشتندآمد وبمن خطاب کرده‌گفت : بیاتاقضای آن فاحشهٔبزرك راکه برآب های بسیارنشسته است بتونشان دهم ،که پادشاهان جهان بااو زنا کردند

بقیه در صفحهٔ بعد

پارسائی او بود، از هر ده شاخ خویش نیرو گرفت[1] .

شما از زر و سیم برای خود خدائی ساختید، و چه فرق است میان شما و بت پرست، بجز آنکه وی یك بت میپرستد وشما صد بت را ؟

ای کستانتینو[2] ، نه تشرف تو بدین مطهر، بلکه این جهیزیه ایکه نخستین پاپ توانگر از تو ستاند، زایندهٔ چه تباهی ها شد ! »

و چون با او چنین میگفتم، وی یا ازروی خشم ویا ازعذاب وجدانی که اورا سخت می‌آزرد، با پای خود در تلاش بود.

پندارم که آنچه گفتم راهنمایم را پسند افتاد، زیرا وی تا پایان گفتار من با خرسندی فراوان گوش بسخنان پر حقیقتم فرا داد،

و چون کلامم بپایان رسید ، مرا در دو بازوی خویش گرفت و بر سینهٔ خویشم فشرد و از راهی که فرود آمده بود بالا رفت.

بقیه از صفحهٔ قبل

وساکنان زمین ازخمر زنای اومست شدند ، پس مرا درروح به بیابان برد وزنی را دیدم بر وحش قرمزی سوارشده که ازنامهای کفرپربود وهفت سر وده‌شاخ داشت‌وآن زن به‌ارغوانی وقرمز ملبس بود وبطلاوجواهر ومروارید مزین وپیالهٔ زرین بدست‌خود پراز خبائث ونجاسات زنایٔ خود داشت وبرپیشانیش این‌اسم مرقوم بود : سروبابل عظیم ومادرفواحش وخبائث دنیا، وآن زنرا دیدم مست ازخون مقدسین و ازخون شهدا ... وفرشته مرا گفت‌زنیکه دیدی‌آن‌شهر عظیم‌است‌که برپادشاهان‌جهان سلطنت‌میکند.»ـ اشارهٔ یوحنای رسول در اینجا بشهر روم است‌که پایتخت امپراتوری روم بود ، اما دانته این مکاشفهٔ معروف را تعمداً باروم پاپ‌هاتطبیق داده وآنرا وصف پاپ‌وحکومت اوشمرده است .

۱ ــ شوهر او : پاپ . شاخهای ده‌گانه : الواح عشره (قوانین‌ده‌گانهٔ موسی).

۲ ــ Costantin(o) ، کنستانتینوس کبیر(قسطنطین) امپراتورروم(۲۷۴ـ۳۳۷) که آئین مسیح را مذهب رسمی‌امپراتوری روم اعلام کرد وپایتخت خودرا شهربیزانس قرارداد که بنام او قسطنطنیه نامیده‌شد، روایتی تاریخی‌حاکی‌ازین بود که کنستانتینوس مرکـز امپراتوری خودرا به‌نیمهٔ شرقی امپراتوری روم انتقال داده بود تانیمهٔ غربی آنرا تیول‌پاپ معاصر خود سیلوستر وجانشنیان او کرده باشد. بدین ترتیب وی‌اولین کسی بود که پاپ‌هارا که تاآن زمان‌ازمال ومنال دنیابکلی بی‌بهره بودندوفقط‌شخصیت وعنوان روحانی داشتند صاحب ضیاع وعقار کرد. تحقیقات تاریخی ثابت کرده که چنین بخششی واقعیت ندارد ، اما نظردانته کاملا صحیح است که مال ومنال دنیائی‌دستگاه روحانیت را فاسد کرده‌است .

و آنجا نیز از فشردن من درآغوش خویش بازنایستاد تاآن دم که بر بالای آن پل مقوسم رسانید که راه عبور از دیوارهٔ چهارمین بدیوارهٔ پنجمین است .

در آنجا یار مطبوع خود را بآرامی بر روی تخته سنگی سخت و پر پست وبلند نهاد که حتی بزهای کوهی دشواراز آن گذر میتوانند کرد :

و در آن مکان ، درهای تازه در برابر من هویدا شد .

سرود بیستم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران
گروه چهارم : غیب گویان

ازبالای پل‌بولجیای چهارم، ویرژیل ودانته بدرون گودال‌زیرپای خود مینگرند ودرآن کسانی‌را می‌بینند که سرشان‌بدور گردن‌چرخیده ورو بپشت قرار گرفته است ، چنانکه درحین راه‌رفتن ناگزیرند بپشت سرخویش بنگرند . اینان که بدینصورت تغییر شکل داده اند مدعیان غیبگوئی‌وپیش بینی هستند ، که بجرم آنکه خواسته‌اند قوانین کلی‌جهان را باشناسائی آیندهٔ پنهان برهم زده وتغییرشکل داده باشند ، خود در دوزخ تغییرشکل داده وروی بگذشته کرده‌اند ، وچون خواسته‌اندبیش ازحدمجاز پیشروی خودرا ببینند دراینجا حتی ازدیدن پیش پای‌خویش محروم شده‌اند وباید بپشت‌سرخود بنگرند. دیدگان ایشان نیز دائماً ازاشك پوشیده است ، زیرا خواسته‌اند بااین دیدگان آنچه راکه راز خداوند است ببینند .

سرود بیستم

اکنون باید داستان‌عذابی تازه‌را به نظم‌آرم و آنرا زمینهٔ بیستمین سرود این کتاب نخستین[1] قرار دهم که وقف دوزخیان[2] شده است .

بادقت به ته گودالی که‌دربرابرم هویدا شده بودوبااشکهای‌پریشانی سیراب میشدنگریستم ،

و در آن درهٔ مدور کسانی را دیدم که خاموش و گریان بجانب ما میآمدند وراه رفتنشان راه رفتن آنان بود که روی زمین تسبیح خوانان در حرکت باشند[3] .

چون نگـاهم بسوی ایشان فروتر آمد ، این نکتهٔ شگفت را دریافتم کـه تن هریك از آنان ، از زنخ تـا ببالای سینه بگرد خود تابیده بود ،

چنانکه جملگی چهره در جانب سرین داشتند ، وناگزیرمیبایست باز پس راه روند ، زیرا روبروی خویش را نمیتوانستند دید .

شایدپیش ازین کسانی براثرفلج بچنین حالی گرفتارآمده باشند ،

---

۱ ـ la prima cenzon(e) ـ این نامی است کـه دانته برروی سه قسمت مجزای کمدی الهی خود : دوزخ ، برزخ ، بهشت نهاده ، یعنی هرکدام از آنهارا یك Canzone (سرود بزرگ) نامیده است . در دوجـای دیگر (مطلع کتاب ، وسرود سی وسوم بهشت) وی کلمهٔ Cantica (آواز وسرود مذهبی) را بدین منظور بکاربرده است .

۲ ـ در اصل : Sommersi (غرق شدگان) ، اشاره به مغروقین دریـای ظلمت ورنج .

۳ ـ اشاره به دسته های روحانی که برای‌خواندن سرود های مذهبی‌کاتولیك بصورت صفی دراز حرکت میکنند وبسیار آهسته راه میروند .

اما من خود این چنین کسان را ندیده‌ام ، وهم نپندارم که بتوانشان دید .

ای‌خواننده ، خدایت عنایت کناد تا بتوانی از خواندهٔ خویش ثمر بر گیری ! وا کنون خود بیندیش که چگونه میتوانستم چهره را به اشك دیده نیالایم ،

آنوقت که از نزدیك این همرویان خودمان[1] را چنان بدورخویش تابیده یافتم که اشکهای آنان را دیدم که از تهیگاهشان جاری بود و سرینشان را مشروب میکرد .

بیکی از تخته سنگهای صخرهٔ استوار تکیه کرده بودم و بیگمان سخت میگریستم ، زیرا راهنمایم را شنیدم که بمن گفت : « مگر تو نیز از جملهٔ این مخبطانی ؟

در اینجا ترحم‌وقتی‌زنده است که کاملا مرده باشد[2] ، زیراتبهکارتراز آن کس کیست که چون خدا قضاوت خود را کرده باشد ، با گنهکار از در همدردی درآید ؟

سربردار ، و آن کس را ببین که در برابر نظر مردم شهر « تبه » زمین در پیش پایش دهان گشود ، چنانکه تبیان فریاد برآوردند :

ـ انفیارائو ، کجا می‌افتی ؟ چـرا دست از جنگ برمیداری ؟

---

۱ ـ یعنی : این کسانیرا که شکلی نظیرشکل انسانی ما دارند .

۲ ـ Qui viva la pietà, quand è ben morta یکی ازمعروفترین شعر های کمدی الهی ، که مفهوم آن اینست که : ترحم واقعی درجهنم نداشتن ترحماست ، زیرا رحم‌به‌گناهکاران که موردخشم خداوند قرار گرفته‌اند خودظلم به‌نکوئی‌ونکوکاران است . ویرژیل درینجا تندتراز موارد دیگر بادانته سخن میگوید ، ومفسرین کمدی الهی این را مربوط بدان دانسته‌اند که چون وی مظهر عقل و منطق بشری است ، با این دسته از دوزخیان ، یعنی غیبگویان‌وآنان‌که از راهی جزمنطق و استدلال بسراغ درك آینده رفته‌اند ، دشمنی خاص دارد.

ووی از غلطیدن در آن ورطه باز نایستاد تا سر انجام به مینوس رسید که گناهکاران را از او گریزی نیست[1] .

بنگر که وی چسان شانه ها را سینهٔ خویش کرده است[2] ، و این از آن است که میخواست فزون از اندازه فرا روی خود بنگرد ، لاجرم اکنون باز پس مینگرد و باز پس نیز براه خویش میرود .

«تیرزیا » را ببین که مردی بودوزنی شد، و همهٔ اعضای‌تنش بشکلی دیگر در آمد[3] ،

و آنگاه ناگزیر شد که از نوتر که‌ای‌بدو ماردر هم پیچیده زند تا بال و پر مردانهٔ خویش را باز ستاند .

و این کس که مماس با شکم او روان است ، « آرونتا »[4] است که

۱ ــ Anfiaráo (بهیونانی امفیرائوس Amphiraus)، یکی ازهفت‌پادشاهی که به شهر تب حمله بردند تا پادشاه آنجا رااز‌سلطنت خلع کنند و برادرش رابجایش بنشانند . در افسانهٔ خدایان یونان آمده که امفیرائوس قبلا از زبان غیبگوئی شنیده بود که وی در این جنك خواهد مرد ولاجرم کوشید تاخودرا در کنار حصار شهرپنهان کند، ولی درّست‌درموقعیکه میخواست پنهان شودزمین‌بفرمان خدای‌خدایان بازلزله‌ای دهان بازکرد واورا درکام خود کشید ، ودرین هنگام بود کـه مردم تب فریاد زدند : « آمفیرائوس ، کجا می‌افتی ؟کجا میروی ؟ »

۲ ــ یعنی: آنجائی که قاعدتاً باید محل سینهٔ او باشدا کنون‌محل پشت‌وشانه‌های اوست .

۳ ــ Tiresia (بیونانی تیرزیاس Tiresias) غیبگو و جادوگر شهر تب‌در دورهٔ جنگهای ترویا . چنانکه اوویدیوس شاعربزرك لاتین حکایت میکند (استحالات، کتاب سوم) یك روز وی دومار راکه بایکدیگر همخوابه شده‌بودند با ترکه ای‌ازهم جدا کرد وبجرم این‌کار بدل بهزنی شد ومحکوم بدان شد که هفت سال تمام بدین‌حال بماند تا پس‌ازآن مدت ، ضربتی دیگر بـه دومار همبستر بزند وشکل اولیهٔ خویش‌را بازگیرد وبقول‌دانته صاحب بال وپرمردانهٔ خود شود ، یعنی باز ریش برصورتش‌بروید.

٤ ــ Aronta (بلاتینی ارونس Arons) ، غیبگوی اتروسکه که در غاری درکوهستان لونی مسکن داشت وجنك بین سزار وپمپه را پیشگوئی کرده ودرلفافه از پیروزی سزار خبرداده بود (لوکانوس ،کتاب فارسالیا ، سرود اول) .

در کوهستان « لونی » دروجین گاه «کاراری » که خود در پائین دست خانه دارد[1] ، در درون مغاره‌ای میان مرمرهای سپید میزیست که در آنجا هیچ چیز اورا از دیدار دریا و ستاره‌گان مانع نمیشد .

واین زن که با گیسوان برافشاندهٔ خویش‌دوپستانش‌را که توبچشم‌نمیتوانی دید[2] فرو پوشیده و موهای تنش جمله در آن جانب دیگر روئیده است ،

« مانتو »[3] است که سرزمینهای بسیار را در نور دید وعاقبت رخت بدانجا افکند که زادگاه من شد . ازین رو مایلم که لختی گوش بسخنم فرا داری :

چون پدر او ازجهان زندگان بیرون رفت وشهر « باکو»[4] باسارت درآمد ، این زن دیر زمانی آوارهٔ شهرها و دیارها شد .

در قسمت علیای ایتالیای زیبا ، در پای کوهستانی که حد نهائی سرزمین آلمان است[5] ، دریاچه‌ای است در کنار « تیرالی » که « بناکو »

۱ـ Luni لونی، نام قدیمی کوهستان « اپوا » Apua که شهر کهنسال‌لونی، یادگار دوران حکومت اتروسکها در ایتالیا ، دردامنهٔ آن ساخته شده بود و بدان Lunigiane میگفتند.ـ Carrarese ، « کاراری » ، یعنی اهل کارارا Carrara ، درهٔ خرمی در پای کوهستان‌لونی ، که مرمر سفید آن شهرت جهانی دارد ومرمر«کارارا» خوانده میشود .

۲ ــ یعنی : سینه وپستان او در آن جانب دیگر بدن اوست که ازین طرف پیدا نیست ،

۳ــ Manto ، دختر تیرزیاس (بهشرح۳ صفحهٔ قبل‌رجوع‌شود)، که پس‌ازمرگ پدر شهرتب را ترک گفت وبایتالیا رفت و « مانتوا » را در آنجا بنیاد نهاد . داستان وی بتفصیل درمتن این سرود آمده است.

٤ ــ la cittâ di Baco ، شهر باکوس (Bacchus ، خدای شراب و میخوارگی در میتولوژی یونان) ، اشاره به شهر « تب » که تحت حمایت معنوی « باکوس » بود .

«باسارت افتاد» یعنی فرمانروای مطلق‌العنان‌این‌شهر (کرئونتوس Creontos) آزادی مردمان آنرا ازدستشان گرفت .

۵ـ La Magna ، آلمان.

نام دارد[1] .

پندارم که هزار چشمه ، وهم فزون از آن ، در میان « گاردا » و « وال کامونیکا » کوهستان « آپنینو » را با آبهائی که بدین دریاچه فرو میریزد ، سیراب میکنند[2] .

در میان این دریاچه جائی است که اسقف «ترنتی» ، واسقف «برشیا» واسقف «ورونی» ، درصورت طی چنین راهی ، در کنار یکدیگر نمازجماعت اقامه میتوانند کرد[3] .

در محلی از آن که کرانهٔ دریاچه از هرجای دیگرش فروتراست ، شهر مستحکم وزیبای «پسکیرا» سر برافراشته است تا مهاجمین «برشیائی» و « برگامائی » را برجای خویش نشاند[4] .

و باید تمام آبی که « بناکو» توانائی جای دادن آنرا در میان دو

۱ ــ Tiralli نام قلعه‌ای در کنار رود آدیجهٔ علیا ، کـه اسم ناحیهٔ معروف « تیرول » (Tyrol) از آن آمده است . ــ Benaco ، « بناکوس » ، نام قدیمی دریاچهٔ « گاردا » Garda درشمال ایتالیا .

۲ ــ Val Camonica درهٔ بزرگ وخرمی در ناحیهٔ معروف «لمباردیا» در شمال ایتالیا . ــ Apennino ، رشتهٔ کوههای « پنین » که غیراز رشتهٔ معروف آپنین است ، ومیان دریاچهٔ گاردا ووال کامونیکا قرار دارد.

۳ ــ Trenta ترنتا ، شهر معروف ایالت ونیز ایتالیا ــ Brescia (برشیا)، شهر ومرکز صنعتی ایتالیا در ایالت لمباردیا ــ Verona (ورونا) شهرمعروف وباستانی ایتالیا در کنار رود آدیجه ــ هریك ازین سه شهر مرکز اسقف نشین مهمی بود کـه ناحیهٔ وسیعی راشامل میشد ، ومعنی این شعر اینست که : در وسط ایـن دریاچـه محلی است که نقطهٔ اتصال این سه اسقف نشین بشمار میرود ، چنانکه اسقف های این هرسه ناحیه میتوانند در آن نقطه جمع شوند ودر کنارهم اقامهٔ نماز جماعت کنند ، بی آنکه ازقلمرو روحانی خود خارج شده باشند. ظاهراً منظور دانته ازین محل ، جزیرهٔ فراتی Frati (ایزولادئی فراتی) است که امروزه لکی Lecchi نام دارد .

٤ ــ Peschiera (پسکیرا) ، شهر نظامـی شمال ایتالیا ، درمنتهاالیه جنوب شرقی دریاچهٔ گاردا . ــ Bergamaschi ، مردم شهر برماکا در ناحیهٔ لمباردیا ، ایتالیای شمالی .

کرانهٔ خود ندارد ، درین جا روان شود تا در دست پائین رودخانه ای را در میان چمنزارهای سر سبز پدید آرد .

از آندم که این رودخانه شتابان براه می‌افتد، دیگر نام آن «بناکو» نیست ، « منچیو » است ، تا آنزمان که به « کوورنو » رسد و برود « پو » فرو ریزد[1] .

هنوز این رود راهی دراز نرفته است که پا بجلگه‌ای پست میگذارد و در آنجا بر اطراف پراکنده میشود و مردابی‌را تشکیل میدهد که گاه در تابستانها بسی نا سالم است .

دوشیزهٔ وحشی خوی[2]، درعبور ازآنجا زمینی‌را درمیان این مرداب دید که بایر بود و در آن خانه کسی نداشت .

برای گریز از آدمیان با خدمتکاران خود در آنجا رخت اقامت افکند و بکار خویش پرداخت ، و در آن زیست و عاقبت نیز تن بی جان خود را در همانجا گذاشت .

از آن پس مردمی که در اطراف پراکنده بودند درین مکان که مرداب ازهر سویش درمیان گرفته بود و ازخطر تهاجم مصونش میداشت ، گرد آمدند .

بر روی استخوانهای این زن شهری پی افکندند و آنجا را بنام آنکس که نخستین بار این مکان را بر گزیده بود « مانتوا » نامیدند و

۱ ـ Coverno ، کوورنو ، نام‌قدیمی شهر کوچکی که امروزه Governolo خوانده میشود ، ودرساحل راست رود مینچیو Mincio درلمباردیا واقع است (که در اینجا Mencio آورده شده) ـ Po پو معروفترین رودخانهٔ ایتالیا ،که در جلگهٔ پو در شمال این کشور جاری است ـ نام اولیهٔ رود : Benaco

۲ ـ اشاره به مانتو .

برای این نامگذاری دست به تفأل و تطیری نزدند[1].

پیش‌از آنکه «کازالودی»دیوانگی کندوفریب«پینامونته» را بخورد، شمارهٔ ساکنان این شهر بسیار فزونتر بود[2].

لاجرم، هشیارت میکنم که اگر وقتی برای زادگاه من اصلی و مبدائی بجز این شنوی، سخن دروغ فریبت ندهد.»

و من گفتم: «استاد، گفته های تو مراچنان حجتند ومن چندان بدانها ایمان دارم که هرچه جز این گفته شود مرا در حکم ذغالی خاموش خواهد بود[3]؛

اما بگوی که آیا در جمع این کسان که بسوی ما میآیند کسی را می‌بینی که شایستهٔ توجه باشد؟ زیرا خیال من پیوسته روی بدین نکته دارد.

پس وی بمن گفت: «آن کس که ریشی از گونه ها تا شانه های گندمگون آویخته دارد،درآنزمان که یونان‌زمین‌چنان ازمردمان تهی‌شد که جز تنی چند در گهواره ها برجای نماندند، غیبگوئی پیشه

---

۱ ــ رسم کهنی که طبق آن میبایست مراسم نامگذاری یك شهر یا محل با اجرای تشریفات خاص مذهبی توأم باشد.

۲ ــ Casalodi کنت آلبرتوداکازالودی، حاکم شهر مانتو و رئیس گوئلف های این منطقه بود. پینا مونته بوناکورسی Pinamonte یکی از مشاورین اوبود که ریاست گیبلین‌های‌این منطقه را داشت، ومغرضانه بوی توصیه کرد که اشراف رااز‌شهر بیرون کند تاخودرا باطبقات دوم وسوم نزدیك کرده باشد، ووی همین‌کاررا کرد، و درنتیجه پینه‌مونته خود باکمك طبقات پائین وبی‌نگرانی ازتجبا که طرفداران‌کازالودی بودند، شهر را بتصرف در آورد (۲۶۷) و تاسال ۱۲۱۹ برآنجا حکومت کرد

۳ ــ یعنی هیچ اثری درمن ندارد ــ این تعبیر از یك‌اصطلاح متعارف‌ایتالیائی گرفته شده.

داشت ، و همزبان با « کالکانتا » نظر داد که نخستین بار در«آولیده» لنگر بردارند[1] .

نامش «اوریپیلو» بود ، وماجرای او بهمین سان در فصلی از تراژدی والای من سروده شده[2] ؛ تو آنرا سر اپا خوانده ای بس این نکته نیك آگاهی .

وآن دیگری که تهیگاهی چنین لاغر دارد ، «میکله‌اسکوتو» است که با حیله گریهای سحر وجادو نیك آشنا بود[3] .

۱ ــ یونانیان عادت داشتند که پیش از هرسفر ، مخصوصاً سفرهای جنگی ، باغیبگوئی مشورت کنند تاوی ساعتی سعد برای سفر تعیین کند واصولا خبردهد که‌این سفر ساعت دارد یا خیر . بنا به افسانه های یونانی، درآن هنگام که مردم یونان‌برای جنگیدن بامردم تروبا وطن را ترك گفتند وبراه افتادند (چنانکه دریونان زمین جز دردرون گهواره ها کسی باقی نمانده) دو غیبگوی معروف یونان بنام اوریپیلوس Eurypilos ([بایتالیائی اوریپیلو Euripilo) و کالکاس Chalcas (بایتالیائی کالکانتا Calcanta) بنا بتقاضای آگاممنون Agamemnon سردار یونانی که قوایش دربندر اولیس Aulis (بایتالیائی Aulide) براثر عدم وزش بادمساعدی که میبایست کشتی‌ها را بحرکت آرد مجبور بتوقف طولانی شده بود، ازخدایان کمك خواستند وتفأل‌زدند، واعلام داشتند که برای آنکه باد مساعد بوزد باید یك دخترزیبای یونانی بدرگاه خدایان قربانی شود . ویرژیل خود در انئید این داستان را باندکی تفاوت نقل کرده است .

۲ ــ l'altamia tragedia : این لقبی است که ویرژیل خود در سرود دوم انئیس بدین اثر خویش داده ، ودانته آنرا بانظرموافق نقل کرده است . خود دانته میگوید که عنوان تراژدی را فقطبراثر حماسی چون انئیس اطلاق میتوان کرد ، بهمین جهت است که خودنام اثر خویش را کمدی نهاده‌است (رجوع‌شود بمقدمهٔ این کتاب).

۳ ــ Michele Scotto ــ میچل اسکات Michel Scott ، پزشك اخترشناس اسکاتلندی که درنیمهٔ قرن سیزدهم مسیحی‌دردربار امپراطورآلمان‌فردریك دوم‌خدمت میکرد وچندین کتاب ارسطو را ازعربی بزبان لاتینی ترجمه کرده بود. وی شخصاً نیز تألیفات متعدد در بارهٔ ماوراءالطبیعه وعلم جفر دارد .

«گویدوبوناتی» را ببین[1]، و «آسدنته» را[2] که اکنون دریغا گوی چرم و نخ خویش است، و دریغا که بس دیر بیاد توبه افتاده است.

و این زنان بلاکش را بنگر که سوزن و دوك و چرخ خیاطی را هشتند و بغیبگوئی پرداختند، تا با علف ها و نقش و نگارها عزائم بسازند.

اما اکنون براه خود رویم، زیرا «قابیل» و پشتهٔ خارش بسرحد دو نیمکره رسیده و در پائین «سیبیلیا» همتراز دریا شده‌اند[3]،

۱ ــ Guido Bonatti، اختر شناس ایتالیائی اهل فورلی Forli در قرن سیزدهم‌مسیحی، که دردربار گوید و داموتته فلترو خدمت میکرد (به سرود ۲۷دوزخ مراجعه شود) وساعات سعدونحس را برای شروع سفرهای‌جنگی او بوی اطلاع‌میداد. وی کتاب هیئت‌معروفی بزبان لاتینی بنام Decem tractatus astronomiae دارد که از آثار علمی برجستهٔ قرون وسطی بشمار میرود.

۲ ــ Asdente آسدنته، کفاشی‌ازاهالی پارما parma بود کـه‌هوس‌طالع‌بینی‌و غیبگوئی کرد ودست از کسب وکار خود برداشت. وی درنیمهٔ دوم قرن سیزدهم‌مسیحی میزیست.

۳ ــ قابیل Caino وپشتهٔ خار او: اشاره به‌ماه ــ عقیدهٔ مـردم قرون وسطی که هنوز هم در بسیاری از نقاط اروپا، بخصوص اروپای جنوبی، باقیمانده است این بود که لکه‌های ماه صورت قابیل‌پسر برادرکش آدم‌ابولبشراست که بکیفر این‌تبهکاری خود الی‌الابد پشتهٔ خاری بردوش دارد.

سویلا Sevilla (بایتالیائی سیبیلیا وبه‌عربی اشبیلیه) شهرمعروف اسپانیااست که ظاهراً ازنظردانته‌مفهوم‌تمام اسپانیارا داردودرقرون‌وسطی‌سرحد غربی‌دنیامحسوب میشد (رجوع‌شود به‌سرود ۲۶ دوزخ)، زیرا طبق نقشه‌ایکه درآن هنگام مورد قبول عامه بودودانته نیزآنرا اساس‌کمدی الهی خود قرار داده، شهربیت‌المقدس(اورشلیم) مرکز دنیاورود‌گنك در هندوستان حد شرقی‌آن وسویلا دراسپانیا حدغربی آن‌بود؛ بنابراین گفتهٔ ویرژیل کـه قابیل وپشتهٔ‌ بار او درپائین دست سویلا به دریا رسیده‌اند چنین معنی میدهد که درین ساعت ماه در افق غربی درحال فرورفتن است، وچون‌قبلا تصریح شده که شب‌پیش ماه‌صورت بدرداشته بنابراین این موقع باید ساعت شش‌بامداد شنبهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ باشد.

در صورتیکه شب دوشین ماه صورت بدر تمام داشت ؛ تو باید این نکته رانیك بیاد داشته باشی ، زیرا درآن جنگل تیره چندین بار نور این ماه بیاریت شتافت . »

با من چنین میگفت ، و همچنان براه خویش میرفتیم .

سرود بیست و یکم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه پنجم : سوداگران نادرست و مختلسین

درین «بولیجا» ارواح کسانی بسر میبرند که در زندگانی خود از هیچ نادرستی درمعامله روگردان نبوده‌اند تا سودی بیشتر اندوزند. سوداگران نا درست و رشوه خواران و مختلسین و امثال آنها در این گودال جای دارند . این سود جویان که درزندگی چیزی جز نفع خویش نجسته وهمیشه ازهرراه مشروع یانامشروع درپی مال جوئی بوده اند ، در اینجا در درون قطرانی گداخته و چسبنده که نمایندهٔ علاقهٔ شدید و سماجت آمیزایشان بپول ومنفعت است غوطه ورند ، وهرزمان که برای هوا خوردن سرازآن بیرون میکنند چنگکهای تیزشیطانهائیکه مأمور عذاب ایشانند برتنشان فرو میرود . این چنگکها علامت آنند که انگشتان ایشان در زندگی همیشه برای چنگ انداختن بروی پول و گرفتن رشوه واختلاس مال آماده بوده است .

سرود بیست و یکم

بدین سان از پلی بپلی گذشتیم و از چیزهائی دگر سخن گفتیم که کمدی مرا سرسرودنشان نیست ، و چون بنیمهٔ پل رسیدیم

برجای ایستادیم تا گـودال دیگری از « ماله بولجه » را ببینیم و ناظر اشکهای بیحاصل تازه‌ای باشیم ؛ و این گودال را معجزه آسا تاریك یافتم .

همچنانکه در زرادخانهٔ[1] ونیزیان در سراسر زمستان قطـرانی چسبناك در جوشش است تا بکار قیراندودن کشتیهائی رود که نیازمند تعمیرند ؛

و چون امکان بحرپیمائی نمیرود ، بجای خروج از بندر ، یکـی از دریانوردان کشتی خویش را مرمت‌میکند و دیگری درزهای‌آن کشتی دگررا که سفرهای بسیار کرده است میبندد ،

ویکی بجلو کشتی چکش‌میزند ودیگری بعقب آن ،وآن دیگری پارو میسازد ، و آن یکی دیگر طنابها را بهم تاب میدهد ، و یکی بادبان دکل مقدم‌را وصله میکند ، ویکی بادبان دکل عقبی را ؛

بهمین سان ، نه با گرمی آتش ، بلکه با قدرت نمائی الهی ، در ته

۱ـ «arzana»، زرادخانه درزبان‌محلی ونیزی (دراصل ایتالیائیarsenale)ـ دراینجا طبعاً معنی غیرنظامی این‌کلمه مراد است .

این گودال قطرانی غلیظ میجوشید که دیواره‌ها را از هر سو چسبناك میکرد.

من این مایع جوشان را میدیدم، اما در آن مراقب چیزی بجز حبابهائی که بر اثر غلیان بالامیآمدند و آماس میکردندو آنگاه میترکیدند و فرومیافتادند، نبودم.

چون خیره خیره بپائین مینگریستم، راهنمای من از آنجائی که ایستاده بودم بسوی خویشم کشاند و گفت: ــ هش‌دار! هش‌دار!

و آنگاه من چون مردی که نگران دیدار آن چیزی است که باید از آن بگریزد و ترس ناگهانی قدرت حرکتش را سلب میکند،

و با این همه بخاطر نگاه کردن عزیمتش را بتأخیر نمیافکند، بپشت سرخویش برگشتم و شیطانی سیاه را دیدم که دوان دوان بسوی پل بالا میآمد.

چه بد هیبت بود، و درآن هنگام که گشوده بال و سبکپا پیش میآمد چه اندازه ترشرو وسنگدلش یافتم!

برشانهٔ نوك تیز وبرآمده‌اش گناهکاری را دیدیم که روی دو جانب تهیگاه خود نشسته بود و شیطان پی‌های دوپایش را سخت درهم‌میفشرد.

چون‌ببالای پل رسید، گفت: «ای بدچنگالان[1]، یکی از قدیمی‌های

۱ــ Malebrarche ترکیب دیگری که دانته ازدو کلمهٔ Mala(بد)وBranca (چنگال در زبان قدیم ایتالیائی) ساخته است (رجوع شودبه‌سرود۱۸دوزخ) ومیتوان آنرا «بد چنگال» معنی کرد. این کلمه لقب شیطانهـای پاسدار این قسمت از طبقهٔ هشتم دوزخ است.

سنتاتسیتا را آورده‌ام[1] ! اورا در گودال جای دهید تا من دوباره
بدان شهری[2] که ازین کسان فراوان دارد باز گردم : در این
شهر همه ، بجز بونتورو ، مشغول سوداگری هستند[3] ، و با پول از « نه »
«بلی» میسازند[4] .

ویرا بپائین پرتاب کرد و خود شتابان از راه صخرهٔ سخت‌باز گشت،
چنانکه هرگز سگ پاسبانی با چنین شتاب دزدی را دنبال نکرده است .

و آن دوزخی غوطه‌ای خورد وبسطح قطران باز آمد ؛ اماشیاطینی
که در زیر پل بودند بدو فریاد زدند : « اینجا دیگر یاری جستن از
سنتوولتو سودت نمیتواند کرد[5] .

۱ــ Santa Zita « سنتاتسیتا » قدیسهٔ معروفی است که حامی معنوی شهر لوکا Luccai در ایتالیا است . ــ « قدیمی ها » anziani عنوان یك هیئت ده نفری ازپیرمردان بود که درحقیقت مقام سناتورها را داشتند و باتفاق نمایندهٔ پاپ وفرمانده سپاه ، امورشهررا اداره میکردند بنابراین جملهٔ «یکی‌ازقدیمی‌های سنتاتسیتا» این معنی را میدهد که . «روح‌یکی‌ازسناتورهای ده‌گانهٔ‌شهر لوکارا بدینجاآورده‌ام» چون طبق تحقیقات مفسرین دانته در روز آدینهٔ مقدس‌سال۱۳۰۰ یکی از این سناتورها بنام «مارتینوبوتایو» مرده بود ، اینطور تعبیرشده که اشارهٔ دانته بدین شخص است ؛ ولی بیشتراحتمال میرود که وی شخص معینی را درنظرنداشته است .

۲ــ شهرلوکا

۳ــ Bonturo ، «بونتوروداتی» سیاستمدار«لوکا»ئی که ازمعامله‌گران بی‌انصاف شهربود ، وطبعاً این اشارهٔ دانته بدوصورت استهزاآمیزدارد .

٤ ــ Del no per il denar vi si fa ita ، یکی از اشعارمعروف کمدی الهی؛ «ita» کلمهٔ لاتینی بمعنای «بلی» است و مفهوم این جمله اینستکه در این شهر بارشوه هر «نه» را «آری» میتوان کرد .

٥ ــ Santo Volto مجسمهٔ معروفی بود که از تصویرعیسی باچوب تراشیده بودند و در کلیسای بزرك شهر «لوکا»نگاهداری میشد . این مجسمه در ایتالیای‌قرون وسطی بسیار مقدس بود ، چنانکه نه فقط مردم لوکاآنرامایهٔ افتخار شهرخودمیشمردند بلکه زائرین‌بیشمارنیزدوراه رم دراین شهرتوقف میکردند تابزیارت آن روند . ــ گفتهٔ شیاطین دراینجااین معنی‌رامیدهد که : «اینجادیگرتوسل جستن به عیسی‌فایده ندارد.»

زیرا در اینجا شیوهٔ شناوری با «سر کیو»[1] فرق بسیار دارد !
پس اگر هوای آن نداری که سر و کارت با چنگالهای ما افتد ، روی درسطح قطران منمای!»

سپس بیش از صد قلاب در تنش فرو بردند و بدو گفتند : «در اینجا باید پوشیده روی پای کوبی ، تا بتوانی اگر ممکن آید طعمه‌ایرا بدندان گیری[2] .»

کار ایشان چون کار طباخان بود که بدست شاگردان خود گوشت را با چنگک‌ها دردیگ فرومیبرند تا بسطح آب بازنیاید .

استاد مهربان بمن گفت : «برای اینکه در اینجایت نبینند ، خم شو و خویشتن را در پس تخته سنگی که ترا پناهگاهی شود ، پنهان کن ؛

و از هیچ توهینی که نسبت بمن بینی بیم مدار ، زیرا من برجملهٔ این اوضاع واقفم وباری دگردچار کشمکشی چنین بوده‌ام .[3]

سپس بدان سوی پل رفت وچون بروی دیوارهٔ ششمین رسید، کوشید تا خویش را قوی دل نشان دهد .

شیطانها ، با خشم وحدت طوفانی سگان در حمله بدان بینوائی که درطلب صدقه میایستد ،

اززیرپل کوچك بیرون آمدندوقلابهای‌خودرا بسوی او گرداندند.
اما وی بانك برداشت : «شرارت بیجا میکنید !

۱ــ Serchio سر کیو ، رودخانهٔ کوچکی درنزدیك شهرلوکا .

۲ــ accaffi ــ این کلمه صورت عامیانه دارد ، و تقریباً مرادف با اصطلاح «قاپ زدن» است که درفارسی بکارمیرود .

۳ــ اشاره به بارگذشته‌ای که ویرژیل بجهنم رفته است (رجوع شود به صفحهٔ ۲۰۲ ، شرح ۱) .

پیش از آنکه چنگک های خود را بمن افکنید ، یکی ازشما پیش آید و سخنمرا بشنود ، سپس جملگی برای قلاب افکنی بمن شورائی کنید ورای زنید .»

همه فریاد زدند : «بددم[1] برود !»و آنگاه یکی از ایشان پیش آمد و سایرین بیحرکت بر جای ماندند ، آنکه بجانب او رفته بود گفت : «ازاین‌کار چه سود ؟»

و استاد من گفت : « بددم ، گمان میبری که اگر مشیت الهی و تقدیر مساعد در کار نبود ، میتوانستم علیرغم دامگستریهای شما ، چنانکه می‌بینی ، صحیح وسالم تا بدینجا رسم ؟

بگذار برویم ، زیرا خواست آسمانی چنین است که من کسی‌دیگر را دراین راه ناهموار راهنمون باشم .

شیطان که این بشنید چنان از گردن فرازی فرود آمد که چنگک را در پای خود افکند و بدیگران گفت : «دست از وی بدارید » .

و راهنمای من بمن گفت : «تو که آرام آرام[2] میان تخته سنگهای پل نشسته‌ای ، اکنون دیگر آسوده خاطر بسوی من بازآی» .

چون این‌بشنیدم‌برخاستم وشتابان‌بسوی اورفتم؛ شیطانهارا دیدم که جمله پیش آمدند، ومن ازآن بیمناك شدم که اینان پیمان شکنی کنند .

پیش از این ، سربازانی راکه با اعتماد به پیمان حریف از کاپرونا

۱ــ Malacoda ، ترکیب دیگری که دانته ساخته و از Mala (بد) و Coda (دم) پدیدآمده است ومیتوان‌آنرا «بددم» معنی کرد . این نام یکی از شیاطین طبقهٔ هشتم دوزخ است .

۲ــ quatto quatto ؛ اصطلاح «خودمانی» ایتالیائی .



... سپس بیش از صد قلاب درتنش فرو بردند . . . (سرود بیست و یکم) صفحهٔ ۳۵۳

بیرون میآمدند و خویشتن را در میان دشمنان میافتند، دیدم که اینچنین میلرزیدند[1]

سراپای خویش را براهنمایم چسبانده بودم ، و همچنان نگران

رفتار ایشان بودم که بس اضطراب انگیز مینمود .

دیدم که قلابهای خودرا فرود آورده بودند و هریك از ایشان بدیگری

میگفت : « بتهیگاهش افکنم؟ » و جملگی پاسخ میدادند : « آری ،

بکوش تا او را بچنگ بگیری!»

اما آن شیطانی که با راهنمای من سخن گفته بود بتندی بر گشت

و گفت : «آرام بگیر ، اسکارمیلیونه[2] . آرام بگیر!»

و بما گفت : « از راه این پل دورتر از این نمیتوانید رفت ، زیرا

پل ششمین درهم شکسته و در گودال فروریخته است .

واگر با اینوصف بخواهید که دورتر از این روید ، راه خود را

در روی همین صخره‌ها باز گیرید ؛ نزدیك اینجا پل دیگری است که از آن

میتوان گذشت[3] .

۱ــ Caprona نام قلعهٔ نظامی مستحکمی در نزدیك شهر « پیزا » در مغرب ایتالیا . درسال ۱۲۸۹ نیروی نظامی ایالت توسکانا بدین قلعه حمله برد و مدافعین دژ پس ازپافشاری ممتد حاضر بتسلیم شدند بشرط آنکه دشمن بدیشان امان دهد و جانشان درخطر نباشد . فلورانسی‌ها و متحدینشان که نیروی توسکانیها را تشکیل میدادند این شرط را پذیرفتند ، و دانته چون ظاهراً در این نیرو خدمت میکرده خود بیرون آمدن مدافعین را ازقلعه و شتاب آنهارا در دورشدن از آنجا بچشم دیده است . چنین پیداست که پس‌ازخروج مدافعین ، فلورانسی ها پیمان شکنی کرده و ایشان را بقتل رسانده‌اند ، واین‌کاری استکه درتاریخ ایتالیا نظایربسیاردارد .

۲ ــ Scarmiglione نام یکی ازشیطانها این کلمه بایتالیائی تقریباً معنی «مردم‌آزار» یاجنجال‌کر وبهمزنندهٔ نظم و آرامش‌میدهد

۳ــ اندکی بعد معلوم میشود که پلی که برروی گودال ششمین این طبقه بوده براثر زلزله‌ایکه‌بامرك مسیح وسفراوبطبقهٔ اول دوزخ روی داده درهم شکسته‌است... شیطان در اینجا نیز دست ازخبث طینت خود برنمیدارد ، زیرا به ویرژیل‌ودانته می گوید که دراینجاپل شکسته ، ولی پل دیگری که اندکی دورتر از آن در روی همین گودال ششم وجود دارد برپاست و ایشان میتوانند ازآن بگذرند ، درصورتیکه آنجا نیز پل شکسته است ، وشیطان ایشان را باصطلاح «بدنبال نخود سیاه میفرستد».

دیروز ، ساعتی پنج دیرتر از این ساعت ، هزار ودویست و شصت و شش سال از آنهنگام که این راه‌بریده شده بود[1] .

هم‌اکنون باید چند تن از نفرات خویش بدانجانب فرستم تا مراقب آن باشند که دوزخیی سر از قطران بیرون نیاورد . همراه اینان روید واز شیطنتشان بیم مدارید» .

وبدانان چنین گفت : «آلیکینو وکالکابرینا ، وتو ، کانیاتسو ، براه افتید ؛ و باربارینچا این گروه ده نفری را راهنما باشد .

لیبیکوکوودراگینیاتسو وچیریاتوی گرازدندان، وگرافیاکانه ، و فارفارلو ، وروبیکانتهٔ بیمخ نیزبروند[2]

۱- این محاسبهٔ شیطان ، معروفترین محاسبهٔ « دوزخ » دانته است ، زیرا مفسرین کمدی الهی از روی آن توانسته‌اند روز و ساعت سفرخیالی دانته را بدقت تعیین کنند . ــ بنا بگفتهٔ انجیل ، عیسی در روزآدینهٔ مقدس درسی و چهار سالگی بشهادت رسید و درآن هنگام ساعت بین شش ونه ازآفتاب برآمده بود (انجیل لوقا باب بیست وسوم) : « و تخمیناً ازساعت ششم تاساعت نهم ظلمت تمام روی زمین راگرفت ، وخورشید تاریك گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت ، وعیسی بصدای بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خودرا میسپارم . این بگفت وجان را تسلیم نمود.» طبق‌این حساب ساعتی که شیطان باویرژیل و دانته سخن میگوید ، ساعت هفت صبح روزشنبه مقدس سال ۱۳۰۰ مسیحی است ، زیرا بسیاری ازمفسرین انجیل عقیده دارندکه عیسی درست درظهرجمعهٔ مقدس وفات یافته است . از طرف دیگر ، در سه انجیل دیگر : انجیل متی ، انجیل مرقس ، انجیل لوقا ، جریان مرگ عیسی طوری ذکرشده که ساعت مرگ اوباسه بعدازظهرتطبیق‌میکند ، دراینصورت این‌موقع بایدساعت ۱۰صبح روزشنبهٔ مقدس باشد .

۲ــ این اسامی عجیب وغریب ، نام هائی است که دانته بروی شیطانها گذاشته است . هرچند برای غالب این اسامی میتوان معنی‌هائی تقریبی درایتالیائی پیداکرد ، ولی معلوم نیست که گوینده واقعاً اصرار داشته است که نامهائی بامعنی‌آورده باشد . املای اصلی این اسامی ، و معنی های تقریبی آنها چنین است : الیکینو Alichino (بال‌بسته؟) ؛ کالکابرینا Calcabrina (منکنهٔ‌یخی) ؛ کانیاتسو Cagnazzo (پاچه‌گیر)؛ بارباریچا Barbariccia (بدریش) ؛ لیبی‌کوکوLibicocco (افریقائی؟) ؛ دراگینیاتسو Draghignazzo (اژدهای غضبناك) ؛ چیریاتو Cirjatto (خوك ؟) ؛ گرافیاکانه Graffiacane (سگ‌چنگال)؛فارفارلو Farfarello (مردم‌آزار) ؛ روبیکانتهRubicante (سرخرو).

گرداگرد محوطهٔ قطران گداخته را خوب بکاوید، و این دو تن را بسلامت تا آن پل سرتاسری دیگر که از روی مغاره‌ها میگذرد برسانید.»

گفتم: «وای، ای استاد من، این چه وضع است که می‌بینم؟ اگر راه را میشناسی، بیاتا تنها و بی اینچنین همرهان بدانسو رویم، زیرا من مایل بهمراهی اینان نیستم.

اگر تو دقت دیرینهٔ خویش را داشته باشی، چسان نمی‌بینی که اینان دندان برهم میسایند و با اشارهٔ ابروان تهدیدمان میکنند؟»

و او بمن گفت: «نمیخواهم هراسانت بینم. بگذار اینان هرچه میخواهند دندان برهم سایند، زیرا اینکار را برای ما نمیکنند، برای این گداختگان بلاکش میکنند.»

ابلیسان در روی سد بجانب چپ چرخیدند، اما پیش از عزیمت، هریك از آنان زبان از میان دندانهای خود بیرون آورد و برئیس خویش علامتی داد

و او نیز مقعد خود را بدل بشیپوری کرد[1].

۱ــ چون شیطانها تشکیلات شبه نظامی دارند، «بارباریچا» فرمانده این دستهٔ ده نفری بااین علامت آمادگی خودشان را برای اجرای فرمان اعلام میدارد، وفرمانده کل، درجواب اوبا «شیپورنظامی» شیاطین دستورحرکت میدهد. کلمه‌ایکه دانته دراینجا بکاربرده (il cul) معنی صریح وبی ابهامی دارد.

سرود بیست و دوم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله گران
گروه پنجم: سوداگران نادرست ومختلسین

این سرود نیزهمچنان وقف سوداگران ومختلسین شده است ولی آنچه در آن گفته شده ، ازلحاظ ارزش باهیچیك از سرودهای دیگر «دوزخ» برابری نمیکند ، زیرا قسمت اعظم از آن وقف کشمکشها و بازیهای «قایم‌باشك» بین دوزخیان وشیطانها میشود که بالاخره باافتادن دوشیطان درقطران گداخته وسوختن قسمتی ازبدن آنهاپایان میپذیرد.

چنین بنظرمیرسد که دانته تعمداً خواسته است این سرود را صورتی استهزا آمیز دهد وقهرمانان آنرا بشکل دلقك های دوزخ در آورد ، وازاین راه میتوان‌نتیجهٔ خاصی گرفت که شاید دراینموردمنظور اصلی دانته بوده، منتها وی مثل همیشه آنرا درلفافه وبطورمبهم عرضه داشته‌است ، وآن اینستکه بگوید : «ببینید مرا در ردیف چه کسانی قلمداد کرده‌اند» ، زیرا، چنانکه درشرح حال دانته ذکرشد، مخالفین سیاسی وی برای لجن مال کردن او، ویرا باتهام سیاسی‌ازفلورانس‌تبعید نکردند ، بلکه بدو تهمت اختلاس بستند.

سرود بیست و دوم

پیش ازین سوارانی را دیدم که از اردوگاه خود براه افتادند، و بپیکار برخاستند، وسان دادند، وگاه نیزازمیدان گریختندتاجان خویش را نجات داده باشند؛

و دوندگانی را در سرزمین شما ،ای آرتیان[1] ، دیدم ، و دسته‌های زورآزمایانرا ، که گاه باصدای شیپور وگاه با بانك ناقوس ،

همراه باطبلهاوباعلامتهای دژها، بشیوهٔما یاباآئین‌بیگانگان ، برای شرکت در مسابقه‌های نظامی یا نیزه‌بازی‌ها براه افتادند[2] ؛

اما هرگزنه‌سوارانی را دیدم ، نه پیادگانی را ، و نه کشتیهائی را براهنمائی علائم ساحلی یا ستارگان ، که با بانك چنین قره‌نی عجیبی براه افتاده باشند .

و ما همراه این ده شیطان رهسپار بودیم : چه یاران ناهنجاری ! اما بکلیسا با پارسایان‌باید رفت ، وبمیخانه با باده نوشان[3] !

---

۱ ــ Aretini ، اهالی شهر و ناحیهٔ «آرتسو» Arezzo . ــ درسال ۱۲۸۹ دستهٔ «گوئلف»های فلورانس و اوکا دستهٔ گیبلین های این شهررا در نبردی که کامپالدینو Campaldino نام‌گرفت شکست دادند . دانته در این زد و خورد شرکت داشت ، ولی احتمال میرود که وی مستقیماً نجنگیده باشد .

۲ــ درقرون وسطی‌رسم‌براین بود که هریك ازطرفین متخاصم ارابه‌ای آراسته بپرچمها و نشانهای بسیار در پیشاپیش صفوف خود داشت که حامل زنك اعلام جنگ بود ، وصدای این زنگ درتمام طول مخاصمه ادامه مییافت :

۳ــ ضرب‌المثل ایتالیائی : Nella chiesa co' santi, e in taverna co' ghiottoni ترجمهٔ تحت اللفظی جملهٔ آخر این ضرب المثل چنین است : «به‌میخانه باشکم‌پرستان» .

درین‌میان توجه‌من یکسره معطوف بقطران گداخته بود ، تا جملهٔ آنچه را که در این بولجیا بود و آن کسان را که در آن میگداختند ببینم .

همچنانکه گرازماهیان باخمیدگی گردهٔ خود دریانوردانرا هشیار میکنند که برای نجات کشتی خود دست بکارآیند[1] ،

گاه بگاه یکی از گناهکاران برای کاهش رنج خود پشت خویش را در مدت زمانی کوتاهتر ازآن ماهی ، بیرون میآورد وبازپنهان میکرد.

وهمچنانکه غوکان در کنار گودال آبی پوزهٔ خود را برون‌میآورند، ولی هردو پا وبیشترین قسمت از تنشانرا درآب پنهان میدارند ،

این گناهکاران‌نیزدر گوشه و کنارسرازقطران بیرون‌آورده بودند ، اما بمحض نزدیکی«بارباریچا» بهمان تندی غوکان بدرون قطران گداخته فرومیرفتند .

یکی از ایشان را دیدم ، و هنوز دلم از آنچه دیدم میلرزد ، که چون غوکی که دمی از غوکان دگر عقب مانـد ، در فرو رفتن درنگ کرد ،

و «گرافیاکانه» که از دیگر شیطانها بدو نزدیکتر بود ، قلاب‌در گیسوان قیرآلوده‌اش افکند و برهوا بلندش کـرد ، چنانکه پنداشتم که سموری را درفضا معلق می‌بینم .

نام جملهٔ این شیطانها را میدانستم ، زیرا این اسامی را در آن هنگام که ایشان بدین مأموریت خوانده شده بودند بخاطر سپرده بودم

۱ـ اشاره‌بدانکه این‌ماهی‌دروقت‌نزدیکی‌طوفان روی‌آب‌میآید ، و دریانوردان بدیدن‌او متوجه میشوند که بزودی دریاطوفانی خواهد شد .

و بعدازآن نیز که ایشان همدیگررا صدامیکردند بدین اسامی توجه داشتم .

ابلیسان همه فریاد میزدند : « ای روبیکانته ، چنگکهای خود را چنان در گوشتش فروبر که پوستش را یکسره بکنی» .

و من گفتم : «استاد من ، اگر میتوانی ، بکوش تا این واژگون ـ بختی را که چنین بدست حریفان خویش افتاده است بشناسی» .

این بگفتم ، و راهنمای من بدونزدیك شد ، وازوی پرسید که اهل کجاست ، و اوپاسخ داد که : «درقلمروناوارا[1] بدنیا آمدم ؛

مادرم مرا از فاسد مردی که تبه کنندهٔ خود و دارائی خویش بود بزاد ودرخدمت بزرگی بکارم گماشت[2] .

سپس درحلقهٔ نزدیکان شاه تبالدوی نیکدل درآمدم[3] و درآنجادست بنادرستیهائی زدم که اکنون بتقاص آنها دراین آتش گرفتارم» .

و «چیریاتو» که در هر جانب از دهانش دندانی چون دندان گراز برآمده بود، بوی‌فهماند که هریك ازاین دندانهاچسان پاره میتواند کرد .

۱ـ Navarra سابقاً کشور نیمه مستقلی بود که در جنوب فرانسه و شمال اسپانیا در دوسوی رشتهٔ کوههای پیرنه قرار داشت ، و هانری چهارم پادشاه معروف فرانسه ازآنجاآمده بود .

۲ـ « بنونوتودی ملا » یکی از معروفترین مفسرین کمدی الهی مینویسد : «... این بینوا یکنفر اسپانیائی اهل قلمرو ناوارا بود که ازمادری نجیب زاده ولی پدری ازطبقات بسیارپائین بدنیاآمده بود . وی تمام دارائی خودرا حیف و میل کرد وآخر کار چنان تنگدست شد که خود را ازفرط‌نومیدی بدارآویخت...اسمش‌چامپولو Ciampolo (باسپانیائی سیامپلو) بود . »

۳ـ Tebaldo (دراصل‌فرانسه«تیبو»Thibaud): تیبوی دوم، کنت‌دوشامپانی وپادشاه ناوار (از۱۲۵۳ تا ۱۲۷۰) ، که درسفرجنگی صلیبی سن لوئی پادشاه‌فرانسه بتونس شرکت جست و ظاهراً لقب «شاه خوب» (buon re) دراینجا از آن جهت بدو داده‌شده که وی‌نسبت بشعرا واهل هنرخیلی خوب رفتارمیکرد .

موش بمیان گربه های سنگدل افتاده بود[1] . اما «باربارپچا» ویرا در بازوان خویش گرفت و گفت : « تا او در چنگ من است ، جملگی برجای خود آرام گیرید» .

وروبسوی استاد من کرد و گفت : «آنچه راکه میخواهی بپرسی ، پیش ازآنکه تکه تکه‌اش کرده باشند بپرس» .

راهنمای من که این بشنید ، گفت : « باری ، بگوی که از میان دیگر تباهکارانی که دردرون قطران گداخته بسر میبرند ، کسی‌رامیشناسی که ایتالیائی[2] باشد ؟» وری گفت :

« دمی پیش بود که از یکی از اینان جدا شدم ، و کاش چنین نکرده بودم ، زیرا اگر همانجا مانده بودم اکنون از ناخن و قلاب بیمی نداشتم !»

لیبیکوکو گفت : « حوصلهٔ ما بسررفت » و قلاب بربازویش افکند ، چنانکه چون قلاب را بیرون کشید تکه‌ای از گوشت بر سر آن مانده بود .

«دراگینیاتسو» نیز خواست قلاب به پاهایش افکند ، اما فرمانده این دسته[3] بدانان نگاهی تهدید آمیز کرد و گردا گرد آن دوزخی بچرخ زدن پرداخت[4] ،

۱ـ ضرب المثل ایتالیائی : Tra male gatte era venuto il sorco

۲ـ Latino : لاتینی ـ این کلمه دراین کتاب غالباً بمعنی‌ایتالیائی‌بکارمیرود .

۳ـ Decurio (در اصل لاتینی Decurion) ؛ این کلمه در دورهٔ امپراتوری روم یك اصطلاح نظامی بود ومعنی فرماندهی یکدستهٔ ده نفری ازسربازان‌را میداد . بطوریکه درسرود ۲۱ دوزخ اشاره شده ، « بارباریچا » دراینجا فرماندهی دسته ای مرکب ازده شیطان را دارد .

٤ ـ یعنی : اورا هرجانب در حمایت خویش گرفت تا شیطانهای دیگر بوی آزاری نرسانند .

وچون آنان اندکی آزام گرفتند ، راهنمای من بیدرنگ از آن دوزخی که هنوز بزخم خویش مینگریست ، پرسید :

«آن کس که ترك گفتنش را برای آمدن بدینجا کاری خطا شمردی کیست ؟ » واوپاسخ داد : «وی برادر روحانی کومیتا است[1]

که در گالورا ، کانون جملهٔ نادرستیها مقدرات دشمنان آقای خویش را دراختیار داشت ، وچنان جانب ایشان را گرفت که اینان قضاوت او را برای خود فوزی عظیم شمردند ،

زیرا وی پولشانرا بستاند وخودشانرا بقول خویش از دادرسی معاف کرد . و در دیگر مأموریتهای خود نیز نه باختلاسهای کوچك ، بلکه به دزدیهای کلان پرداخت .

اکنون « دونومیکل تسانکه » که اهل « لوگودورو » است با او سرگرم صحبت است ، زیرا چون گفتگو از سادینیا بمیان آید زبان این دو ، از گفتار بازنمیایستد[2].

۱ـ Frate Gomita ـ درسال ۱۳۰۰ که سال «دوزخ» دانته است، جزیرهٔ ساردنی یکی از متصرفات جمهوری «پیزا» در مغرب ایتالیا بود ، وبه چهارناحیهٔ مجزا تقسیم میشد که ناحیهٔ شمال‌شرقی آن « گارلوریا» نام داشت . «کومیتادی گارلویا» ، برادر روحانی، از طرف فرمانده کل‌ساردینیا حکومت این‌ناحیهٔ گالوریا را داشت و در مدت حکومت خودسوء استفادهٔ فراوان کرد، وبالاخره بجرم آنکه پول گرفته وزندانیان را محرمانه فرارداده بودمغضوب فرماندار کل قرار گرفت وبفرمان‌وی بدار آویخته شد .

۲ـ Michel Zanche di Logodoro ـ «لوگودورو» یکی دیگر از مناطق فضائی‌چهارگانهٔ جزیرهٔ ساردنی‌بود.شخصی که درینجانام‌برده میشودازطرف انتسوEnzo پادشاه ساردنی که پسرامپراتور فردریك دوم بودبحکومت «لوگودورو» منصرب شد، و بعد از آنکه انتسو در یك سفر جنگی باسارت درآمد و دیگر بـاز نگشت ، وی بالطایف‌الحیل‌طلاق ملکه را ازشوهرش گرفت وخود با وی زناشوئی کرد و از این راه پادشاه ساردنی‌شد ، ولی‌در سال ۱۲۹۰ بدست «برانکادوریا» دامادخود بقتل رسید . شرح این قتل خائنانه در سرود ۳۳ دوزخ داده شده است .

اما ، وای بر من ! این شیطان را ببینید که چسان دندان برهم میساید؛ دلم می‌خواهد خیلی چیزهای دیگر بگویم، ولی‌از آن میترسم که وی ناگهان بلائی برسرم‌آرد[1] » .

و سر فرمانده به « فارفارلو » که چپ چپ بدوزخی مینگریست تا مگر بدو ضربتی زند ، روی کرد و گفت : « گمشو ، پرندهٔ منحوس[2]!»

آنگاه دوزخی هراسان سخن ازسر گرفت و گفت : «اگر میخواهید توسکانی ها یا لمباردی ها را ببینید و با آنان سخن گوئید ، بدینجایشان خواهم آورد ،

بدین شرط که « بد چنگالان » اندکی دورتر ایستند تا اینان از انتقامشان نهراسند . اگرچنین کنند ، ازهمین جا که نشسته‌ام

یك تنه هفت تن از ایشانرا با صفیری بنزد خویش خواهم خواند، زیرا این شیوهٔ ماست که چون یکی از ما برون باشد او را با صفیر خود فرا میخوانیم . »

کانیاتسو کـه این بشنید پوزه بالا آورد و سر تکان داد و گفت : » بشنوید که چه نقشه ای خبیثانه دارد تا مگر ازین راه فرصتی بدست آرد و خویشتن را بپائین پرتاب کند ! »

وآن دوزخی که حیله های بسیار درچنته داشت ، پاسخ داد: «اگر خبیث نبودم بیقین در راه‌یاران خویش دام نمیگستردم . »

---

۱ ــ a grattarmi la tigna ، اصطلاح ایتالیائی ، که معنی تحت‌اللفظی‌آن اینست : « سرطاسم را بخاراند»

۲ــ «پرنده»لقبی‌است که بمناسبت بال‌داشتن شیطان‌ها درچند جای« کمدی» بدیشان داده‌شده‌است .

اینبار الکینیو طاقت نیاورد و بخلاف دیگران بدو گفت : « اگر خود را بپائین فکنی ، زنهار که بدنبالت نخواهم تاخت ،

بلکه پروازکنان تا سطح قطران فرود خواهم آمد ؛ اکنون از کناره دورشویم ودیواره را درپناهگاه‌تو گذاریم، تاببینیم که چسان یك‌تنه ازهمهٔ ما بیش توانی ارزید . »

ای خواننده، اینك داستان بازی ناشنیده‌ایرا خواهی‌شنید: هریك از ابلیسان نظر بجانب دیگر دیوار گرداند و آنکه در این میان بیشتر سنگین دلی کرده بود ، پیش از آن دیگران چنین کرد .

و آن روح ناواری فرصت غنیمت شمرد و هر دو پا را بر زمین استوار کرد و ناگهان فرو جست ، و بدین سان خویش را از گزند آنان دور داشت .

ابلیسان از خطای خود پشیمان شدند ، اما آن که این شکست را باعث آمده بود بیش از همه بخشم در آمد . لاجرم براه افتاد و بانك برداشت که : « گرفتمت ! »

اما این‌کار سودش نبخشید ، زیرا سرعت بالهای او بر ترس آن دیگری پیشی‌نتوانست گرفت . دوزخی غوطه‌ای خورد و فرورفت وشیطان دوباره سینهٔ خودرا بلند کرد بپرواز ادامه داد ؛

درست بدان میمانست که مرغابیی بدیدار نزدیکی شاهین در آب فرو رود ، وشاهین سرخورده وخشمگین ببالا باز گردد .

کالابرینا که ازین فریب‌سخت بخشم‌آمده بود پروازکنان بدنبال او رفت، بدین‌امید که دوزخی بگریزد و او بهانه ای برای ستیزه بدست‌آرد.

وچون سوداگر ناپدید شد، وی چنگال بسوی همکار خود دراز کرد و دربالای گودال با او دست بگریبان شد.

اما آن دیگری همچون تذروی تیزبین ویراسخت درچنگ گرفت، وهردو بمیان برکهٔ جوشان فروافتادند.

گرمای سوزنده ناگهان از هم جدایشان کرد؛ اما درین میان بالهایشان چنان قیراندوده شده بود که دیگر یارای برخاستنشان نبود.

«باربارچا» که چون دیگر یارانش از این بابت پریشان شده بود، چهارتن از ابلیسان را واداشت که همه قلاب‌های خود را بر گیرند و بدان کنارهٔ دیگر پرواز کنند؛

واینان از اینجا وآنجا بمأموریتگاه خود فرودآمدند وچنگکهای خویش را بسوی قیراندودگان که تا بدانهنگام در قشر سوزان برشته شده بودند دراز کردند؛

وما آنهارا دراین گرفتاری گذاشتیم و گذشتیم.



شیطان در دنبال او بال گشود وفریادزد : « گرفتمت ! » (صفحهٔ ۳۶۷)

سرود بیست و سوم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله گران

گروه ششم: ریاکاران

«بولجیای» ششمین که اکنون دانته وویرژیل، پس از خلاصی از دست شیاطین خطرناک گودال پنجمین بدان فرود آمده‌اند، محلی است که ریاکاران و ظاهرالصلاحان آلوده دامان در آن بسر میبرند. این تنها گودالی از گودالهای ده گانهٔ طبقهٔ هشتم است که برروی آن پلی نیست، زیرا این پل در زمان مرگ عیسی در تمام طول این گودال شکسته و فرو ریخته است، و شاید علت اینکه اختصاصاً در این قسمت فرو ریخته، اینست که دشمنان واقعی مسیح، یعنی روحانی نمایانی که اورا محکوم کردند در اینجا مسکن دارند.

این دوزخیان ردائی بسیار سنگین برتن دارند که تحمل وزن آن برای ایشان بزرگترین عذابها است. این ردا ازبیرون پرزرق وبرق، ولی ازدرون سیاه ونا صاف است، زیرا ریاکاران عادت دارند که همیشه ظاهر خود را غیراز آنچه درباطن دارند جلوه دهند، واین ظاهر را هرقدر ممکن است بصورتی آراسته تروفریبنده تر درآورند. سنگین وزنی رداهای فلزی ایشان، نشان سنگینی دو روئی و ریاست که اینان نمایندگان آنند و در اینجاباید الی‌الابد این‌بارگران را بدوش کشند.

در زیر پای این جمع که ناله کنان ونفس زنان براه خودمیروند، «قیافا» رئیس‌شورای روحانیان برگزیدهٔ یهود که گفت: «هرچند عیسی گناه ندارد، ولی مصلحت در اینست که اورا محکوم کنیم» برزمین خفته. و محکوم بدان است که تا ابد تمام سنگینی بار ریا وتزویر را بصورت ردیف دوزخیانی که بلا انقطاع ازروی اومیگذرند تحمل کند، همچنانکه عیسی بار تمام گناهان بشریت رابا مرگ خود ورنجی که بر بالای صلیب کشید، خریداری کرد.

دانته با علاقه‌ای فراوان وضع دوزخیان این «خانهٔ تزویر و ریا» را موردمطالعه قرار میدهید، وکاش حافظ ما نیز با او بودتا با همین علاقه به سرنوشت «توبه فرمایانی که خود توبه کمتر میکنند» مینگریست.

سرود بیست و سوم

خاموش و تنها و بی‌همرهی، چونانکه «برادران کهتر[1]» راه میپیمایند، یکی ازپیش و دیگری ازپس روان بودیم.

این کشمکش قصه‌ای از «ایزوپو» را بیاد من آورده بود که در آن از وزغ و موش سخن رفته است[2].

---

۱ ــ Frati Minor(i) اعضاء دستهٔ مذهبی معروف « فرانسیسکن » (از فرق بزرگ آئین کاتولیك ، که پیروان سن فرانسوا داسیز (بایتالیائی سن فرانچسکوداسیزه) هستند و آنانرا درایتالیا فرانچسکانی Francescani مینامند . افراد این فرقه طرفدار فقر وریاضت و دوری ازجاه وجلال دنیویند و بدینجهت خود را «فقیران حقیرخداوند» مینامند که عنوان برادران کهتر (برادران روحانی فقیر) ازاین جا آمده است ، و در حقیقت این کلمه minore مفهوم «الاحقر» مارا دارد. درشرح‌حال سن فرانسوا آمده که روزی او وبرادر کهتری بنام «لئون» مدتــی با هــم راه رفتند وی اصــول طریقهٔ مذهبی خود را بتفصیل برای این برادر روحانی شرح داد ، و درتمام این مدت لئون با قدری فاصله ، واز کنار، پیشا پیش سن‌فرانسوا راه میرفت . این آن طرز راه رفتن خیلی آهسته است که در این سرود بدان اشاره میکند .

۲ــ قورباغه و موش ، یکی از افسانه های قدیمی یونانی است کــه آنرا منسوب به ازوپوس EsoPus شاعر و افسانه نویس بزرگ یونان (قرن ششم پیش از مسیح) دانسته‌اند ولافونتن شاعرمعروف فرانسوی قسمت اعظم‌ازافسانه‌های خود را ازاو گرفته است . ولتراین شاعر راهمان «لقمان حکیم» معروف شمرده ومتولددرایران دانسته است . این قصهٔ «موش‌ووزغ» توسط‌لافونتن به شعر فرانسه درآمده (قصه های‌لافونتن ، کتاب چهارم ، قصهٔ دوم) ، ولی تقریباً مسلم است که این قصهٔ بخصوص از ازوپوس (به ایتالیائی ایزوپو Isopo) نیست .

در این‌داستان ، روزی موشی برای عبور از برکه‌ای چاره جوئی‌میکند. قورباغه‌ای بدو پیشنهاد میکند که او را بر دوش خود نشاند و بدان سوی برکه ببرد ، با این نیت که موش را درمیان آب غــرق کند ، و چون می‌بیند که موش بدو اعتماد ندارد بوی پیشنهاد میکند که دم‌خودش را بیکی ازپاهای قورباغه گره بزند تاقورباغه نتواند

بقیه در صفحهٔ بعد

زیرا نزدیکی mo و issa بیقین بیش از نزدیکی ایندو ماجرا نیست[1] ، بشرط آنکه آغاز وانجام هردو را موشکافانه بسنجند.

وچون ازاندیشه‌ای اندیشه‌ای دیگر میزاید ، از این خیال من نیز خیالی دیگرپدیدآمد که بیم نخستینم را دوچندان کرد .

باخود اندیشیدم که : «این ابلیسان بخاطر ما فریب خورده وآبروی خود را از کف داده اند ، وچنان ریشخند شده اند که بی گمان اکنون سخت درخشمند .

واگرخشم ایشان باید خواهی درآمیزد ، اینان ستمگرانه‌تر از آن تازی که خرگوشی را بدندان گیرد ، «ارا دنبال خواهند کرد . »

دریافتم که از فرط بیم مو برتنم ایستاده است ، و چون در پشت سر راهنمایم میرفتم سخت نگران خطر بودم . لاجرم گفتم : « استاد ،

اگر بیدرنگ خود ومرا پنهان نکنی ، سخت از گزند بدچنگالان میترسم ، زیرا هم اکنون ایشانرا چنان در دنبال خویش داریم که پنداری وجودشانرا احساس می کنم .»

و اوبمن گفت اگر مرا از شیشهٔ سرب اندوده ساخته بودند[2]

بقیه از صفحهٔ قبل

اورا در میان‌امواج رها کند . موش‌چنین‌میکند ، ولی دروسط آب‌قورباغه درآب فـرو میرود وچون دم موش باو گره خورده ، موش‌را نیز باخود بدرون آب میکشد ، امـا د.همان ضمن که موش برای جلوگیری ازغرق خود دست وپا میزند بازی که درهوا سراغ طعمه میگیرد اورا می‌بیند وبمنقار میگیرد وبالامیبرد ، وچون پای قورباغه‌بدم او گره خورده بود قورباغه نیز همراه موش طعمهٔ قوش میشود ، یعنی این گره زنی کـه برای هلاك موش صورت گرفته بود باعث هلاك خودش میشود وچـاه‌کن بچاه می‌افتد .

۱ ـ Mo و Issa هردو درایتالیائی معنی « اکنون » میدهند .

۲ ـ مقصود « آئینه » است . در قرون وسطی برای اندودن پشت آئینه هـا سرب گداخته‌بکار میبردند .

چهرهٔ خارجی ترا سریعتر ازچهرهٔ روح تو منعکس نمیتوانستم کرد ،

زیرا دربن‌دم اندیشه‌های‌توچنان ازحیث صورت ومعنی‌بااندیشه‌های من هماهنگند که ازاین هردوطرحی واحد ساخته‌ام .

اگرسراشیبی دیوارهٔ راست چنان باشد که به بولجیای بعدی فرود توانیم آمد ، از آن تعاقبی که نگرانت میدارد درامان خواهیم بود . »

هنوز ازتوضیح این نقشه فراغت نیافته بود که آنها را در فاصله ای نه چندان دور، دیدم کـه گشوده بال بجانب ما می‌آمدند تا مگر بچنگال خویشمان گیرند .

و راهنمای من همچون‌آن مادری که باصدائی‌بیدار شود وشعله‌های آتش را درنزدیك خویش افروخته بیند .

وپسرش را بردارد و بگریزد و از پای نایستد ، وچندان خـاطرش را عزیز تر از خود دارد که یکتا پیرهن راه فرار گیرد ، مرا شتابان در آغوش گرفت ،

وخود را از بالای دیوارهٔ سخت در سراشیبی صخره ای کـه یکی از دوجدارآن بولجیای دیگربود ، فروافکند ولغزیدن آغاز کرد .

هرگزآب در درون مجرائی ، در آندم که بیش از هرهنگام دگر به سرازیری‌آسیا کنار نزدیك می‌شود تاچرخهای‌آسیارا بگرداند ،

شتابانتر از استاد من کـه مرا همچون‌پسری ، ونه چون همسفری، درآغوش گرفته بود براه خود نرفته است .

تازه وی پای بر بستر این گودال نهاده بود که سر و کلهٔ ابلیسان



هنوز پا بر کف این گودال ننهاده بودیم که ابلیسان را گشوده بال بالا سر خویش یافتیم.

دربلندی بالای سر ما پیدا شد ، اما مارا دیگر جای هراسی نبود ،

زیرا مشیت اعلی که اینانرا حاکمان گودال پنجمین قرار داده ، قدرت برون رفتن از گودال را ازایشان ستانده است .

درآنجا مردمانی رنك شده را دیدیم[1] که با قدمهائی بسیار آهسته گردا گرد گودال راه می‌پیمودند وفرسوده و کوفته ، میگریستند .

همه رداهائی بر تن داشتند که با شلقهایشان تا روی دیدگان آنها فرود آمده بود ، و دوختشان دوخت لباده هائی بود کـه در کلنیا[2] برای کشیشان میدوزند .

از بیرون این رداها چنان زر اندودند که چشم را خیره میکنند ، اما از درون همه از سرب ساخته شده اند و چندان سنگینند که رداهای فدریگو دربرابرشان پرکاهی بیش نمینماید[3].

---

۱ ـ gente dipinta : اشاره برنگ طلا که برجامه‌های این دوزخیان زده‌اند و شرح آن درسطور بعد خواهد آمد .

۲ـ معلوم نیست اشارهٔ دانته به شهر Köln در آلمان است، یاشهر Cologna در ایتالیا (ایالت ورونا) ،که هردوی آنها درایتالیائی « کولونیا » خوانده میشوند. بیشتر احتمال میرود که مراد شهر اخیر باشد ، زیرا دانته خود آنجا را دیده بود ولی این دوشهر هیچکدام از لحاظ مذهبی اهمیت خاصی نداشته‌اند، بدین‌جهت بعضی‌ازمفسرین قدیم عقیده داشته اند کـه دراملاء این کلمه اشتباهی روی داده و منظور شاعر، بجای « کولونیا » (Cologna) « کلونیا » Clunia بوده است (باصطلاح فرانسوی آن کلونی Cluny کلونی)شهری درفرانسه است که صاحب صومعهٔ معروفی بود بنام صومعهٔ « بندیکتن‌های کلونی » (ازفرقهٔ مذهبی Benedictin و راهبان این صومعه لباسهائی بسیار بلند وفاخـر بتن‌داشتند ، چنانکه سن‌برنار روحانی مقدس معروف مسیحی ، در نامه‌ای به برادر زادهٔ خود دربارهٔ ایشان نوشته‌است : « اگر طول ردا وعرض باشلق پروانهٔ ورود بـه بهشت باشد لطفاً مرا نیز ازپیروان حقیر خود محسوب دارید».

۳ ـ چنانکه نقل کرده‌اند فردریك دوم ، امپراتور آلمان و ایتالیا ،کسانی را که بشاه سوء قصد میکردند یاشریك خیانت بوطن میشدند، محکوم بدان میکرد کـه دردرون ردائی ازسربشان گذارند وآنهارا درآتش نهند، وآنقدر بهمین حال نگاهشان دارندتاسرب ازفرط حرارت آب‌شود، واینان نیزدر درون آن بسوزند . معلوم‌نیست این اتهام تا چه اندازه وارد باشد.

چه جامهٔ خسته کننده ای که برای ابد بر تنشان کرده اند! ما نیز همراه اینان بدست چپ چرخیدیم وبزاری و ندبهٔ دردناکشان گوش فرا دادیم.

اما سنگینی بار، قدمهای این فرسودگان را چنان کند میکرد که ما درهرقدم یارانی تازه می‌یافتیم[1]

براهنمای خود گفتم: «بکوش تا در این جمع کسی را بیابی که باکارهای او یا بانامش‌آشنا باشیم، وچون براه خود میروی نظرپیرامون خویش افکن.»

و یکی ازدوزخیان که لهجهٔ توسکانی مرا شنید، ازپشت سربانگ زد: «شما که دراین ظلمات روانید، آهسته تر روید،

شاید مطلب خویش را از من بر آورده بینید». آنگاه راهنما بپشت سر برگشت و بمن گفت: «درنگ کن، و پس خویش را همگام اوساز.»

ایستادم، و دو تن از دوزخیان را دیدم که رخسارشان حاکی از اشتیاق فراوان آنان بشناسائی من بود. اما سنگینی بار و باریکی راه پایشانرا سست میکرد.

چون بما رسیدند، بی سخنی دیری همچو احولان براندازم کردند وآنگاه بجانب یکدگر گشتند وبهم گفتند:

«این یکی از طرزحرکت دهانش زنده مینماید، و اگر ایشان

۱ ـ یعنی: یکدسته را در پشت سر میگذاشتیم وبکنار دسته‌ای که پیشاپیش آن میرفت میرسیدیم.

مرده‌اند، چه امتیازی از کشیدن بارجامهٔ سنگین معافشان دارد؟»

آنگاه بمن گفتند: «ای تسکانی که پای بمجمع ریا کاران ترشرو[1] نهاده‌ای، برما بچشم حقارت منگر ونامت را بما بگوی».

و من بدانان گفتم: «مرا درنزدیك رود زیبای آرنو، در آن شهر بزرگ زادند و پروردند[2]، و دراینجا همراه باآن بدنی‌آمده‌ام که پیوسته باخود داشته‌ام.

اما شما که هستید، که چنانکه می‌بینم از گرانی درداشك فراوان برروی روان دارید؟ و کدام کیفراست که شمارا چنین میدرخشاند[3]؟»

یکی ازآنها پاسخم داد: «رداهای مطلا را از سربی چنان سنگین ساخته‌اند که بارآنها، چنانکه می‌بینی، جملهٔ ترازوها را بفغان‌آورده است

ما اخوان «گودنتی» هستیم، واهل بولونیا بودیم؛ نام من‌کاتالانو ونام رفیقم لودریگو بود[4]،

---

۱ ــ اصل اصطلاح از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب ششم): «.. اما چون روزه دارید مانندریاکاران، ترشرو مباشید، زیرا که صورت خویش را تغییرمیدهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند».

۲ ــ Arno، چنانکه قبلا نیز گفته شد، رودخانه ای در ایتالیاست که از فلورانس میگذرد. ــ شهربزرگ: فلورانس.

۳ــ اشاره بدرخشندگی رداهای فلزی این طبقه از دوزخیان.

٤ ــ Frati Godenti، «برادران گودنتی» عنوان شوالیه‌های مذهبی فرقهٔ«مریم باکره» بود که تشکیلات روحانی آنها در سال ۱۲٦۱ درشهر بولونیا پدید آمد و نامی مرادف با «اخوان‌الصفا» داشت. اعضای‌این‌دسته خودرا «سربازان مریم‌قدیسه» مینامیدند و هدف این سازمان مذهبی از میان بردن اختلافات اجتماعی و سیاسی و حمایت از ضعفا بود که غالباً قربانیان اصلی‌این اختلافات بودند، ولی این تشکیلات روحانی‌خیلی زوددستخوش فساد شد، بطوریکه مردم افرادآنرا برادران خوشگذران لقب دادند (Godenti : خوشحال و خوش‌گذران)، واندکی بعد پاپ این‌تشکیلات را منحل کرد. ــ دوبرادری که دانته در اینجا بدیشان اشاره میکند، دونفراز افراد

بقیه در صفحهٔ بعد

و درجائیکه میبایست تنها یك تن را بر گزینند ما هر دو از جانب شهر تو بر گزیده شدیم تا نگهبان صلح وصفا باشیم، اما چنان رفتاری کردیم که هنوز آثار آنرا درپیرامون گاردینگو بچشم میتوان دید.»

سخن چنین آغاز کردم: «ای اخوان، رنجهای شما . . .» ، اما فزونتر ازین نگفتم، زیرا چشمم بیك دوزخی‌افتاد که با سه میخ بزرگ برروی زمین مصلوب شده بود،

بدیدن من، وی سراپای‌خویش را به پیچ وتاب درآورد و آه کشان بدرون ریش‌خود دمید، وبرادرروحانی «کاتالانو»[1] که چنین دید بمن گفت:

«این میخ شده، فریسیان را گفت که صلاح قومی را شکنجه و شهادت مردی روا است[2].

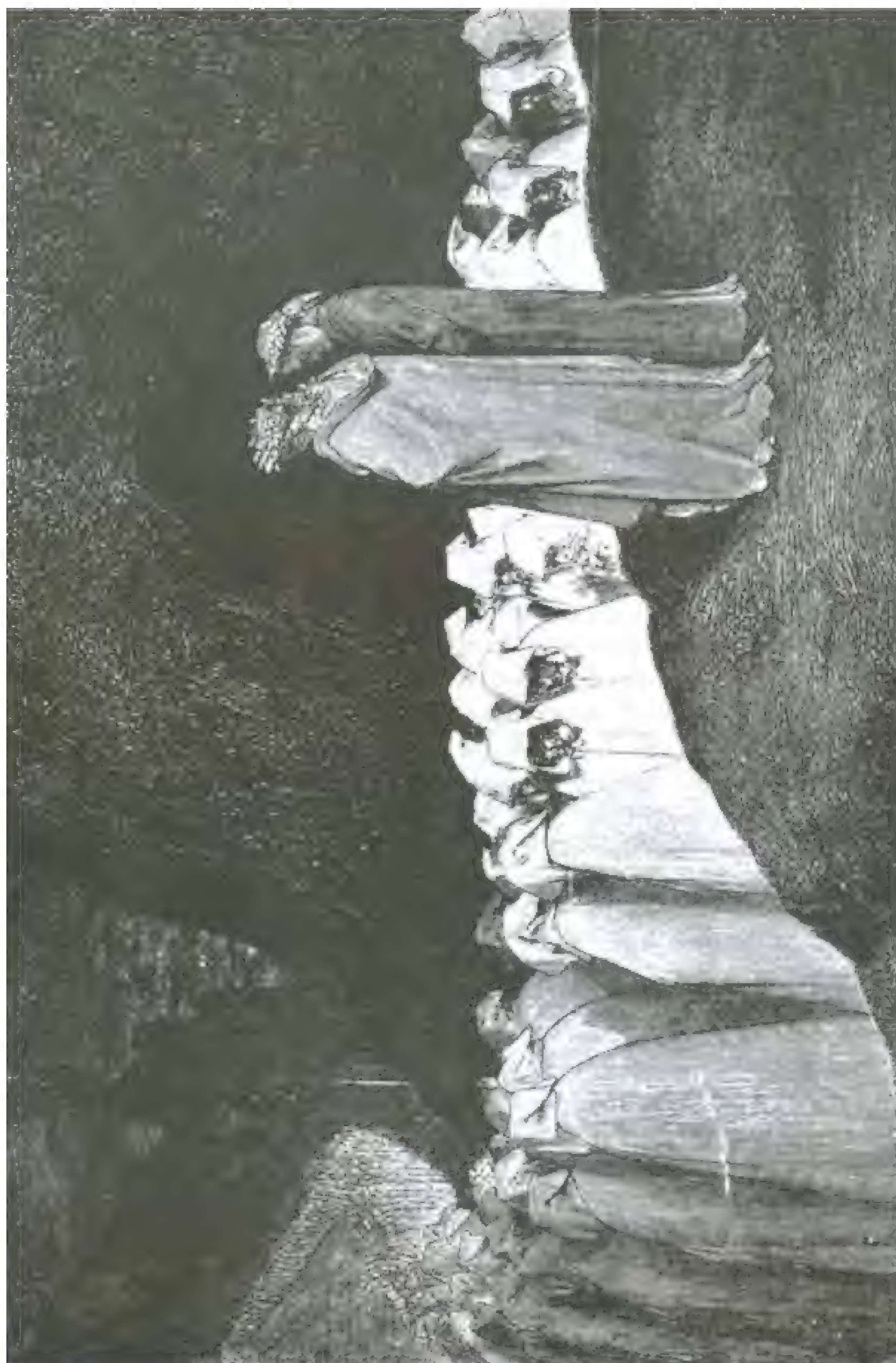
بقیه از صفحهٔ قبل

این سازمان مذهبی بودند که یکی‌از آنها ازخاندان کاتالانی وعضو دستهٔ سیاسی گوئلف و دیگری از خاندان اندالو وعضو دستهٔ سیاسی گیبلین بود ، ودرسال ۱۱۶۶، پس از جنگ بنونته و شکست گیبلین ها مردم فلورانس و چند شهر دیگر فرمانروائی مدنی و روحانی را که باید فقط یکنفر مسئول آن باشد بدین دو نفرواگذار کردند تا ازاین راه تعادل و سازشی میان دو دستهٔ سیاسی بزرگ این شهر پدید آورده باشند ، اما این هر دو بجای حفظ مصالح مردم فقط جیب خود را انباشتند و فکرمصالح خویش را کردند درین موقع بود که گیبلین‌ها ازفلورانس رانده شدند و مردم شهر خانه وکاخ خاندان «اوبرتی» را درنزدیك گاردینگو (Gardingo) آتش زدند ؛ این جمله که «هنوز آثارآن درنزدیك گاردینگو دیده میشود» اشاره بدین واقعه است.

۱ ـ Frate Catalan(o) ؛ رجوع بشرح بالا شود.

۲ ـ اشاره به یکی از کهنهٔ یهود ، موسوم به « قیافا » Caifas ، که فریسیان را (دسته‌ای‌از متعصبین‌ظاهرالصلاح یهود که‌ادعای‌پارسائی‌فراوان‌میکردندودرانجیل‌بکرات مورد‌حمله قرار گرفته‌اند) علیه عیسی‌برانگیخت. دراین باره درانجیل‌چنین آورده شده (انجیل‌یوحنا ، باب یازدهم): «پس روسای کهنه وفریسیان شوری نموده گفتندچه کنیم ، زیرا که این مرد(عیسی) معجزات بسیارمی‌نماید. اگراوراچنین واگذریم‌همه باوایمان

بقیه درصفحهٔ ۳۸۳



. . «ای آنکه پای بمجمع ریاکاران ترشرو نهاده‌ای . . . (صفحهٔ ۳۷۹)

و اکنون ، چنانکه می‌بینی ، برهنه تنش در پهنای جاده نهاده‌اند تا سنگینی بار تمام آن کسانیرا که میگذرند دریابد .

و همین عذاب را پدر زن او درین گودال دارد[1] ، ونیز سایر اعضای آن شورائی که یهودان را بذرلعنت افشاند[2]» .

آنوقت ویرجیلیو را دیدم که باشگفتی بدین مردی که با صورتی چنین ننگین درین‌تبعیدگاه ابدی‌برزمین مصلوب شده بود مینگریست[3] .

بقیه از صفحه ۳۸۵

خواهندآورد ورومیان آمده جاوقوم‌مارا خواهند گرفت ـ یکی‌ازایشان‌قیافا نام‌در آن‌سال رئیس کهنه بود ، بدیشان گفت شما هیچ‌نمیدانید وفکر نمیکنید که بجهت‌ما مفیداست که یك شخص درراه قوم بمیرد وتمامی طایفه هلاك نگردد . واین را ازخود نگفت ، بلکه چون در آن‌سال‌رئیس کهنه بودنبوت کرد که‌می‌بایست‌عیسی‌درراه آن طایفه‌بمیرد»ـ ونیز درانجیل یوحنا،باب هیجدهم:«...وقیافاهمان بود که‌بیهوده‌اشاره کرده بود که بهتراست یك شخص درراه قوم‌بمیرد». دراینجاقیافا که باعث شد عیسی را بصلیب کشند خود طبق قانون«تاوان» که‌قانون دوزخ‌دانته‌است بصلیب کشیده شده،وچون‌اوودیگران‌راهمراه‌خود در این راه‌کشانیده دراینجا دیگرانند که پا براو، میگذارند .

۱ـ «پدرزن او»:«حنا»ـ وی عضوآن شورائی‌بود که‌علیه عیسی‌تصمیم گرفت . در انجیل (انجیل یوحنا ،باب هیجدهم)چنین‌آمده‌است :«... عیسی‌به‌پطرس گفت شمشیر خود را غلاف کن‌ـ آنگاه سربازان‌وسرتیپان وخادم یهود عیسی‌راگرفته اورا بستندـو اول اورا نزد حنا پدرزن قیافا که درهمان سال رئیس کهنه بود‌آوردند» .

۲ـ اشاره به جمله‌ای ازانجیل ،که طبق‌آن یهودان خون‌عیسی رابگردن خود وفرزندان‌خویش گرفتندتا«پونس‌پیلاتوس»فرماندار‌رومی اورشلیم رابصدورفرمان مرگ عیسی راضی کنند (انجیل متی، باب‌بیست وهفتم) :«پیلاطس‌بدیشان گفت باعیسی مشهور بمسیح چکنم؟جمعاً گفتند مصلوب‌شودـ والی گفت چرا؟چه بدی کرده‌است؟ ـایشان‌بیشتر فریادزده گفتندمصلوب شودـ چون پیلاطس‌دید که‌ثمره‌ای نداردبلکه آشوب‌زیادمیگردد آب طلبیده پیش‌مردم دست‌خود را شسته گفت من‌بری‌هستم‌ازخون‌این شخص‌عادل، شما ببینید تمام قوم درجواب گفتند خون اوبرما وفرزندان ماباد».

۳ـ اشاره بدانکه‌ویرژیل‌درسفرپیشین‌خودبدوزخ(رجوع‌شودبصفحهٔ ۲۵۱ ،شرح۱) که پیش ازشهادت عیسی‌صورت گرفته بوداین دوزخی‌را که‌با این صورت مجازات‌میشود ندیده بود .

وی ببرادر روحانی چنین گفت : «اگر اجازت گفتار داشته باشید لطفاً مرا بگوئید که آیا دردست راست راهی برای خروج هست.

تا ما دو تن ازآن بیرون رویم و ملائك روسیاه را برای بردنمان ازین ورطه ، بدینجا نکشانیم[1] ؟»

و او پاسخ داد : «نزدیکتر از آنکه امیدمیداری ، پلی‌هست که از حلقهٔ بزرگ آغاز میشود و ازبالای جملهٔ دره‌های این ماتمسرا میگذرد .

تنها در روی این گودال است که پل شکسته است و گودال را نمیپوشاند . بنابراین میتوانید از راه دامنهٔ فروریخته‌ای که از ته گودال تا ببالا میرود براه خود روید .»

راهنمای من دمی سربزیر افکند و آنگاه گفت : «پس آن شیطانی که درپس این دیوار گناهکاران را بقلاب میکشد ، بما دروغ گفت ؟

و برادر روحانی‌پاسخ داد: «پیش ازین دربولونیا شنیدم که میگفتند شیطان را معایب بسیار است ، و منجمله شنیدم که وی دروغگو و پدر دروغ است[2] .»

۱ـ ملائك‌سیاه:شیطان‌ها این‌شیاطین‌سابقاًهمه‌ازفرشتگان‌بوده‌ودرآسمان خدمت میکرده‌اند ، وفقط بعد ازطرد ازآسمان ، سیاه شده‌اند .

۲ـ اقتباس ازانجیل (انجیل یوحنا، باب هشتم):«... عیسی بدیشان گفت اگر خدا پدرشما میبود مرادوست میداشتید، زیرا که من‌ازجانب خداصادرشده وآمده‌ام... شماازپدرخود ابلیس‌می‌باشیدوخواهشهای پدرخودرا می‌خواهید بعمل‌آرید ــ اواز اول قاتل‌بود ودرراستی ثابت نمی‌باشد، ازآنجهت که دراوراستی‌نیستــ هرگاه بدروغ‌سخن می‌گوید از ذات خود می‌گوید ، زیرا دروغگو وپدر دروغگویان است» .



این صلیب شده فریسیان را گفت که حق است اگر مردی را در راه قومی بشکنجه سپارند (صفحهٔ ۳۸۰)

سرود بیستم‌وسوم

راهنما که چهره‌اش از خشم اندکی درهم رفته بود ، این بشنید و با قدمهای بلند براه افتاد[1] و من دوزخیان سنگین بار را بحال خود گذاشتم وبدنبال این قدمهای گرامی براه افتادم .

۱ــ مفهوم حقیقی این خشم ویرژیل اینست که عقل ومنطق بشری حیله‌های کوچك را ازطرف دیگران قابل قبول و گذشت میشمارد، ولی حیله گری فزون ازاندازه وشیطانی اورا خشمگین میکند .

سرود بیست و چهارم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله‌گران

گروه هفتم: دزدان

ویرژیل و دانته دوباره بر روی پل ایستاده‌اند. این پلی است که بر بالای «بولجیای» هفتمین استوار شده، و از منتهاالیه آن میتوان درون این گودال را که باید بدان «گودال دزدان» نام داد دید.

در این گودال، طبقهٔ دزدان مجازات می‌بینند و مجازات آنها دست و پنجه نرم کردن دائم با ماران و افعیان است. این گودال طبقهٔ هشتم، و زمین آتشین طبقهٔ هفتم، تنها قسمتهائی از دوزخ دانته‌اند که با جهنم ما که آتش واقعی از عناصر اصلی آنند شباهت دارند.

نوع مجازات دزدان مثل سایر انواع کیفرهای «دوزخ» دانته با جرم ایشان تطبیق میکند: اینان در زندگی مثل ماران بیسر و صدا بخانه‌ها وارد شده و بقربانیان خود حمله برده یعنی اموال آنها را ربوده‌اند، و در اینجا حقاً باید بچنگ ماران و افعیان سپرده شوند وچون دستهای آنان عامل اصلی تباهکاریهایشان بوده، در اینجا مارها دستهایشان را بهم می‌بندند تا قدرت حرکت نداشته باشند؛ و چون دزدان زندگانی دیگران را از راه دزدیدن بوسیلهٔ این زندگی تباه کرده‌اند، در اینجا بنای زندگی خودشان بطور دائم درهم فرومیریزد، و باز بصورت اول درمیآید تا دوباره درهم ریزد.

سرود بیست و چهارم

در آن دوره از سال تازه جوان که مهر فروزان گیسوان خویش را در زیر دلو گرمی میبخشد وشبها اندك اندك آهنك همزمانی با روزها میکنند[1] ،

آنوقت که ژاله میکوشد تا تصویر خواهر سپید جامه‌اش[2] را برصفحهٔ زمین نقش زند ، اما این نقش او چنان سست است که کوتاه زمانی بیش نمیپاید ،

روستائی که کمبود علیق دارد ، از جای برمیخیزد و به بیرون مینگرد ، و چون دهکده را یکسره سپید می‌بیند از اسف دست برپهلو میکوبد ،

وبخانه باز میگردد و همچو بینوائی که نمیداند چه کند قدم ـ بقدم ناله سر میدهد ، و آنگاه دو باره از خانه بیرون میرود ، و چون می‌بیند که با گذشت ساعتی چند وضع زمین دگر گون شده است امید از دست رفته‌را باز میگیرد .

۱ـ اشاره به برج‌دلو(بهمن‌ماه) که در آن خورشیدحرارت گیسوان(اشعه)خود را اندك‌اندك زیادترمیکند تاآنرابافصل تازه‌ای که‌درشرف‌فرارسیدن است(بهار)تطبیق دهد . مراد«ازسال تازه جوان»(Giovinnetto anno)سال نومسیحی است که از ماه ژانویه یعنی بیست روزپیش‌از شروع دلو(بهمن) آغازشده است . مراد ازهمزمان‌شدن شبها وروزها ، بلندی تدریجی روزها وکاهش تدریجی طول شبهااست ، چنانکه درآخر اسفند (حوت) این هردو درست بیك اندازه شوند .

۲ـ «خواهرسپیده جامهٔ شبنم» : برف .

و چوبدست شبانی خویش را برمیدارد و گوسفند بچگان را بچرا بیرون میبرد ؛ بهمین‌سان استاد من نیز مرا بدیدار چهرهٔ پریشان خویش بهراس افکند ، اما خود بیدرنگ برزخم مرهم نهاد[1]،

زیرا چون به پل شکسته رسیدیم ، وی با همان ملاطفت که در پای صخره از او دیده بودم بسوی من چرخید .

و آغوش گشود، وچون اطراف وجوانب کاررا دردل سنجیده‌نخست بادقت بسراشیبی نگریست ، وپس مرا در بازوان خویش گرفت ،

و چون آنکس که اندیشه و کردار را توأم دارد ، و چنین مینماید که پیوسته فکرمبادا را نیز کرده است ،

درهمان حال که مرا بسوی قلهٔ صخره‌ای بزرگ بالا میبرد ، به تخته سنگی دیگر نظر دوخت و گفت : « اکنون خویش را بدین سنگ فروآویز ، اما نخست آنرا بیازمای که طاقت حمل ترا داشته باشد» .

این راه ، راهی نبود که ردایوشان از آن بالا توانند رفت ، زیرا که وی با همهٔ سبك وزنی خود و من با تمام کمکی که از او میگرفتم بدشواری میتوانستم از یك برآمدگی آن بر برآمدگی دیگر روم .

و اگر این نبود که راه از این جانب کوتاه‌تر از آنجانب دیگر بود ، نمیدانم که او چه میکرد ، اما من بیگمان سپر می‌انداختم .

ولی چون سراسر «ماله بولجه» روی بسوی دهانه چاهی دارد که در پائین ترین قسمت آن واقع شده ، بناچار وضع هر یك از دره‌ها ایجاب میکند .

۱ـ این اصطلاح رایج ادبیات فارسی عیناً درانیجا بکاررفته است al mal giunse lo 'mpiastro .

که یکی از دو دیوارهٔ آنها بلند تر و آن دیگری کوتاه تر باشد بدین سان بود که ما عاقبت ببالای آخرین تخته سنگ این دیواره رسیدیم

چون خود را در آن بالا یافتیم، نفس را چنان در سینه تنگ دیدم که بناچار فراتر نرفتم و درهماندم که از راه رسیدم بر زمین نشستم

واستاد گفت: «ازین پس باید با تنبلی خویش بستیزی، زیرا روی پر نشستن و زیر روپوش خفتن، کسی را به نام آوری نمی‌تواند رسانید،

و آنکس که بی‌افتخار زندگی کند، از خویش بهمان اندازه اثر می گذارد که دود در هوا و کف در آب.

پس برخیز و باآن نیروی معنوی که اگر در زیر بار تن از پای درنیفتد در هر پیکاری پیروز می‌آید، بر نگرانی خویش فائق شو.

ما باید از نردبانی بلند تر ازین بالا رویم[1]، زیرا تنها بترك اینان گفتن ما را بس نمی تواند بود. اگر مفهوم سخنم را دریافته ای کاری کن که این درس بکارت آید.»

چون چنین شنیدم، برخاستم و خویش را تازه نفس تر از آن نمودم که بودم، و گفتم: «براه افت، که بس نیرومند ومشتاقم.»

و آنگاه راه خویش را در روی پل باز گرفتیم: راهی ناهموار و باریك و صعب العبور بود که ازجادهٔ پیشین دشوار تر طی می‌شد.

۱ـ اشاره به سربالائی بزرگتری که باید برای بیرون رفتن ازدوزخ طی کنند. از نظر تمثیلی مفهوم این گفته اینست که ترك گناه دشوارتر ازانتقال از یك گناه به گناه دیگر است.

در راه سخن می‌گفتم تا فرسوده ننمایم و آنوقت از گودال پیش رویمان صدائی را شنیدم که توانائی آنرا که بصورت کلماتی درآید نداشت

باآنکه درآن دم دربلندترین نقطهٔ آن پل کمانی بودم که از فراز این گودال می‌گذرد ، از این صدا چیزی در نیافتم ؛ اما آنکس که سخن می‌گفت سخت خشمگین می‌نمود .

بپائین خم شده بودم ، ولی دیدگان آدمی زنده در تاریکی اعماق این گودال رخنه نمی‌توانست کرد . لاجرم گفتم : « استاد ، کاری کن که بدان دیوارهٔ دیگر رسی

تا ما ازآن فرودآئیم ، زیرا ، همچنانکه این جا سخنی می‌شنوم ومعنی آنرا نمیفهمم ، در آن پائین نیز چیزهائی را می‌بینم که ماهیتشانرا درنمی‌یابم».

گفت : « بتو جز از راه عمل پاسخی نمیدهم ، زیرا هر خواهشی مشروع باید اقدامی درپی داشته‌باشد ، نه حرفی» .

بدان سر پل که به دیوارهٔ هشتمین میرسد فرودآمدیم ، وآن وقت من بلجیا راآشکارا دربرابرخویش یافتم ،

و درآن توده ای موحش از ماران و افعیان دیدم ؛ و این ماران انواعی چنان گوناگون داشتند که تنها یاد آن خونرا در تنم از گردش بازمیدارد.

« لیبیا » را[1] بگوئید که دیگر لاف از شنزار خویش نزند،

---

۱ ــ Libia سرزمین لیبی درشمال افریقا؛ در یونان وروم قدیم غالباً این‌کلمهٔ «لیبیا» رابمعنی کلی‌قارهٔ افریقا بکاربرده‌اند . ــ اصل فکر«مارهای افریقا»از فصل نهم کتاب «فارسالیا» از شاعر لاتین «لوکانوس» گرفته شده .

زیرا اگر این شنزارماران زنگی وعینکی و فانوسی وبسیارماران دگردارد[1]

هرگز این سرزمین و نیز سرزمین حبشه و آن کشوری که در بالای بحر احمر است[2] بر رویهم این اندازه ماران و افعیان نداشته اند .

میان این تودهٔ شوم خونخواره ، مردمانی برهنه‌تن و هراسان بهر- جانب دوان بودند که امید پناهگاهی یانوش داروئی نداشتند[3]

و ماران دستهایشان را ازپشت بهم بسته و سر و دم خویش را در تهیگاهشان جای داده بودند تا ازجلو بیکدیگرحلقه شوند .

و دیدم که ناگهان ماری خود را بروی یکی از اینان که نزدیك ما بود افکند و تنش را در آنجا که پیوندگاه گردن و شانه هاست سوراخ کرد .

---

۱ ــ همهٔ این اسامی، نامهائی است که‌درتاریخ طبیعی بانواع‌مختلف‌مارها‌اطلاق شده است ؛ اصل آنها درایتالیائی چنین است : ; chelidre; iacule; farea; cencre amfisbena.لوکانوس ، که‌دربالابدواشاره‌شد، دربارهٔ این‌مارها مینویسد :« کلیدریس‌ها مسیرخود رامیسوزانند وازآن‌دود برمی‌آورند ــ یاکولیس‌ها میتوانندتافاصلهٔ زیادی‌در فضا بجهند ــفارزهایا خوددر درون‌سنگها فرومیروند و ازدورسربرمی‌آورندــسنگریس‌ها وقت حرکت‌بدن خود را چون امواج‌دریا به‌پیچ وتاب می‌آورند ــآمفیسیوناها ، درهر یك ازدوجانب سرودم خود سری جداگانه دارند» .

۲ ــ عربستان

۳ ــ Eliotropa «هلیوترپوس» ؛ این کلمه درلاتینی‌معنی گل‌آفتاب گردان‌را میدهد ، ولی دراینجا این معنی آن مراد نیست،بلکه منظورسنگ معجزه‌اثری‌است که بعقیدهٔ قدما نیش مار وافعی را التیام می‌بخشد و بطور کلی کار نوشداروی خودمان را میکند . ازآن گذشته هرکسی که‌این‌سنگ را همراه‌داشته باشد،ازنظردیگران نامرئی میماند . این سنگ را درعربی «قبیع‌خفا» می‌نامند ودرداستانهای هزارویکشب چندبار بدان اشاره شده است .

در مدت زمانی کمتر از آنچه نوشتن یك « O» یا یك « I » را لازم است ، آن دوزخی آتش گرفت و سوخت و بر زمین در غلطید و خاکستر شد .

و چون بدین سان از میان رفت ، خاکستر او خود بخود گرد آمد ودر آنی همان شکل نخستین را باز گرفت .

حکمیان گفته‌اند که سمندر در نزدیکی پانصدمین سال زندگانی خویش ، بهمین سان میمیرد و باز زنده می‌شود .

در دوران حیاط خود نه علفی میخورد و نه گندمی و تنها اشکهای عود و کندر تغذیه می کند ، وآخرین بسترش برگها و شاخه های مورد وسنبل هندی است[1] .

وحالت آنکس که بدست شیطانی نا پیدا بر زمین میافتد ، یا با تصلب شرائین که آدمی را فلج می کند ازپای در می‌آید ، و نمیداند که چرا افتاده است ،

وبهنگام برخاستن پریشان وگیج به پیرامون خویش می‌نگرد وبهرسو نظر میکند وآه میکشد .

---

۱ ـ Fenice' (به لاتینی Phœnix) یاسمندر ، مرغ آتشین بال ، که بکرات درادبیات‌فارسی آمده است . طبق‌افسانه های کهن (که دانته‌راویان آنها راخردمندانی بزرگ نامیده ، وظاهراً اشاره‌اش‌دراین‌باب به اوویدیوس شاعرمعروف لاتین‌است) سمندر مرغی بزرگ است که اصلا درعربستان بسرمیبرد ، وتنها ازعطر گل وبخار کندر تغذیه میکند ، وهرپانصد سال یکبار که پایان عمرخویش را نزدیك می‌بیند آشیانی‌از گلهای معطروبرگهای خشك موردو کندر برای خودمیسازد وآنرا باگرمی خورشید وحرکت بالهای خود آتش میزند ، وآنقدر دراین آتش‌میماند تابسوزد وخاکسترشود،وازمیان این خاکسترها ازنو بصورت سمندری‌سربرزند که باید پانصد سال دیگرزنده بماند .



حالت آن گناهکاری بود که بر پای خاسته بود! شگفتا! عدالت خداوندی که چنین سخت ضربت میزند، چه منتقم وقهاراست!

راهنمای من از او نام ونشان پرسید، ووی پاسخ داد که: «اندك زمانی پیش، از توسکانا بدین گردنهٔ موحش درافتادم.

در زندگانی خویش بدنبال دد صفتی رفتم، نه در پی‌آن حیاتی که آدمی را شایسته است، و حقـا که استری چو من میبایست چنین زیسته باشد. من «وانی فوچی» چارپا خویم، و پیستویا مرا مغازه‌ای شایسته بود[1].»

و من به استاد گفتم: «بدو بگوی که از اینجا نرود، و بپرس که کدام گنـاهش‌بدینجا افکنده است، زیرا من وی را درزندگانیش مردی سودائی وشدیدالعمل میشناختم.»

و گناهکار که این بشنید دیگر رازپـوشی نکرد، بلکه روح و چهرهٔ خویش را بجانب من گرداند و بر رخش اثر شرمندگی غم‌آلوده‌ای هویدا شد.

و گفت: «رنجی که اکنون بدیدارتو میبرم که بدین واژگون‌بختی من مینگری، فزون ازآن رنج است که بهنگام جدائی ازدنیای زندگان بردم.

۱ ـ Vanni Fucci ازمعاریف شهرپیستویا Pistoia (درشمال غربی فلورانس) که برای نخستین بار اختلاف دودستهٔ معروف سیاسی «سفیدها» و «سیاه‌ها» درقرن سیزدهم مسیحی درایتالیا ازآن پدیدآمد، ودرکمدی الهی بارها باین اختلاف اشاره میشود. «وانی‌فوچی» خود از نجبای دستهٔ«سیاه‌ها»وپسرحرامزادهٔ «فوچیودلانسری» یکی ازاعیان شهربود(وبهمین جهت دانته اورااززبان خودش به«قاطر»تشبیه میکند). وی آتش‌اختلاف رامیان دسته‌های سیاسی سیاه وسفیددامن‌زد وازاین راه آتش‌افروزی بزرگی کردکه بعدها فلورانس درآن بسوخت.

با این همه از گفتن آنچه میخواهی سر باز نمیتوانم زد: از آنروی در این درک بسر میبرم که بگنجینهٔ مقدس و زیبای کلیسا دستبرد زدم[1].

و دیگری در جای من بدین گناه متهم آمد[2]. اما برای آنکه خروج احتمالی تو ازین ظلمتکده از دیدار این پریشانحالی من شادمانت نکند،

به پیشگوئی من گوش فرا دار و بشنو که: نخست پیستویا از سیاه ها تهی شود، آنگاه فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش را تازه کند،

سپس مریخ از «والدی ماگرا» برقی بجهاند که ابرهائی آشوبزا در میانش داشته باشند، و بعدازآن در کشاکش طوفانی سهمگین و ترشرو نبردی گران در «کامپوپیچنو» در گیرد، و آنگاه این برق بناگهان ابر غلیظ را درهم شکافد و برسرجملهٔ سفیدها فرودآید[3].

---

۱ ــ اشاره به خزانهٔ کلیسای «سن‌یاکوپو» درشهر پیستویا.

۲ــ اشاره به‌مردی بنام «رامپینودی راچیوفورزی» که‌اورا باتهام دزدی دستگیر کردند و کیفردادند، دوزخی مخاطب دانته اعتراف میکند که او را بناحق بجای وی گرفته‌اند

۳ ــ این پیشگوئی ازمعروفترین‌پیشگوئی‌های «دوزخ» دانته است، وبراساس حوادث تاریخی سالهای ۱۳۰۱ تا۱۳۰٦ تکیه دارد. درماه مه ۱۳۰۱، دستهٔ سیاسی سیاه‌ها» درشهرپیستویا Pistoia شکست‌خوردند وازآن شهرطردشدند، ودراول نوامبر همان سال، «کورسودوناتی» رئیس دسته پیروزمندانه وارد فلورانس شد و «سفیدها» را تبعید کرد. «سیاه های» پیستویابا فلورانسی‌ها متحد شدندودرسال۱۳۰۲بفرماندهی مارکی «مالاسپینا» دژ معروف «سراواله» راکه دراختیار سفیدها بود تصرف کردندو حتی خود شهرپیستویا را درسال ۱۳۰٦ بتصرف درآوردند. زدوخورداصلی‌ایندو دسته درمیدان جنگ «پیچنو» Piceno اتفاق افتاد که درآن همهٔ قوای متخاصمین ازشهرهای فلورانس ولوکا وپیستویا شرکت‌جستند.

بقیه درصفحهٔ بعد

سرود بیست و چهارم

ومن این همه را بتو میگویم تا پریشانت کرده باشم[1].

بقیه از صفحهٔ قبل

با توجه بدانچه گفته شد میتوان مفهوم اشارات دانته را دریافت: «پیستویا از سیاهها تهی شود» یعنی: وقتیکه حزب سیاهها از آن رانده شود ـ «فلورانس صاحبمنصبان و قوانین خویش را تازه کند» یعنی: زمامداران دستهٔ سفیدها وقوانینی که ایشان وضع کرده بودند جای خود را به زمامداران دستهٔ سیاهها و قوانینی بدهند که آنان طبق مصالح خود و برحسب نظریات سیاسی خویش وضع خواهند کرد ـ برقی که مریخ از «والدی ما گرا» Valdi Magra بجهاند، یعنی: آتش زد و خورد بفرمان خدای جنگ در «والدی ما گرا» درهٔ بزرگ و آبادی در ناحیهٔ «لونیجیا» که حملهٔ متحدین فلورانس و پیستویا برای تصرف دژ سراواله از آنجا شروع شد) برافروخته شود. ـ «نبردی در کام و پیچ و در گیرد»: یعنی میدان جنگ بداخل خاك پیستویا منتقل شود.

۱ ـ اشاره بدانکه دانته خود طرفدار دستهٔ سیاسی سفیدها یعنی آنهائیست که شکست خواهند خورد. این پیشگوئی برای سال ۱۳۰۰ واقعاً غیبگوئی بوده، ولی در آن تاریخ که «دوزخ» سروده شد تمام این وقایع روی داده بود.

سرود بیست و پنجم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه هشتم : مشاوران مزور

پس از دیدار دزدان ، ویرژیل ودانته ناظرصحنهٔ مجازات گروه مشاورین نادرست میشوند که شریك دزد ورفیق قافله بوده‌اند اینان این قاعده‌را که «المشاورمؤتمن» درزیرپا گذاشته و بخاطرمصالح واغراض شخصی ، کسانیرا که بدیشان اعتماد بسته بودند براه خطا رانده‌اند .

بغیراز «جنگل خودکشی کردگان» طبقهٔ هفتم دوزخ ، این تنها موردی است که در آن دوزخیان بصورتی غیرازصورت آدمی تجلی میکنند . در اینجا هردوزخی دردرون شعلهٔ آتشی قراردارد که اورا سرپا درمیان گرفته است وهرشعله‌زبانه‌ای دارد که‌نشان زبان آن دوزخی است، زیرا گناه اغفال ازراه زبان اوصورت گرفته است . شعلهٔ آتش نشان وجدان خطاکار این گناهکاران‌است وپنهان شدن‌ایشان در آن ،از آن جهت‌است که درزندگی نیت اصلی خود را درلفافهٔ دروغ پنهان داشته بودند .

سرود بیست و پنجم

درپایان گفتهٔ خود، دزد هر دو دست را بالا برد و علامت انجیری داد و فریاد زد: «بگیر، خدایا، این هم ترا حواله باد![1]»

از آن روز خویشتن را دوست ماران یافتم، زیرا در آن دم یکی از آنها را دیدم که بر گردن او پیچید و پنداشتی که میخواست بگوید: «نمیخواهم بیش ازاین بگوئی»:

و ماری دیگر را دیدم که بر گرد بازوانش حلقه زد و آنها را به تنش چسباند، و خود چنان سخت از جانب جلو بدو پیچید که وی را یارای کمترین حرکتی نماند.

اوه! ای پیستویا، ای پیستویا، چرا سر آن نداری که خویش

---

۱ ـ علامت انجیردادن (fare le fiche) یك نوع اشاره‌باانگشتان دست‌است که مفهوم مستهجن ووقیحانه‌ای دارد. این‌علامت چنین است که‌دست را مشت‌میکنندو نوك انگشت شست را ازوسط دوانگشت دوم‌وسوم‌بیرون میآورندوآنرا بطرف «حواله میدهند». باید متوجه بود که دریونان وروم قدیم «انجیر» علامت‌مجازی آلت‌تناسلی زن وشست دست نشان «فالوس»یاآلت تناسلی مرد بوده است و این علامت اخیر در ایران نیزتا حدی همین معنی را دارد. درایتالیا«علامت انجیردادن»از قدیم‌تاامروز حکم توهین زننده‌ای را نسبت بطرف داشته است ودارد، یکی از مورخین معروف این کشور(ویلانی)در کتابCronica مینویسد که: «بربلندترین نقطهٔ دژمستحکم‌کارمینیانو، درایالت پیستویا، که مردم آن با فلورانسی‌ها دشمنی قدیمی داشتند، بالای برجی که از خیلی دور پیدا بود دو بازوی بسیار بزرگ از مرمرروبه فلورانس حجاری شده‌بود که هر کدام‌ازآنها بدین شهرعلامت‌انجیرمیداوند». «وانی‌فوجی» دوزخی که دردورهٔ زندگی اموال خدا را دزدیده‌اند، دراینجا به خود خدا علامت انجیرمیدهد.

را خاکستر کنی تا ازین بیش در جهان نپائی؟ که در بدکاری از آنها که ترا زادند نیز فراتر رفته‌ای[1]؟

درسراسر حلقات مظلم دوزخ روحی را ندیدم که چنین مغرورانه در برابر خداوند گردنکشی کند، حتی آنکس که از حصار «تبه» فرود افتاده بود چنین نکرد[2].

دوزخی بی کلامی دگر براه گریز رفت، و من «چنتائوروی» خشم‌آلوده‌ای را دیدم که میآمد و میپرسید که: «این گستاخ کجاست؟»

نپندارم «مارما»[3] را آن همه مار باشد که او بر ترك خود داشت، زیرا که ماران تا آن جائی از تن او را که در آن چهره آدمی آغاز میشود[4] در زیر خود پوشیده بودند.

و در روی شانه‌ها و در پس گردنش اژدهائی گشوده بال نشسته بود که هر آنچه را که فرا روی خویش میدید آتش میزد.

استاد من گفت: این «کاکو» است که بارها در زیر صخرهٔ کوه آونتینو دریاچه‌ای ازخون پدید آورد[5].»

۱ــ اشاره به کاتیلینا «Catilina» سردار رومی که علیه سنای روم جنگید وطبق روایات قدیمی، شهر «پیستویا» راساخت تا بقایای سپاهیان خود را که جان بدربرده بودند در آن مسکن دهد.

۲ ـ اشاره به Cepaneo (رجوع شود به سرود ۱٤ دوزخ)

۳ ــ Maremma سرزمین مالاریاخیز وناسالم ناحیهٔ «توسکانا»، درمغرب ایتالیا

٤ ــ اشاره بدان قسمت ازبدن «سنتور» که در آن، نیمه‌ای که شکل اسب دارد بنیمهٔ دیگری که شکل انسان را دارد می‌پیوندد

۵ ــ Caco (به لاتینی Cacus) بنابروایات میتولوژی یونان، پسر هفائیستوس (وولکانو) خدای صنعت و آهنگری بود، ودر کوهستان آونتینوس Monte Aventino کمی بالاتر از روم مسکن داشت، وی بگلهٔ گوسفندان هرکول که در پای این

بقیه در صفحهٔ بعد

ولی درینجا سرنوشت او ازدیگر برادرانش جداست ، زیرا وی گلهٔ بزرگی را که درنزدیکی خودداشت مکارانه ربود،

ودرآنوقت بود که نابکاری های او در زیر گرز هرکول ، که شاید بوی صدضربت زد واو حتی ده‌تا را احساس نکرد، بپایان رسید[1].

چون وی چنین میگفت ، «چنتائورو» رفت و سه روح بزیرپای ما آمدند، که من وراهنمایم هیچیك آمدنشان را درنیافته بودیم[2]،

تا آندم که بر ما بانگ زدند : «شما که‌اید ؟»آنوقت ما دست از گفتگو برداشتیم واز آن پس تنها متوجه ایشان شدیم.

بقیه از صفحهٔ قبل

کوه‌میچرخیدند حمله‌برد، وهرکول ازاین عمل چنان بخشم آمد که اورا باچماق معروف خود کشت وحتی بعدازمرگ اونیز تامدتی دست‌ازاین ضربت زدن برنداشت. دراینجا«کاکوس»پاسداری‌منطقهٔ ، ودخانهٔ«فلجتونته»دوزخ رادارد . درمیتولوژی یونان، کاکوس آدم است نه «سنتور»،وشاید این اشتباه دانته ازاینجا آمده باشد که‌ویرژیل درکتاب انئیس (سرود هشتم) اورا لقب «نیمه انسان» داده است، که ازنظروی مفهوم «درنده خو» را دارد نه «حیوان شکل».

۱ ــ یعنی :کاکوس شاید دردهمین ضربت چماق هرکول‌مرده بود، درصورتی که پهلوان ازفرط خشم بدوصد ضربت‌زد مراد از«نابکاری‌های او» ،این روایت افسانه‌ای است که وی برای آنکه هرکول نفهمد که‌گوسفندانش را بکجا برده‌اند ، دم این گوسفندان راگرفت وآنها را آنقدر واپس برد وتاغار خود رسانید .

۲ ــ برای درك آنچه بعد خواهدآمدوبکی‌ازجالب‌ترین‌صفحات«دوزخ»بشمار میآید ، بهتراست قبلا اصول آن بطور کلی‌ذکرشود: سه روحی که‌بدواً بصورت انسانی در برابردانته‌وویرژیل‌می‌آیند ،سه نفرندبنام آنیلوبرونلسکی Agnello Brunelleschi بوئوزو دیلی‌آباتی Buoso degli Abati و پوچیو شانکاتو Puccio Sciancato . ــ یکی از آن سه میپرسد : «چیانفا دوناتی Cianfa Donati کجا مانده؟»، بعد چانفا می‌آید ، ولی وی آدمی است که مار شده است و این مار با یکی ازاین سه دوزخی درمیآمیزد ویکی میشود . سپس مار دیگری که روح مردی بنام فرانچسکو کاوالکانتی Francesco Cavalcanti است بدانجا میآید و به دوزخی دومین حمله میکند ، ، این بار این دوبا یکدیگرعوض وتبدیل میشوند ، و فقط دوزخی سوم که دانته اورا در آخرین لحظه‌میشناسد ازاین تغییروتبدیل مصون میماند .

من آنانرا نمی‌شناختم، اما چنانکه گاه اتفاق می‌افتد، یکی از ایشان نام یکی‌دیگررا برزبان آورد

و گفت: «چیانفا کجا مانده است؟» و من برای اینکه راهنمایم هشیارباشد انگشت برچانه وبینی نهادم[1]،

ای خواننده، اگر آنچه اکنون میگویم دشوارت باور آید، شگفت مدار، زیرا من نیز که این ماجرا را بچشم دیدم، خود بسختی قبولش میتوانم کرد.

چون نظر بدیشان دوختم، ماری شش پا را دیدم که خویش را بروی یکی ازآنها افکند وسراپا در میانش گرفت.

چنانکه بادو پای میانگین خود شکمش را در هم فشرد وبا دوپای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فروبرد،

وآنگاه هر دوپای عقب را بر رانهایش حلقه‌کرد ودم خویش را از میان هردو ران برآورد وازپشت برتهیگاهش‌چسباند.

هرگز بوتهٔ عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده‌است که این حیوان موحش اعضای خودرا برتن‌آن دیگری پیچیده بود،

چنان این دو بهم چسبیدند که توگوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم درآمیختند که هر دو یکسره ازصورت پیشین خویش بدرآمدند.

و حال کاغذی را یافتند که در برابر شعلهٔ‌آتش برنگی گندمگون درآید که هنوز سیاه نباشد؛ اما درآن از سپید رنگی نخستین نیز نشانی نمانده باشد.

---

۱ ــ علامت دعوت بسکوت، که تقریباً صورت بین‌المللی دارد.

آن ده تای دیگر بدو مینگریستند و هریك از آنها بانك میزد که : «وای «آن‌یل»[1]، ببین که چگونه دگرگون میشوی ! حالادیگر نه دوتا هستی ، نه یکی .»

و تازه سرهای دوگانهٔ آنها سری واحد شده بود که دو چهرهٔ درآمیختهٔ آنان نیز بشکل یك چهره درآمد که هردو صورت نخستین در آن محو شده بودند.

آنگاه ازچهارعضو دو بازو پدیدآمد ، و رانها و ساقها و شکم و سینه بدل به اعضائی‌شدند که هیچ آدمیزاده ندیده‌است.

شکل‌پیشین‌آن هردو از میان رفته بود ، و این صورت مسخ شده هم دوکس بنظر میرسید ، هم هیچ کس ؛ و این ترکیب عجیب با قدمهای آهسته دورشد .

همچو آن سوسماری که در گرمای سوزان قلب‌الاسد پرچینی را که پناهگاه خود داند عوض میکند و بتندی برق لامع ازمسیرخویش میگذرد

ماری خشمگین که چون دانهٔ فلفلی کبود و سیاه بود ، با چنین شتابندگی بجانب شکم‌آن دوتای دیگر آمد ،

وتن یکی ازآنها را درآن‌محلی که رسانندهٔ نخستین غذای‌ماست[2] سوراخ کرد ، وآنگاه دربرابرش برزمین افتاد.

۱ــ Agnèl(lo) ـ«انیلوبرونلسکی» ،یکی از افراد خاندان برونلسکی‌شهر فلورانس که ازسردسته های گیبلین های شهربودند .

۲ ــ «ناف» ، که اولین غذای بشردر دوران زندگی جنینی ازآن می‌آید .

سوراخ شده بدو نگریست ، اما هیچ نگفت و فقط خمیازه کشان برجای ایستاد ، تو گوئی تنها به تب یا بخواب دچار آمده بود.

او ما را مینگریست و ما او را ؛ و از شکاف تن این و ازدهان آن بخاری غلیظ برمیخاست ، و این هردو بخار باهم درمیآمیخت .

« لوکانو » را بگوی که خاموش شود و دیگر دم از نگون بختی « سابلو » و ناسیدیو » نزند و گوش بدانچه اینك میگویم فرا دارد[1] ؛

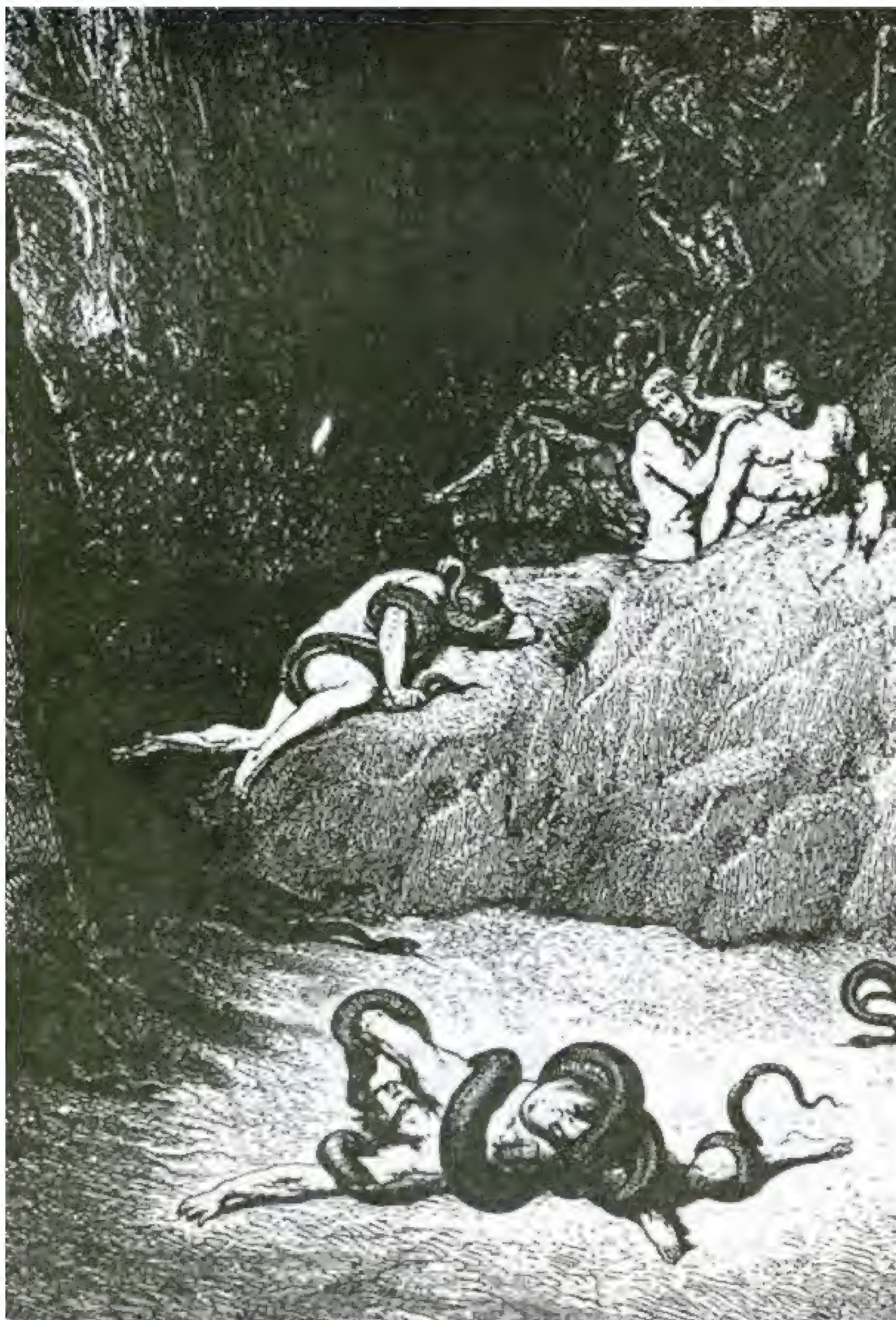
و « اوویدیو » را بگوی که دیگر ازکادمو و آرتوزا سخن نگوید ، زیرا مرا بهنر نمائی او رشك نمیآید که شاعرانه آنرا بشکل ماری واین را بصورت چشمه‌ای درآورد[2] .

آخر او هرگز دو طبیعت مختلف را ، روی در روی ، چنان استحاله نداد که ماهیت وجودی آنها را با یکدیگر عوض و بدل کرده باشد .

---

۱ ــ Lucano (به لاتینی Lucanus) ، شاعربزرگ لاتین درقرن اول میلادی Ovidio (به لاتینی اوویدیوس Ovidius) شاعربزرگ لاتین (۴۳ پیش‌ازمسیح ــ ۱۷ میلادی) که قبلا ازاین هردو سخن رفته است (رجوع شود بسرود چهارم) لوکانوس در کتاب فارسالیا Pharsalia (سرود نهم) نقل می‌کند که دوسرباز رومی از سپاه کاتون موسوم بهسابلوس Sabellusوناسیدیوس Nassidius(بتلفظ ایتالیائی‌سابللو و ناسیدیو) درصحرای لیبی (افریقا) طعمهٔ غول‌ها شدند ، آنگاه سابلو با باتلاقی درآمیخت ویکی شد ، وناسیدیوس چنان آماس کرد که زرهش از تنش‌بدرآمد ــ اوویدیوس نیزدر کتاب استحالات Metamorphoses (سرود چهارم) نقل می‌کند که مردی بنام Cadmus بایتالیائی کدمو) بصورت ماری ، و(سرود پنجم) زنی‌بنام Aretusae (بایتالیائی ارتوزا) بشکل چشمه‌ای درآمد ــ دانته دراینجا قدرت خود را درتغییرشکل این دوزخیان با این دوشاعرمقایسه کرده وخویش راازهردوی آنها برترشمرده‌است .این نوع خودستائی شاعرانه در ادبیات ما خیلی نظیر دارد ، ولی در ادبیات مغرب زمین نادر است .

۲ ــ یعنی ، استحاله پایان یافت .



... آن دو دوزخی دیگر بوی مینگریستند، و هریك ازآنان مینالید که : « وای ، آنیلو ، چرا اینطور دگرگون شده‌ای ؟ »

(صفحهٔ ۴۰۵)

این دو چنان به هم پیوستند که دم مار ترك خورد و بشکل دو شاخه‌ای درآمد، و در عوض پاهای‌آن زخم خورده بهم پیوست و یکی‌شد،

و ساقها و رانهای او چنان با هم درآمیخت که چند لحظه بعد دیگر اثری از محل پیوستگی آنها هویدا نبود،

دم مار که بدو نیمه شده بود، کم کم‌آن شکلی را بخود میگرفت که‌آن دیگری از دست داده بود؛ و درین میان پوست یکی نرم میشد، وپوست‌آن دیگری بسختی میگرائید.

بازوان دوزخی را دیدم که بزیر بغلش فرو رفت، و دوپای کوتاه حیوان را که دراز شد، و بهمان نسبت که بازوان آن دیگری کوتاه میشد، پای این روبدرازا میرفت.

آنگاه دو پای پسین مار که بهم پیچ خورده بود بدل بدان‌عضوی شد که مردان پنهانش میکنند، و در عوض عضو پنهان‌آن تیره روز را دیدم که دوتا شد.

ودرآن ضمن که بخار این وآنرا برنگی تازه درمیآورد و بجای‌آن مو که بر تن یکی میرویانید موی ازتن‌آن دیگری میسترد،

این از جای برخاست وآن بر زمین افتاد، بی‌آنکه این هر دو در این احوال نظرهای ناپاك خویش را که نگران این دگرگونی بود ازهم بر گرفته باشند.

آنگاه برپای ایستاده بود پوزهٔ خود را بسوی شقیقه‌ها کشید و از

آنچه درین تبدیل زائد آمده بود گوشهائی که پیش از آن جایش خالی بود از دو گونداش سر برزد.

و از آن جزء دیگر از پوزه که بعقب نرفته وبر جای مانده بود، وی برای خود در میان چهره بینیی ساخت و لبها را چنانکه شایسته بود نزدیکتر وضخیمتر کرد.

• آن یکی که بر زمین افتاده بود، پوزهٔ خویش را بپیش برد وچون حلزونی که شاخهای خود را فرو میبرد گوشها را بدرون سر فرو کشید.

و زبانش که شکافی نداشت و تا آن دم سخن میتوانست گفت، ترك برداشت، و در عوض دو شاخهٔ زبان آن دیگری بهم پیوست، و بخار قطع شد[1].

آن روح که بدل به حیوانی شده بود[2] صفیر زنان در طول دره گریخت، و آن دیگری در پشت سر او آب دهان افکنان بسخن پرداخت!

شانه های تازه رستهٔ خود را چرخاند و بدان دیگری گفت: «دلم میخواهد بوئوزو نیز همچو من چهاردست‌وپا در این کورمراه بدود.»

بدین ترتیب، من کثافات[3] این گودال هفتمین را دیدم که پوست انداختند واز شکلی بشکلی دگر درآمدند؛ واگرقلم این توصیف راقاصر آمده، غرابت منظره عذرخواه من باشد.

---

۱ ــ «آب دهان برزمین انداخت»، یعنی زهرزاازدهان بیرون ریخت. درزمان دانته برای آب دهان انسان خاصیت پاد زهری قائل بودند.

۲ ــ اشار به Buoso degliAbati؛ دربارهٔ این شخص اطلاعاتی دردست نیست جزآنکه او را از خاندان «دوناتی» دانسته‌اند.

۳ ــ zavorra، اشاره به دوزخیان این قسمت که مثل زباله بی‌ارزشند.

و باآنکه دیدگان من خوب نمیتوانستند دید و خیالم نیز سخت پریشان بود ، اینان نتوانستند چنان راه گریز گیرند .

که من در میانشان « پوچیوشانکاتو »[1] را تشخیص نتوانم داد ، و اوتنها کسی ازآن یاران سه‌گانهٔ نخستین بود که تغییر شکل نداده بود؛

وآن دیگری ، ای « گاویله » ، آنکسی بود که توهنوز در مرگش گریانی[2] .

۱ـ Puccio Sciancato پوچیوشانکاتو ، ازخاندان معروف گالیگائی Galigai که در دربارفرانسه نقش مهمی‌بازی کردند. وی ازیکی از‌دوپا میلنگید وبدین جهت بوچیوی‌لنگ لقب گرفته بود.

۲ـ گاویله Gaville، دهکده‌ای درقسمت علیای‌رود« آرنو» که یك قلعهٔ مستحکم نظامی‌بشمار میرفت مردم این‌دهکده یك نفرازافراد برجستهٔ خاندان‌معروف‌کاوالکانتی را(رجوع‌شودبسرووددهم‌دوزخ) که‌فرانچسکودئی‌کاوالکانتی Francesco dei Cavalcanti نام داشت بقتل‌رسانیدند، ولی بازماندگان این‌خاندان انتقام این‌مرك رابسختی گرفتند، چنانکه کمترخانواده‌ای در« گاویله» برجای ماند که عزادارنشده باشد. مفهوم اشارهٔ دانته دراینجااین نیست که مردم« گاویله» درعزای فرانچسکومیگریند ، بلکه منظور اینست که درنتیجهٔ این‌قتل‌بحال زارخود گریه می کنند .

سرود بیست و ششم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران
گروه هشتم : دزدان

این سرود نیز مثل سرود پیش بوصف دزدان گودال هفتم اختصاص یافته، زیرا ویرژیل ودانته همچنان برجای خود ایستاده‌اند وبدرون این گودال می‌نگرند. در آغاز سرود، یکی ازدوزخیان که مرتکب کفر گوئی زننده‌ای نسبت بخداوندشده بدست ماران کیفر می‌بیند. آنگاه دانته ناظر منظرهٔ عجیبی می‌شود که وصف آن یکی ازاستادانه‌ترین فصول «دوزخ» را تشکیل میدهد. دراین ماجرا دانته بچشم خودمی‌بیند که چگونه آدمی، و ماری، استحاله پیدامیکنند واین بشکل آن و آن بصورت این درمیآید

این «استحاله» آخرین مرحلهٔ دزدان از نظر اخلاقی است. اینان درزندگی هرچه راکه دیگران داشته‌اند درخود حل میکرده وبصورت جزئی از وجودخویش درمیآورده‌اند. دراینجا، خودشانند که دردیگران حل میشوند وبشکل آنان درمیآیند، وچندان میان آدم ومارتغییرصورت میدهند که خود ازدرك ماهیت واقعی خویش عاجز میمانند.

سرود بیست و ششم

ای فلورانس، شادباش که از فرط بزرگی بحر و بر را بزیر بال خویش گرفته‌ای و دوزخ را نیز از نام خود پرآوازه داری!

در میان دزدان پنج تن از زادگان ترا یافتم که بس سرشناس بودند. من از این بابت شرم دارم، و نپندارم که ترا نیز جای افتخاری باشد.

اما اگر رؤیای صبحگاهان رؤیائی صادقه باشد[1]، درین صورت تودر کوتاه زمانی بدان سرنوشتی که پراتووشهرهای دگرت آرزودارند، دچار خواهی آمد[2].

و چندان زود نباشد اگر این بلاهم اکنون برسرت آید؛ و کاش

۱ــ عقیدهٔ قدما بر این بود که رؤیاهای نزدیك صبح «رؤیاهای صادقه» اند، و این عقیده هنوز در ایران نیز راسخ است. دانته خود درین باره در «برزخ» (سرود نهم) مینویسد: «نزدیك بامداد، در آن ساعت که پرستو نغمهٔ غم انگیز خویش را شاید بیاد نخستین بدبختیهای خودسازمیکند، روح ما ازهروقت دیگر ازجسم دورتر وازقیداندیشه های تن آزادتر میشود، و ازبصیرتی تقریباً آسمانی برخوردار میآید...»

۲ــ prato شهر کوچکی است دربیست کیلومتری فلورانس ــ اشاره بدانکه نه‌فقط دشمنان نیرومندفلورانس خواهان سقوط آن هستند، بلکه حتی شهری کوچك درهمسایگی مستقیم فلورانس نیز این آرزو را دارد. درین باره تعبیر دیگری نیز شده، بدین معنی که اشارهٔ دانته را نه بشهر «پراتو»، که ظاهراً بافلورانس روابط حسنه داشت، بلکه به «کاردینال ــ نیکه لوداپراته» اسقف بزرك فلورانس که ازطرف پاپ بندتهٔ یازدهم بدین شهر فرستاده شده بوددانسته‌اند. کاردینال پراتو مدتی سعی کرد دودستهٔ سیاسی شهر را که باهم پیوسته درزد

بقیه درصفحه بعد

اکنون که باید چنین شود، هر چه زودتر شود، زیرا که من هرچه سالخورده‌تر شوم ازین بابت رنجی فزونتر خواهم برد.

براه افتادیم، وراهنمای من از نردبان برآمدگیهای صخره‌ای که قبلا از آن فرودآمده بودیم، بالا رفت و مرا نیز همراه خود برد.

راه بی‌رفت وآمد ما در میان صخره های پر پست و بلند و تخته سنگ های پل چنان سخت بود که پای ما بی کمک‌دست پیش نمیتوانست رفت.

از آنچه دیدم برنج آمدم، و هنوز هم خیال آن آزارم میدهد، و بناچار بیش از آن حد که شیوهٔ من است بر توسن اندیشه لگام‌میزنم.

تا بی‌راهنمائی پاکی و درستی دویدن پیشه نکند، مبادا که اگر ستاره‌ای سعد یا لطفی آسمانی شامل حالم باشد، خود را بدست خویش ازین برکت محروم دارم.

همچو آن روستائی که بربالای تپه آرمیده، و در آن فصل که روشنی بخش جهان چهرهٔ خویش را مدتی کوتاه‌تر از همیشه از ما پنهان میدارد[1] ومگس جای خود را به پشه میسپارد،

بقیه از صفحهٔ قبل

وخوردبودندبایند واندرزآشتی‌دهد، ولی‌چون هیچیك ازآنها تن بقبول‌میانجیگری‌نداد وی‌مراتب را به‌پاپ‌اطلاع داد واین‌شهرراترك گفت، وپاپ نیزلعنت نامه‌ای برای‌مردم شهرفرستاد وانجام مقررات مذهبی راازطرف‌کلیساها درآنجاتحریم کرد. اندکی بعدپل بزرك شهرشکست وتلفات بسیاربارآورد، وبعد ازآن‌نیزحریق بزرگی درآنجاروی‌داد که باعث خسارت هنگفت شد، ومردم این‌آفات را نتیجهٔ مستقیم نفرین پاپ دانستند.

۱ـ یعنی: زمانیکه درازی روزها ازهمه وقت دیگرسال بیشتراست. مقصود فصل تابستان است.

درهٔ سرسبزی را که شاید تاکستان او و کشتزارش در آن باشد
پراز کرمان شب تاب میبینند ،

من نیز با رسیدن بدانجائی که از آن اعماق بلجیای هشتمین را
میتوانستم دید ، آنرا از شعله های فروزان آتش آکنده یافتم .

و همچنانکه آن انتقام گرفتهٔ خرسان گردونهٔ ایلیا را بهنگام
عزیمتش دید که اسبانش برداشتند و یکسر بآسمان بالا رفتند [1] ،

و او با دیدگان خویش ازین گردونه بجز شعله‌ای آتشین که چون
ابری کوچك روی ببالا داشت چیزی نتوانست دید ،

هریك ازین شعله ها نیزدر گردنهٔ این گودال بالا میآمد ، بی‌آنکه
نهفتهٔ خویش را نشان دهد : و هرشعله‌ای گناهکاری را دردل خود داشت .

روی پل برسرپا ایستاده بودم تا نکوتر نگرم ، چنانکه اگر
به تخته سنگی تکیه نداشتم ، بی‌آنکه کسی به پیشم رانده باشد فرو
میافتادم .

و راهنما که چنین مجذوبم دید ، گفت : « در درون این آتشها

---

۱ ــ اشاره به الیشع پیغمبربنی‌اسرائیل (بایتالیائی Eliseo ،بفرانسه Elisée، به انگلیسی Elisha) که ماجرای‌او درتورات آورده شده(تورات ، کتاب‌دوم پادشاهان، باب دوم) : «.. وچون ایشان (الیشع وایلیا پدر او) میرفتند وگفتگومیکردند ، اینك الیشع ارابهٔ آتشین ایلیار را بدید وفریاد برآورد که ای پدرم ای پدرم‌ارابهٔ اسرائیل و سوارانش‌ـ پس‌اورا دیگرندید وجامهٔ خودرا گرفت به دوحصه چاك زد ــ... وازآنجا به بیت‌ئیل برآمد وچون او براه میآمد اطفال کوچك ازشهربیرون آمده اورامسخریه نموده گفتندای کچل برآی‌ای کچل‌برآی‌ـ واوبعقب‌برگشته‌ایشان را دیدوایشانرا‌باسم یهوه لعنت کرد ودوخرس از جنگل بیرون آمده چهل و دوپسرازایشان بدرید» .

ارواحی خانه دارند و هر یك از این روحها محصور در آن پوششی است که اورا درخود میگذارد .»

پاسخ دادم : « استاد من ، اکنون که سخن ترا میشنوم درین پندار راسخ‌تر میشوم ، اماخودنیز پی‌برده بودم که باید چنین باشد ، و میخواستم که بپرسم :

در این آتش که بجانب ما میآید و نوك آن چنان دوشاخه شده که گوئی از آن تل هیزمی آمده است که « اتئوکله » را با برادرش در آن سوزاندند[1] ، کدام روح خانه دارد ؟»

جوابم داد : « در درون این شعله ، « اولیسه » و « دیومده » کیفر می‌بینند ، وهمچنانکه با هم مستوجب بادافره شدند، با هم نیز درعذابند.

و اکنون در میان شعلهٔ خود ، بخاطر ابداع مکارانهٔ آن اسب دروازه گشا که نطفهٔ والای رومیان را از ترویا بدر آورد ، گریانند .

ونیز بخاطر آن میکروریبی میگریند که‌هنوز«دئیدامیا»رادرعالم مردگان

---

۱ ــ بنابه افسانه های یونانی، اتئوکلس(Eteocles) وپولونیس (Polynices) (بتلفظ ایتالیائی اتئوکله‌وپولی نیچه) پسران دوقلوی اودیپوس œdipus اودیپ (بتلفظ ایتالیائی ادیپه،قهرمان‌معروف افسانهٔخدایان‌یونان) که‌پس‌ازمرگ‌پدرپادشاه‌تب‌شده‌بودند، بایکدیگرتوافق کردند که یك سال‌اتئوکلس‌ویکسال پولونیس‌پادشاه این‌شهرباشد. ولی اتئوکلس‌درپایان‌سال اول‌حاضربواگذاری تخت‌وتاج ببرادرنشد، ولاجرم‌اوپادشاهان‌هفت گانهٔیونان راعلیه برادرش‌برانگیخت پس اززد وخوردهای بسیار،قراربراین شد که دو برادردربرابرچشم‌هردوسپاه‌بجنگ تن‌بتن‌بپردازندوهر کس که زنده‌ماندپادشاه شهرشود. دراین جنگ تن‌بتن‌هردوبرادر کشته‌شدند،وجسدهای ایشان‌طبق سنن‌مذهبی‌سوزانده شد ولی کینهٔ آنان نسبت بیکدیگرچنان شدید بود که چون‌اجساد آنها رابرای‌سوختن دریك آتش نهادند، شعله ازمیان بدو نیم شد وهرشعله یکی از آن دوجسدرادربر گرفت .



. . . . و راهنمای من که این توجهٔ مرا دید ، گفت : «در دل هریك ازاین شعله ها
که می‌بینی ، روحی‌خانه دارد». (صفحهٔ ۴۱۵)

از «اکیله» در شکوه دارد؛ و هم بگناه ربودن پالاد یوست که درین جا کیفر می‌بینند[1].

گفتم: «ای استاد، اگر اینان ازدرون این شعله‌ها سخن میتوانند گفت، مشتاقانه از تو تقاضا دارم، و باز تقاضا دارم، و کاش این خواهش من ارزش هزارخواهش داشته باشد،

که باز از آن‌مداری که‌تا رسیدن‌این‌شعلهٔ دوشاخه‌درهمین‌جابانتظار بمانم. ببین که چسان‌ازفرط‌اشتیاق، بی‌اختیاربجانب این شعله خم‌شده‌ام.»

و او بمن گفت: «خواهشی بسیار بجا داری، ولاجرم‌آنرامیپذیرم، اماکاری کن که زبان درازی مکنی.

۱ـ Ulisse و Diomede دوقهرمان نامی ایلیاده اودیسهٔهمرند؛ اولیس پهلوان افسانه‌ای یونان کسی بود که در جنگ «ترویا» پس ازده سال بیکار بیفایده، باکمك دیومدس‌اسب‌چوبی‌معروفی راساخت که‌یونانیان‌در آن‌نشستندووارد‌شهرتروياشدند و آنرا بباد‌قتل‌وغارت دادند. گناهان‌سه‌گانه‌ای که دانته‌برای اولیس‌قائل است: یکی‌همین حیلهٔ اسب‌چوبی است. دیگراینکه اولیس‌دراین‌جنگ، اکیله Achille پهلوان ونیمه خدای معروف راکه‌سرازجنگ برتافته‌ودل بعشق«دئیدامیاDeidamia»دخترزیبای پادشاه‌تروپا داده‌وازاوصاحب فرزندی‌شده‌بود‌بلطائف‌الحیل‌وادار کرد که‌علیه‌تروپائیها واردجنگ‌شود، ودئیدامیا که معشوق خود رابا پدرش‌درجنگ میدیدازغصه جان‌داد‌دوسومین گناه‌اینکه وی مجسمهٔ مقدس«پالاس»Pallasرا‌ازپالادیومPalladiumدزدید، وازقدیم گفته‌بودند که تا این مجسمه برپاباشدشهرتروپامغلوب نخواهدشد. علت‌این‌هرسه‌اعتراض‌دانته‌باولیس اینست که دانته سخت طرفدارتروپائیهابود که یکی‌از آنان،انئاEnea،میبایست‌شهررم‌را پی‌افکند(رجوع‌شودبسروددوم‌دوزخ)،وودانته‌چون خودرا‌ازاعقاب‌رومیان‌میشمرد، من غیر مستقیم‌برای‌خویش‌ریشهٔ تروپائی‌قائل‌بود.ــ اولیس‌قهرمان اصلی «اودیسه»Odisseo اثر حماسی‌معروف یونانی‌است که ازقدیم آنرا به«همر»نسبت داده‌اند، ومعلوم‌نیست که‌این انتساب تاچه اندازه صحیح‌باشد. ــ دراینجااولیس ودیومدس‌همکار وشریك‌جرم‌اودردرون یك شعلهٔ‌آتش قراردارند، منتهاچون جرم‌اولیس زیادتروومقامش نیزمهمتر است،شعله‌ای که اودرمیان دارد بزرگتر‌ازشعله‌ایست که مصاحبش را درخود گرفته است.

سخن را بمن واگذار، که میدانم چه میخواهی پرسید؛ همانا که ایشان چون یونانی بودند، شاید سخنان ترا وقعی ننگذارند[1].»

چون شعلهٔ آتش بدانجا رسید که راهنمایم از لحاظ زمانی و مکانی مناسبش دانست، شنیدم که چنین گفت:

«شما که دوتائید ودریك آتشید، اگرمن در دوران زندگی خود خویشتن‌راشایستهٔ توجه شما نشان دادم، و اگر درآنوقت که درروی زمین اشعاربلند پایهٔ خویش را نوشتم، بیش یا کم درخور لطف شما شدم،

در این صورت ازینجا دور مشوید، و یکی از شما حکایت کند که چون گم شد برای مردن روی بکجا برد؟»

شاخهٔ بلند این شعله اندکی بخودلرزید واز آن زمزمه‌ای‌نظیرآن صدا که با وزش باد همراه است بر آمد،

سپس، چنانکه زبانی برای گفتن بحرکت آید نوك این شاخهٔ آتشین تکان خورد و از آن صدائی برون آمد که میگفت:

«چون چیرچه را که سالی بیش در نزد گائتا پنهانم داشته بود (و این هنگامی بود که هنوز انئا این نام را براو ننهاده بود) ترك گفتم،

مهر پدری، و علاقهٔ فرزندی نسبت به پدری سالخورده، وعشق من

۱ــ یعنی: شایدترا قابل‌جواب دادن‌نمیشوند، ولی به‌من که‌با آنان نزدیکتر بوده‌ام پاسخ‌خواهند گفت ــ یا اینکه: چون‌اینان یونانی‌هستند وتوازاعقاب ترویائیهاهستی، حاضر بگفتگوباتونخواهند بود. طبق یك تفسیرسومین‌نیزمفهوم این گفته‌این‌است که‌چون‌دانته‌و معاصرین اوهیچ اطلاع مستقیمی ازیونان نداشتند ورابط آنها، دین‌مورددرومیان‌بوده‌اند، درینجا ویرژیل باید حقاً رابط دانته واولیس شود.

به «پنه‌لوپه» که میبایست مایهٔ خوشبختی اوشود[1]،

هیچیک براشتیاق فراوان من به شناسائی جهان و آشنائی با معایب و محاسن جهانیان فائق نیامد؛

لاجرم تنها با یک کشتی و با این یاران معدودی که هرگزترکم نگفتند، راه دریای بیکران را درپیش گرفتم.

این کرانه و آن کرانه را، تا اسپانیا ومراکش وجزیرهٔ ساردها[2] و دیگر جزایری که این دریا از هرجانب سیرابشان میکند[3] بچشم دیدم.

عاقبت من و یارانم، سالخورده و فرسوده، بدان گذرگاه باریک رسیدیم که روزگاری هرکول نشانه های خود را درآن گذاشته بود.

تا هیچ آدمیزاده از آنجا فراتر نرود[4]: «سیبیلیا» را در دست راست گذاشتم[5] وپیش ازآن «ستا» را در دست چپ نهاده بودم[6].

۱ـ Circe ، بروایت افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که درکوه سیرسیو (بتلفظ ایتالیائی‌چیرچیو)درکنارخلیج گائتا درجنوب شرقی‌ایتالیامسکن داشت، واولیس وهمراهانش‌راسحر کرد وبصورت‌حیوانات درآورد. Gaeta ، شهرساحلی‌ایتالیا، که طبق روایات یونانی، «انئا» پس ازمرگ دایهٔ خود که Caieta نام داشت اورادرین‌محل‌بخاک سپردونام این‌دایه را برشهرنهاد. Penelope، زن‌اولیس‌بود، وپسروپدراو که دراینجا نامشان مستقیماً برده نشده ، تلماکو Telemacco ولائرته Laerte نام داشتند.

۲ـ«جزیرهٔ ساردها»: ساردنی.

۳ـ«جزایردیگر».... سیسیل و کرس وبالئار وغیره .

٤ـ دودیوارهٔ تنگه جبل‌الطارق را دریونان قدیم ستونهای‌هرکول مینامیدند ؛ طبق افسانه‌های یونانی ، هرکول پهلوان نامی‌یونان وقتی که بجستجوی سیبهای طلائی میرفت بدین‌ستونها رسید وبدیدن‌آنها دریافت که بآخردنیارسیده‌است. قدما صخره‌های عظیم دوسوی جبل‌الطارق را سرحد غربی‌دنیا میدانستند

٥ـ Sibilia، تلفظ‌ایتالیائی‌Sevilla(اشبیله)شهرمعروف اسپانیا، که دانته‌آنرا درجای دیگراین کتاب نیز مرادف باتمام اسپانیاآورده‌است .

٦ـSetta،نام ایتالیائیCeuta(شوتا)شهرساحلی‌مراکش ، درمقابل‌جبل‌الطارق.

گفتم : ـ ای برادران ، که از صد هزار خطر گذشته و بمغرب رسیده‌اید ، این دوران کوتاه هشیاری را که هنوز برایتان باقی است[1] مغتنم شمارید .

و امکان کشف دنیای نامسکون را از راه تعقیب خورشید از کف مدهید[2] .

تبار خویش را در نظر آرید : شما را برای آن نساختند که چون نابخردان عمر گذرانید ، بلکه زادند تا بدنبال پاکی و دانش روید . ـ

با این خطابهٔ کوتاه ، یاران خویش را چنان در ادامهٔ راه خود بشوق آوردم که از آن پس خود نیز بدشواری بر جایشان نگاه میتوانستم داشت؛

و کشتی خویش را پشت ببامداد چرخاندیم[3] و پاروها را بصورت بالهائی برای این پرواز جنون آمیز در آوردیم ، و پیوسته جانب چپ را نگاه داشتیم[4] ،

و بجائی رسیدیم که در آن شبها جملهٔ اختران قطب دیگر هویدا بودند[5] و ستارهٔ قطبی خودمان چنان پائین بود که از سطح دریا فراتر نمی‌آمد .

۱ـ یعنی : این مدت کوتاه را که اززندگانی شما باقی است .

۲ـ «دنبال کردن خورشید» : یعنی ادامهٔ راه بسوی مغرب .

۳ـ یعنی : پشت بمشرق وروبمغرب کردیم .

٤ـ یعنی: درطول سواحل غربی افریقا پیش رفتیم. بایدمتوجه بود که در آن زمان اروپائیان بجز قسمت شمالی افریقاجائی ازاین قارهٔ رانمیشناختند .

۵ـ قطب جنوب ـ اولیس وهمراهانش بخط استوا رسیده‌اند که در آن ستارهٔ قطبی شمالی جای خود را به ستاره‌های نیمکرهٔ جنوبی میسپارد ، در زمان دانته تصور آنکه نیمکره‌ای جنوبی وجود داشته باشد که بتوان بدان مسافرت کرد نمیرفت، بدین جهت ازنظراورسیدن بخط استوا معنی رسیدن بآخر دنیای زندگان امیدهد که کسی حق ندارد زنده ازآن بگذرد، زیرا آن سوی این خط دریائی است که جزیره و کوه برزخ در آن است .

سرود بیست و ششم

از آغاز این سفر خطرناك ما ، نیمهٔ زیرین چهرهٔ ماه پنج بار روشن وپنج بارخاموش‌شده بود[1] .

که کوهی در برابرمان نمودار شد ، که از بعد مسافت تاریك مینمود ، این کوه را چنان بلند یافتم که هرگز نظیر آن را ندیده بودم[2] .

بدیدار آن سخت شادمان شدیم ، اما دیری نگذشت که این شادی جای خود را به اشك حسرت داد ، زیرا از این خشکی تازه گردبادی برخاست و برجلوی کشتی ما تاخت ،

وسه بار کشتی وجملهٔ آبها را بگرد خود بچرخانید ، ودربارچهارم عقب کشتی ما را بالا برد و قسمت پیشین آنرا چنانکه دیگری اراده کرده بود[3] ، درآب فروبرد .

تا آن که دریا بروی ما بسته شد[4] .»

۱ـ یعنی : پنج بار قسمت زیرین ماه که فقط درشبهای بدرکاملا روشن میشود روشن شد، وبدین ترتیب پنج ماه قمری ازهنگام عبورایشان ازجبل‌الطارق گذشت.

۲ـ اشاره بکوه« برزخ»، طبق نقشه جغرافیائی که ملاك کاردانته در« کمدی‌الهی» بشمار میرود، نیمهٔ شمالی‌زمین‌خشکی ومسکون است ودرعوض‌نیمهٔ جنوبی آنرا یك سره آب فرا گرفته‌است، بجز کوه عظیمی که درنقطهٔ مقابل‌اورشلیم درآنسوی‌زمین‌سرازآب برآورده، ودانته آنرا کوه« برزخ»نامیده‌است . دربرزخ (سرودچهارم) دراین باره گفته شده که : «.. کوهی‌چنان بلند بود که چشم قلهٔ آنرا نمیتوانست دید، وشیب آن ازشیب خطی که مرکزدائره را بوسط ربع دایره متصل کند تندتربود».

۳ـ اشاره بخدا .

٤ـ این‌شعرازعالیترین شعرهای کمدی‌الهی‌است ، زیرابقول‌مفسرین‌دانته باشکال میتوان احساس‌عمیق‌مرك وخاموشی‌ابدی‌را باتر کیبی‌ساده‌تر ومؤثرتر ازاین وصف کرد: infin che il mar fu sopra noi richiuso بایدتذکرداد که داستان‌این‌سفراولیس وهمراهانش درآن‌سوی جبل‌الطارق، ساخته وپرداختهٔ خوددانته‌است وپیش ازاو درهیچ جای دیگرآورده نشده‌است .

سرود بیست و هفتم

طبقهٔ هفتم دوزخ: حیله گران
گروه هشتم : مشاوران مزور

این سرود نیز مانند سرود پیش بوصف تباهکاران گودال هشتمین اختصاص یافته‌است. دانته که درسرود پیش بایك شخص برجستهٔ دنیای کهن (اولیس) بتفصیل گفتگو کرده ، در اینجا بطورمفصل بایك شخص برجستهٔ معاصرخود(کنت گوید ودامونته فلترو)صحبت میکند. این کنت خودمشاوری مزوراست، امابانقل‌داستان‌زندگی‌خویش‌پرده ازروی‌تزویر وریای کسی‌بزرگتر ازخود، یعنی‌پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیشوای روحانی دنیای‌کاتولیك وجانشین‌مقدس عیسی‌مسیح برمیدارد. دانته درهیچ جا با این صراحت و پرده دری از روی بزرگترین پیشوای روحـانی کلیسا و جنایت های اونقاب برنداشته‌است.

قسمت مهمی ازسرود صرف انتقادشدید ازوضع اجتماعی‌ایتالیای دورهٔ دانته وفساداجتماعی‌واخلاقی وسیاسی‌فلورانس وسایرشهرهای‌ایتالیا میشود که سخت موردشکایت شاعربوده‌است.

سرود بیست و هفتم

شعلهٔ آتش قد برافراشته و آرام برجای ایستاده بود و دیگر سخنی نمیگفت ، وبا رخصت شاعر نکودل آهنگ رفتن داشت

که شعله ای دیگر که در پی آن میآمد ، با صدائی آشفته که از درونش برخاست ما را متوجه زبانهٔ باریك خود کرد.

همچنانکه گاو سیسیل که نخستین نعره اش نالهٔ آنکس بود که با سوهان خویشش آفریده بود ، وحق بود که چنین باشد ،

با صدای قربانی خویش نعره بر میداشت ، اما چنین مینمود که با وجود ساختمان مفرغینش براستی خود احساس دردمیکند[1] ،

در اینجا نیز سخنان شکوه آمیز که راهی و منفذی در درون آتش نداشت بزبان شعله بیان میشد،

اما چون این کلمات سفر خویش را از راه زبانهٔ آتش بسوی بالا

۱ــ طبق افسانه‌های تاریخی یونان، درقرن ششم پیش از مسیح پریلوس Perillus آتنی، گاوی ازمفرغ برای فالاریس Phalaris زمامدار ستمگر ومستبد جزیرهٔ سیسیل ساخت و آنرا بدو هدیه کرد تابرای شکنجهٔ محکومین بکاررود. این محکومین را در درون بدن میان تهی گاو جای میدادند وناله وفریاد آنها با گذشتن ازلوله‌هائی مخصوص بصورتی ازدهان گاو بیرون میآمد که درست طنین نعرهٔ گاورا داشت. فالاریس این هدیه را پذیرفت وبرای آزمایش فرمان داد که خود سازندهٔ این گاوفلزی را درآن افکنند، وبدین ترتیب مخترع این دستگاه اولین قربانی اختراع خود شد .

بپایان رساندند و آنرا بدان صورت لرزاندند که زبانشان در ادای این کلمات بدانها داده بود ،

کسی را شنیدیم که میگفت : « تو که مخاطب منی و هم اکنون بزبان لمباردی میگفتی که : ــ حالا دیگر برو، مزاحمت نمیشوم[1] »ــ

هرچند که شاید اندکی دیر بدینجا رسیده باشم ، از ماندن و با من سخن گفتن سرمتاب ، می‌بینی که میسوزم و باز خواهان این گفتگویم[2] !

اگر بتازگی از سرزمین دلپذیر لاتین که من جملهٔ خطاهای خویش را از آن آوردم بدین ظلمتکده درافتاده باشی،

بمن بگوی که آیا رومانیان[3] در صلحند یا در جنگ، زیرا من از مردم آن کوهسارانی بودم که میان اوربینو وقله ای که رود « تهوره » از آن بیرون میجهد، سربرافراشته است . »

هنوز رو بسوی پائین داشتم و با دقت مینگریستم که راهنمای من دست به پهلویم زد و گفت: « سخن بگوی ، زیرا این بار یك ایتالیائی است که با تو سر گفتگو دارد. »

۱ــ در زبان ایتالیائی ، به « حالا » adesso گفته میشود ــ ولی در اینجا ، بطوری که درمتن شعر آمده ، ویرژیل کلمهٔ Istra رابکاربرده ، واین کلمه ایست که فقط در زبان محلی ایالت «لمباردیا» مصطلح است، ومعنی«اکنون»میدهد، بنابراین آن دوزخی که باویرژیل طرف گفتگوست، وخودش ازاهالی این منطقه است، باشنیدن این کلمه دریافته است که بایك یا دونفرلمباردی سروکاردارد . قبلا گفته شد که ویرژیل اهل « مانتوا» شهرمعروف ناحیهٔ لمباردیا بوده است .

۲ــ این دوزخی مردی است بنام کنته گویدو دامونته فلترو Guido da Montefeltro منطقهٔ کنس نشین«مونته فلترو»درایالت رومانیا Romagna واقع است که یك حد آن شهر اوربینو Urbino و حد دیگرش کوه کوروناروCoronaro است که رود معروف رم ، توره Tevere (تیبر) ازآن سرچشمه میگیرد .

۳ــ اهالی رومانیا Romagna

ومن ، که پاسخ در آستین داشتم ، بیدرنگ گفتم : « ای روحی که در درون این شعلهٔ نهانی،

رومانیای تو در دلستمگرانی که فرمانروایان آنند، بی‌جنگ بسر نمیبرد وبی‌جنگ نیز بسرنبرده‌است . اما در آن هنگامی که من بترک کش گفتم، رسماً باجائی درجنگ نبود[1]؛

« راونا » همانگونه میزیـد کـه از سالیان پیش زیسته ؛ و عقاب پولنتا درآن چنان خـوب بر روی تخمهـای خود خفته که تا « چرویا » نیزبال گسترده‌است[2]؛

و سر زمینی که پیش از ین صعب دورانی گذرانید و از کشته های فرانسـویان پشته هـا ساخت ، همچنـان در زیر چنگال هـای سبز بسر میبرد[3] .

۱ــ یعنی : با آنکه درحال حاضر ایالت «رومانیا» با هیچ شهر وایالتی رسماً درجنگ نیست ، ولی زمامداران این ناحیه در دل خود همچنان مشغول کینه توزی و آتش افروزی هستند .

۲ــ خاندان Polenta (پولنتا) خانواده ای بود،که از سال ۱۲۷۰ در راوانا Ravenna شهرمعروف کنار دریای آدریاتیك حکومت میکرد ودامنهٔ نفوذ آن تاشهر چرویا Cervia درجنوب راوانا گسترده بود. علامت این خاندان عقابی بود که «عقاب پولنتا» نامیده میشد .

۳ــ مقصود شهر وناحیهٔ فورلیForli است که درآن، درروز اول ماه مهٔ سال ۱۲۸۲میان قوای اینشهربفرماندهی«گویدودامونته فلترو»(بشرح ۲صفحهٔ قبل‌مراجعه شود) وقوای‌پاپ‌مارتینوی‌چهارم که قسمت اعظم‌نفرات آنرافرانسویان تشکیل‌میداد پیکار خونینی‌درگرفت‌واین‌پیکاربشکست قوای‌پاپ‌وفرانسویهامنجرشد. درسال ۱۳۰۰شهرفورلی تحت‌استیلا وحکومت مطلقهٔ خانوادهٔ اردلافیOrdelaffi بود که‌علامت خانوادگی‌آنها شیری سبز‌ رنگ بود، مراد از«دوران صعب» محاصرهٔ طولانی فورلی‌است که از۱۲۸۱ تا۱۲۸۳بطول انجامید. وچنگالهای سبز ،اشاره بعلامت‌شیر سبز خانوادهٔ زمامداران فورلی‌است .

سگان پاسبان پیر وجوان «ورو کیو» که بس نابکارانه بر مونتانیا حکم راندند درقلمروخود دندانها را مته کرده‌اند[1]؛

شهرهای «لامونه» و«سانترنو» زیرفرمان شیر بچه‌ای سپید کنامند که ازتابستان تا زمستان برنگی دگر درمیآید[2].

وشهری که « ساویو » آبیاریش میکند، از آن رو که حدی بدشت وحدی بکوه دارد ، میان استبداد و آزادی روزگارمیگذراند[3].

اکنون ، تمنا دارم که بما بگوئی تو خود که هستی و از کجا آمده‌ای ؟ با ما سختگیر ازآن مباش که دیگران بودند[4]، وکاش که نامت در روی زمین پایدار ماند » .

۱ـ اشاره بهمالاتستاداورو کیوMalatesta da Verrucchioوپسرش‌مالاتستینو Malatestino که مالکین‌دژ بزرگ «ورو کیو»بودند و ازسالهاپیش برریمینی Rimini حکومت میکردند. مونتانیاMontagnaرئیس«گیبلین»های شهربود که پسرمالاتستا او را درسال ۱۲۹۵اسیر کرد وخائنانه کشت ـ«دندانهای‌خودرا مته کرده‌اند»یعنی : بهر جا که میتوانند دندان فرو میبرند . «مالاتستا» پدر شوهر «فرانچسکاداریمینی»است که دانته ماجرای عاشقانهٔ شورانگیز او را درسرود پنجم دوزخ نقل کرده‌است .

۲ـ Lamone و Santerno دورودخانه ایتالیا، که ازشهرهای‌فائنستاFaenza وایمولا Imola میگذرند واشارهٔ دانته دراینجا بدین دوشهراست اینشهرها درسال ۱۳۰۰ تحت حکومت مائینار دوپاگانی Mainardo Pagani بودند که درسال ۱۳۰۲وفات یافت ، وعلامت خانوادگی اوشیری‌آبی‌رنگ درزمینهٔ سفید بود . وی در شمال‌منطقهٔ حکومت‌خود ازگیبلین‌ها، ودرجنوب آن (فلورانس) ازگوئلف‌ها طرفداری میکرد ، یعنی در توسکانا گوئلفو و در رمانیا گیبلینو بود ، بدینجهت است که دانته میگوید : « از تابستان تا زمستان رنگ عوض میکند .»

۳ ـ اشاره‌بشهرچزنا Cesena ، درکنار رودخانهٔ ساویوSavio، میان فورلی و ریمنی‌مردم این شهرچندین سال خودشانرا عاقلانه اداره کردند وحاضربقبول‌زمامداری نشدند ،یعنی«آزادی»خودرا حفظ کردند. امادر۱۳۱٤مالاتستینو که قبلا ذکرش رفت ، آنرا تصرف کرد .

٤ـ یعنی سایر دوزخیان همه جا بسخنان ما پاسخ دادند.

شعلهٔ آتش بشیوهٔ خود اندکی خروشید ونوك تیز زبانه‌اش بدین سو وآنسو گشت، وآنگاه ازدرون آن صدائی چنین برآمد:

«اگر احتمال پاسخ به‌پرسش کسی را می‌دادم که بروی زمین باز می‌تواند گشت، بیقین این شعله همچنان بی‌حرکت می‌ماند.

اما چون تاکنون، اگر راست شنیده باشم، هیچکس زنده ازین ورطهٔ ژرف بیرون نرفته است، بی‌ترس ازرسوائی ترا پاسخ می گویم.[1]

مردی جنگی بودم که به زناربندان[2] پیوستم، زیرا پنداشتم که در کمر بستگی[3] اجازت استغفار خواهم یافت. وبی گمان این پندار من بجا بود؛

اگر پای آن کشیش بزرگ[4] ـ که لعنت براو باد! ـ بمیان نمیآمد که مرا بگناهان گذشته باز گردانید، وچگونه، وبرای چه[5]؟ میل دارم که این نکته را از زبان خود من بشنوی.

تا صاحب آن گوشت واستخوانی بودم که با آن ازمادرزاده شده بودم، شیر بیشه‌ای نبودم، روباه پیشه‌ای بودم.

۱ـ اشاره به گوید ودامونته فلترو؛ که رئیس گیبلین‌های رومانیا ومردی دلیر و بزرگ منش بود. وی چندین‌بار با گوئلف‌ها جنگیدو پیروزشد، وچند بار نیز ازطرف پاپ مورد تکفیرقرار گرفت وهربار باکلیسا آشتی کرد، وبالاخره درسال ۱۲۹۶ عضو فرقهٔ مذهبی فرانسیسکن شد، ودر ۱۲۹۸ مرد. دانته دریك کتاب دیگرخودوی را «گویدومونته فلتروی لاتین بسیاربزرگوارما» می‌نامد.

۲ ـ مراد فرقهٔ «فرانسیسکن» است،

۳ ـ اشاره بکمربند طنابی مخصوص اعضای فرقهٔ مذهبی فرانسیسکن.

٤ ـ مقصود پاپ بونیفاتسیوی هشتم است.

٥ ـ Come e quare ، کلمهٔ دوم کلمه‌ای لاتینی است که بهمان صورت اصلی درمتن آمده است.

رازجملهٔ حیله گری‌ها وپوشیده روی‌ها را آموختم وچنان استادانه این فنون رابکار بستم که آوازه‌ام تااکناف جهان پیچید[1]؛

اماچون خویش‌رادرآن‌مرحله اززندگی‌یافتم که هر کس باید باد- بانهارا فرودآرد وطناب‌ها را درهم پیچد ،

آنچه پیش ازآن مطلوبم بود ، منفورم افتاد . اقـراربگناه‌آوردم و توبه کردم وراهب شدم . بیچاره من ! که‌کاش درهمان حال مانده بودم .

اماامیرفریسیان این زمان[2]، که درنزدیك‌لاترانو ، نه بامسلمانان و یهودان ، بلکه باترسایان درجنك بود ،[3]

آنهم بامسیحیانی که نه برای گشودن عکا رفته ونه در کشورسلطان سوداگری کرده‌بودند[4]،

۱ــ اشاره بسخن پاپ‌مارتینوی چهارم ، که‌دربارهٔ توهین‌های گوید و به کلیسای کاتولیك گفته بود : «آوازهٔ این‌جسارت‌ها تاچهار گوشهٔ ارض وتا سرحدات‌ربع‌مسکون رسیده است» .

۲ــ اشاره به پاپ بونیفاتسیوی هشتم . ـ«فریسی‌ها» چنانکه قبلا گفته‌شدفرقهٔ خاصی ازیهودبودند که درطرفداری ازاصول تعصب بسیاربخرج میدادند وهمانها بودند که عیسی را باتهام ارتداد وبدعت دردین تکفیر کردند وبدست مرگ سپردند .

۳ــ پاپ بونیفاتسیوی هشتم پیش ازآنکه پاپ شود با خاندان معروف کولونا Colonna دشمنی‌داشت . در سال ۱۲۹۷ این خانواده‌درقصروقلعه‌ای‌واقع‌درچهل کیلومتری مشرق روم‌درمنطقهٔ‌پنسترینو(پالسترینای کنونی)درنزدیك‌شهرلاترانو Laterano سکونت گزیدند . بنابتوصیهٔ« گویدو»پاپ‌بدیشان‌قول داد که‌فتوای‌تکفیری راکه دربارهٔ آنان داده بود پس بگیردبشرط‌اینکه آنهانیزقصروقلعهٔ مستحکم خودراترك گویند. کولوناها این دعوت را پذیرفتند وقلعه را ترك گفتند ، درنتیجه پاپ آنجا را بکلی ویران کردو بعدهم حکم تکفیرخود را پس نگرفت .

٤ــ یعنی: ایشان نه‌ازآن‌صلیبیانی‌بودند که برای تصرف‌شهرعکا، درفلسطین، در خفابا ترکهای مسلمان پیمان اتحاد بستند ، ونه ازآن یهودانی که درسرزمین سلطان (مصر)بامسلمانان که دشمنان مسیحیان‌صلیبی‌بودنددادوستد داشتند ، بلکه‌ازمسیحیان مؤمن وشریفی بودند که پاپ هیچ بهانه ومستمسکی برای دشمنی با ایشان نداشت .

مقام والای خود وسنن مقدس مذهبی ، واین طناب مرا که عـادت به تکیدن کمربستگان خویش دارد[1]، پاس نداشت .

وهمچنانکه «کستان تینو» کسانی رادرپی «سیلوستر» به «سیراتی» فرستاد تامگروی ازبیماری جذام نجاتش بخشد[2]، اونیزمرا چون پزشکی بنزد خویش خواند .

تامگر تب غرورش رادرمان کنم[3]: ازمن راهی خواست ، ومن خاموش ماندم ، زیرا پنداشتم که سخنانش ازمستی سرچشمه گرفته است .

وآنگاه وی بمن گفت : «دل بد مـدار، زیرا که ترا ازهـر گناهی برائت میدهم ودرعـوض مـرا بیاموز که چگونـه «پنسترینو» را بخاک میتوانم افکند[4] .

---

۱ ــ اشاره به طناب باریکی که پیروان فرقهٔ مذهبی سن فرانسوا(سن فرانچسک) یعنی فرانسیسکن ها بعنوان کمربندمی بستند ، وچون اساس کاراین فرقه ریاضت و کف نفس بود، اعضای آن همه لاغروضعیف بودند .

۲ــ کنستانتینوس Constantinus(قسطنطین) امپراطورروم، دراوایل امپراطوری خود مسیحیان را مورد آزار بسیارقرارداد ، بطوریکه پاپ سیلوستروی اول ، پیشوای عیسویان ، برای فرارازشکنجه ومرگ به مغاره‌ای در کوه سیراتی Siratti نزدیک شهر روم پناه برد ودر آن پنهان شد(این کوه اکنون بافتخار او Santo Oreste نام دارد). طبق روایات مسیحی، چندی بعداز آن امپراطورقسطنطین دچاربیماری جذام شد ، وهرچه کردند این بیماری درمان نیافت ، تاعاقبت شبی وی پطرس وپولس حواریون مسیح را بخواب دید که بدو گفتندفقط پاپ سیلوسترو میتواند ویرا درمان کند ، و مخفیگاه اورا نیز بوی خبردادند، قسطنطین کسی راباینجافرستاد واورابنزدخویش آورد ووی امپراطور رامداوا کرد ودرنتیجه قسطنطین آئین مسیح راپذیرفت وآنرا آئین رسمی امپراطوری روم قرارداد، ونیمهٔ غربی امپراطوری را نیزتیول پاپ کرد (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ) این داستان معالجه وبخشش هیچکدام مبنای تاریخی مسلم ندارند .

۳ ــ یعنی : راهی پیدا کنم که دشمنان خودش را سرکوب ونابود کند .

٤ ــ penestrino ، دژمستحکم خاندان کولونا، درمشرق روم (رجوع بشرح ۳ صفحهٔ ۴۳۰).

چنانکه خود آگاهی، من قدرت آن دارم که ملکوت آسمان را بر روی
کسان بگشایم یا ببندم . و از همین رواست که شمارهٔ آن کلیدها که سلف
من در اختیار خود نگاه نداشت[1] دو تاست . »

چون این بشنیدم ، به سنگینی این براهین اندیشیدم و پنداشتم که
خاموش ماندنم گناهی گران است . و گفتم : ـ ای پدر مقدس ،
اکنون که مرا از آلایش این گناهی که بایدم کرد تطهیر میکنی،
هش دار که بسیار وعده دادن و کم وفا کردن[2] ترا در مسند والایت کامروا
خواهد کرد . ـ

چون مردم، فرانچسکو بیاریم آمد[3]. اما یکی از سیاه بالان[4] بدو گفت:ـ
اورا مبر و مرا نیز با این کار خود بدردسر میفکن

وی باید بدرك اسفل فرو دافتد و در حلقهٔ مسکینان من[5] در آید ، زیرا
پندی خدعه آمیز داده است . و از آن هنگام که چنین کرد مزمام اختیار خویش
را در دست من دارد ،

---

۱ ـ اشاره به پاپ چلستینو (سلستینو) پنجم ، که پیش از پاپ بونیفاتسیوی هفتم سمت پاپی داشت و مردی بسیار پارسا بود (چنانکه بدو لقب مقدس دادند) ولی آدمی ضعیف النفس بود بطوریکه بعد از چند ماه از مقام خود استعفا کرد (رجوع شود به صفحهٔ ۱۱۳، شرح ۱) .

۲ ـ این جمله اکنون ضرب المثل شده است : ـ Lunga promessa con l'ettender corto

۳ ـ Francesco «سن فرانسوا داسیز» مؤسس فرقهٔ مذهبی فرانسیسکن که دانته در سرود یازدهم بهشت با خود او مواجه میشود. وی بدوزخ رفته است که شاید عضو فرقهٔ خود را از آنجا نجات دهد . علت اینکه در اینجا لقب مقدس (Santo) برای او آورده نشده اینست که در سال ۱۳۰۰ هنوز کلیسا این عنوان را بوی نداده بود .

٤ ـ اشاره به شیطانها (رجوع شود بآخر قطعهٔ بیست و سوم دوزخ) .

٥ ـ i miei meschini، یعنی خدمتگزاران ناچیز من . این کلمهٔ «مسکین» که در سایر کشورهای لاتین زبان نیز گفته میشود ، اصلا از عربی آمده است .

زیرا کسی که توبه نکند رستگارنمی‌تواند شد ، و کسی نیز نمی‌تواند هم از گناهی توبه کند وهم روی بسوی‌آن‌آرد، که قانون تناقض چنین‌اجازتی را نمیدهد . ـ

وای برمن ، که چه بیداری تلخی‌بودآنوقت که ابلیس در چنگال خویشم گرفت و گفت : ـ شاید چنین اهل منطقم نمی‌پنداشتی !ـ

آنگاه مرا بنزد مینوس برد،وی هشت بار دم خویش رابر کمرگاه استوارش حلقه کرد وباخشم فراوان این دم راگزید و گفت :

ـ این از آن تباهکارانی‌است که شایستهٔ آتشند . ـ ولاجرم چنین که می‌بینی سرگشته‌ام و در درون این جامه که سخت عذابم مـی‌دهد ره میسپرم .»

چون وی سخن بپایان رسانید، شعلهٔ آتش که همچنان درپیچ وتاب بود وزبانه‌اش می‌لرزید ناله کنان براه افتاد .

من وراهنمایم ازروی پل گذشتیم وتابالای‌آن پل کمانی‌دیگررفتیم که در گودال زیرین‌آن .

کسانیکه بارنفاق افکنی رابردوش وجـدان دارند ، وام خویش را میپردازند.

سرود بیست و هشتم

طبقهٔ هشتم دوزخ: حیله‌گران

گروه نهم: نفاق افکنان

در گودال نهمین از طبقهٔ هشتم، دستهٔ نفاق‌افکنان بسر میبرند که کوشش خود را صرف جدا کردن مردمان از یکدیگر و ایجاد اختلاف در میان جماعات و ملل و افراد و خانواده‌ها کرده، یعنی بجای «وصل کردن» به «فصل کردن» پرداخته‌اند.

درین «بولجیا» سه دستهٔ مختلف از «نفاق افکنان» جای دارند: آنها که از لحاظ مذهبی بین مردم تفرقه انداخته‌اند، آنها که از لحاظ سیاسی باعث دودستگی و چند دستگی شده‌اند، و آنها که نزدیکان و عزیزان مثلا پدر و پسر، برادران، و خویشاوندان را با هم بستیز واداشته‌اند.

نوع عذاب این دسته دوزخیان نیز، مثل همیشه، متناسب باجرم ایشان است، بدینمعنی که جدائی افکنان درین گودال پیوسته بدست شیطانی زخم میخورند که اعضای مختلف تن ایشان را ازهم جدامیکند. برخی از آنها ناقص العضوند؛ زبان بعضی و احشاء و امعاء بعض دیگر جدا شده و گلوگاه برخی دیگر تا بپائین چاك خورده است. بطور کلی دوزخیان این قسمت هیچکدام تنی سالم ندارند، وقسمتی از بدن هر کدام از آنها، بتناسب کمی وزیادی جرمشان، بهمان صورت که ایشان ملتها واقوام ودوستان وخویشان را ازهم جدا میکرده‌اند ازسایر اعضاء جدا شده است.

ماجرای «برتران دوبرن»، گناهکاری که در آخر سرود پا بمیدان میگذارد و سر بریدهٔ خود را چون فانوسی دردست دارد، یکی از جالب‌ترین ساخته های دانته در دوزخ است.

سرود بیست و هشتم

کیست که بتواند حتی بزبان نثر[1] آنهمه زخم وخون راکه من بچشم دیدم وصف کند، ولو آنکه بارها حکایت را ازسر گیرد؟

بی گمان هرزبانی دراینباره قاصر خواهدبود، زیرا ظرفیت اصطلاحات وافکارما برای دربر گرفتن این همه چیز بسیار کم است.

حتی اگرجملهٔ آن کسانی بگردهم آیند که پیش ازین در سرزمین نیکبخت «پولیا» خون خودرا بخاطر تروبائی‌ها برزمین ریختند وازین بابت بسی نالیدند[2]،

---

۱ ـ Parole sciolte (کلمات پراکنده). یعنی کلماتی که با سجع و قافیهٔ شاعرانه بهم‌نپیوسته باشد.

۲ـ توضیحات‌مربوط‌بدین‌بند وچهاربندبعد: puglia نام ناحیه‌ای حاصلخیز در جنوب ایتالیا، مقابل ناپل، که در اینجا بطورکلی بایتالیای جنوبی اطلاق شده. ـ «تروبائیها»: رومیان، که نسل آنها ازراه «انئا» بمردم «تروبا» میرسد ـ «جنگی طولانی»: دومین‌رشتهٔ‌جنگهای‌معروف‌بونیك guerre puniche میان‌روم وکارتاژ، دراینجا اختصاصاً اشاره بنبردتاریخی Canne بین آنیبال‌سردار‌بزرگ‌کارتاژورومیان(۲۱۶ پیش از مسیح)شده که بنابگفتهٔ تیپتولیویو Tito Livio (تیت‌لیویوس) مورخ رومی، درآن آنقدر رومی کشته شد که‌ازحلقه‌های‌انگشتری‌طلای سواران‌وسربازان‌وسناتورهای مقتول رومی سه‌خمره‌پرشده‌ـ ربرتو گویسکاردو: Roberto Guiscardo (دراصل فرانسه‌روبر گیسکار) سردستهٔ‌نورماندها(۱۰۱۵ـ۱۰۸۵) که‌بایتالیای جنوبی‌حمله‌بردو آنرا اشغال کرده‌وداننه ویرا درزمرهٔ سربازان‌خداوند‌دربهشت جای داده است. چپرانو: Ceqerano شهری که درسرحدایالات‌کلیسا وقلمرو ناپل واقع بود، ولی جنگ مهمی درآن اتفاق‌نیفتاد،وشاید منظور داننه‌ازاشاره به‌خیانت «پولی‌ها» دراین جنگ‌اینست که‌مردم‌این‌شهربه سپاهیان شارل دانژو(رجوع شودبه سرودنوزدهم دوزخ) اجازهٔ‌عبور دادند ودرنتیجهٔ نبردخونین

بقیه در صفحهٔ بعد

وازجنگی طولانی زبان بشکوه گشودند که در آن، بنابنوشتهٔ «لیویو»ی خطا ناپذیر، غنیمتی گران از حلقه های انگشتری بر روی هم انباشته شد،

واگر آنهائی گرد آیند که دربرابر «روبرتو گویسکاردو» پای داشتند وزخمهای گران خوردند ورنجهای بسیار بردند، وآن دیگران که هنوز استخوانهایشان.

در «چپرانو»، خیانتگاه جملهٔ پولیان، و در «تالیا کوتسو» که آلار- دوی کهنسال را بی‌سلاح پیروز کرد، اززمین بدرمیآید؛

واگر همهٔ این کشتگان اعضای سوراخ شدهٔ تن خویش رابنمایانند واعضای بریدهٔ خودرا، بازاینجمله درمقایسه بامنظرهٔ کریه بولجیای نهمین بهیچ نمی‌آیند.

هر گزچلیکی که دهانه یاتختهٔ زیرینش بدرآمده باشد، آنچنان سوراخ نمی‌شود که تن آن دوزخی، که دیدم که ازچانه‌اش تاسوراخی که ازآن تیزمی‌دهند[1] یکسره شکافته شده بود؛

بقیه از صفحهٔ قبل

و معروف بنه‌ونتوBenevento پیش‌آمد که در آن «مانفردی» پسر امپراتور فردریك دوم که پادشاه سیسیل وبابل بود(وبا توبه‌ای که درآخرین لحظهٔ زندگی کرد «خلدآشیان» شد) بقتل رسید. ــ تالیا کوتسوTagliacozzo شهری درناحیهٔ ابروتسو Abrozzo درمشرق ایتالیا که درآن میان شارل دانژو و کرادینوCorradino(دراصل کنرادینConradin)برادرزادهٔ مانفرد، درسال ۱۲۶۸ جنگی خونین درگرفت که منجر بمرگ کنرادین شد، ودراین جنگ شارل دانژو پیروزی خود را مرهون نصایح عاقلانهٔ مشاور خویش آلاردودی‌والری Alardo di Valeri (دراصل فرانسه الاردووالری Elare du Valèri) بود که بوی توصیه کرد قوای خود را ایکجا وارد میدان نکند وقسمتی از آنرا برای غافلگیری نهائی ذخیره نگاه دارد.

۱ ــ در اصل چنین است.

و روده‌هایش از میان دوپا فروآویخته بود، ودل وجگرش، و نیز آن کیسهٔ نا خوشایندی که هر غذائی را تبدیل به که[1] میکند، بچشم پیدا بود.

چون غرق تماشای او بودم، وی در من نگریست و با هردو دست شکاف سینهٔ خود را گشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره میکنم!

... اما تو که هستی، که اینسان درروی پل تعلل میکنی تا شاید لحظهٔ آغاز کیفری را که شایستهٔ گناهت دانسته‌اند بتعویق افکنی؟»

واستاد من پاسخش داد: «وی هنوز نمرده، و گناهی نیز مستوجب عقابش نکرده است. اما برای آنکه تجربه‌ای کامل اندوزد،

من، که مرده‌ام، مأمورم که او را در اینورطهٔ دوزخ از حلقه‌ای به حلقه‌ای راهنما باشم، و این که میگویم عین واقع است، همچنانکه راست است که اکنون با توسخن میگویم».

بیش از صد تن از دوزخیان که این بشنیدند از فرط شگفتی درد خویش از یاد بردند و در ته گودال بتماشای من ایستادند، و آن دوزخی گفت:

«تو که شاید بهمین زودی مهر فروزان را بازبینی، به «فرادولچینو» بگوی که اگرنمیخواهد هرچه زودتردرپی من بدینجا آید،

خوا. بارکافی فراهم آرد تا تراکم برفها ناواری که جز د. اینصورت

۱ــ دراصل چنین آمده ــ منظور ازاین کیسه معده‌است.

غلبه نمیتواند کرد ، بپیروزی نرساند[1].»

دوزخی این بگفت و پائی را که برای رفتن بلند کرده بود برزمین نهاد وبراه افتاد .

و کسی دیگر که گلوئی سوراخ داشت وبینیش تازیر ابروان بریده بود ، و گوشی بیش نداشت ،

با شگفتی در کنار سایرین ایستاد تا مرا بنگرد ، و پیش از دیگران حلقوم خود را که در جانب بیرون از هر سو رنگ خونین داشت بگشود ،

و گفت : «ای آنکـه به هیچ کیفری محکوم نیامده‌ای ، و اگر فریب شباهتی فزون ازحد را نخورده باشم بیگمان در سرزمین ایتالیابازت دیده‌ام ،

۱ـ (o) Fra Dolcin ـ دولچینوتورنیللی، جانشین «گراردوسکاللی» مؤسس وموجد فرقهٔ مذهبی Apostoli، که درسال ۱۳۰۰باتهام ارتداد درآتش سوخته شد . عقاید مذهبی این فرقه بامزد کیان ایران شباهت داشت، یعنی براساس‌اشتراك اموال و اشتراك زنان وغیره متکی بود وضمناً میخواست اصول مذهبی‌را بهمان سادگی دوران اولیهٔ آن بازگرداند. فرادولچینو که پس‌ازمرگ مؤسس اصلی این‌فرقه رئیس‌آن شده بود ، درتاریخ سفردوزخ دانته هنوز زنده بود، وفقط درسال ۱۳۰۶مرد ، توضیح‌آنکه وی‌بقصدگوشه گیری وتفکر بغاری درکوه«تـه بلو»رفت ودرآنجا براثرسقوط‌برف از کوه راه چنان بندآمد که چندین روزتمام هیچ غذائی بدونرسید، ووی ناچاربدشمنان خود که درآن نزدیکی بودند پناه برد واشارهٔ دانته باینکه «آذوقهٔ کافی‌فراهم‌آرد تا تراکم برف اورا ازبین نبرد»، بهمین‌موضوع است.ـ Noarese نوآری یعنی ساکن و اهل«نوآرا»، شهری که زادگاه فردولچینو بود و مردم آن طبق‌حکم جهادی که پاپ کلمنتوی پنجم صادر کرده بود باوی وفرقهٔ اوبجنگ پرداختند وآنرا یکی از جنگهای صلیبی‌محسوب داشتند. براثراین‌اعلان جنگ ، افراداین‌فرقه بازنان خود به تپه های غیرقابل‌عبور درمیان نوآرا و وورچلی پناه‌بردند وبیش ازیکسال پایداری کردند ، ولی براثر گرسنگی بالاخره تسلیم شدند، وبفرمان پاپ فرادولچینو و«مارگانادی ترنتا» خواهرمذهبی‌اووبسیاری دیگرزنده زنده درآتش‌سوختند(۱۳۰۷).



... دوزخی شکاف سینهٔ خود را گشود و گفت: «بنگر که چگونه خویشتن را پاره پاره میکنم! (صفحهٔ ۴۳۷)

اگر روزگاری بدیدار آن دشت دلپذیر که از «ورچلی» به «مارکابو» فرود میآید باز گردی ، «پیردامدیچینا» را بیاد بیاور [1].

و دو تن از صلحـای «فانو» [2] یعنی «مسر گویدو» و «آنجوللو» را آگاه کن که اگرعلم آینده بینی دراینجا بی بنیاد نباشد ،

اینان با خیانتکاری ستمگری تابکار ، در نزدیك «کاتولیکا» [3]، دردرون کیسه‌ای سربسته از کشتی خود بدریا پرتاب خواهند شد ،

چنانکه «نتونو» از قبرس تا مایولیکا جنایتی چنین بزرگ از جانب راهزنان دریائی یا مردم «آرگولی» بیاد نخواهد داشت [4].

۱ـ Pier da Medicina پیردامدیچینا، از خانوادهٔ «کاتانی» که قسمت اعظم ازعمرخودرا به نفاق افکنی و آتش‌افروزی گذرانید، وچندبار هم شهرخودرا باشهرهای اطراف بجنگ واداشت .

« دشت دلپذیر» : اشاره به جلگهٔ حاصلخیزلمباردیا Lombardia که میان ورچلی Vercelli غربی‌ترین شهرناحیهٔ لومباردیا، واقع درایالت «پیه مونته»! و قلعهٔ مارکابو Marcabo درنزدیك مصب رود «پو» کناردریای آدریاتیك واقع است .و سابقاً ازقلاع مستحکم ومعروف ایالت ونیز (Venezia) بود.

۲ـ Fano : شهری درایتالیا درساحل دریای آدریاتیك .

۳ ـ مالاتستینودا ریمینی Malatestino da Rimini (رجوع شود به سرود بیست وهفتم دوزخ) بطمع تصرف شهر«فانو» ، دونجیب زاده‌ای راکه باتفاق یکدیگر براین شهرحکومت داشتند ، وموسوم بودند به گویدودل کاسرو Guido del Cassero وآنجولتوداکارینیانو Angiolettoda Caringnano دعوت کرد که باوی درمحلی بنام «لاکاتولیکا»، میان دوشهرفانو وریمینی! درکنارآدریاتیك دوستانه ملاقات کنند. وقتی که این دو درآنجا حضور یافتند ،کسان مالاتستینو بفرمان آقای خود خائنانه بدانان حمله ور شدند وهر دورا درکیسه‌ای نهادند وبدریا پرتاب کردند .

۴ـ Cipri (قبرس) و Maiolica (مایورکا)جزائرمعروف دریای مدیترانه‌اند که اولی درمنتها الیه شرقی ودومی تقریباً درمنتهاالیه غربی این دریا واقع است ، و طبعاً « از قبرس تا مایولیکا » اشاره است بدریای مدیترانه . ــ Nettuno (نپتون) خدای دریا در میتولوژی یونان (در یونانی Poseidon)ـArgolica ، مردم آرگولی اشاره به مردم یونان ، و بالاختصاص راهزنان دریائی ناحیهٔ « آرگولیس » یونان که شهرت بسیارداشتند .

آن خائن یك چشم[1] ، فرمانروای آن شهری است که‌کاش این کس که در کنارمنش می‌بینی ، هرگز آنرا بچشم ندیده بود[2] ؛

وی اینانرا برای مصالحه بدیدار خود خواهد خواند ، و آنگاه آنچنان معامله‌ای با ایشان خواهد کرد که دیگر برای حفظ جان خود دربرابرباد «فوکارا» احتیاج به نذرودعا نداشته باشند[3].»

بدو گفتم : «اگر میخواهی که از تو بدان بالا نشینان خبر رسانم ، مرا بنمای و بگوی که این کس که ازین شهر خاطره‌ای چنین تلخ دارد کیست ؟»

وی دست به فك یکی از همراهان خود برد و دهانش را بگشود وبانگ زد «اینست ، وسخن نمیتواند گفت ؛

این نفی بلد شده ، سزار را از دو دلی بدر آورد و متقاعدش کرد که چون کسی آمادهٔ کاری باشد ، درنگ زیانش کند .»

شگفتا ! که «کوریو»[4] که پیش از این چنین گشاده زبان بود ، اکنونکه زبان در حلق بریده‌ای بیش نبود چه پریشان روزگار مینمود !

۱ــ خائن واحدالعین : مالاتستینو ، که یك چشم نداشت .

۲ــ توضیح درچند سطربعد .

۳ـ Focara ، محلی میان «لاکاتولیکا» و«فانو» درکناردریای آدریاتیك ، که درآن همواره بادی بسیار تند ازجانب دریا میوزد، بطوریکه ملاحان برای نجات‌خود از آن متوسل به «نذر ودعا» میشوند .

٤ـ Curio (دراصل لاتینیCurion) خطیب و«تریبن» رومی که بفرمان پمپه Pompeus ازشهرروم طرد شد ، وبرای انتقامجوئی‌بسراغ سزار رفت و اورامتقاعد کرد که برای تصرف روم ازروبیکون (روبیکونه Il Rubicone) بگذرد . روبیکونه رودخانه‌ایست که‌دربالای‌شبه‌جزیرهٔ‌ایتالیاازشرق‌بغرب جاری‌استودرروم قدیم‌سمت‌چنین

بقیه درصفحهٔ بعد

و دوزخی دیگری که هر دو دستش بریده بود ، دو تکهٔ باز ماندهٔ بازوان خود را در فضای ظلمانی بلند کرد . چنانکه چهره‌اش خون‌آلوده شد ،

وبانگ برداشت: «یادی نیز از «موسکا» بکن که نابخردانه گفت: - آنچه شده ، شده است - واین گفتهٔ او بذری شد که برای مردم «توسکا» بدبختی ببار آورد[1].»

ومن افزودم : « ومرگ دودمان ترا[2] ! » و وی که چنین بشنید ،

بقیه ازصفحهٔ قبل

بود که هیچ سردار رومی حق نداشت مسلحانه ازاین رود بگذرد ولی ژول سزار برای اولین بار این قاعده را نقض کرد وپس ازتصرف خاك «گل» (فرانسه) برای دست وپنجه نرم کردن با دشمنان خویش وتصرف رم ، با سربازان خود ازروبیکون گذشت و به رم حمله برد وازآن پس اصطلاح «ازروبیکون گذشتن» ضرب المثل شده است . گذشتن سزار ازروبیکون در حقیقت آغازدوران طولانی جنگهای داخلی رم بود، بهمین جهت است که « کوریون» براثراین نصیحت ، بگناه نفاق افکنی وایجاد اختلاف دردوزخ جای گرفته است .

۱- موسکا دئی لامبرتی Mosca dei Lamderti از برجستگان فلورانس بود . دانته درسرود ششم دوزخ درباره وی ازچیا کو احوال می پرسد و گمان نمیبرد که دردوزخ باشد . گناهی که اورا بدوزخ فرستاده راهنمائی بدی است که کرده است . بوئون دل مونته یکی از اشراف فلورانس، با دختری از خانوادهٔ «آمیدئی» نامزد شده بود ، ولی چندی پس ازاین نامزدی بخاطر عشق دختری دیگر ازخاندان دوناتی، رشتهٔ این نامزدی را گسیخت وبدین ترتیب به حیثیت آن دختر اول لطمه زد. افرادخاندان «آمیدئی» گرد آمدند و شور کردند که درمقابل این توهین چه باید بکنند، وبالاخره تصمیم به قتل «بوئون دل مونته» گرفتند وبراثراین قتل (درروزعیدپاك سال ۱۲۱۵) بود که اختلاف خونین صدساله میان گوئلف ها و گیبیلین های فلورانس آغازشد . وقتی از «موسکا» که درمجلس مشاوره شرکت جسته بود. ونظرش قاطع بود، پرسیدند که چرابا این نظر مخالفت نکرده، وی درجواب این جمله را که گفت اکنون ضرب المثل شده است «Cosa fatta capo ha» ومعنی تقریبی این شعر که دانته ترکیب آن را بضرورت شعری پس وپیش کرده است، اینست که: «الخیر فی ماوقع!»

۲- اشاره بدانکه بعدها ، یعنی درسال ۱۲۶۸، بعدها، تمام افرادخاندان «موسکا» ازفلورانس نفی بلد شدند ودیگربدانجا بازنگشتند .

غمی تازه بر غمهای خویش افزوده یافت ، وهمچو مردی افسرده و عاری از عقل ده‌رشد؛

اما من برای دیدن این جمع بر جای ماندم ، و چیزی دیدم که از وصف آن ، بی آنکه مدرکی بر درستی گفتار خود آورده باشم ، بیم دارم.

اما درینجا پای وجدان من ، یعنی پای این یار مهربانی در کار است که آدمی را با احساس حقانیت خود روئین تن میکند و بوی نیرو و توان میبخشد.

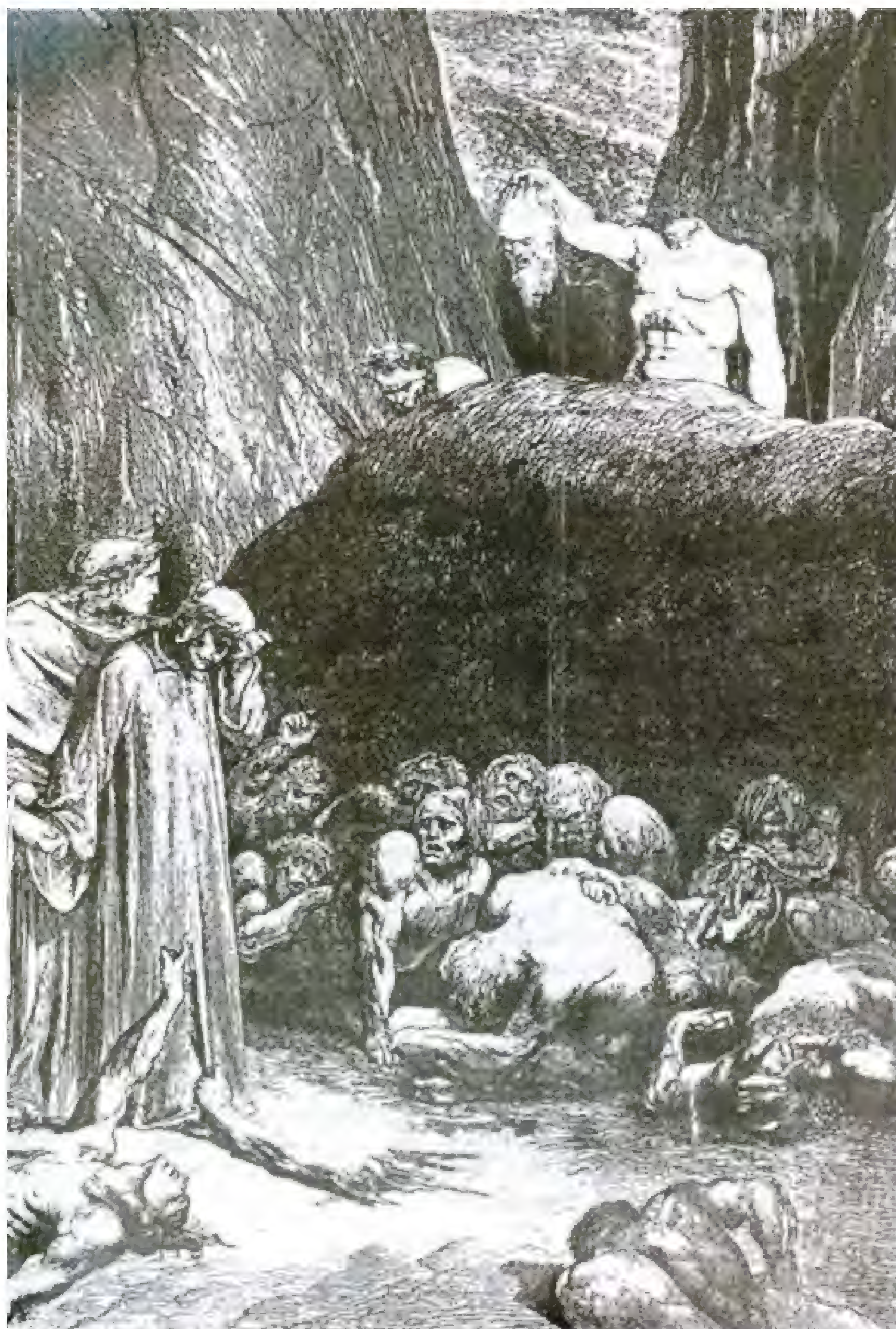
بچشم خویش دیدم ، و پندارم که هنوز هم می‌بینم . که تنی بی سر ، براه خود میرفت و راه رفتنش همانند سایر اعضای این گلهٔ بخت بر گشته بود ،

و چنگ در گیسوان سر بریدهٔ خود زده و این سر را چون فانوسی از دست آویخته بود ؛ وبما مینگریست و میگفت : «وای برمن!»

ازخود چراغی فرا راه خویش ساخته بود ، واو و چراغش ، دو تا بصورت یکی ویکی بصورت دوتا بودند؛ وچگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است ؟ این را تنها آن کس میداند که چنین است .

چون بپای پل رسید ، بازوی خود را با سری که بر آن آویخته داشت بلند کرد تا سخنان خویش را بما نزدیکتر آرد ،

و این سخنان چنین بود : «تو که زنده‌ای و بدیدار مردگان آمده‌ای ، رنج جانکاه مرا بنگر ، و ببین که آیا عذابی گرانتر از این میتوانی یافت ؟



. . . سر بریدهٔ خویش راچون فانوسی ازدست فروآویخته بود، وبما مینگریست ومیگفت : «وای برمن»(صفحهٔ ۴۴۴)

وبرای اینکه ازمن بدان جهان خبری بری ، بدانکه من « برترام دال بورنیو » هستم، همان کسم که به شاه جوان اندرزهائی مکر ـ آمیز دادم[1] ،

وپدر وپسررا بدشمنی بایکدگرواداشتم ، چنانکه «اکیتوفله» که «آبسالونه» و «داوود» رابامفسده جوئیهای خویش بستیز واداشت بدتر ازمن نکرد[2].

وچون چنین پیوستگانی‌را ازهم جدا کردم، اکنون باید مخ خویش را ، دریغا ، جدا ازمایهٔ هستی‌آن همراه ببرم .

وچنین است که قانون تاوان درمورد من اجرامی‌شود . »

۱ـ Bertram dal Bornio (دراصل فرانسه برتران دوبورن ـ Bertran de Born) (۱۱٤۰ـ۱۲۱۵) ، ازاشراف فرانسه، که درسال ۱۱۸۲ به‌ایالت‌نورماندی که در آن هنگام مرکزدربارهنری‌دوم‌پادشاه‌انگلستان‌بودرفت‌وباوسوسهٔ‌خودپسراین پادشاه را (که دانته ازاوبنام شاه‌جوان نام می‌برد) علیه پدرش برانگیخت وآن‌دورابستیزه‌جوئی بایکدیگرواداشت . آوازهٔ این فتنه‌جوئی برتران دوبورن درهمان‌دوران زندگانی خود او نیزدرهمه جاپیچیده بود . برتران‌دوبورن دراواخرعمرخویش بسراغ‌کلیسا رفت و تا هنگام‌مرگ‌دردیر «سیتو» بسربرد ؛ یقیناً دانته‌ازین‌موضوع آگاه نبوده ، وگرنه احتمال نمی‌رفت که او را دردوزخ جای داده باشد . این صحنهٔ «برتران‌دوبورن» راکه سرش برای بقیهٔ تن او فانوسی شده از قویترین صحنه های «دوزخ» دانسته‌اند .

۲ ـ Achitofèl (e) (آخیتوفل) و Absalone (آبشالوم پسر داود پیغمبر)ـ اصل فکرازتورات است (کتاب دوم سموئیل‌نبی ،باب‌های پانزدهم ، شانزدهم،هفدهم)، «... وداودبه ابیشاری وبتمامی خادمان خود گفت : اینك پسری که ازصلب من بیرون آمد قصد جان من دارد، پس اورا بگذارید که دشنام دهد... واماابشالوم وتمامی گروه مردان اسرائیل‌باورشلیم‌آمدند وآختیوفل همراهش بود ـ وابشالوم باخیتوفل گفت‌شما مشورت کنید که چه بکنیم ، و اخیتوفل به ابشالوم گفت که نزد متعه های پدر خود که بجهت نگهبانی خانه گذاشته است درآی ،وچون تمامی‌اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای ،آنگاه‌دست تمامی‌همراهانت‌قوی خواهدشد .... و مشورتی که اخیتوفل درآن روزهامیدادمثل آن بود که کسی‌ازکلام‌خداسئوال کند ،وهرمشورتی که اخیتوفل هم بداود وهم بابشالوم میداد چنین میبود .»

سرود بیست و نهم

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله‌گران
گروه دهم : جاعلین
دستهٔ اول : کیمیاگران

ویرژیل و دانته با آخرین قسمت از طبقهٔ هشتم دوزخ رسیده‌اند. دراین گودال، جاعلین یعنی آنها که با «قلب‌زنی» سروکار دارند بسر میبرند ، که برحسب نوع «جعل و قلب» خود بچهار دسته تقسیم میشوند: قلب کنندگان فلزات (کیمیاگران)، قلب کنندگان اشخاص (آنها که کسانی را بجای کسان دیگر میگذارند) ، سکه سازان ، قلب کنندگان سخن . هریك از این دسته‌ها درمعرض عقاب و عذابی جدایند ،ولی همهٔ آنها در «بولجیای» دهمین بسرمیبرند. انواع بلایا ومکافاتها دراین گودال ازهمه جای دیگر بیشتر است : عفونت ، تشنگی مفرط ، کثافت ، بیماریهای نفرت‌انگیز ، دیوانگی وغیره ازمجازاتهای گوناگون دوزخیان این قسمت است .

سرود بیست و نهم فقط بوصف دستهٔ اول از این «قلب‌زنان» یعنی دستهٔ کیمیاگران اختصاص یافته که عذاب آنها ابتلا ببیماری جرب وخارش دائمی و بی‌وقفهٔ بدن است. وضع بدن تمام دوزخیان این قسمت ازصورت طبیعی خارج و «قلب» شده واین نوع عذابی است که با جعل و قلب‌زنی ایشان تناسب دارد.

سرود بیست ونهم

کثرت جمعیت وزخمهای گوناگون، دیدگان مرا چنان مست کرده بود[۱] که بی‌اختیار بهوس گریستن افتاده بودند؛

اما ویرجیلیو بمن گفت: «بچه می‌نگری؟ چرا به اشباح این ناقص تنان افسرده دل که در آن پائینند خیره شده‌ای؟

تو در بلجیاهای دیگر چنین نکردی. اگر می‌پنداری که آنهارا بر می‌توانی شمرد، هش‌دار که محیط این دره بیست ودو میل است[۲]،

واکنون ماه، در زیر پای ماست[۳] وجز فرصتی کوتاه برایمان نمانده‌است[۴] وچیزی دیگر نیز برای دیدن هست که نمی‌بینی.»

بی‌درنگ پاسخش دادم: «اگر درست بدانچه چنین نگران

---

۱ ـ اصل این اصطلاح از تورات گرفته شده (کتاب اشعیاءنبی‌باب‌شانزدهم).
«.. بنابراین برای موسبمه بگریهٔ یعزیر خواهم گریست ـ ای حشبون والعاله شمارا با اشکهای خودسیراب خواهم ساخت، زیرا که بر میوه‌ها وانگورهایت گلبانگ افتاده است.»

۲ـ دانته‌در این‌جا«اندازهٔ دقیق»محیط طبقهٔ هشتم جهنم خودرا معین میکند وجالب توجه اینجاست که بعضی‌ازمفسرین کمدی الهی این گفتهٔ شاعرانه‌را املاک قرارداده‌ودست بمحاسبات پیچیده‌زده‌اندتاوسعت تمام‌جهنم‌دانته راتعیین کنند.«میل» که دراینجا ذکر شده، یك‌واحدمقیاس‌ایتالیائی‌است(Miglia)ونباید آن رابا«مایل»انگلیسی‌اشتباه کرد.

۳ـ یعنی: دراین ساعت ماه درست درزیر زمین است. چنین ساعتی با نیمروز تطبیق می‌کند، زیرا شب پیش از آن ماه صورت بدر داشته، یعنی نیمه شب بوسط آسمان رسیده است.

۴ـ سفردوزخ دانته، بدلائلی که‌وی بدانهااشاره‌ای نکرده میبایست بیست‌وچهار ساعت بیشتربطول نینجامد، بنابراین درین موقع‌بیش ازچند ساعت تاپایان‌این‌سفروقت باقی نیست.

خویشم کرده است می‌نگریستی، شاید اجازتم می‌دادی که اندکی بیش درنگ کنم.»

اما چون چنین می گفتم، او دور شده بود، و من سخن گویان بدنبالش رفتم و بگفتهٔ خویش افزودم:

«پندارم که درین گودال، که دمی پیش بادقت بسیار دیده بدان دوخته بودم، روحی از خاندان من بجرم گناهی گریان است که در اینجا بسیار گرانش می‌پردازند.»

پس استاد گفت: «ازین پس دربارهٔ او پریشان خیال مباش؛ کسی دیگر را ببین و ویرا بحال خود گذار،

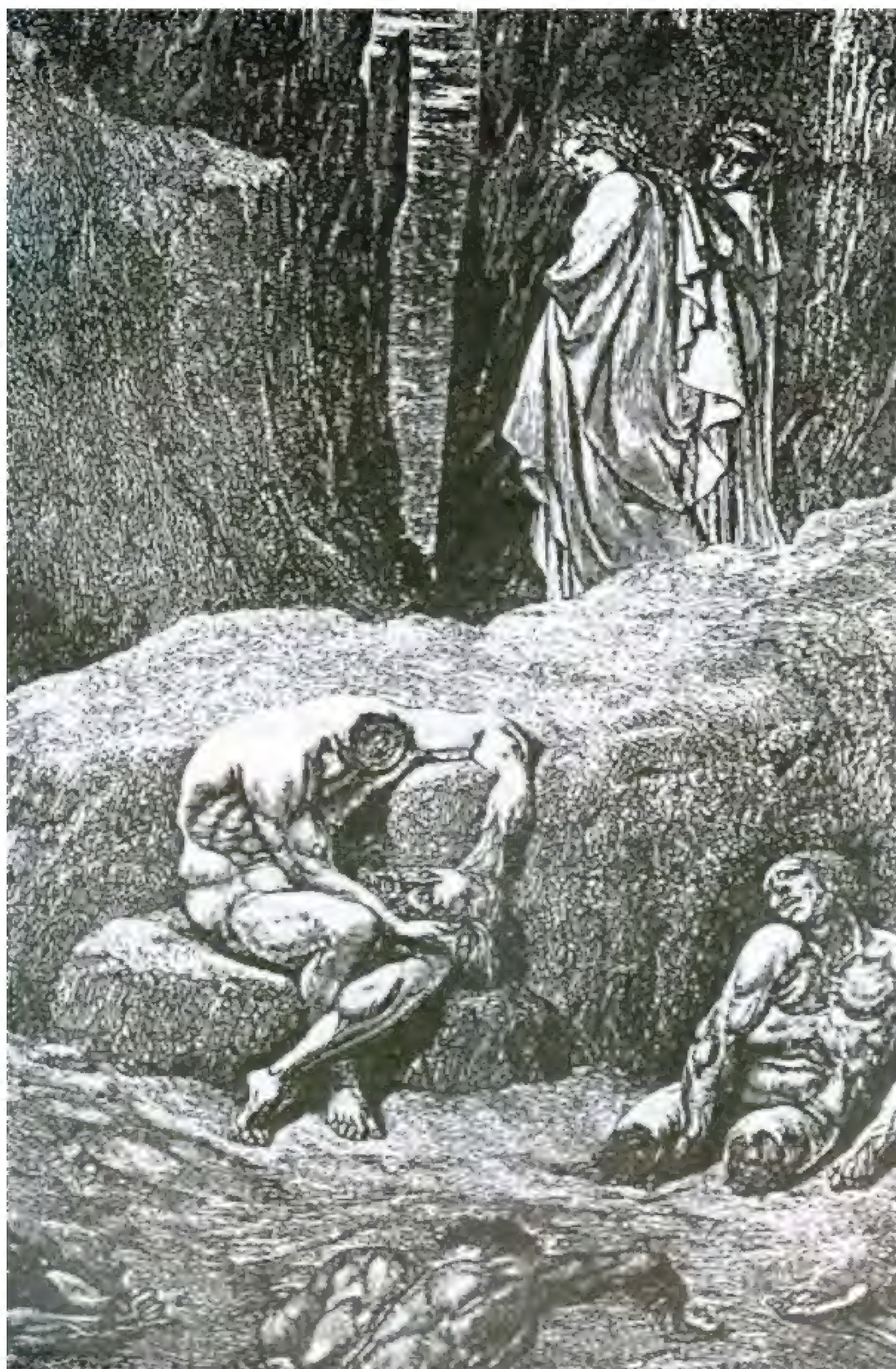
زیرا من این کس دیگر را درپای پل دیدم که ترا نشان می‌داد و با اشارت انگشت سخت تهدیدت می کرد، وشنیدم که اورا «جری دل بلو» می‌نامیدند[1].

تو آنوقت چنان مستغرق دیدار فرمانروای پیشین «آلتافورته» بودی[2] که بدورتر از او ننگریستی، ولاجرم آن کس براه خود رفت.»

---

۱ ــ Geri del Bello پسر عموی پدر دانته که الیگیرو Alighiero نام داشت. وی براثر اختلافی با خانوادهٔ ساکتی Sacchetti فلورانس، یکی از افراد این خاندان را نامردانه کشته بود در نتیجه چندی بعد خود بدست آنها کشته شد. سنت معروف ایتالیائی وندتا «Vendetta» که بموجب آن باید خانوادهٔ مقتول بهر قیمت باشد قاتل را بکشد تا شرافت خود را محفوظ نگاهدارد، ایجاب میکرد که قاتل «جری دل بلو» بدست خانوادهٔ دانته کشته شود، ولی تا زمانی که دانته سفر خیالی خود را بدوزخ انجام میداد هنوز این انتقام صورت نگرفته بود، بدینجهت است که «جری دل بلو» دانته را در بالای پل طبقهٔ هشتم دوزخ مورد تحقیر و تهدید قرار داده است. دانته ازین قانون «انتقام» طوری سخن می گوید که پیداست این آدم کشی را مشروع میشمارد، درصورتیکه خود بدوزخ سفر کرده است تا از آلایش گناه پاک شود.

۲ ــ Alta Ferte نام قصر و قلعه‌ای که متعلق به «برتران دوبورن» بود که قبلا ذکر او رفت (رجوع به صفحه ۴۴۷، شرح ۱)



. . . و ویرژیل بمن گفت: «بچه مینگری؟ چرا بدین ناقص‌تنان افسرده دل خیره شده‌ای؟» (صفحهٔ ۴۴۹)

گفتم : « ای راهنمای من ، مرگ خونین او که کسان وی ننگش
رابخود خریدند وانتقامش رانستاندند .

بخشمش در آورده است ؛ وپندارم که بهمین سبب بی‌آنکه بامن
سخنی گفته باشد دور شده ، ولاجرم نسبت بدو ترحمی بیشتر احساس
می کنم . »

صحبت کنان بجائی رسیدیم که اگراندکی روشنتر بود ، شاید از
آنجا ژرفنای بعدی را می‌توانستیم دید .

چون ببالای آخرین صومعهٔ «ماله بولجه» رسیدیم که درآن جملهٔ
صومعه نشینان هویدا بودند[1] ،

ناله هائی عجیب ، چون پیکانهائی که باترحم‌آب خورده باشند[2] دلم
را سخت بدرد آورند ، چنانکه هر دوگوشم را با دست گرفتم تا دیگر
صدائی نشنوم ،

اگردردهای جملهٔ بیماران «والدیکیانا» و«مارما» و«ساردینیا» را
ازژویه تاسپتامبر یکجا درگودال واحدی گردآرند[3] ،

---

۱ ــ این قسمت از طبقهٔ هشتم از روی شوخی یا استهزا به صومعه ودوزخیانی
که در آن بسرمی‌برند به رهبانان و «اخوان» مذهبی تشبیه شده‌اند .

۲ــ تعبیرزیبا ونامأنوسی که بعدازدانته رایج شده است : di pietà ferrati..
avean gli strali

۳ــ Val di Chiana، ناحیه‌ای بین«ارتسو»و«مونته‌پولچیانو»،درمرکزایتالیا،
نزدیك فلورانس ــ این منطقه در قرون وسطی ناحیه‌ای بسیارناسالم ومالاریائی بود . ــ
Maremma منطقهٔ مالاریاخیزمغرب ایتالیا ــ Sardigna (ساردنی) جــزیرهٔ معروف
ایتالیا، میان سیسیل و کرس، که آب وهوائی ناسالم ومالاریاخیزدارد. ــ از ژوئیه تا
سپتامبر Tra luglio e 'l settembre (ازتیرتا شهریور)، ماههای‌تابستان که درآنها
شدت تبهای مالاریائی ازهمه وقت دیگربیشتراست .

رنجی معادل بارنج دوزخیان این گودال حاصل خواهد آمد ، که از آن بوی گندی چون آنچه عادتاً از اعضای پوسیده وفاسد برمی‌خیزد به‌مشام می‌رسد .

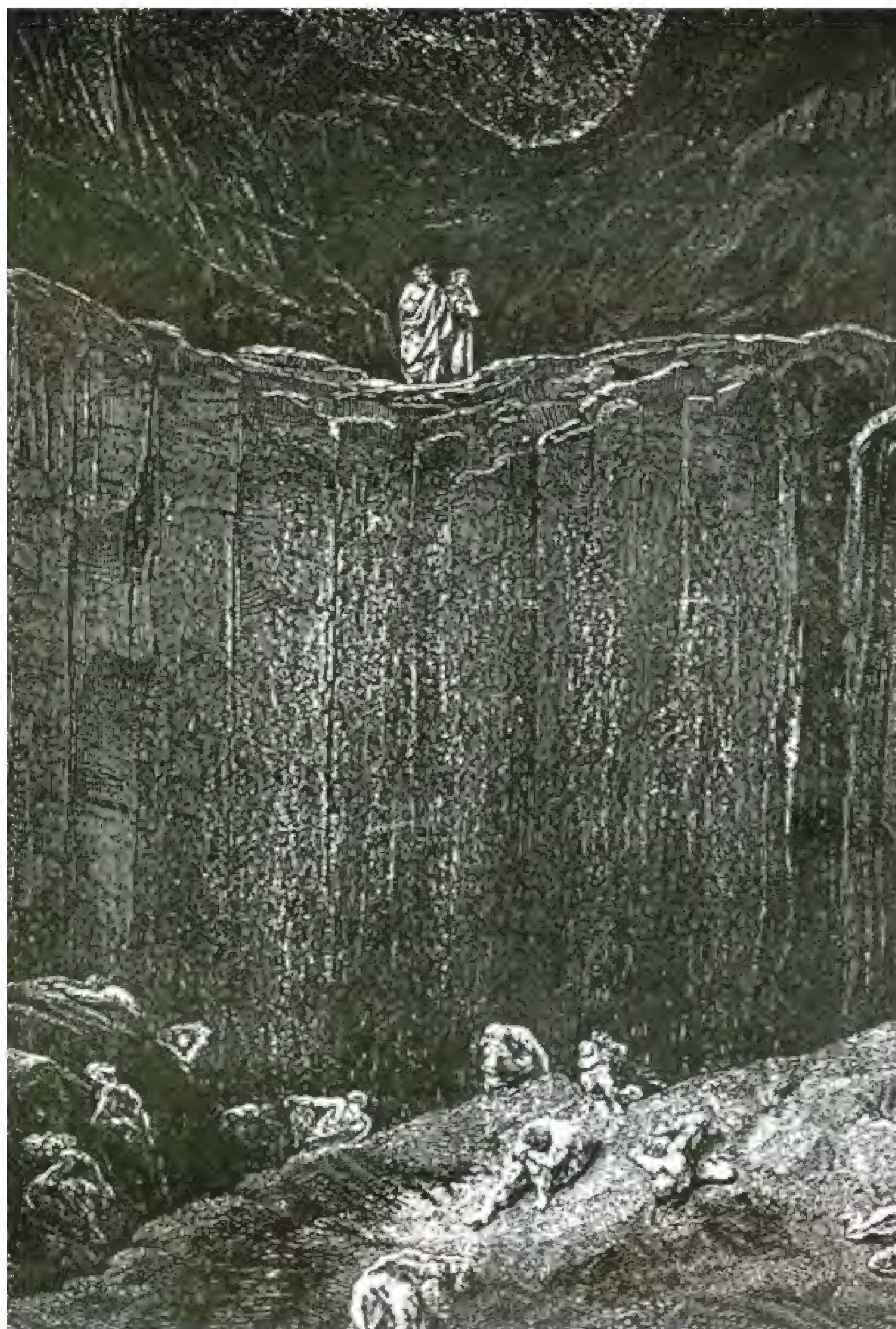
ازین پل دراز همچنان بدست چپ پیچیدیم وبرروی دیوارهٔ آخرین فرود آمدیم ، وآنوقت بادقتی بیشتر نگریستم ، تا مگر ژرفنای این گودال را که عدالت سستی ناپذیر ازجانب فرمانروای آسمانی جاعلین را در آن گرد آورده است ببینم .

نپندارم که چون در «اجینا» هوا آنچنان فساد آلوده شده که جملهٔ جانداران ، حتی کرمان ناچیز از پای درافتادند ، و از آن پس ، چنانکه شاعران بااطمینان خاطر گفته‌اند ،

نسل آدمیان دور کهن از نطفهٔ مورچگان پدید آمد ، دیدار بیماران بیش ازدیدن ارواحی که درین درهٔ ظلمانی توده وار درهر گوشه گرد آمده بودند ومینالیدند ، رحم در دل میآورد[1]

یکی بر روی شکم خفته و یکی بر شانه های دیگری سوار بود ، ویکی دیگر نیز خود را درین کوره راه موحش چهار دست وپا برزمین میکشید .

۱ــ بنابروایت افسانهٔ خدایان یونان ، یك روز خدای خدایان که طبعی بسیار عاشق‌پیشه داشت، عاشق اجینا Aeginaپری زیبای جزیرهٔ اجیناشد وپری نیز خود را تسلیم‌او کرد .«هرا»Hera زن خدایان بخشم آمد وطاعونی بدین جزیره‌فرستاد که‌تمام جانداران آنرا ، ازمردمان‌وحیوانات جزیره نابود کرد وفقط«ائاکوس»Aeacusپسری که پری‌ازخدای خدایان آورده بود، ومورچگان‌جزیره زنده ماندند. ائاکوس ازپدرش درخواست کرد که جزیره را دوباره مسکون کند . وخدای خدایان بخواهش او مقرر داشت که هرمورچه‌ای که ائاکوس پابرسرش گذارد تبدیل به یك آدم شود . بدینجهت بود که اهالی این جزیره را Myrmidonنامیدند که‌ازکلمهٔ یونانی«مو.موس»(مورچه) مشتق شده است .



. . . . ناله هائی عجیب ، همچون پیکانهائی‌جان شکاف ، دلم را سخت بدرد آوردند . . (صفحهٔ ۴۵۳)

قدم زنان می‌رفتم وهیچ نمی گفتم ، وچشم و گـوش خود را بسوی بیمارانی داشتم که توان برخاستن نداشتند .

دو تن از ایشان را دیدم کـه همچون سفالهائـی که برای گرم شدن بیکدیگرشان تکیه مـی‌دهند ، بهم تکیه داشتند وسر تـا بپایشان ازجرب پوسته پوسته بود .

وهرگز ندیدم که غلام بچه‌ای که‌آقایش‌رادرانتظاربیند،یاخدمتکاری تنگ حوصله ، اسبی راباآن شتاب قشو کنند .

که ایندو، باخشم فراوان ناشی از خارش درمان ناپذیرتن خویش ، در گزیدن سراپای‌خود بانوك ناخنها بکار میبردند ،

وبااین ناخنهاچنان پوسته‌هارا میکندند که باکاردی فلس‌های ماهی آزاد یاماهی‌پرفلس‌تری ازآنرا ، بر کنند .

استاد من خطاب بیکی ازآن دوچنین آغاز سخن کرد : «ای‌آنـکه گاه باانگشتان خودپوست ازتن‌می کنی، و گاه نیزانگشتان رابدل به گاز انبری میکنی ،

بمابگوی که‌آیا درین جمع ، کسی ایطالیائی[1] هست ؟ وکاش بپاس این همراهی ناخن‌های توالی‌الابد این انجام وظیفه راکافی‌آیند ! »

یکی‌ازآندو گریه کنان پاسخ داد : «ماهردو ایطالیائـی[2] هستیم که بچنین گندیدگی دچار آمده‌ایم . اما تو خـود کـه هستی که ازمـا چنین می‌پرسی ؟»

۱و ۲ ــ دراصل : لاتین .

وراهنما گفت : «من آنکسم که باید با این آدم زنده ازصخره‌ای به صخره‌ای فرودآیم تادوزخ رانشانش دهم . » آنگاه این دوازهم جداشدند، وهریك ازایشان، ونیز آندیگران که بحسب تصادف سخن‌ویراشنیده بودند سراپالرزان سوی من گشتند .

استادمهربان بکنارم آمد و گفت: «هرچه را که میخواهی ، بدیشان بگوی» ؛ ومن چنانکه اوخواسته بودسخن آغاز کردم .

«یاد شما درآن دنیای اولین[1] از خاطر آدمیان دور مباد ، ودر زیر خورشیدهای بسیار[2] زنده ماناد ؛

مرابگوئید که چه کسانید واز کجاآمده‌اید ، وبرای راز گفتن از سختی وزشتی عذاب خویش شرم مدارید . »

یکی از آندو پاسخ داد : « اهل آرتسو بودم ، وآلبرتو داسیه نا در آتشم افکند[3] ؛ اما آنچه بدینجایم آورد ، گناهی نبود که بخاطر آن مردم .

است است که ازروی شوخی بدو گفتم که : «می‌توانم پروازکنان بآسمان بالا روم » ؛ واو که کنجکاو و کم شعور بود ،

از من درین باره هنرنمائی‌خواست ، وچون اورا بدل به «ددالو»ئی

۱ ـ یعنی : دردنیای زندگان .
۲ ـ یعنی : سالهای دراز
۳ ـ گوینده ، مردی است بنامGriffolino d'Arezzo؛«گریفولینو»اهل‌شهر «ارتسو» که به«البرتوداسیه‌نا» Alberto da Siennaیکی‌ازاشرافزادگان ثروتمند و جوان شهر، وعده داد که فن‌پرواز کردن درآسمان‌را بدوبیاموزد ، وازاین راه مدتی اورا اغفال کرد وازوی پول گرفت . ولی بالاخره «البرتو» فهمید که فریب خورده ، و از عموی خوداسقف شهرسیه‌نا تقاضا کرد که ویرا مجازات کند ، واوهم «گریفولینو» را باتهام جادوگری درآتش‌سوزاند . ولی‌وی برای دانته توضیح میدهد که‌علت آمدنش بدین طبقه ازدوزخ جادوگری نیست ، بلکه کیمیاگری است ،

نتوانستم کرد ،[1] مرا بدست آنکس که چون پسرش دوستش داشت در آتش افکند ؛

اما مینوس که خطا نمیتواند کرد ، مرا بگناه کیمیاگری که در روی زمین پیشه کرده بودم ، بدین واپسین بولجیا از بولجیاهای ده گانه فرستاد .»

و من به شاعر گفتم : آیا هرگز مردانی به سبکمغزی سانی‌ها زاده شده‌اند ؟ بیگمان حتی فرانسویان نیز راهی دراز دارند تا بپای اینان رسند ! »

آن جذامی دیگر که سخنم را شنید ، چنین پاسخ داد : «ازین میان «استریکا» را مستثنی کن ، که توانست جانب اعتدال را در خرج مال نگاه دارد ؛

و «نیکولو» را ، که پیش از دیگران فن پرخرج چاشنی زدن غذاها را با شیرهٔ میخك ، در آن باغی که این چنین دانه‌ها را خوب میرویاند ، بیاموخت ،

و نیز آن دسته‌ای را که در آن «کاچاداشیانو» تاکستان و املاك بزرگ و پر درخت خود را بباد داد و «آبالیاتو» عقل سلیم خویش را بکار انداخت[2] .

---

۱ ـ Dedalo (رجوع شود به صفحهٔ ۳۰۹ ، شرح ۲) .

۲ ـ همهٔ آنچه در بندهای سه گانهٔ بالا گفته شده ، جنبهٔ استهزا آمیز دارد ، زیرا اشخاصی که نام برده شده‌اند ازبزرگترین اسرافکاران تاریخ ایتالیا هستند این عده اعضای یك دستهٔ دوازده نفری ازاشراف زادگان شهر«سیه‌نا» بودنـد که بخود «جوخهٔ ولخرجها» Brigata _ spendereccia نام داده بودند ، ومرکزاین«جوخه» کاخ بزرگی بود بنام la Consuma که هنوز بقایای آن درخیابان گاریبالدی شهرسیه‌نا

بقیه در صفحهٔ بعد

اما برای شناختن آنکس که با توهمداستان شد وسانی‌ها را بملامت گرفت، نیکتردرمن بنگر تا چهره‌ام آشکارا پاسخت گوید؛

«در آنصورت درخواهی یافت که من روح «کاپوکیو» هستم که از راه کیمیاگری فلزات را قلب کردم[1]، واگر تو واقعاً همانکس باشی که من میشناسم،

قاعدتاً باید بیاد آری که من طبیعت را میمون شایسته‌ای بودم[2].»

بقیه ازصفحهٔ قبل

باقی است. لوحه‌ای که ازطرف دولت ایتالیا برسردر این کاخ نصب شده حاکی است که این عده در مدت بیست ماه‌دراین‌کاخ دویستهزارفیورنیوی طلا (معادل ۴۳۷۴۹۰۰ لیرایتالیائی قبل ازجنگ یعنی نزدیك صد میلیون لیرامروزی) خرج کرده‌اند. ازاین «جوخهٔ» عجیب و منحصربفرد بارها در ادبیات وتئاترهای ایتالیائی نام برده شده، و هنوز هم بدان اشاره میشود. کسانیکه دانته ازآنها نام برده، عبارتند از Stricca (که بعدها پسردانته اورا نجیب‌زاده‌ای درباری خوانده است)؛ Nicolo رئیس‌قسمت طباخی جوخه که اولین کسی‌بود که‌فن‌چاشنی‌زدن میخك‌رابغذاها ابداع کرد (در آن‌موقع‌اروپائیان باادویهٔ مشرق‌زمین که‌اندکی بعدازاین تاریخ توسط‌اعراب باروپا آورده بسیار کم‌آشنائی داشتند)؛ Caccia d'Asciena، کنت زاده ثروتمندی که پدرش صاحب املاك وسیع «کیانا» بود وازبزرگترین متمولین ایتالیامحسوب میشد؛ ــ Abbagliato نام مستعار «بارتولومئودلی فولکاکیدو» که‌بیست وپنج سال تمام عضوشورای عالی شهرسیه‌نا بود.

۱ ــ capocchio (کاپوکیو)، یکی ازدوستان فلورانسی دوران تحصیل دانته که در اوت ۱۲۹۳ باتهام کیمیاگری درآتش سوزانده شد.

۲ــ یعنی: مانند میمون، ترکیباتی راکه طبیعت ساخته بود تقلید میکردم.

سرود سی ام

طبقهٔ هشتم دوزخ : حیله گران

گروه دهم : جاعلین

دسته های دوم و سوم وچهارم :

سکه سازان وقلب کنندگان افراد وسخنان

در کنار کیمیاگران ، سه دستهٔ دیگرازقلب زنان درین آخرین گودال طبقهٔ هشتم کیفرمی‌بینند . دستهٔ اول ، آنها که آدمی را بجای آدمی دیگر« جازده‌اند» ومجازات آنها در اینجااینست که الی‌الابد اسیر دیوانگی باشند تا اشخاص‌را با دیگران عوضی‌بگیرند و هرگز نفهمند که باکه طرف هستند ، و در مقابل این دیوانه خوئی از همه طـرف مورد آزار قرار گیرند ، یعنی بحقیقت ازخودشان فرار کنند وبازهمیشه گرفتار خودباشند .

دستهٔ ، دوم سکه سازان یعنی جاعلین پول . یا آنهایند که زر خالص را باغش آمیخته‌اند . اینان به بیماری استسقا دچارند که‌همیشه آنها را تشنه نگاه میدارد ، ودرعین حال فضولاتی را در تنشان انباشته میکند که ایشان قدرت تحلیل بردن آنها را ندارند ، زیرا درزندگی نیزفضولاتی را بازرخالص درآمیخته‌اند که زر نمیتوانسته است آنها را هضم کند. تشنگی دائمی‌ایشان علامت عطش طلااست که همواره‌بر ایشان حکمفرما بوده است .

دستهٔ سوم آنها هستند که باقلب سخن‌باعث بدبختی‌ها وفلاکت‌ها شده‌اند . این‌عده‌محکوم‌بدانند که یاهمواره خاموش‌مانند،ویا هرسخنشان با سوءتفاهم وجروبحث توأم باشد زیراایشان درزندگی با همین زبـان غیرازآن گفته‌اند که میبایست گفته باشند .

سرود سی‌ام

درآنزمانکه «یونونه» بخاطر «سلمه»، چنانکه بارها نیز کرده بود، سخت برخاندان فرمانروای تبه خشم گرفت[1]،

«آتامانته» چنان از عقل بری شد که چون زنش را دید که با دو فرزندش بسوی اومیآمد وهریك ازاین دوپسر را در دستی گرفته بود،

بانگ برآورد که: «دام بگسترانیم تا ماده شیررا با شیر بچگانش شکار کنیم»؛ وآنگاه بیرحمانه چنگال بگشود

و یکی از آنها را که «لئارکو» نام داشت در دست گرفت و بر گرد خویش چرخاند وبصخره‌ای‌زد ودرهمش کوفت، وزنش خود را با باردومین درآب غرقه کرد.

وچون طالع ناساز گارغروز تروئیائیان فزونی طلب را چنان درهم شکست که کشوروشاهشان را ازپای درآورد،

«اکوبا»ی افسردهٔ بینوا و اسیر، که کشتهٔ پولیسنا را بچشم دیده

---

۱ ـ بروایت افسانهٔ خدایان یونان، یونونه Junone (بیونانی Hera) زوجهٔ خدای خدایان، بخاطر آنکه شوهرش بدوخیانت، بهٔعشقبازی با یك معشوقهٔ زیباروی زمینی پرداخته بود (رجوع شود به صفحهٔ ۴۵۴، شرح ۱) بشهرتب وپادشاه آن خشم گرفت. خدای خدایان عاشق سمله Semelé دختراین پادشاه شدوازاین عشقبازی‌بود که «باکوس» Bacchus (بایتالیائی‌باکو) خدای شراب‌بوجود آمد. یونونه که نمیتوانست مستقیماً ازشوهرش انتقام‌بگیرد، طبق‌معمول‌خویش ازمعشوقهٔاوانتقام گرفت و Atamante شوهرخواهرسمله را که پادشاه تب بود دیوانه کرد، چنانکه وی از روی جنون زن و دوفرزند خود را بجای ماده شیروبچه های او گرفت ودرپی‌شکار آنها برآمد، و یکی از پسران خود Learco را کشت، اما زن اوخودرا باپسردیگرش به آب افکند.

وکالبد پسرش پولیدورو را در کرانهٔ دریا یافته بود[1]،

از بیچارگی چون ماده سگی خشمگین زوزه آغاز کرد. زیرا فرط درد ورنج مشاعرش را مختل کرده بود.

اما هرگز طغیانهای خشم در تبه و ترویا، درهرلباس که تجلی کرد، نه تنها با آدمیان بلکه با حیوانات نیزاینچنین سخت دلی نکرد،

که من ازجانب دوروح پریده‌رنگ وبرهنه تن دیدم که میدویدند وچون خوکی که ازطویلهٔ خوکان برون آید، گاز میگرفتند.

یکی ازآندو بسوی «کاپوکیو» آمد[2]، و چنان دندان در گرده‌اش فرو برد که چون دندان بر کشید، وی از درد زمین سخت را بـا شکم خراشیدن گرفت.

وآن «آرتینی»[3] که ازین منظره سرا پا بلرزه افتاده بوده،بمن گفت: «این دیوانه»جانی اسکیکی»[4] است،وکارش همین‌است که با این‌د، نده‌خوئی

۱ ــ Ecuba (به یونانی Hecubae) زن پریام Priam (پریامو) پادشاه‌شهر ترویا بود. درشرح جنگهای افسانه‌ای ترویا نقل شده که پس از سقوط این شهر، یونانیان این زن راکه ملکهٔ ترویا بود به‌کنیزی به یونان بردند و در راه بازگشت وی جسد دخترخود Polyxenae (بایتالیائی Polissena) و اندکی بعد جسد پسرش Polydore (به ایتالیائی Polidoro) را دیدکه اولی رابرروی گورآشیل قربانی کرده بودند ودومی درموقعیکه می‌خواست خزانهٔ ترویا را از دستبرد دشمنان محفوظ دارد بدست «پولی‌نسترو» کشته شده بود «هکوبا» که شاهد مرگ آخرین فرزندان‌خود شده بود از فرط درد چون سگان بزوزه کشیدن‌پرداخت. این واقعه بتفصیل در کتاب Met Amor Phoses او ویدیوس نقل شده، ولی منظور اوویدیوس این نیست که او شخصاً بصورت سگ د. آمده باشد.

۲ ــ رجوع شود به سرود ۲۹

۳ ــ (o) Aretin آرتینی، یعنی‌آن دوزخی که اهل شهرآرتسوArezzo بود. اشاره به «گریفولینو» که قبلا ذکرش رفت (رجوع شود به سرود ۲۹ دوزخ).

٤ ــ Gianni Schicchi «جانی‌اسکی‌کی» یکی از افراد خاندان معروف فلورانسی«کاوالکانتی».که قبلا ذکرآن در«دوزخ» رفته است (سرود دهم) وقتی که بوئوزودی دوناتی Buoso di Donati (به‌سرود ۲۵مراجعه‌شود) مرد، سیمونه‌دی‌ــ

بقیه درصفحه بعد

دیگرانرا بیازارد».

بدو گفتم: «کاش وی هرگز دندان در تن تو فرو نبرد، و تو لطف کن وپیش از آنکه این دیگری دورتر رفته باشد، نام و نشانش را بمن بگوی.»

واو گفت: «این روح کهن میرای تبهکار است که دورازعشق‌مشروع همخوابهٔ پدرخویش شد[1]،

وبرای آنکه‌چنین گناهی کندخویشتن را بصورت‌زنی دگردرآورد، وکار آنکس را کرد که اکنون درآن پائین روانست،

که برای آنکه بانوی گله را[2] بچنگ آرد،وصیت‌دروغین کرد وبه وصیت نامهٔ خویش صورتی قانونی داد، و با اینکارخود را قلب کرد وبقالب «بوئوزودوناتی» در آورد.»

و چون این دو روح خشمگین کـه همچنـان نظر بدیشان داشتم بگذشتند، روی بر گرداندم تا سایربدزادگانرا ببینم.

بقیه ازصفحهٔ قبل

دوناتیSimone di Donatiپسراوازاین «جیانی‌اسکی کی» خواهش کرد که خودش‌را همان متوفی قلمداد کند واززبان اوبنفع «سیمونه» بوصیت پردازد، درنتیجه این‌دونفر محرمانه جسد «بوئوزو» راکه چند لحظه پیش‌ازآن مرده بود ازبستربدر آوردند و جیانی بجای وی دربسترخوابید وبعدمحضرداررابدانجاآوردند وجیاتی، اززبان متوفی، قسمت اعظم ازدارائی خودرابپسرش «سیمونه» بخشید. ضمناً خودازاین فرصت استفاده کرد وچندین چیزقیمتی ونادرازاموال متوفی، بخصوص مادیان سفیدرنگ منحصربفرد اورا که درتمام ایتالیا شهرت داشت بخویش واگذارکرد، و «سیمونه» پسر متوفی نیز نتوانست ازاجرای میل «پدر» درین باره سرباز زند

۱ـ Mirra (دراصل Myrrha)، بنا به افسانه های یونانی دخترزیبای پادشاه جزیرهٔ قبرس بود. ایندخترعاشق‌پدرش‌شد وبخاطراوهمهٔعشاقی راکه بسوی وی‌میآوردند طرد کرد وبالاخره شبی با استفاده ازتاریکی بجای زن دیگری به بسترپدرراه یافت و با اوهمخوابه شد.

۲ ـ اشاره به مادیان سفیدی که فوقاً شرح آن رفت.



.. وبمن گفت : «کار این روح دیوانه همین است که با چنین درنده خوئی دیگران رابیازارد .» (صفحهٔ ۴۶۳)

یکی از آنان را دیدم که شکلی چون چنگ داشت، بدان شرط که کشاله‌های رانش را در آنجا که تن آدمی به دو شاخه میشود [1] بریده باشند.

آب آوردگی سنگین، که بر اثر سوءِ جریان بلغم در بدن اعضاء تن آدمی را بصورتی چنان ناموزون درمیآورد که دیگر تناسبی میان چهره وشکم نمیماند،

ویرا برانگیخته بود که همچو مسلولی که ازفرط عطش پیوسته لبی را بسوی زنخ و دیگر لب را بجانب بالا دارد، لبهای خویش را گشوده نگه دارد.

بما گفت: «شما که بعذابی محکوم نیامده‌اید و در این ماتم سرا ایستاده‌اید. ونمیدانم چرا ایستاده‌اید، نگه کنید

و نگون بختی استاد آدم را ببینید [2]. تا زنده بودم، هر چه را که خواستم بفراوانی دردسترس خویش یافتم، و دریغا که اکنون برای قطره‌ای آب آه میکشم.

جویباران کوچکی که از تپه های سرسبز «کازنتینو» بسوی «آرنو» سرازیر میشوند و کناره‌های خود را طراوت ونرمی میبخشند [3]

---

۱ ــ یعنی، ازخاصره بپائین که دوشاخهٔ پا شروع میشود.

۲ــ Maestro Adamo، «استاد آدم»، استادزرگرشهر برشیاBrescia بود که‌در قرن سیزدهم‌مسیحی‌میزیست. وی‌بفرمان کنت‌های خاندان معروف «گویدی»سکه‌های «فاورن»(فیورینوی) طلا راکه درفلورانس ضرب میشد وقانوناً ۲۴ قیراط داشت،قلب کرد وسکه‌هائی ساخت که فقط۲۱ قیراط طلا داشت. بعدها فلورانسی‌ها بدین تقلب اوپی بردند وویرا درسال ۱۲۸۱ زنده درآتش سوزاندند.

۳ــ Casentino، ناحیه‌ای کوهستانی در ایتالیای وسطی، که رود آرنو ازآن سرچشمه میگیرد.

همواره در برابر چشم منند، و بی سبب نیست که چنین است، زیرا خیال آنها بیش از این بیماری صعب که چهره‌ام را یکسره از گوشت تهی کرده است پریشانم میکند.

آن عدالت قهار که بدین عذاب گرفتارم دارد، معصیت گاهم را وسیلهٔ آن ساخته است که ازسینه‌ام آههائی سوزنده‌تر بدر آرد[1].

در آنجا که گفتم، «رومنا» جای دارد[2] که من در آن، ترکیب فلزی را که مهر «معمد» دارد[3] قلب کردم وبدین جرم تن خویش را بدست آتش سپردم.

اما اگر میتوانستم ارواح بلاکش «گویدو» یا «الساندرو» یا برادر ایشان را در اینجا ببینم[4]، چنین نعمتی را حتی با «فونته براندا» برابر نمینهادم[5].

اگر ارواح های که در پیرامون مایند راست گفته باشند، هم

۱ــ یعنی: خاطرهٔ پرآبی وسرسبزی زادوبوم‌من، رنج عطش را برایم بیشتر کند.

۲ــ Romena کاخ وقلعهٔ مستحکم خاندان کنتهای گویدی، که «استاد آدم» در خدمت ایشان دست بساختن سکه های طلای تقلبی زد.

۳ــ اشاره به‌سکه‌های فلورن (فیورینو) که یك طرف آنها نقش زنبق و سمت دیگرشان نقش یحیی‌معمد San Giovanni Battista را داشت، وضرب این سکه‌ها ازسال ۱۲۵۲ شروع شده بود.

٤ ــ گویدو Guido، وآلساندرو Alessandro، وآگینولفو Aghinolfo (که ازاین آخری دراینجا فقط بعنوان «برادر آنها» نام برده شده است) سه برادر معروف «گویدی» بودند که هرسه «کنته‌دی گویدی» لقب داشتند.

٥ ــ Fontebranda چشمهٔ معروفی درشهر «سیه‌نا» احتمال هم‌میرود که‌اشارهٔ استاد آدم به چشمه‌ای بهمین نام درنزدیك «رومنا» زادگاه خودش باشد که شهرت چشمهٔ «سیه‌نا» را نداشت.



« . . . این روح کهن میرای تباهکار است که همخوابهٔ پدر خویش شد . . » (صفحهٔ ۴۶۴)

اکنون یکی از آنان درینجا است [1] ، اما بودن او مرا چه سود که دست و پائی بسته دارم؟

وبا این همه اگردرخود آن چالاکی را سراغ داشتم که درصد سال بند انگشتی [2] پیش روم ، از هم اکنون براه افتاده بودم ،

تا وی را درمیان این ارواح دردکش پیدا کنم ، هرچند محیط این گودال یازده میل است و پهنایش ازنیم میل کمتر نیست [3] .

آخر، اینان باعث شدند که من اکنون در میان چنین جماعتی بسر برم، زیرا مرا بضرب«فیورینو» هائی واداشتند که هریك از آنها را سه‌قیراط عیارناخالص بود .»

بدو گفتم : «این دوبیچاره‌ای که ازتن‌هایشان چون ازدستهای‌نمناك درسرمای زمستان بخاربر می‌خیزد ، ودر جانب راست تو یکدگر را در بر گرفته وبرروی زمین افتاده‌اند ، کیانند ؟»

پاسخم داد: «درآنزمان که بدین ورطه فروافتادم [4] درهمین جایشان یافتم: ازآن پس هرگزازجای نجنبیده‌اند و پندارم که تا ابد نجنبند.

یکی ازاین دو ، آن مکاره‌ایست کـه بیوسف تهمت بست [5] ، و آن

۱ ــ اشاره به کنت گویدو Guido که پیش ازسال ۱۳۰۰ مرده بود .

۲ ــ (رجوع شودبه صفحهٔ ، شرح ۲) .

۳ ــ Oncia واحد مقیاس ایتالیائی ، معادل عشریك «پا»،

٤ ــ یعنی : ازنوزده سال پیش ،

۵ ــ اشاره به‌زلیخا، که‌یوسف رامتهم‌بقصد تعرض‌بناموس‌خویش کرد(تورات، سفر پیدایش، باب سی‌ونهم):«... وبعدازاین امورواقع شد که زن فوطیفاربریوسف که خوش اندام ونیك منظربودنظرانداخته گفت با من همخواب شو-اما اوابانموده.. گفت‌توزوجهٔ اومیباشی‌پس‌چگونه مرتکب‌این‌شرارت‌بزرگ‌بشوم ...وروزی واقع شد که بخانه‌درآمد تابشغل خود پردازد وازاهل‌خانه کسی آنجا درخانه‌نبود-پس‌جامهٔ اوراگرفته گفت بامن بخواب اما او جامهٔ خود را بدستش رها کرده گریخت ... واومردان خانه راصدا زد و

بقیه درصفحه بعد

دیگری «سینونه» یونانی حیله گر ترویا است[1]، و تب حاد است که از تن های ایشان بوئی چنین میپرا کند.»

و یکی از آندو، که شاید ناخوشایندش بود که چنینش بزشتی نام برند، با مشت بشکم بر آمدهٔ او کوفت.

از این کوفتن صدائی چنان بر آمد که گوئی مشتی بر طبلی فرو کوفته‌اند؛ واستاد آدم بازوی خود را که کمتر ازمشت آن دیگری سخت نمینمود پیش برد وبتلافی مشتی بر چهرهٔ وی نواخت،

و بدو گفت: «هر چند سنگینی اعضای تن من مرا از حرکت باز میدارد، اما هنوز بازوئی آمادهٔ مشت زدن دارم».

وآن دیگری پاسخ داد: «وقتی که بسوی آتش میرفتی بازوئی چنین چالاك نداشتی؛ فقط این چستی را، وشاید بیش ازآن را، آنـوقت داشتی که سکهٔ قلب میزدی».

وآن استسقائی گفت: «درست گفتی؛ اما تونیز آنوقت که درترویا بحقیقتگوئیت خواندند، شاهدی راستگو نبودی.»

سینونه گفت: «اگر من سخن دروغ گفتم تو عیار دروغین تحویل

بقیه ازصفحهٔ قبل

بدیشان بیان کرده گفت بنگرید مردعبرانی رانزد ماآورده ... ونزد من آمد تا با من بخوابدو باآوازبلند فریاد کردم» این‌داستان‌در سورهٔ مستقلی‌درقرآن نیزبتفصیل آورده شده (سورهٔ یوسف، آیات۲۱تا۲۷) ولی درقرآن وتورات هیچجانام «زلیخا»برده نشده است. شوهرزلیخا درقرآن عزیزمصرمعرفی شده، ودرتورات «خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون» نامیده شده است.

[1] ـ Simone یونانی حیله گری که بالطائف‌الحیل مردم‌ترویارا فریب‌دادو آنانرا متقاعد کرد که اسب‌چوبی معروف راکه یونانیان دردرون آن بودند واردشهر کنند. این ماجرای افسانه‌ای بتفصیل درانئیس ویرژیل نقل شده است.

دادی ، و من بخاطر یك گناه اینجایم ، و تو بخاطر گناهانی فزون از هر شیطان دگر!»

وآن آماس کرده ، پاسخ داد : «ای پیمان شکن ، اسب را بیاد آرو عذابی بکش که همه را از آن خبرافتد!»

ویونانی گفت : «ترا نیز کیفر همان عطشی باشد که زبانت را چنین شکاف داده ، وآن آب گندیده‌ای که شکمت را چنین حائل دیدگانت کرده‌است!»

آنگاه سکه ساز گفت : توبشیوهٔ دیرین‌خود دهان جزبزیان خویش نمیگشائی، زیرا اگرمن تشنه‌ام وبدنی پربلغم دارم ،

توتب‌داری وبدوران سردچاری، وچندان‌دعوتت‌ضرورنیست تاآئینهٔ نرگس ابلیسی[1].»

مستغرق گفته های ایشان بودم ، که ایستادم گفت : «هش دار که چه میکنی ، که نزدیك است سخت ازتوبخشم‌آیم ! »

چون این سخن عتاب‌آلوده را شنیدم باچنان شرمندگی بسوی او گشتم که هنوزیادآن ازخاطرم بدرنرفته است .

بحال‌آنکس گرفتار آمدم که خوابی پریشان بیند ودرعالم خواب آرزو کند که خواب‌دیده باشد، یعنی‌بحقیقت‌آنرا که هست چنان طلب کند که گوئی نیست ؛

---

۱ ــ آئینهٔ نرگس :آب ــ درافسانه های یونان‌آمده که Narcisso (درلاتینی Narcissus، نرگس) جوانی بسیارزیبا بودکه یك روزتصویرخودش را در آب دید و چون نمیدانست که این تصویرازخود اوست آنراازکس دیگری‌پنداشت وعاشقش شد ، وآنقدر د. اشتیاق دیدارمعشوق درکنارجوی نشست که دل خدایان براوسوخت واورا بصورت گل نرگسی درآوردند تاهمیشه درکنار آب باشد و چشمان زیبای خود (چشم نرگس) را درآن بیند .

من نیز میخواستم عذر تقصیر بخواهم ، وسخن نمیتوانستم گفت ، اما بحقیقت باهمین عجز خود پوزش میخواستم ونمیدانستم که خواسته‌ام .

استاد گفت : « شرمی کمتر از این ، جبران خطائی فزون ازاین را کافی‌است . پس ترادیگرجای آزرم وتأسف نیست ؛

اماازاین پس اگر تصادف بنزد کسانی هنمونت آمد که چنین سر-گرم ستیزه جوئی باشند ، بیاد آور که مراپیوسته در کنار خویش داری؛ زیرامیل شنیدن این چنین سخنان خودمیلی‌بسیار پست است .»

سرود سی و یکم

عفریتان

این سرود سراسر به عفریتان و دیوان دوزخ تعلق دارد و در آن پای هیچ انسانی بجز ویرژیل و دانته بمیان نمی‌آید. این عفریتان پاسداران طبقهٔ نهم دوزخ یعنی آخرین طبقهٔ جهنمند که مقر فرمانروائی «امپراتور دوزخ» یعنی شیطان اعظم است. اینان موجوداتی عظیم‌الجثه و خوفناک هستند که دیدارشان بیننده را متوجه مخافت و مهابت نیروی نهفته در زنجیر کشیدهٔ آنان میکند، چنانکه اگر این نیرو در خدمت شر بکار افتد تعادل قوا بنفع اهریمن برهم خواهد خورد.

قسمت اعظم این عفریتان «تیتان»هائی هستند که روزگاری بر خدای خدایان یونان شوریدند و از آن زمان به بند افتادند تا دیگر پا بدنیای روشنائی نگذارند. قسمت دیگر از آنان شیطان‌هائیند که پس از عصیان بخداوند به اسفل‌السافلین فرو افتادند. یکی نیز «نمرود» پادشاه کلده است که برج معروف بابل را ساخت.

این عفریتان بیشتر بخاطر «دیو منشی» خود در اینجا گرد آمده‌اند نه بعلت گناهان گذشتهٔ خویش، زیرا فی‌المثل یکی از آنان که دانته و ویرژیل را از چاه پائین میبرد و در طبقهٔ نهم میگذارد، آنتئوس است که اصلا در عصیان بخدایان شرکت نجسته است.

بطور کلی عفریتان زادگان زمین و تاریکی و مظاهر قوای عنان گسیخته‌ای هستند که با نیروی عقل و نیروی محبت تعدیل نشده‌اند؛ یعنی نمایندهٔ تمایلات لجام گسیخته‌ و دور از قید و بند مقررات اخلاقی و فکری و قوانین الهی بشمار میروند. از لحاظ تمثیلی اینان مظاهر آلایش و تاریکی زمینی در مقابل صفا و فروغ آسمانی هستند که هر انسان باید در راه تعالی روح خود از نفوذشان دوری گزیند تا راه را بر تمایلات و شهوات بی‌بند و بار حیوانی ببندد و راه دیگری بود که بسوی آراستگی و کمال معنوی میرود.

این دیوان، یکبار که از زیر زمین بدر آمدند و پا بجهان نهادند، دست بچنان عصیانی زدند که حتی خدایان را بلرزه درآوردند و بساط آنان را تهدید به هم نوردیدن کردند. بدینجهت خدایان دوباره آنانرا بزنجیر کشیدند و به خاک و ظلمت و عناصر اربعه که زادگاه و اصل آنها بوده بازگرداندند و همچنان زنجیر برپا، مأمور پاسداری آخرین طبقه از درکات جهنمشان کردند.

با این چنین راهنمایان و زیر نظر چنین پاسدارانی است که دانته بر پشت یکی از این عفریتان پا بطبقهٔ نهم دوزخ میگذارد.

سرود سی ویکم

همان زبان که در آغاز کار چنانم زخم زد که دو گونه‌ام را از شرم گلگون کرد، خود بر زخمم مرهم نهاد،

چونان سنان اشیل وپدرش، که چنانکه شنیده‌ام نخست درد میداد وپس درمان میبخشید[1].

پشت بدین درهٔ پریشانی کردیم واز دیواره‌ای که آنرا از هرسو درمیان گرفته است بالا رفتیم وبی کلامی از آن گذشتیم،

آنجا شب نبود، روز هم نبود، چنانکه حد نگاه من از کوتاه فاصله‌ای فرا تر نمیرفت؛ اما ناگهان بانگی چنان پر طنین از شیپوری شنیدم.

که غریوخروشنده ترین تندرها دربرابرش ناچیز بود، واین صدا دیدگان مرا بسوی مکانی درجهتی مخالف خواند.

حتی درآن هنگام که سپاه مقدس شارلمانی درآن شکست درد ناك

---

۱ ــ بنا بافسانه های یونانی، پله‌ئوس «Peleus» (بایتالیائی Peleo) پدر آشیل قهرمان ونیمه خدای معروف یونانی، نیزه‌ای داشت که ضربت اول آن زخم میزد و ضربت دوم آن همین زخم را التیام میداد. در قرون وسطی این نیزهٔ اشیل موضوع بسیاری از ترانه‌های عاشقانهٔ ترانه سرایان دوره گرد (تروبادورها) بود که دیدگان محبوبهٔ خود را بنیزهٔ اشیل تشبیه میکردند که هم دل عشاق را مجروح میکند و هم برزخم این دل مرهم میگذارد.

تار و مار شد ، «اورلاندو » بانگی چنین موحش ازشیپور خویش بر نیاورده بود[1] .

درست سر بدان جانب نگردانده بودم که پنداشتم برجهائی بلند و بیشمار را در برابر خویش میبینم . پرسیدم : « استاد ، بگو کـه این کدام شهر است ؟»

گفت : «توچون میکوشی که بانیروی نگاه خود بیش‌ازحد امکان درین تاریکی‌رخنه کنی ، راه رابر اندیشهٔ خویش بسته‌ای ؛

اما اگرخود بدانجا نزدیك شوی ، در خواهی یافت که تاچه اندازه حواس ما از دور مایهٔ گمراهی مایند . پس اندکی بیش بشتاب .»

آنگاه دست مرا صمیمانه در دست خویش گرفت و گفت : «پیش از آنکه نزدیکتر رفته باشیم ، وبرای‌آنکه عجائبـی که خواهی دیـد کمتر بشگفتت آرد ،

آگاه باش که اینها برجهائی نیستند ، بلکه عفریتانی هستند که از ناف بپائین ، درداخل چاه وبر گردا گرد لبهٔ آن جای گرفته‌اند .»

---

۱ ـ اشاره بداستان معروف رولان شوالیهٔ شارلمانی و دلیری های او ـ رولان Roland (بایتالیائی Orlando) برادرزادهٔ شارلمانـی (بایتالیائـی Carlo Magno) امپراتور معروف فرانسه بود ، و ماجرای دلیریهای این شوالیه موضوع قطعهٔ حماسی مشهوری است بنام Chanson de Roland که معروفترین اثر شاعرانهٔ قرون وسطای اروپاست . در این حماسه، رولان که فرمانده دستهٔ سواران‌وجنگجویان زبدهٔ شارلمانی درجنگ با مسلمانان اندلس بود ، پس ازشکست نیروی‌مسیحی‌بدست مسلمین درنبرد معروف Roncevaux (به ایتالیائی رنچیسواله Roncisvalle) درسال ۷۷۸ مسیحی، که دانته ازآن بعنوان شکست دردناك (dolorosa rotta) نام میبرد ، هنگامی که خود را براثر زخمهای گران در آستانه مرگ دید ، چنان در شیپور خود دمید کـه صدای شیپور دردو فرسنگی آنجا بگوش شارلمانی و سردارانش رسید . مقصود ازسپاه مقدس Santa gesta سپاه شارلمانی است که‌برای جهاد بامسلمانان اندلس‌رفته بود .

چونانکه بازدوده شدن مه، اندك اندك نگاه ما آنچه را که در زیر بخار غلیظ پنهان بود بازمی‌بیند.

من نیز بتدریج که از فضای مه آلود تیره گذشتم و بکنارهٔ چاه نزدیکتر و نزدیکتر شدم، خطای خویش را بهتر در یافتم، احساس وحشتی فزونتر کردم.

زیرا، همچنانکه حصار «مونته رجیونی»[1] پر از برج و باروست، در داخل آن طوقه‌ای که گرداگرد چاه را فرا گرفته بود،

عفریتانی موحش که «جووه»[2] همچنان از فراز آسمان باغریو تندر خویش تهدیدشان میکند، نیمی از تن‌های خودرا چون برجها و باروها بر- افراشته بودند.

ومن توانستم چهرهٔ یکی از آنان، وشانه‌های او، وسینه‌اش وبیش از نیمی از شکمش، وهردو بازویش را که در طول پهلوان آویخته بود آشکارا ببینم.

بیگمان طبیعت بس نکو کرد که دست ازساختن و پرداختن این

---

۱ ـ Montereggion (i) دهکدهٔ کوچك نظامی با قلعهٔ مستحکم قرون وسطائی درنزدیکی شهر «سیه‌نا» است که امروزنیز تقریباً بهمان صورتی که در زمان داشته باقی مانده، وفقط قدری ازطول برجهای آن کاسته شده است.

۲ ـ خدای خدایان (بایتالیائی «جوه» Giove، به لاتینی «یوپیتروس» Jupiterus، به یونانی زئوس Zeus که در نزد ما بنا بتلفظ فرانسوی آن به ژوپیتر Jupiter معروف است)؛ درمیتولوژی یونان، یکبار دیوها (Titanos) که پیش از اوفرمانروایان جهان بودند، برخدایان شوریدند و درصدد تصرف کوه اولمپ که مقر این خدایان بود برآمدند، ولی ژوپیتر صاعقه های سوزان‌خشم خودرا دردرهٔ فلگراس Phlegras بسوی آنان فرستاد و تارو مارشان کرد (رجوع شود به شرح ۲ صفحهٔ ۲۶۹).



هرگز اورلاندو چون این عفریتان بانکی چنین موحش از شیپور خویش بر نیاورده بود (طرح از بوتیچلی Botticelli)
(صفحهٔ ۴۷۷)

چنین حیوانات بداشت[1]، تاچنین فرمانبرانی را ازمریخ ستانده باشد،

واگرهم روی از زادن فیلان ونهنگان برنتافت، چنین چیزی روشن بینان را بس معقول تر و محتاطانه تر می‌نماید؛ زیرا فقط آنجا راه دفاع بر کسان بسته است که بدخواهی و زور متدی با هشیاری در آمیخته باشد

چهرهٔ عفریت بنظر من بلندی وبزرگی میوهٔ کاج «سن پیترو» در رم[2] آمد، وطول دیگراستخوان‌هایش را ازهمین، قیاس گیر،

دیوارهٔ چاه که حلقه وار[3] نیمهٔ پائین تن عفریت رافرو پوشانده بوددر بالای خود نیمی‌دیگرازتن اورا درمعرض نظرقرارمیداد واین نیمه، از کف زمین تاموهای سراو.

ازقدسه «فریزونه» که بر شانه های هم بالا روند فزون بود[4]، زیرا

۱ــ مریخ (بایتالیائی Marte، بلاتینی Mars، بیونانی Ares) خداوندجنك در میتولوژی یونان‌وروم؛ اشاره بدانکه‌جنگجویان درهرجا که‌باشند، خدمت مریخ‌هستند، وطبیعت‌کاربجائی کرد که‌چنین‌خدمتگزاران نیرومندوبدطینت راازخداوند جنك گرفت.

۲ ــ میوهٔ‌کاج سن‌پیترو، اشاره بمیوهٔ‌کاج فلزی بسیاربزرگی که ازبرنج ساخته شده بود، دراصل برای تزیین یکی ازچشمه های رم بکارمیرفت. درزمان دانته این «سیب کاج» درمقابل‌کلیسای سن‌پیترو(سن‌پیر) نصب بود،واکنون آنرا درداخل واتیکان دریکی ازباغهای این شهر کوچك میتوان دید. طول این میوهٔ فلزی امروزه در حدود چهارمتراست، ولی آثار شکستگی که در آن پیداست نشان میدهد که دراصل لااقل‌دو برابراین مقدار درازا داشته است. درچندین ترجمهٔ «کمدی الهی» بجای «میوهٔ‌کاج» اشتباهاً «درخت‌کاج» آورده شده، واین اشتباه ازاینجا آمده که درایتالیائی Pino معنی درخت‌کاج وPina معنی میوهٔ آنرا میدهد.

۳ـ Perizoma (کمربندوار)،کلمهٔ یونانی که بهمان صورت اصلی آن در متن آورده شده است.

٤ ــ (۱) Frison ــ اهالی فریسلند Friesland یکی از ایالات شمالی هلند، که از قدیم ببلند قدی شهرت داشتند، ودرقرن چهاردهم یعنی اندکی بعد از دانته نویسندگان اروپا آنها را «درازترین مردم دنیا» لقب دادند.

خوب میدیدم که از آن نقطه که گره گاه شنل مردان است تا بدهانهٔ چاه سی «پالمه» بزرك فاصله میشد[1].

دهان موحش عفریت که مزامیری ملایمتر ازینش شایسته نبود، عربده کشان گفت: «رافل مائی آمك تسابی ات آلمی[2]»

وراهنمای من بدو گفت: ای روح بیشعور، به کرنای خویش قناعت کن، تا بهنگام استیلای خشم یا احساسی دگر، خودرا بادمیدن در آن تسلی بخشی!

ود. گردن خودبجوی تا آن بند گران رابیابی که ترا، ای روح سر گشته، سخت در قید خویش آورده، وسینهٔ پهنت را سراسر در زیر خود گرفته است.»

آنگاه بمن گفت: «وی بزبان خویشتن را محکوم می کند؛ این نمرود است[3] که بدخواهیش مانع از آن آمد که جهانیان همه بیك

۱ــ palme واحدمقیاسی درایتالیای قدیم، که تقریباً ربع متر میشد (۲۴ سانتیمتر) وبا این حساب «عفریت» دانته درحدود بیست مترطول داشته است.

۲ــ Rafél mai améch zabi et almi ــ این جمله نیز، مثل جملهٔ اول سرود هفتم دوزخ که اززبان پلوتو گفته میشود. معنائی ندارد وفقط بعنوان نمونه‌ای از زبان و لهجهٔ عفریت گویندهٔ آن آورده شده است. همچنانکه طرزتلفظ جملهٔ سرودهفتم زبان یونانی پلوتو رابخاطرمیآورد، اصوات این جمله آهنگ زبان عبری و زبانهای سامی رابگوش میرساند. بااینکه خود دانته اززبان ویرژیل تذکرمیدهد که هیچکس این زبان را نمی‌فهمد، دانته شناسان تا کنون صدها صفحه در تفسیروتعبیر این جمله سیاه کرده ومعانی مختلف وغالباً عجیب وغریبی برای آن جسته‌اند.

۳ــ Nembrotto ــ نمرود نخستین پادشاه بابل، که درقرآن وتورات ازاوو از «شداد» نام برده شده است. مبنای اطلاع دانته طبعاً تورات است (سفرپیدایش، باب دهم): «.. و کوش نمرود را آورد، او بجبارشدن درجهان شروع کرد ــ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود، ازاین جهت میگویند مثل نمرود صیادجبار درحضور خداوند. وابتدای مملکت وی بابل بود».



عفریتانی موحش ، نیمی از تن‌های خویش را چون برج وباروهائی برافراشته بودند . (صفحهٔ ۴۷۸)

زبان سخن گویند[1].

اورا بحال خود گذاریم وبیهوده سخن دراز مکنیم ، زیرا برای وی جملهٔ زبانها بهمان اندازه نافهمیدنیند که زبان او برای دیگران .»

لاجرم راه خودباز گرفتیم وپیشتر رفتیم وبجانب چپ چرخیدیم ، و در تیر رسی از آنجا ، عفریتی بس تندخوتر وستبر تر . را در برابرخویش یافتیم .

درست نمیتوانم گفت که کدامین زورمندی وی را ببند افکنده بود ، اما میدانیم که بازوی چپش را ازپیش وبازوی راستش را ازپس بزنجیری گران بسته بودند .

که از گردن تاپائین اوراسخت دربند خود داشت ، چنانکه تنها در آن نیمهٔ آشکارتنش ، پنج باربر گردا گرد او گشته بود ،

راهنمای من گفت : « این عفریت مغرور را سر آن بود که با « رب‌الارباب» بالانشین[2] پنجه درافکند ؛ واین مزدی است که ازین راه میگیرد ،

نامش «فیالته » است[3] ، ودرآن هنگام که دیوان خدایان را بهراس

---

۱ ـ نقل از تورات : (سفرپیدایش باب یازدهم) : «از آنجهت آنجا را بابل نامیدند ، زیرا که‌در آنجاخداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت ، و خداوند ایشانرا از آنجا برروی زمین پراکنده نمود» .

۲ ـ «il sommo Giove» دانته دراینجا طوری از«خدای خدایان» یونان سخن میگوید که گوئی وی واقعاً وجود داشته و دارای مقامی‌مقدس بوده است .

۳ـ Fialte (بیونانی ولاتینی Ephialtes) در میتولوژی یونان ، پسر پوزئیدون (نپتون) خدای دریاوقویترین دیوها بود . وی باکمك برادرخود Otus درصددبرآمد که ازکوه اولمپ بالا رود وبمقرخدایان راه یابد ، ولی در آن حین که نزدیك بود بمنظور خود برسد ، آپولون که آنشب پاسدار اولمپ بود ازبرج دیده‌بانی خود آنها را دید وتیری بسویشان افکند وهردو را بقرار واداشت .

افکندند، وی سخت هنرنمائی کرد ، لاجرم این بازوانی که درآن وقت بکار افتاددیگرهرگزبکار نخواهد افتاد».

«من بدو گفتم : «اگر ممکن آید ، مایلم که «بریاروی» ناخوش‌اندام رانیزازنزدیك ببینم .[1]»

پاسخم داد : «توآنتئورا در این نزدیکی خواهی دید[2] که سخن میگوید ودرزنجیر نیست[3] ، وهم اوست که ما را در ته این گناه خانه[4] فروخواهد نهاد .

اما آنکس که میخواهیش دید، پائین‌تر ازما وبسیار دور ازماست : اونیزشکلی‌چون این‌عفریت دارد وهمچواودرزنجیر است ، اما ازوی درنده تر ووحشی خوی‌تر مینماید .»

هرگز زلزله‌ای سخت ، برجی‌را باآن شدت که ناگهان سراپای فیالته بتکان‌آمد نلرزانیده‌است[5] .

---

۱ ــ Briareo (بیونانی Briareus) یکی دیگر از آن غولانی بود که باولمپ مقرفرمانروائی‌خدایان حمله بردند وی پسر «اورانوس» (آسمان) و «تلوس» (زمین) بود . ویرژیل، در کتاب انئیس (سرود دهم) مینویسد که این غول صد دست داشت «ناخوش‌اندام» دراینجا ترجمه dismisurato «برون ازحد تناسب» آورده شده واین صفتی است که توسط «استاسیوس» شاعرمعروف لاتین ، در کتاب Thebais بوی داده شده است . دراصل لاتینی گفته شده است . «Immensus Briareus» .

۲ ــ Anteo (بیونانی Antaeus) پسرپوزئیدون (نپتون) خدای دریاو «تلوس» ربةالنوع زمین درافسانهٔ خدایان یونان «آنتئوس» ازاین امتیاز برخورداربود که در جنگ ، چون پشتش‌بزمین میرسید ، نیروی ازدست رفتهٔ خویش را بازمیگرفت ، زیرا زمین مادر او بود . بدینجهت هیچکس نتوانسته بود ویرا بکشد ، تا آنکه هرکول پهلوان افسانه‌ای وشکست ناپذیریونان او را درهوا بلند کرد و آنقدر درهمان حال نگاهش داشت تا خفه‌اش کرد .

۳ــ اشاره بدانکه این غول درعصیان بخدایان شرکت نکرده است وبنابراین کیفری سبکتراز آنهای‌دیگردارد .

٤ــ nel fondo d'ogni reo ، یعنی: درآخرین طبقه ازجهنم .

۵ ــ اشاره بدانکه «افیالتس» ازسخن ویرژیل بخشم آمده است



راهنمای من گفت : «این عفریت مغرور را سر آن بود که با رب‌الارباب بالانشین پنجه درافکند.» (صفحهٔ ۴۸۵)

سرود سی و یکم

درآندم بیش ازهر وقت دیگر ازمرگ ترسیدم ، چنانکه اگر بندهای گران را برتن عفریت ندیده بودم . بیگمان برای هلاکم چیزی ازین بیش ضرور نمیآمد .

ازآنجا براه خویش رفتیم واین باربنزد آنتئو رسیدیم که آن نیمه ازتنش که ازچاه برون بود، بی آنکه سرش بحساب آید ، دست کم پنج آلا[1] درازا داشت .

ای آنکه[2] درآن درهٔ میمون میزیستی که شیپیونه را با پیروزی بر آنیبال و کساتش بلندآوازه کرد[3]،

وروزگاری هزاران شیر بغنیمت گرفتی ، واگر درآن رزم آزمائی آخرین دوشادوش برادرانت پای بمیدان نهاده بودی ، بناپندار بسیار کسان، زادگان خاك را ازین پیکارپیروز برمیآوردی[4]،

مارا درآن پائین که کوچیتو[5] ازفرط سرما یخ بسته است برزمین نه وبدینکار بادیدهٔ بی اعتنائی منگر .

---

۱ ـ alla مقیاس طول قرون وسطائی در ناحیه فلاندر بلژیك . پنج آلاکه در اینجا آورده شده ، کمی بیش ازهفت متراست .

۲ ـ خطاب ویرژیل به دیو .

۳ ـ درسال ۲۰۲ پیش ازمسیح، شیپیونه Scipione (بلاتینی سیپیون) سردار رومی «هانیبال» سرداروپادشاه معروف کارتاژ را دردشت Zama شکست داد و این شکست منجربقتل عام مردم کارتاژ و انهدام کامل این شهرشد بنابافسانه های یونانی و رومی ، «آنتئوس» غولی که در اینجا مورد بحث است ، در درهٔ «باگراوا» نزدیك دشت «زاما» درمغاره ای مسکن داشت ودراین مغاره خوراك اوشیرهائی بود که خودش شکار میکرد (لوکانوس ، فارسالیا ، سرود چهارم) .

٤ ـ یعنی : اگر بانیروی عظیم خوددرجنگ باخدایان شرکت جسته بودی، شاید «زادگان زمین» (دیوان) را برخدایان پیروزمیکردی(لوکانوس، فارسالیا، سرود چهارم).

٥ ـ Cocito (به یونانی کوکوتس Cocytos) آخرین رودخانهٔ دوزخ ، که آبهای یخزدهٔ آن مسکن دوزخیان طبقهٔ نهم جهنم است (رجوع شود بهسرودهای ۳۲ـ ۳۳ ـ ۳٤ دوزخ)

بنزد «تیتسیو» یا «تیفو» یمان مبر[1]؛ این کس که میبینی، آنچه را که دراینجا خواهانند بتو میتواند داد[2]؛ پس پشت خم کن وچهره‌ات را به‌پیچ و تاب میار.

وی هنوز میتواند ترا درروی زمین نام‌آوری دهد، زیرا که زنده است وازاین پس نیز عمری دراز درانتظار خود دارد، مگر آنکه لطف الهی پیش ازوقت مقرر بنزد خویشش فراخواند.»

استاد چنین گفت؛ وآن دیگری بشتاب دو دست خویش را که پیش از آن «هرکول»[3] قدرت چنگالشان رادریافته بود پیش آورد وراهنمای مرا اززمین برداشت.

و ویرجیلیو که خویش را دردست اویافت بمن گفت: «پیش‌آی تا من نیزترا برگیرم»، وچنان در بازوی خویشم گرفت که من واوچون ده جسم بهم بسته شدیم[4].

همچنانکه «کاریزندا» بچشم آنانکه ازپائین وازجانب خمیدگیش

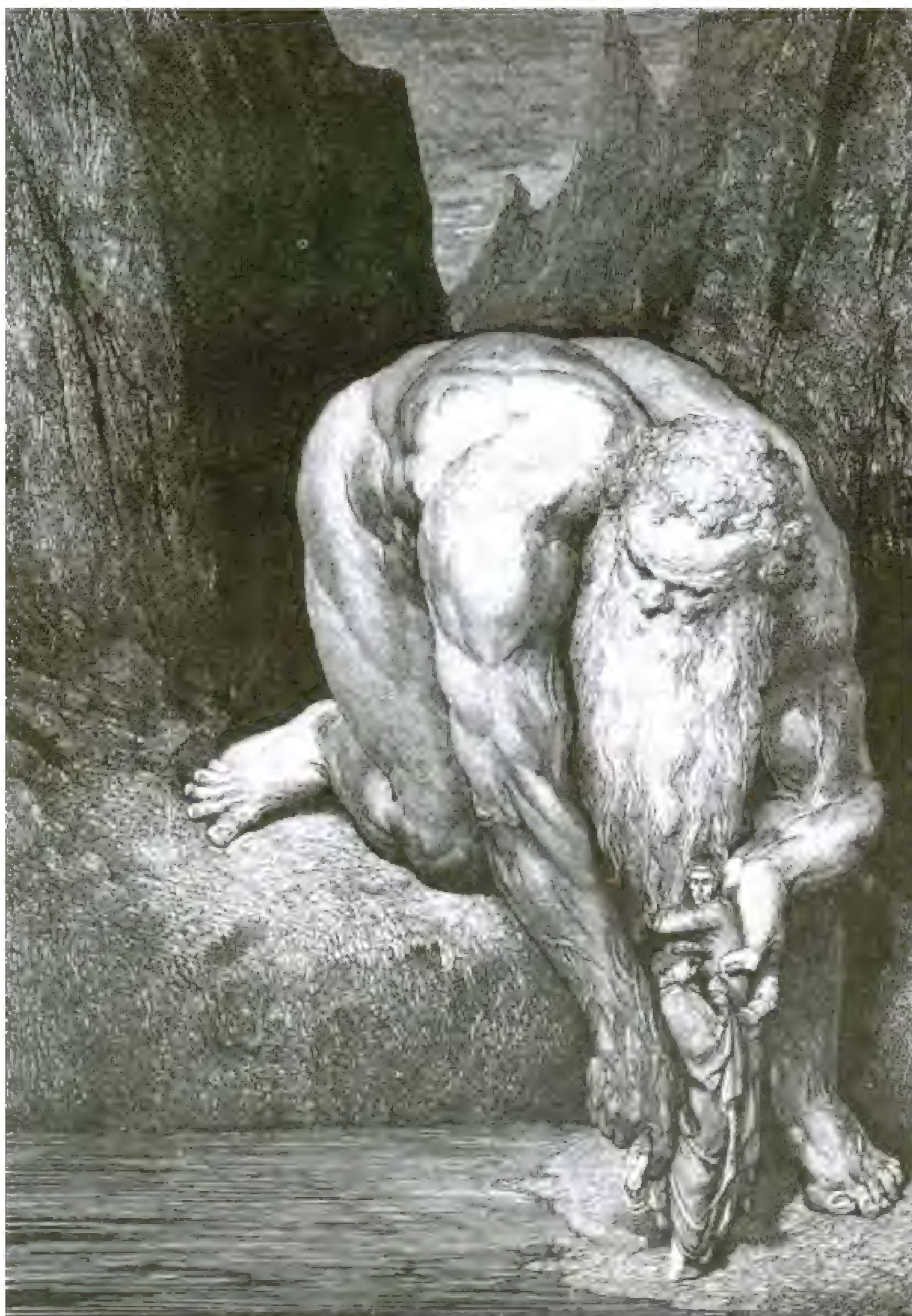
---

۱ ـ Tizio و Tifo (به یونانی Tityos و Typhon) دو غول دیگر افسانهٔ خدایان یونان که اولی زادهٔ «تلوس» (زمین) بود ودومی پسری بود که زوجهٔ خدای خدایان بی‌همخوابی با شوهرش آورده بود. این دو از غولانی بودند که به اولمپ حمله بردند. وخدای خدایان بعد ازپیروزی خود آنها را در دهانهٔ آتشفشان «اتنا» بزنجیر کشید

۲ ـ یعنی میتواند ترا درروی زمین نام‌آور کند «اینجا» اشاره به‌دوزخ‌است ولی اتفاقاً این طبقهٔ نهم ازدوزخ جائیست که ساکنانش هوس نام آوری ندارند.

۳ ـ Ercole (که دانته آنرا بصورت قدیمی Ercule آورده است)(رجوع شود به صفحهٔ ۴۱۰، شرح ۲).

۴ ـ Fascio: دسته، بخصوص دستهٔ ترکه‌ای که بهم بندند. در روم قدیم همیشه یکنفر که‌لیکتو، نام داشت این دستهٔ ترکه را پیشاپیش سردارانی که برای‌مدت معینی به دیکتاتوری انتخاب میشدند حرکت میداد، وبهمین دلیل بود که موسولینی این‌کلمه را نام حزب ومرام سیاسی خود (فاشیسم) قرارداد.



. . . وما را در آن درک اسفل نهاد که شیطان اعظم و یهودا را در کام خویش دارد . . (صفحهٔ ۴۹۳)

بر آن بنگرند ، هنگام عبور ابری از بالای آن رو بسوی دیگر خمیده می‌نماید[1]،

آنتئو نیز در دیدهٔ من که بانتظار ایستاده بودم تا او خم شود ؛ چنین آمد ، ودرین دم آرزو کردم که کاش راهی دگر برای فرود آمدن جسته بودم .

اما وی ما را بآرامی درآن درك اسفل که شیطان اعظم و یهودا[2] را درکام خویش دارد فرونهاد وخود مدتی چندان دراز خمیده نماند ،

و دوباره ، چون دکل کشتی قد برافراشت .

---

۱ ـ Carisenda که امروزه Garisenba خوانده میشود ، نام برج مشهوری است دربولونیا که مانند برج شهر «پیزا» بسوی زمین خم شده است . هنوز هم این برج را بهمین حال میتوان دید ، ولی امروزه قسمتی از آن فروریخته ودرنتیجه برج کوتاهتراز سابق شده است . بردیوارهٔ داخلی این برج هنوزنوشته‌ای ازدانته باقی است که یادگارسفراو درسال ۱۲۸٦ بدین ناحیه است ووی آنرا بادست خود نگاشته است این برج درسال ۱۱۱۰ ساخته شده ، واکنون بیش‌از هشتصد سال ازعمرآن میگذرد .

۲ ـ Giuda Lucifero که از آنها بتفصیل در سه سرود بعد سخن خواهد رفت .

سرود سی و دوم

طبقهٔ نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقهٔ اول : خائنین به والدین و خویشان

منطقهٔ دوم : خائنین بوطن

ویرژیل ودانته بادست عفریت درطبقهٔ نهم دوزخ بزمین مینشینند .

این آخرین حلقهٔ جهنم است که ازلحاظ وسعت کوچکترین حلقات دوزخ واز نظرعمق وظلمت مخوفترین آنهاست، ودر آن گناهکارترین ارواح دوزخ خانه دارند . در مرکزدایره‌ای که این طبقه راتشکیل میدهدابلیس اعظم که بجرم عصیان بخداونداز آسمان فروداقتاد وپروبالش سوخت برجای ایستاده است وازاین مقرخود که در نقطهٔ مرکزی کرهٔ ارض قرار دارد قلمرووسیع خویش یعنی سراسردوزخ رااداره میکند ، ولی «دفتر کاراو» همین طبقهٔ نهم دوزخ است

این طبقه بچهارمنطقه تسلیم شده که ازنظر ساختمان در دنبال هم قرار گرفته‌اند ، اما هریك از آنهابیك دسته خاص ازاهل خیانت اختصاص یافته که وجه مشترك همهٔ آنها همین خیانتکاری است .

سراسراین طبقه نهم دوزخ ازامواج یخزدهٔ «رودخانهٔ کچیتو» که آخرین رود جهنم است پوشیده شده ، وبدین ترتیب قشری چنان عظیم وشکست ناپذیر ازیخ آنرا درزیرخود گرفته است که بقول دانته اگر بزرگترین کوه های روی زمین بر آن فروافتند کمترین شکافی در آن وی نمیتوانند داد.

دراین فضای یخزدهٔ موحش که در آن هر بخاری که ازدهانی بر آید وهراشکی که ازچشمی فروچکد جابجا یخ می‌بندد ، دانته وعدهٔ سخن گفتن ازیك دوزخی را درروی زمین مشروط بدان میکند که زبانش در این طبقهٔ دوزخ یخ نزند، محکومینی بسرمیبرند که سنگینی گناه آنان راه هشت طبقهٔ پیشین دوزخ را برایشان بسته است .

چهاردسته خیانتکارانی که در درون این یخ جاودانی بسرمیبرند وفقط سرهایشان ازیخ بیرون است، عبارتند از:خائنین به والدین ونزدیکان خائنین بوطن ، خائنین بمیهمانان ، خائنین بولینعمتان .

سرود سی‌ودوم

«یخ جاودانی» آخرین وشاید عالیترین «سمبول» گناه است که دانته ابداع کرده است ، زیرا این سرما ویخ وظلمت مظهر انکار کامل لطف حیات‌بخش الهی و گرمی محبت بشری است ، وفقط قشرعظیم‌یخ که در آن هیچ‌اثری ازحرارت وزندگی‌وفروغ وترحم وجود ندارد میتواند طبیعت این طبقه ازگناهکاران راتجسم‌دهد. فقدان هرگونه نوروحرارت آسمانی درینجا علامت محرومیت اینان ازمهرولطف خداوندی،وفقدان هرگونه نوروحرارت زمینی نشان محرومیتشان ازمحبت و عاطفهٔ بشری است . دوزخیان این‌طبقه ، ازهرچیز که علامت‌زندگی و گرمی وروشنی باشد محرومند ، زیرا خود هرگونه عواطف انسانی وآسمانی‌را درروی زمین زیرپا گذاشته وبپیوندمحبت که‌مردمان‌جهان رابهم نزدیك میکند خیانت کرده‌اند . ازبرجسته‌ترین نمایندگان این‌نوع دوزخیان «قابیل» پسربرادرکش آدم است ، و«یهودا» حواری خائنی که عیسی و لینعمت خود را بسکه‌ای چند بفروخت ، و «شیطان اعظم » که بخداوند یعنی ولینعمت بزرك خویش عصیان ورزید .

هنگام ورود بدین طبقهٔ خاموش وسرددوزخ که هراثری ازامید وآرزو از آن رخت بربسته است ، و ساکنانش بخلاف ارواح سایـر طبقات جهنم‌آرزوئی جزآن که مطلقا فراموش شوند وازخاطره‌هابروند در سرندارند ، دانته وویرژیل تقریباً بآخرسفربیست وچهارساعتی‌خود در دوزخ رسیده‌اند ، زیرا طبق حسابهائی که ما درآغازسرودها ازاشاره بدانها خودداری کرده‌ایم ، درین هنگام آخرین ساعت روزشنبهٔ مقدس (۹ آوریل) سال ۱۳۰۰فرارسیده ، یعنی تقریباً بیست وسه ساعت‌است که دانته دردوزخ بسرمیبرد .

سرود سی و دوم

اگر قافیه هائی بسختی و صلابتی شایستهٔ این ورطهٔ شوم که تکیه گاه جملهٔ دیگر صخره هاست[1] دراختیارداشتم ،

بیقین عصارهٔ فکرخویش را[2] کاملتر ازین برصفحهٔ کاغذ میآوردم ، اما چون این‌چنین‌قوافی را دردست ندارم جز بابیم وهراس‌سخن‌نمیتوانم گفت،

زیرا کار توصیف اسفل السافلین کاری نیست که آسانش بتوان گرفت . ونه‌کار هرزبان «ننه» و«بابا» گوی است[3] .

کاش آن بانوانی که «انفیونه» را یاری کردند تا « تبه » را حصاری کشد[4] . دراین‌سخن پردازی بیاری‌من‌آیند وزبان مرا توانائی وصف حقایق بخشند .

ای ملعونان بی سرو پا که ساکن آنجائید که حتی‌سخن گفتن از

۱ـ ازلحاظ مجازی اشاره بدان است که این‌طبقه پائین‌ترین طبقهٔ دوزخ‌است وبنابراین‌تمام طبقات‌دیگربرآن تکیه دارند .ازنظرتمثیلی‌اشاره بدان است که گناهان دوزخیان این طبقه سنگین‌ترین گناهان وباصطلاح «ام‌المعاصی» است ، ومظهر هنگامی است که گناهکاری سراسرروح انسانرا فرامیگیرد .

۲ـ «این اصطلاح معمول ما، دراینجا عیناً بکاررفته‌است»: il succo dimio concetto..

۳ـ یعنی: مستلزم داشتن‌زبانی‌غیرازآن‌است که بگفتن‌کلمات روزمره عادت کرده باشد . اصل شعرچنین است : né da lingua che chiami mamma e babbo .

٤ـ اشاره به موزها (Musi)، پریان الهام‌بخش، که باید بسراغ‌هنرمندان آیند تاآنانرا بآفریدن آثار بدیع هنری وادارند (رجوع شود بشرح ۲صفحهٔ ۹۶) ـبنابر افسانهٔ خدایان یونان، هنگامی که آمفیون Amqhion (بایتالیائی Anfione)از طرف خدایان بساختن حصارشکست‌ناپذیری‌برای شهرتبه گماشته شده‌این پریان چنان‌قدرتی به ساز او بخشیدند که نغمه های وی سنگها را از جای خود حرکت داد ، واین تخته سنگها بی کمك آمفیون خود برروی هم جای گرفتند وحصار شهررا ساختند.

آن نیز دشوار می‌نماید، چه بهتر تان بود اگر از آغاز گوسفندان وبزانی زاده شده بودید[1]!

چون خود را در ته چاه ظلمانی، در زیر پای عفریت اما بسیار پائین‌تر یافتیم[2]، من که همچنان دیده بدیوارهٔ بلند چاه دوخته داشتم،

کسی را شنیدم که میگفت: «آخر بزیر پایت نگاه کن! وچنان رو که پا برسر برادران تیره روزت مگذاری[3].»

بپشت سر برگشتم و در برابر خود و زیر پای‌خویش، دریاچه ای را دیدم که براثر یخبندان ازشیشه مینمود ونه ازآب؛

دانوب در اتریش و «تانائی» که دور دست در زیر آسمانی سرد روان است، هرگز درمسیر خود قشری چنان ضخیم ازیخ نداشته‌اند که آن قشر که من درآنجا دیدم،

که اگر کوههای «تامبرنیك» یا «پیتراپانا» نیز بر آن فرود میافتادند حتی درکناره‌اش صدای شکستی برنمیخاست[4].

۱ــ این حیوانات از آن جهت انتخاب شده‌اند که اهل حیله گری نیستند ومظهر یکرنگی وسادگی بشمارمیآیند.

۲ــ اشاره بدانکه آنتئوس خود نمیتوانسته است حرکت کند، ولی این دو را با دست خویش درپائین‌ترین نقطه‌ای که برایش امکان داشته برزمین نهاده است.

۳ــ گوینده دانته را یکی ازدوزخیانی دانسته که تازه یا بدین‌منطقه نهاده‌اند، بدینجهت است که اورا «برادر تیره روز» خویش مینامد.

٤ــ «دانویا»Danoia : دانوب ــ «اوسترلیك»Osterlicch : اتریش ــ تانائی Tanai نامی که درایتالیا به‌رود معروف «دون»Don در روسیه داده‌بودند. ــ «زیر آسمانی یخ زده» اشاره به نواحی سردسیر شمالی که رود دون در آن جای است. ــ تامبرنیك Tambernicch کوه مجهولی که هنوزمحل آن درست معلوم نشده است، و احتمال هم میرود که اساساً وجود نداشته باشد. ــ پیتراپانا Pietrapana، «پیترا آپوانا» رشتهٔ کوههائی درایتالیا میان رودخانهٔ سرکیو ودریای مدیترانه؛ درست معلوم نیست که این نام درزمان دانته بتمام این رشته جبال یابیکی ازقله های آن اطلاق میشده است.

وچونانکه غوکان ، در آن موسم که زن روستائی غالباً خواب خوشه اندوزی می‌بیند[1]، برای بانك زدن پوزه از آب برمیآورند ،

ارواحی بلاکش را در درون یخ دیدم که از فرط سرما تن هایشان تا آنجا که جلوه‌گاه شرم است[2] کبود شده بود و دندانهایشان چون منقار لکلکان بهم میخورد ،

و هر یك از آنها روی بجانب پائین داشت ؛ دهان آنان شاهد شدت سرمائی بود که احساس میکردند ، و دیدگانشان شاهد رنجی که در دل داشتند .

دمی چند بپیرامون خویش نگریستم و پس آنگاه نظر بپیش پای خود افکندم و دو دوزخی را چنان بهم فشرده دیدم که موهای سرشان را با هم درآمیخته یافتم ،

گفتم : «شما که چنین سینه برسینهٔ میفشارید، بگوئید که کیاتید؟» وآنان گردن بالا گرفتند وروی بسوی من گرداندند ،

وازدیدگانشان که در آغاز تنها ازجانب درون نمناك بود، قطره‌های اشك فروچکید ، آنگاه از فرط سرما اشك در روی دیدگانشان یخ بست وهر دو دیدهٔ آنها برهم افتاد ،

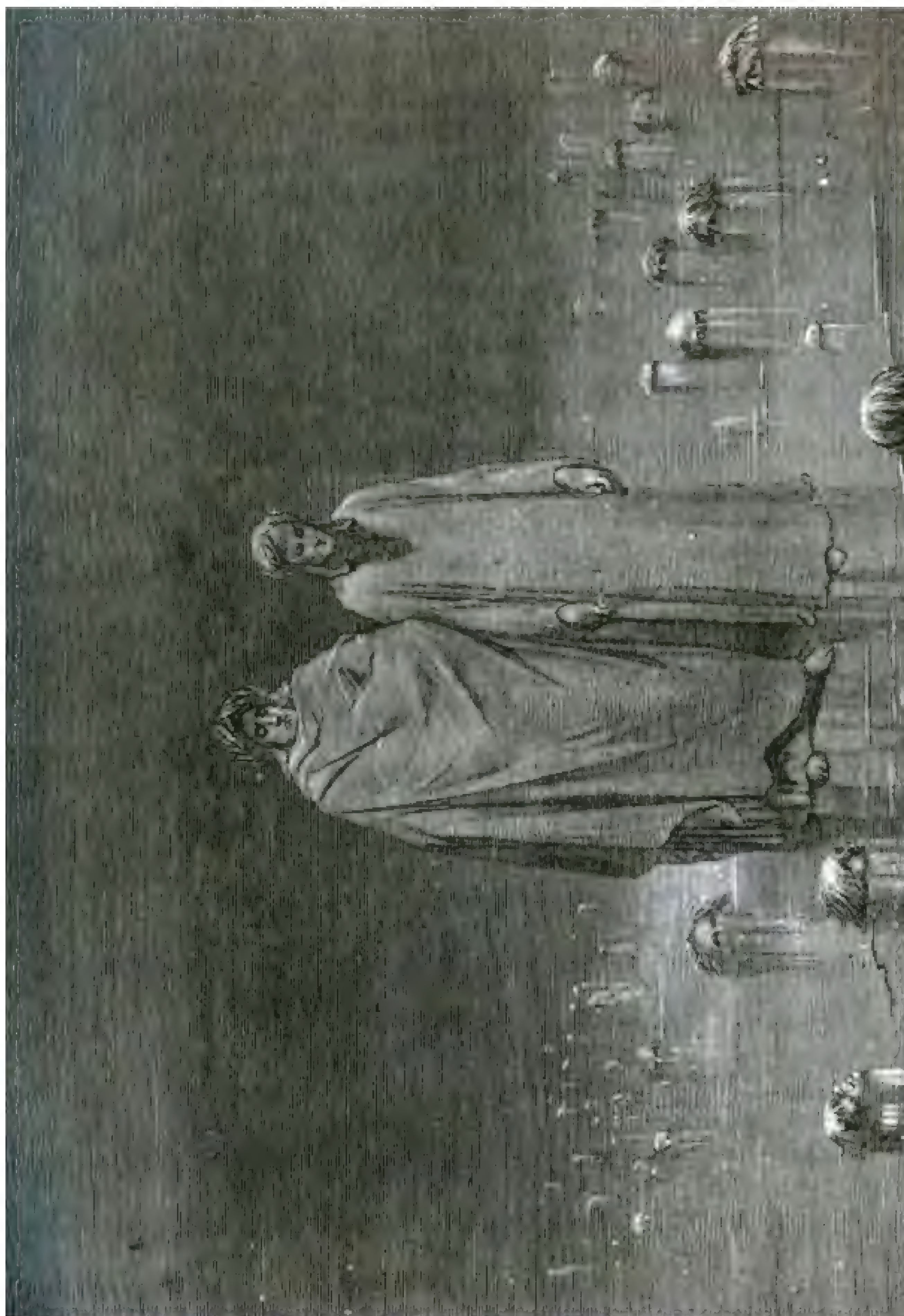
چنانکه هرگز چفت و بستی دو چوب را چنین بهم نفشرده است ؛ لاجرم این هر دو چنان دستخوش خشم شدند که چون دو قوچ که شاخ بشاخ شوند ، سخت بهم برخوردند ،

ویك دوزخی دیگر که او نیز سربپائین داشت وسرماهردو گوشش

---

۱ ــ یعنی در فصل تابستان . « خوشه اندوزی » ترجمهٔ Spigolare است که مراد از آن خوشه چینی نیست ، بلکه جمع کردن خوشه هائی است که از زیر داس برزمین افتاده‌اند .

۲ ــ یعنی : تا صورتشان .



. . . کسی را شنیدم که میگفت . «چرا ما تیره روزان را لگد میکنی ؟» (صفحهٔ ۴۹۷)

را برده بود، بمن گفت: « چرا با این سماجت بر اندازمان میکنی؟

اگر میخواهی این دو را بشناسی، آگه باش که دره‌ای که سرازیر-

گاه «بیزنتو» است، ازآن پدرآنها «آلبرتو» وازآن خودایشان بود[۱].

این هردو ازیك بطن‌زاده شدند[۲]، واگرسرتاسر«کائینا» را بجوئی[۳]

روحی‌مستحق‌تر ازاینان برای یخ زدن نخواهی‌یافت،

حتی‌آن روح را که می‌بینی که هم سینه وهم سایه‌اش با یك ضربت

«ارتو» شکافته شد[٤]؛ وحتی فوکاچارا[٥]؛ واین دیگری را

۱ــ Bisenzo ، رودخانه‌ای در ناحیهٔ «توسکانا» در ایتالیا ، که از کنار شهر کوچك «پرانو» میگذرد ودر نزدیکی فلورانس به رود «آرنو» Arno میریزد.

۲ــ دوبرادری که دانته اززبان این دوزخی بدانها اشاره میکند ، دو نفر از اشراف ناحیهٔ مانگونا Mangona هستند که «کنت‌الساندرو»(Alessandro) وکنت ناپلئونه (Napoleone) نام دارند ،آلساندرو«گوئلف» وناپلئونه «گیبلین» بود ونه فقط از نظر سیاسی بلکه ازکلیهٔ جهات با یکدیگر شدیداً دشمنی داشتند ، بطوریکه بالاخره همدیگر راکشتند.

۳ــCaina نامی است که دانته بیکی‌ازقسمتهای چهارگانهٔطبقهٔنهم دوزخ داده، و آنرا میتوان بفارسی «قابیلستان»ترجمه کرد. این نام ازاسم«قابیل» پسربرادرکش آدم مشتق شده ،که خود دراین طبقه بسرمیبرد . اصل فکرازتورات گرفته شده است (سفرپیدایش باب چهارم) : «... وقائن با برادرخود هابیل سخن‌گفت ، و واقع‌شدچون در صحرا بودند قائن بربرادرخود هابیل برخاسته اوراکشت ، پس‌خداوند به قائن گفت برادرت هابیل کجاست‌گفت نمی‌دانم مگرمن پاسبان برادرم هستم .گفت چه کردهٔخون برادرت اززمین نزد من فریاد برمی‌آورد ــ واکنون توملعون هستی اززمینی که‌دهان بازکرد تا خون برادرترا از دستت فروبرد .» قائن نامی است که در تورات آورده شده ، ودرقرآن این‌کلمه تبدیل به «قابیل» شده است

٤ ــ اشاره به ارثر (King Arthur) پادشاه‌انگلستان ،که پسر وبقولی‌برادر-زادهٔ او Mordred (یا Mordrec) خائنانه قصد قتل وی راکرد تا وارث‌سلطنتش‌شود، اما ارثر با یك ضربت نیزه ازپایش درافکند ــ افسانهٔ رایج قرون وسطائی حاکی از آن بود که چون باضربت نیزه سینهٔ موردرك شکافته شد ، شعاعی فروزان بدرون زخم تافت وسایهٔ موردرك را ازروی زمین برداشت

٥ ــ Focacciaازبرجستگان خاندان«کانچلیه‌ری» شهر«پیستویا» که‌مرتکب

بقیه درصفحهٔ بعد

که چنان با سرخود جای برمن تنگ کرده که هیچ جارا نمیتوانم دید . نام وی در آن دنیا «ساسول ماسکرونی» بود وتو ، اگر اهل توسکانا باشی، خوب میدانی که وی که بود[1].

وبرای اینکه بیش ازینم بسخن گفتن مخوانی ، بدان که من خود «کامیشیونه دپاتسی» هستم ودرانتظار «کارلینو» بسر میبرم که آمدنش بار گناه مرا سبکتر خواهد کرد[2].»

از کنار او رفتم وچهره‌هائی بیشمار را دیدم که ازسرما کبود شده بودند، لاجرم از آن پس دیدار هر گدار یخ بستهای سراپایم را میلرزاند وبعد ازین نیز چنین خواهد کرد .

و در آن ضمن که در سرمای جاودان سخت میلرزیدم ، بسوی مرکزی رفتیم که هرآنچه را که وزنی است روی بدان است[3].

بقیه ازصفحهٔ قبل

جنایات فراوان شد، ویکی از آن جنایات که قتل ناجوانمردانهٔ پسرعموی وی بود، باعث تقسیم گوئلفها بدو دستهٔ سیاه وسفید شد که دراین کتاب عالماً بدان اشاره رفته است. «فوکاچا» را «پدرکش» نیزلقب داده‌اند .

۱ــ Sássol Mascheroni، یکی ازافراد سرشناس خاندان «توسکی» فلورانس بود که خائنانه پسرمنحصربفردعموی خود را کشت تا وارث عموشود، ولی خبراین جنایت چنان در «توسکانا» پیچید که همه بر آن واقف شدند، و ازاینجاست که دوزخی به دانته می گوید «اگرتو توسکانی باشی میدانی او کیست .»

۲ــ Crmiscion(e)de' Pazzi ــ ازافرادخاندان «پاتسی» منطقهٔ «والدارنو»، که یکی ازخویشان نزدیك خود را ناجوانمردانه کشت، ولی اطلاع زیادی اززندگانی وی دردست نیست . ــ Carlin(o)، یکی ازافراد خاندان پاتسی که خائن بوطن اعلام شد ، زیرا ازطرف دستهٔ سفیدها مأموردفاع ازدژ مستحکمی در «والدارنو» شده بود ، ولی ازدشمن رشوه گرفت وقلعه را تسلیم کرد ــ مقصود دوزخی که خویشاوند این شخص است، اینست که بار خیانت «کارلینو» آنقدر سنگین است که چون وی ازقسمت محصوص خیانتکاران وطن قسمت آید ، نیمی ازبار مجازات او بدوش وی خواهد افتاد .

۳ــ اشاره به مرکز کرهٔ زمین که مرکز ثقل دنیا و دردوزخ دانته نقطهٔ نهائی جهنم است .

ونمیدانم که ازروی‌عمدبود ، یا بحسب تقدیر، یاتصادف، که درحین گذار ازمیان سرها پای خودرا سخت بصورت یکی از آنها زدم،

سر ، گریه کنان نالید که : « چرا لگدم میکنی ؟ اگر نیامده‌ای تا انتقام مونتاپرتی را افزون کنی، برای چه عذابم میدهی؟»[1]

ومن گفتم : «استاد من ، لختی‌چند دراینجادرنگ کن، زیرا که باید از تردیدی دربارهٔ این روح برون آیم ؛ درعوض از آن پس هرقدر خواهی بشتابم وادار».

راهنما ایستاد ، و من بدان کس که همچنان کفر میگفت ، گفتم : « تو که‌ای که دیگران را چنین ملامت میکنی؟ »

پاسخم داد : « توخود که‌ای که از «آنتنورا»[2] میگذری و گونه‌های کسان را بـا چنان سختی لگـد میکنی کـه حتی زنـده ای را نیز زیاد است[3]؟ »

جوابش دادم : «من نیز زنده‌ام ، و اگر خواستار نام آوری باشی ،

۱ــ Montaperti، نام بیابانی درنزدیکی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا ، که جنگ معروف و خونین مونتاپرتی میان گیبلین‌ها و گوئلفها درسوم‌سپتامبرسال ۱۲۶۰ در آن روی داد ومنجربشکست فلورانسی‌ها شد.(رجوع شود به صفحهٔ ۲۱۷ شرح ۱) .

۲ــ Antenora، نام قسمت دوم ازطبقهٔ نهم دوزخ که مخصوص خائنین بوطن یا بمرام سیاسی خویش‌است . ــ نام قسمت اول، که مخصوص برادرکشان‌وخویشاوندکشان است ، چنانکه گذشت ازاسم قابیل مشتق شده بود ــ نام این قسمت،ازاسم Antenos شاهزادهٔ تروبائی آمده که «پالادیوم» شهرومجسمهٔ معروف آنرا تسلیم یونانیان کرد ودروازهٔ تروپا را بروی اسب چوبی گشود .

۳ــ ترکیب جمله طوری است که میتوان آنرا چنین نیزمعنی کرد : «..کـه اگرمن زنده بودم ، زیادت بود» یعنی : اگرزنده بـودم جرئت چنین جسارتی را پیدا نمیکردی . اصل شعـر چنین است : Si che, se fossi vivo, troppo fora . . . مفسرین دانته باختلاف سلیقهٔ خود بعضی این و بعضی آن تعبیررا برگزیده‌اند.

میتوانم ترا خوشایند باشم ونامت را درزمرهٔ دیگرنامهائی که ثبت کرده‌ام درآرم».

واو بمن گفت : « من خواهان خلاف آنم که گفتی ؛ ازین جا برو وبیش ازینم میازار ، زیرا توراه تحبیب ساکنان این درك اسفل را خوب نمیدانی[1].»

چون‌چنین‌شنیدم پوست گردنش‌را گرفتم وبدو گفتم :«بهر تقدیر باید نام خویش را بگوئی، وگرنه موئی برسرت باقی‌نگذارم ».

واو بمن گفت : «حتی اگرسرم را یکسره ازموعاری کنی ، نخواهم گفت ونه خواهمت فهماند که کدام کسم ، ولوآنکه هزار بار لگد برسرم زنی[2]. »

موهایش را در دست پیچانده و بیش از حلقه ای از آن را بزور از سرش کنده بودم ، واو زوزه کشان دیده بزیر داشت[3]،

۱ــ دراینجا بخلاف قسمتهای اولیهٔ دوزخ ، محکومین میل ندارند درروی زمین یادی از ایشان بشود ، بلکه خواستار فراموشی مطلق هستند . ازنظرتمثیلی این کنایه از آن است که گناهکار پس ازمدتی چنان باگناه خود خومیگیرد که مایل نیست‌چیزی این خلوت اورا بهم بزند .

۲ــ دراصل : «ولوآنکه هزاربار برروی سرم بیفتی» .

۳ــ این صحنه ، ازقدیم یکی ازبغرنج‌ترین‌مسائل«کمدی الهی»را برای دانته شناسان درپیش‌آورده ، که با وجود بحثهای بسیار هنوزهمچنان لاینحل مانده است، و آن موضوع تجرد ارواح در دوزخ است . آیا ارواح دوزخ که بارها دانته آنان را «اشباحی» محسوب داشته وتذکرداده است که وزن ندارند ومثلا هنگام نشستن آنها برقایق تغییری در وضع قایق درروی آب پیدا نمیشود ، میتوانند خصائص جسمانی خود رادردوزخ‌محفوظ دارند؟دانته دراین‌جابصراحت میگوید که موهای‌سریك‌دوزخی‌را کنده وازین‌راه بدوشکنجه داده وویرابفریادواداشته است(که خودش این‌فریاد راLatrare عوعوسگان مینامد). هنوز مفسرین کمدی الهی برای این سئوال پاسخ قانع کننده ای نیافته‌اند .



گفتم : «بهر تقدیر باید نامت را بمن بگوئی ، وگرنه موئی برسرت نمیگذارم .» (صفحهٔ ۵۰۴)

که یکی دیگر از دوزخیان بانگ برزد : «بوکا[1]، ترا چه میشود ؟
دندان برهم زدنت بس نیست که پارس کردن پیشه کرده‌ای ؟ مگـر کدام
شیطان بسراغت آمده است ؟ »

گفتم : « اکنون دیگر نیازی بسخن تو شرارت پیشهٔ خائنم نیست ،
وخبرت راچنانکه باید بزندگان خواهم رساند تا مایهٔ ننگت شود .»

جواب داد : « برو گمشو ، و هر چه میخواهی بگوی ؛ اما اگر از
اینجا بیرون روی ، فراموش‌مکن که ازاین زبان درازنیز یادی بکنی.

وی در اینجا بخاطر پول فرانسویان درعذاب است ، و تو میتوانی
گفت که : ـ این‌فرد خاندان‌دوئرا را درآنجادیدم که گناهکاران را بدست
سرما میسپرند[2]. ـ

واگرترا ازآن دیگران پرسند که دراینجایند ، بدانکه اینکه در
کنارتست، آنکس از«بکریا» ها است که فلورانسیان گلویش را بریدند[3] ؛

۱ـ Bocca اشاره به« بوکادیلی آباتی »از گوئلفهای برجسته، که‌درجنگ‌مونتاپرتی (رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۷ شرح ۱) دست« یاکوپودپاتسی » پرچمدارسپاه فلورانس راقطع کرد ، ودرنتیجه پرچم فروافتاد وسواران فلورانس که‌راهنمائی نداشتندبی‌تکلیف‌ماندند ودرمقابل قوای« سیه‌نی »هاشکست خوردند. پس‌ازبازگشت گوئلفها بفلورانس‌در۱۲۶۶ وی ازشهرتبعید ونفی شد .

۲ ـ Buoso da Duera، از گیبلین های معروف ، که حاکم ناحیهٔ کرمونا Cremona بودوهنگام‌حملهٔ قوای شارل‌دانژو بخاطرپولی که ازاو گرفته بود راه‌رابروی سربازان‌وی‌باز گذاشت. بنابراین‌دراینجایك‌خائن گوئلف‌یك‌خائن گیبلین‌رامعرفی‌می کند. « بخاطرپول فرانسوی‌ها می گرید »یعنی : کیفررشوه خواری خودرا دردوزخ پس‌میدهد.

۳ـ Tesauro dei Beccheria کشیش ناحیهٔ «والامبروزو» و نمایندهٔ پاپ در ایالات توسکانابود . وی متهم بدان شد که پس ازتبعید بزرگان گیبلین درسال ۱۲۵۱ ، بگوئلفها خیانت کرده ودرپنهان بادشمنان ایشان ساخته است، بدین‌جهت فلورانسی‌ها اورا سخت شکنجه دادند وبعد اعدامش کردند وپاپ بدین جرم ایشان راتکفیر کرد . ازنظرتاریخی گناه این‌شخص‌محرز نشده‌است .

«پندارم که «جانی دسولدانیر»[1] نیز اندکی دورتر از اینجا در کنار «گانلونه»[2] و «تبالدلو»[3] بسر میبرد، و این همانکس است که چون «فائنتسا» درخواب بود، دروازه هایش را بگشود.»

تازه این دوزخی را ترك گفته بودیم که دو روح یخ زده را در یك گودال دیدم. که سر یکی برای آن دیگری کلاهی شده بود[4]. و چونانکه بهنگام گرسنگی نان خورند، آنکس که سر بالاتر داشت دندان در نقطه‌ای از سر آن دیگری که مخ و گرده بهم می‌پیوندند، فرو برد.

بیگمان «تیدئو» در طغیان خشم خود شقیقه های «منالیپو» را بهمانسان جویده بود که این دوزخی این جمجمه وبقیهٔ آنرا میجوید[5].

۱ـ Gianni de Soldanier(i) یکی ازرؤسای گیبلین‌های فلورانس بود که هنگام شورش عمومی مردم این‌شهر، ازدستهٔ سیاسی خود کناره گرفت وبشورشیان پیوست دانته باوی درکنارهم جای دادن این عده‌ای که بدسته‌ها و شهرهای خود خیانت کردند نشان میدهد که ازدسته های سیاسی وشهرمعینی طرفداری نمی کند، بلکه اصولا پیمان شکنی وخیانت بعهد ومیثاق را گناه میشمارد

۲ـ Canellone (که در اصل فرانسه گانلون Ganelon)، کسی که درنبرد رونسوو (رجوع شود بشرح ۱ صفحهٔ ۴۳۹) بشارلمانی خیانت کرد و رولان را در معرض حملهٔ مسلمانان اندلس قرارداد وازین راه باعث قتل او وشکست قوای مسیحیان شد.

۳ـ Tebaldello تبالدلو مبرازی، ازاهالی شهر فائنتسا Faenza بود ـ یکی از «گیبلین‌ها» موسوم به «لامبرتاتسی» که خاندان او درسال ۱۲۷٤ ازشهر بولونیا بدین شهرپناه آورده بود، با اوشوخی زننده‌ای کرده بود که وی آنرا توهینی نسبت بخود میدانست برای تلافی این شوخی، و بقصد انتقامجوئی، وی در سحرگاهان روز ۱۳ نوامبر سال ۱۲۸۰ دروازه‌های شهررا بروی گوئلف‌های بولونیا که شهر او را محاصره داشتند گشود وبدینترتیب شهرخود را بدشمن سپرد. این انتقامجوئی درایتالیا سروصدای فراوان براه انداخت وموضوع قطعه شعری شد که قبل ازدانته سروده شده بود

٤ ـ یعنی سر یکی ازآندو مثل کلاهی دربالای سرآن دیگری قرار گرفته بود.

۵ ـ «استاسیوس» شاعر رومی قرن اول مسیحی (که نوشته‌هایش بکرات در کمدالهی مورد اقتباس واستفادهٔ دانته قرار گرفته‌است) حکایت میکند که دردورهٔ محاصرهٔ شهر تبه از

بقیه در صفحهٔ ۵۱۱



. . دندان در سر او فرو برد و بجویدن آن پرداخت. (صفحهٔ ۵۰۸)

سرود سی‌ام

گفتم : « تو که چنین ددمنشانه بدانکس که سر گرم خوردن اوئی کینه میورزی ، بمن بگوی که چرا چنین میکنی،

و درعوض پیمان میبندم که اگر شکوهات بجای باشد ، چون بدانم که شما کیانید و گناه او چیست ، در جهان بالا[1] پاداشت خواهم داد ، بدان شرط که این زبانی که با تو سخن میگوید از حرکت باز نمانده باشد[2] . »

بقیه ازصفحهٔ ۵۰۸

طرف هفت پادشاه (بسرود ۱٤ دوزخ مراجعه شود) تیدئو Tideo (بیونانی Tydeus) پادشاه « تبه » بدست مردی منالیپو Menalippo نام (بیونانی Menalippus) زخم خورد و هنگامیکه نزدیك به مرگ بود از کاپانئو (رجوع شود بسرود ۱٤) تقاضا کرد که سر این «منالیپوس» رابدودهند ، وپیش از آنکه بمیرد این‌سرراجوید و قسمتی از آن را خورد .

۱ــ یعنی : دردنیای زندگان .

۲ــ دراینجامعروفترین«صحنهٔ» کمدی‌الهی شروع‌میشود که با داستان فرانچسکا داریمینی (سرودپنجم دوزخ) عالیترین‌ماجراهای این کتابند .این تنها موردی‌در کمدی الهی است که یك داستان واحد دوسرود مختلف‌را شامل میشود، یعنی قسمت‌اول‌آن دریك سرود وقسمت دیگرش درسرود بعدی است. تقریباً همهٔ دانته‌شناسان این صحنه را ازنظر قدرت داستان پردازی وجلب توجه وانزجارخوانند ، ازشاهکارهای ادبیات مغرب زمین شمرده‌اند .

سرود سی و سوم

طبقهٔ نهم دوزخ : خیانتکاران

منطقهٔ دوم (بقیه) : خائنین بوطن

منطقهٔ سوم : میهمان کشان

قسمت اول این سرود به داستان مرگ‌عم‌انگیز «اوگولینو» و فرزندانش اختصاص یافته، که یکی‌ازدومعروفترین «داستان» دوزخ دانته است ، ودرآن طبق قانون تاوان محکومی که درزندگی قربانی‌اشتهای خائنی شده دراینجا خود این ظالم را میخورد .

پس ازدیداراوگولینو، ویرژیل ودانته به منطقهٔ بعدی طبقهٔ نهم میروند که خائنین به آئین میهمان‌نوازی بخصوص «میهمان کشان» در آن جای دارند . محکومین این قسمت جزنیمی از چهرهٔ خود را از یخ بیرون ندارند ، واین آن نیمه‌ایست که چشمان ایشان درآن است ، تا اشکی که ازین چشمها بیرون میآید یخ بزند و مانع بینائیشان شود ، زیرا اینان درزندگی عمداً چشم‌برهم نهاده بودند تا نبینند که آن کس که ناجوانمردانه بدست یابفرمان ایشان کشته میشودمیهمانشان است .

دوزخیان این قسمت دارای این امتیازخاص‌وموحش ودرسراسر «دوزخ» منحصربفرد هستند که ممکن است روح آنها حتی درموقعیکه هنوز خودشان درروی زمین زنده‌اند بجهنم رود وبجای آن شیطانی در قالب زمینی ایشان جای گیرد تا بقیهٔ ایام عمرشان را اداره کند .

سرود سی و سوم

گناهکار دهان خود را از خوردن غذای نفرت انگیز خویش باز ـ
گرفت و آن را باموهای آن سری که نیمهٔ پسینش راجویده بود پاک کرد؛
سپس چنین گفت : « از من میخواهی که باز سخن از آن رنج
تسلی‌ناپذیری گویم که حتی‌خیالش ، پیش‌ازآنکه لب بگفتار گشوده باشم،
دلم راسخت بدرد میآورد .

اما اگر سخنان من بذری باشد کـه میوهٔ ننگ آن خائنی را
که سر گرم جویدن اویم ببارآرد ، خواهم گریست وسخن خواهم گفت .

نمیدانم تو که ای واز کدام راه‌آمده‌ای ؛ اماچون کلام ترامیشنوم،
واقعاً چنین می‌پندارم که بایکی ازمردم فلورانس سخن میگویم .

قاعدتاً باید بدانی که من کنت او گولینو هستم ، و این دیگری
«روجیری» اسقف است[1] : واکنون برایت خواهم گفت که چرا این چنین
حق همسایگی را با اوبجای میآورم .

۱ـ Ugolino و Ruggieri ـ « کنته او گولینودلا گرارد سکا» یکی ازاشراف
بزرگ شهرپیزا Pisa و رئیس یکی از دودستهٔ «گوئلف»های این‌شهربود . رئیس‌دستهٔ
دیگرازاین گوئلفها برادرزادهٔ این کنت ، نینوویسکونتیNino visconii بود که‌میان
اووعمش اختلاف نظرشدید وجود داشت . کنت او گولینوبرای‌اینکه ازشربرادرزاده‌اش
راحت شود و خود بتنهائی ریاست تمام گوئلف های شهر را بعهده گیرد ، با «روجیر و
دیلی‌اوبالدینی» رئیس دستهٔ سیاسی مخالف خود(گیبلینها) که در عین حال اسقف شهر
پیزا بود درنهان سازش کرد وبا کمك او «نینو» را ازکاربرداشت وخود بتنهائی ریاست
تمام گوئلفها را عهده‌دارشد . اما اسقف‌ازاین فرصت برای درهم‌شکستن گوئلفهااستفاده

بقیه درصفحهٔ بعد

تذکار این نکته بیفایده است که در آن دوران که هنوز بوی اعتماد داشتم ، بخاطر بدنهادی او زندانی شدم وبکام مرگ درافتادم .

اما آنچه را که دانستنش برایت ممکن نبوده است ، یعنی ماجرای تلخ مرگ مرا ، اکنون خواهی شنید وخواهی دانست که وی تا چه حد آزارم داده است .

شکافی باریك در دیوارهٔ آن قفسی که پس از من قفس گرسنگی نام گرفت [۱] ، واز این پس بسیار کسان دگر را زندان خواهد شد.

چندین ماه را از روزنهٔ خود نشانم داده بود [۲] ، که آن خواب ناگوار را دیدم که پردهٔ آینده را دربرابرم پاره کرد .

درخواب، این آدمرا [۳] سردستهٔ صیادان یافتم که در آن کوهستان که پیزیان

بقیه ازصفحهٔ قبل

کرد و کنت او گولینو را متهم بدان ساخت که چندی پیش از آن یکی از دژهای مستحکم «پیزا» را درمقابل رشوه بقوای دوشهر «فلورانس» و «لوکا» که علیه شهر «پیزا» اتحاد داشتند واگذار کرده است ، مردم شهر که ازطرف اسقف سخت تحریك شده بودند بکاخ کنت ریختند واو ودوپسر و دونوادهاش را دستگیر کردند واسقف این پنج نفر را دربرج معروف گوالاندی Gualandi زندانی کرد . درماه مه سال بعدازآن (۱۲۸۹) بفرمان اودراین برج راتیغه کردندواین چند نفردرآنجا چندین روزبا گرسنگی بسربردند وعاقبت با شکنجه ورنج فراوانی که درین سرود استادانه ازآن سخن رفته است جان سپردند .

۱ـ mnda ، کنایه اززندان تنگ ــ این برج «گوالاندی» راکه کنت و کسانش درآن ازگرسنگی مردند ، بعد ازاو «برج سنگی» torre della fame لقب دادند وهنوزهم بقایای آنرا بهمین نام میخوانند .

۲ـ یعنی : چندین ماه قمری گذشته بود. ــ چنانکه گفته شد او گولینو درژوئیهٔ ۱۲۸۸ زندانی شد ودرمه ۱۲۸۹ مرد ، یعنی ده ماه درزندان بسربرد .

۳ـ اشاره به «روجیهرو» اسقف که اکنون در کناراوست وهمان کسی است که کنت او گولینو سرش را میخورد ، زیرا قانون دوزخ ایجاب میکند که اسقف که درین دنیا غذا را ازقربانی خود دریغ داشته درآن دنیا خودش غذای این قربانی شود .

را از دیدار «لوکا» باز میدارد[1] ، بشکار گرگ و گرگ بچگان رفته بود ،

و دوشادوش ماده سگان لاغر اندام و چالاك و دست‌آموز او ،

«گوالاندی‌ها» و «سیسموندی‌ها» و «لانفرانکی‌ها» را دیدم که درصف

مقدم وپیشاپیش دیگران جای داشتند[2] .

پس از تعاقبی کوتاه ، پدر و پسرانش[3] را خسته یافتم ، و گوئی

دندانهائی تیز رادیدم که پهلوان آنانرا ازهم درید .

بامدادان فرا نرسیده بود که بیدارشدم ، وپسرکان خویش را که در

کنارم بودند شنیدم که درخواب میگریستند ونان میخواستند .

بسی سنگدلی ، اگر از اندیشهٔ آنچه در آن هنگام بدلم گذشت

بتأثر نیامده باشی ، و اگر از این بابت نگریی ، از چه میخواهی

گریست ؟

کم کم فرزندانم بیدا شدند و ساعتی که عادتاً برای ما خوراکی

میآوردند فرا رسید . ماهمه بخاطر خوابی که دیده بودیم نگران بودیم ،

ودر این هنگام‌صدای درزیرین برج موحش راشنیدم که میخکوبش

میکردند ؛ آنوقت ، بی آنکه کلامی بگویم بچهرهٔ پسرکان خویش

نگریستم .

من‌خود نمیگریستم، زیرادرونم ازسنگ بود. اما آنان‌میگریستند.

۱ــ اشاره بکوهستان سن‌جولیانو San Giuliano که میان دو شهر پیزا ولوکا واقع است .

۲ــ گوالاندوها Gualandi وسیسموندوها Sismondi ولانفرانکوها Lanfranchi سه خانوادهٔ اشرافی شهر «پیزا» بودند ، که برای ازبین بردن کنت اوگولینوبا اسقف همدست شده بودند .

۳ــ اشاره بگرگ وبچه‌هایش ، که درحقیقت خود کنت وفرزندان اوبند

و « آنسلموچوی »[1] من گفت : ــ پدر ، ترا چه میشود که ما را چنین نگاه میکنی ؟ ــ

بناچار در تمام آن روز و درشبی که بدنبالش آمد ، نه اشکی ریختم و نه سخنی گفتم ، تا عاقبت خورشیدی دگر بر جهان تابیدن گرفت .

چون شعاعی ناچیز بر آن غمکده تافت[2] ، بتماشای چهرهٔ آنچهار حالت خویشرا دریافتم ،

و از گرانی رنج هر دو دست را بدندان گزیدم ؛ و آنان پنداشتند که من بخاطر میل به خوردن چنین میکنم ؛ لاجرم از جای برخاستند و گفتند : ــ پدر ، رنج ما را بسیار کمتر خواهی کرد اگر به خوردن ما تن دردهی ؛

تو خود این گوشت‌های بیحاصل را بما داده‌ای ، وخود نیز آنها را ازما بازمیتوانی ستاند .

آرام شدم تا بیش از آنشان نیازرده باشم ، و جملگی آنروز و روز دگر راخاموش ماندیم . ای سرزمین سنگدل ، چرا همانوقت دهان نگشودی ؟

چون روز چهارم فرا رسید ، « گادو »[3] خود را بپای من افکند و گفت : ــ پدرجان ، چرا یاریم نمیکنی ؟

۱ــ Anselmuccio یکی ازدوپسر کنت که در این هنگام پانزده ساله بود . « آنسلموچو » مخفف آنسلموAnselmo است که نام اصلی این پسر بوده، ومیتوان آنرا « آنسلمهٔ کوچولو » ترجمه کرد .

۲ــ یعنی : وقتیکه روزدوم شروع شد .

۳ــ Gaddo یکی ازپسران کنت .



«. . . بچشم خویش دیدم که آن سه تن دیگر نیز یکایک جان سپردند.» (صفحهٔ ۵۱۹)

این بگفت و بمرد ، و من در روز های پنجم و ششم ، همچنانکه تو در اینجایم بچشم می‌بینی ، بچشم خویش دیدم که آن سه تای دیگر نیز یکایك جان سپردند .

آنگاه من که تقریباً نیروی بینائی را از کف داده بودم[1] خود را بروی هریك ازایشان کشاندم ، وبا آنکه مرده بودند ، دو روز پیاپی آنانرا بنام خواندم ؛ سپس گرسنگی ازرنج قویتر شد[2] . »

چون این بگفت ، با دیدگانی شرربار از نو دندان در آن جمجمهٔ بخت برگشته فرو برد وهمچون سگی که استخوانی خاید بجویدن آن پرداخت .

آه ، ای پیزا ، ای مایهٔ ننگ این سرزمین زیبائی که در آن پیوسته کلام si طنین افکن است[3] ، اکنون که همسایگانت در تنبیه تو تعلل دارند ،

۱ـ یعنی ضعف مفرط قدرت بینائی را از دیدگانم گرفته بود .

۲ـ Poscia'più' che ildolor' potè il digiuno این آخرین شعر داستان کنت اوگولینووفرزندان او ، بسیار معروف است ، وچنانکه دیده میشود صورتی مبهم دارد وهمین ابهام باعث شده که این شعرموضوع بحثها وگفتگهای فراوان قرار گیرد که هنوزهم ادامه دارد . بطورکلی این جمله را بیکی ازین چهارصورت معنی کرده‌اند:

الف) گرسنگی زندگی مرا پایان بخشید ، درصورتیکه درد ورنج قادربدین کار نشده بود ب) گرسنگی ، بررنج درون که باعث ادامهٔ زندگانی من شده وهشت روز تمام بی‌خورد وخوراك بربالای سرفرزندانم زنده نگاهم داشته بود غلبه کرد . ج) فرط رنج باعث شده بود که دردو روزهٔ آخرباصدا کردن فرزندان خود ونوازش اجسادآنان تسلائی برای خویش بجویم ، گرسنگی زبانم را ازحرکت بازداشت و این وسیله تسلارا نیز از من گرفت . د) گرسنگی باعث شد که گوشت آنها را بخورم غالب مفسرین جدید دانته این فرضیهٔ اخیررا رد کرده‌اند وبیشتر آنها فرضیهٔ اول را با حقیقت نزدیکتر میشمارند ، زیرا با جریان کلی داستان بهتروفق میدهد .

۳ـ اشاره بکشور ایتالیا ـ درایتالیاکلمهٔ si (بمعنای بلی ، چرا ، خود ، و نیز مرادف با on زبان فرانسه) پیش ازهرکلمهٔ دیگری بکار میرود ، بطوریکه غالباً ایتالیائی را زبان si (lingua del si) مینامند .

کاش «کاپرارا» و «گورگونا» ازجای بجنبند وسدی درمصب «آرنو» پدیدآرند تا این رود جملهٔ آن کسانرا که در درون باروهای تواند غرقه کند[1]!

آخر، گیرم که چنانکه گویند«کنت او گولینو»خائنانهقلاع‌جنگی را بدشمن سپرده بود، ترا چه حق‌آن بودکه پسرانش را بچنین شکنجه گرفتار آری[2]؟

ای «تبهٔ» نو[3]، تازه جوانی اینان سند بیگناهیشان بود، زیرا «اگوچونه» و «ایل بریگاتا» و آن دو تای دیگر که پیش از این نامشان در سرود برده شد، بزهی نداشتند[4]

از آنجا دور شدیم و بجائی دگر رسیدیم که قشر یخ کسانی دیگر را، نه تنها سر بپائین، بلکه سراپا واژگون سخت در میان گرفته بود[5]

۱ــ Caprara و Gorgona دو جزیره در نزدیك مصب رود «آرنو» Arno سال ۱۳۰۰ هردو ازمتصرفات شهر«پیزا» بودند

۲ــ «کنت اوگولینو» درسال ۱۲۸٤ یکی ازقلاع مستحکم ایالت «پیزا»را به فلورانسی‌ها بخشید. زیرا دراین تاریخ پیزا با جمهوری «جنوآ» Genoa (ژن) درجنگ بود و کنت میخواست بدینوسیله بیطرفی فلورانس ولوکا راکه متحدین جنوآ بودند «خریداری» کند، وچنین نیزشد. ولی بعد از پیروزی چنانکه رسم است این ضرورت ازخاطرها رفت وکنت متهم بدان شد که ازدشمنان پول گرفته وقلعه را بدیشان داده است.

۳ــ novlla Tebe یعنی شهر تب دنیای کنونی؛ اشاره بشهر پیزا که این جنایت درآن‌روی داده بود درمتن وحواشی سرودهای گذشتهٔ این کتاب بحدکافی‌توضیح داده شده که شهر«تب» در یونان کهن صحنهٔ جنایات وخیانتکاری های فراوان بود.

٤ــ اوگوچونه Ugoccione و بریگاتا il Brigate ــ دو نفر دیگر که قبلا نامشان برده شده: آنسلموچو Anselmuccio وگادوGaddo

۵ــ یعنی: ازقسمت دوم طبقهٔ نهم دوزخ که «انتنورا» نام دارد، وارد قسمت سوم آن شدیم. نام این منطقه چنانکه بعد خواهد آمد «تولومئا» است که خائنین «میهمان کش» در آن جای دارند.

در اینجا قطره های اشك خود آنها را از گریستن باز میدارند ، و درد و رنج که از دیدگانشان راهی برای‌برون رفتن نمییابد ، دو باره راه درون را در پیش میگیرد تا پریشانیشان را افزون کند .

زیرا نخستین قطره های اشك بگرد هم میآیند و چون بلورین لبهٔ کلاهی همهٔ آن گودالی را که در زیر مژگان است پر میکنند . وباآنکه فرط سرما چهرهٔ مرا چون زخمی کبره بسته از هر احساسی محروم کرده بود ،

باز چنان پنداشتم که وزش بادی ملایم را احساس میکنم ؛ لاجرم گفتم : « ای استاد من ، این باد از کدامین سومیوزد ؟ مگر جملهٔ بخارها دراینجا خاموش نشده‌اند ؟ »

و او بمن گفت : « بهمین زودی بدانجا خواهی رفت که دیده‌ات خود این پرسش ترا پاسخ گوید ، زیرا سر چشمهٔ این نسیم را بچشم خواهی دید . »

یکی از دردکشان این زمهریر ، بر ما بانگ زد : « ای ارواحی که ازفرط ستمکاری رهسپار واپسین منزل اسفل‌السافلینید[1] ،

این پرده هـای گران را از برابر چهره‌ام بردارید ، مگر بتوانم پیش از آنکه قطره های اشکم از نو یخ زنند ، دمی این دل را از آن غم جانکاهی که آکنده‌اش دارد تهی کنم . »

بدو گفتم : « اگر میخواهی چنین کنم ، خویش را بمن بشناسان ،

۱ــ دوزخی گمان میبرد که دانته وویرژیل ازقسمت سوم این طبقه‌بسمت‌قسمت چهارم وآخرین آن که «واپسین منزل دوزخ» است روانند تا درآنجا کیفر بینند . این همان قسمتی است که شیطان اعظم درآن است .

و خود باعماق یخ فرو روم اگر بعد از پاسخ تو یخ را از برابر چهره‌ات برندارم !»

چون این بشنید، جوابم داد : «من فراته آلبریگو هستم ؛ همان مرد میوه های باغ اهریمنیم[1] که در اینجا آنچه را که کاشتم میدروم[2] .»

بدو گفتم : «شگفتا ! پس تو اکنون مرده‌ای ؟» و او بمن گفت : «از آنچه در دنیای بالا برسرتنم آمده ، بکلی بی خبرم[3] ،

زیرا این «تولومئا»[4] را این خاصیت است که بکرات روح کسان

۱ــ Frate Aiberigo یکی ازافراد برجستهٔ خانوادهٔ «مانفردی»شهرفائنتسا Manfredi ورئیس گیبلین‌های این شهربود . در دوم ماه مه سال ۱۲۸۵وی‌خویشاوند بزرگ خود مانفردو وپسراو آلبرگتوAlberghetto را بضیافتی دعوت کرد، ودرآن ضیافت ایشانرابا خوراندن میوه‌های زهرآگین بقتل رسانید . اشارهٔ اوبمستخدمین که «اکنون میوه بیاورید» Vengano le frutte درواقع صدورفرمان قتل میهمانان بود، و از این بابت است که دانته اورا «مرد میوه های باغ اهریمنی» لقب داده است .

۲ــ دراصل،این‌ضرب‌المثل آمده که‌درفارسی‌نامأنوس استche qui riPrendo dattero per figo (که انجیرداده‌ام واینجا خرما میگیرم) این‌اصطلاح دانته،خود در ایتالیای امروزی غیرمأنوس است ، وبجای آن مثلی دیگربدین مضمون رایج است که rendere pane per focaccla (نان گرفتن وکلوچه دادن).

۳ــ اشاره بدانکه فراآلبریگودرزمان سفردوزخ دانته هنوززنده بوده دانته دراینجا فرضیهٔ تازه‌ای را بمیان میآورد که فقط مربوط بدوزخیان طبقهٔ‌آخرجهنم‌است، و آن اینست که‌گاه ارواح‌محکومین این طبقه ازدوزخ پیش ازآنکه‌خود این‌محکومین در روی زمین مرده باشند بدانجا میروند . اندکی بعد ، درمتن‌کتاب، این‌نظریه‌بطور کاملترتشریح میشود .

٤ ـ Tolomea ، نام قسمت سوم ازطبقهٔ نهم دوزخ . این‌نام ازاسمPtolemeo (بطلمیوس) پادشاه مصرآمده که (پمپهPompeus) سردار وکنسول معروف روم راکه پس ازشکست ازسزار بمصرپناه برده بودبقتل رسانید وازاین راه«میهمان‌کش بزرگ» لقب گرفت . درعربی این‌کلمه را بصورت «بطلیمویا» درآورده‌اند .

پیش از آنکه بادست آتروپوس[1] راهی شده باشد. بدان فرو افتد.

وبرای اینکه اشکهای یخ بسته را مشتاقانه تر از چهره‌ام بزدائی، بدان که چون روح مرتکب گناهی از آنگونه شود.

که من کردم، تن او بادست شیطانی از وی ستانده میشود، و از آن پس این شیطان چنین تنی را اداره میکند تا آنکه دوران مقدر زندگانیش بسر رسد[2].

و روح او بدین لجه فرود می‌افتد؛ و شاید هنوز هم در آن بالا تن خاکی این روحی که خود در پشت سر من یخ زده است در برابر مردمان باشد.

اگر تو تازه بدینجا آمده باشی باید حقیقت امر رابهتر ازمن بدانی، زیرا آن روح که می‌بینی روح «سربرانکادوریا» است[3]، واکنون سالی‌چند

۱ــ Atropòs، یکی از سه پری دوزخ، که در میتولوژی یونان آنـان را «پارکها» مینامیدند. مأموریت «آتروپوس» این بود که چون عمر کسی درروی‌زمین بپایان میرسد، ریسمانی راکه رشتهٔ زندگی‌اوبود ودرصندوقچه‌ای دردنیای زیرزمین نگاهداری میشد پاره میکرد، و این بی‌شباهت بافسانه های ما نیست که در آن«شیشهٔ عمر»رامی‌شکند.

۲ــ اصل فکرازانجیل گرفته شده (انجیل‌لوقا، باب بیست ودوم): «. . . اما شیطان دریهودای مسمی به اسخریوطی که از جملهٔ آن دوازده بود داخل گشت»، و نیز(انجیل یوحنا، باب سیزدهم): «... پس لقمه را فرو برده به یهودای اسخریوطی پسرشمعون‌داد، بعد ازلقمه شیطان در او داخل گشت». ــ شاید این اختصاص طبقهٔ نهم دوزخ، کنایه ازاین باشد که کسی که یکبار خیانتی‌بزرگ کرد دیگرشایستهٔ‌اعتماد نمیتواندبود.

۳ــ Ser Branca d' Oria، شوالیه‌اهل‌جنوآ(Genoa) بود که ازگیبلین‌های برجسته بود. درسال ۱۲۷۵، وی پدرزن خود میکله تسانکهMichele Zancheرا (رجوع شود بسرود بیست ودوم دوزخ) بخانهٔ خویش دعوت کرد ودرحین غذاخوردن، او وهمراهانش، ابدست کسان‌خودبقتل‌رسانید،وازآن‌پس‌مستقلافرمانروایLogodoro یکی ازچهاربخش جزیرهٔ ساردنی شد. دربن جریان برادرزادهٔ وی نیز(که‌دانته ازاو بعنوان یکی ازنزدیکانش نام میبرد) شرکت داشت.

است که وی درین زندان بسر میبرد »

گفتمش : « پندارم که مرا ریشخند میکنی ، زیرا « برانکادوریا »
هنوز زنده است ، و میخورد و مینوشد و میخوابد و جامه بر تن میکند »

گفت : « هنوز « میکله تسانکه » در آن طبقهٔ بالا به گودال پر از
قطران جوشندهٔ بدچنگالان فرو نیفتاده بود[1]

که این روح شیطانی را در تن خاکی خویش نهاد و خود
بدینجا آمد . و یکی دیگر از نزدیکان وی که در گناهش سهیم بود نیز
چنین کرد .

اما اکنون دیگر دست پیش آر و دیدگان مرا بگشای . » و من
دیدگان او را نگشودم ؛ و این نزاکتی بود که با او بی نزاکت باشم[2] .

آه ، ای جنوائی ها[3] ، ای مردمی که ازجملهٔ فضایل بیگانه‌اید و با
جملهٔ رذائل آشنا ، چرا هنوز ازصفحهٔ زمین برنیفتاده‌اید ؟

آخر نه من در قالب تبهکار ترین روح سر زمین رومانیا[4] یکی از
شما را دیدم که روح او به بادافره کردارش در کوچیتو عوطه میخورد ،
درحالیکه هنوز جسمش در روی زمین زنده بود ؟

۱ـ اشاره به بولجیای پنجم طبقهٔ هشتم دوزخ (سرودهای بیست ویکم وبیست ودوم).

۲ـ e cortesia fu lui esser villano مقصود آنست که با کسانی بدین پستی وبدنهادی وفا بعهد نباید کرد ، و اگر کسی با این گناهکاران که دردادگاه عدل الهی محکوم شده‌اند نزاکت بخرج دهد ، درواقع نسبت بخداوند بی‌نزاکتی کرده است

۳ ـ جنوآئی‌ها Genovesi ، اهالی جنوآ Genoa (ژن) شهر و بندر معروف مغرب ایتالیا درکنار خلیج ژن .

۴ ـ اشاره به فراآلبریگو .

سرود سی و چهارم

طبقهٔ نهم دوزخ: خیانتکاران
منطقهٔ چهارم: خائنین به ولینعمتان
خروج از دوزخ

ویرژیل و دانته به آخرین منزل سفر دوزخ خود رسیده‌اند. این منزل آخرین جالب‌ترین همهٔ منازل این سفر است، زیرا «پادشاه دوزخ» یعنی شیطان بزرگ در آنجای دارد. این شیطان باقدغول آسای خود در وسط گوئی مجوف درچهارمین منطقهٔ طبقهٔ نهم یعنی قلمرو «یهودا» درست در وسط کرهٔ زمین ایستاده، چنانکه زهار او نقطهٔ مرکزی کرهٔ خاك است. دراین منطقه «یهودا» خائنین به اولیاء نعم وحق‌ناشناسان بزرك بسر میبرند، وجملگی اینان چون سایر دوزخیان این طبقه در درون یخ هستند، بجز سه خیانتکاری که مستقیماً در دهانهای سه گانهٔ شیطان جای گرفته اند ودر معرض مخوفترین شکنجه های دوزخ قرار دارند. این سه نفر عبارتند از: یهودای اسخریوطی، بروتوس و کاسیوس که شرح احوالشان در متن سرود وحواشی خواهد آمد.

شیطان دراینجا دارای سه صورت وشش دست است که نشان جمع سه وجود دریك وجوداست. این سه صورت سرخ وسیاه وزرد نمایندهٔ سه اصل غضب و کینه وجهلند که اساس هستی اهریمن بشمارمیآیند ودر مقابل سه اصل: محبت بخشش ودانائی قرار دارند که ترکیب آنها اساس ذات یزدانی است. درین باره در(شرح ۳ صفحهٔ ۵۳۱)توضیح کاملتر داده شده است.

آخرین عمل «سمبولیك» این دو مسافر دوزخ، که شاید مهمترین کار دانته درجهنم باشد«سفر» او و ویرژیل درطول بدن شیطان برای خروج از دوزخ است. چنانکه گفته شد شیطان طوری قرار گرفته که نقطهٔ مرکزی زمین دروسط بدن اوست، بطوریکه نیمهٔ پائین تنش در آنسوی نیمکرهٔ ما جای دارد. دانته پس از گذشتن از «مرکز ثقل» کرهٔ زمین، ناگهان با تعجب می‌بیند که همه چیز وارونه شده، منجمله پاهای شیطان رو ببالا قرار دارد، وآنوقت باتوضیحی که ویرژیل میدهد متوجه میشود که اکنون در

آن نیمکرهٔ دیگر بسر میبرند ، بحقیقت این نیمکرهٔ ماست که واژگونه است ، و تا آنموقع زندگی زمینی دانته و سفر او بدوزخ همه در این نیمکره‌ای گذشته که نیمهٔ زیرین کره خاك بشمار میآید . دانته متعجبانه بدین نکتهٔ دیگر نیز پی‌میبرد که سفر بیست وچهار ساعتی آنها دردوزخ درآغاز شب شنبهٔ مقدس پایان یافته ، درصورتیکه وی ناگهان خود را دربامدادشنبهٔ مقدس میبابد ، ودراین جانیزویرژیل بوی توضیح میدهد که اینان‌در آنسوی دیگر کرهٔ خاك‌قرار‌دارند ، که خورشیدهنگام غروب درآن سو، در اینجانب تازه طلوع میکند .

سپس دانته‌وویرژیل‌درطول راه باریکی‌ازمرکززمین‌بسوی‌جزیره وکوه بزرگی که در بالای سرشان که درست در نقطهٔ مقابل اورشلیم (یعنی مرکز نیمه‌ای ازکرهٔ خاك که مسکن بشراست) قراردارد ، براه می‌افتند . این کوه عظیم ،کوه برزخ است که هفت طبقهٔ برزخ و بهشت زمینی درآن جای دارد ، و از این پس بایدمسافرین بجای فرودآمدن پیوسته روببالا بروند . درمسیرآنها جویبار «لته» یا جویبار فراموشی جاری است که باید مسافران برزخ قبلا ازآب آن بنوشند تازندگانی گناه‌آلودهٔ پیشین را ازیاد ببرند . دانته وراهنمای او که فاصلهٔ سطح زمین تا مرکز ثقل آن ، یعنی سراسر قلمرو دوزخ را دربیست و چهار ساعت طی کرده بودند ، این بار درطول مسیرباریکی که آنها را ازاین مرکز ثقل ببرزخ میرساند قدری‌سریعترحرکت میکنند ، زیرا طی‌این مسیر در حدود بیست ویکساعت طول میکشد ، وپس ازاین مدت دانته در بامداد روزیکشنبهٔ مقدس ، یعنی روزعیدرستاخیزخویشتن‌را دربرزخ میبابد ، درحالیکه دشوارترین مرحلهٔ سفرخود یعنی دوزخ را در پشت سر گذاشته است .

سرود سی و چهارم

« پرچمهای پادشاه دوزخ بسوی ما میآیند[1] ؛ اگر آنها را تشخیص میتوانی داد ، فرا روی خویش بنگر » . این سخنی بود که استاد من گفت.

دربرابر خویش منظره‌ای چون منظرهٔ آسیائی‌بادی یافتم که ازخلال مه غلیظ یا تاریکی شب که نیمکرهٔ ما رافرا گرفته باشد ، دیده شود .

و آنگاه از تندی باد بپشت راهنمای خویش پناه بردم ، زیرا که در آنجا مغازه‌ای[2] جزاین نبود .

بجائی رسیده بودم ، و اکنون با بیم بسیار وصف آن‌را بنظم میآورم ، که درآن جملهٔ ارواح پوشیده روی بودند[3] ، اما همهٔ آنها چون پـر کاهی در درون شیشه‌ای ، از ماورای حجاب دیده میشدند .

برخی خفته وبرخی ایستاده بودند ، و از ایستادگان یکی بر روی

۱ـ «Vexilla Regis Prodeunt Inferni» جملهٔ لاتینی که بهمان صورت اصلی درمتن کتاب آمده است . این جمله مطلع سرود مذهبی معروف ونانسیوس فور توناتوس (Venantius Fortunatus) (بفرانسه و نانس‌فورتونا) ، اسقف‌شهر پواتیه (Poitiers)فرانسه‌درقرن‌ششم‌مسیحی‌است، وهنوزهم‌درمراسم‌مذهبی روزصلیب‌مقدس (سوم مه) درکلیساهای‌کاتولیك خوانده‌میشود . دراصل‌سرودفقط سه‌کلمهٔ اول آمده: ـ Vexilla regis Prodeunt«پرچمهای پادشاه (اشاره به صلیب عیسی) پیش میآیند» ، و دانته کلمهٔ چهارمین یعنی Inferni (دوزخ) را ازخود بدین جمله افزوده است ، زیرا در این آخرین قسمت از آخرین طبقهٔ دوزخ پرچمهای شیطان پادشاه دوزخ در برابر پرچم صلیب‌در اهتزازند . این پرچمها بالهای شش‌گانهٔ شیطان اعظمند که شرح آنها خواهد آمد .

۲ـ یعنی : پناهگاهی بغیراز این پیدا نمیشد .

۳ـ یعنی : سراپا دردرون یخ جای داشتند .

سر و یکی دیگر بر سر پا بود و یکی نیز همچون کمانی سر و پا را بهم پیوسته داشت.

چون اندکی پیش رفتیم، استاد من آن آفریده‌ای را که روزگاری مظهر زیبائی محض بود نشانم داد[1]،

وخود از برابرم بکنار رفت، اما مرا برجای نگاه داشت و گفت: «این «دیته» است[2]، و این جائی است که در آن باید دلیری خویش ۱۰ یکسره بمیدان آری[3].»

ای خواننده، ازمن مپرس که درآن دم چسان تاب و توان از کف دادم. من وصف این حالت خویش را نمیکنم، زیرا هر کلامی چنین توصیفی را قاصر خواهد بود.

نه مردم و نه زنده ماندم: و اکنون که این را دانستی، اگر هوشمندی خود دریاب که من محروم ازین و محروم از آن، چه حال داشتم.

سلطان دیار رنج[4] نیمی ازسینهٔ خویش را ازیخ بدر آورده بود، ومن از درازا به عفریتی نزدیکترم.

۱ــ اشاره بشیطان، که در زمانی که هنوزملکی مقرب بود مظهر جمال محض بود.

۲ــ Dite ـ این کلمه که قبلا (سرودهای ۸، ۹، ۱۲دوزخ) بعنوان نام«شهرـ شیطان» بکاررفته، در اینجا بعنوان نام خود شیطان آمده است.

۳ــ این آخرین‌قسمت طبقهٔ نهم‌دوزخ یعنی‌آخرین قسمت جهنم‌است. این‌قسمت که اسم آن فقط یکجا دراواخر سرودمیآید، جودکا Giudecca (قامرویهودا)نام‌دارد و مخصوص دوزخیانی است که بولینعمتان خود خیانت میکنند. نام این منطقه از اسم «یهودا» یکی ازحواریون عیسی گرفته شده که بعیسی خیانت کرد ودرمقابل پول وی‌را بدشمنانش نشان داد. روح این شخص پس ازشیطان اعظم گناهکارترین روحی است که در دوزخ دانته جای دارد.

۴ــ Lo'mperador del doloroso regno : شیطان اعظم.



سلطان دیار رنج ، نیمی ازسینه خود را از یخ بدرآورده بود **(صفحهٔ ۵۲۸)**

تا عفریتان ببازوان او ؛ وخود قیاس گیر که عرض وطول وقامت او بچه اندازه بود[1].

و اگر براستی وی پیش ازین بد انسان زیبا بود که اکنون زشت است، وبا این همه دربرابر آفریدگار خود روی ترش کرد[2]، بسیار بجاست که وجودش زایندهٔ جملهٔ تباهی‌ها باشد.

چه بسیار شگفتم آمد. که سرش را دارای سه صورت دیدم : یکی صورتی ازروبرو که رنگی سرخ داشت.

و پس دو صورت دیگر که بدان پیوسته وازمیان هردوشانه برآمده بودند، وهرسه دربالا بهم میپیوستند.

آن صورتی که در جانب راست بود رنگی میان زرد و سفید داشت و آن صورت دیگر که در سمت چپ بود برنگی چون چهرهٔ مردمان آن سرزمین بود که رود نیل از آن جاری میشود[3].

۱ـ مفسرین دانته برای تعیین طول قطعی قد شیطان ازروی اطلاعاتی که دانته داده حسابهای مفصل وپیچیده کرده و بالاخره بدین نتیجه رسیده‌اند که قداین شیطان ۱۲۳۰ متراست که تقریباً ۶۰۰ متر آن در این سوی مرکززمین و۶۰۰ متر دیگرش در آن سوی دیگرقرار دارد. این نوع تحقیق بقدری کودکانه است که حتی خود دانته شناسان جدی نیز آن را شوخی گرفته است.

۲ـ دراصل : «ابرو درهم کشید» ، یعنی عصیان ورزید.

۳ـ دربارهٔ این «سه صورت شیطان» ومفهوم واقعی که دانته از این اشاره در نظرداشته بحث وتفسیر بسیار کرده‌اند. نظریه‌ای که منطقی‌تر بنظرمیآید اینست که این سه چهره مظهر «تثلیث» الهی : (اب ، ابن ، روح‌القدس) است. بعضی نیز آنرا مظهرطبقات سه‌گانهٔ گناهان دوزخ ، یعنی گناهانی که درسرود اول دوزخ در قالب ماده گرگ ، شیرو پلنگ نمودار شده‌اند ، دانسته‌اند ــ ازنظریك دستهٔ دیگر ازمفسرین، این سه قیافه مظهرسه اصل اهریمنی : کینه ، ضعف وجهل‌اند ، که نقطهٔ مقابل سه‌صفت یزدانی : محبت ، قدرت ودانائی بشمارمیروند. ــ در اینجا رنگ قرمز نشان کینه. سیاه نشان جهل ، زرد نشان ناتوانی است. طبق یك‌تعبیردیگر: رنگ‌قرمز مظهرغضب، زردمظهرحسد ، سیاه مظهرضعف است. بازطبق یك‌تعبیردیگر، این‌سه چهره مظهرمردم سه‌قارهٔ جهان آن‌روز ند: قرمز نمایندهٔ اروپائیها، زرد نمایندهٔ آسیائیها، سیاه‌نمایندهٔ افریقائیها. «سرزمینی که‌رود نیل از آن‌جاری میشود» اشاره به‌حبشه است که‌مردم آن‌پوست‌سیاه‌دارند.



. . . این یهودای اسخریوطی است که سردرکام شیطان وپای دربیرون دارد .
(صفحهٔ ۵۳۲)

و از آندو تای دیگر که سردر پائین دارند ، آنکه از پوزهٔ سیاه شیطان فروآویخته «بروتو» است[1] ، ـ وببین که چگونه پیچ وتاب میخورد وسخنی نمیگوید ـ ؛

۰ آندیگری «کاسیو» است که چنین ستبر مینماید[2] . اما اکنون

بقیه ازصفحهٔ۵۳۲

زمینی که با این سکه‌ها خریده بود بخاك افتاد وامعائش بیرون ریخت (انجیل، اعمال رسولان ، باب اول) ـ شرح خیانت یهودا درهرچهار انجیل آمده است (انجیل متی، باب ۲۶) : «. چون وقت شام رسید عیسی با آن دوازده بنشست ... وگفت هرآینه بشما میگویم که یکی ازشما مرا تسلیم میکند ـ پس آنها بغایت غمگین شده هریك ازایشان بوی سخن آغاز کردند که خداوندا ، آیا من آنم ؟ و یهودا که تسلیم کنندهٔ وی بود بجواب گفت ای استادآیا من آنم ؟ بوی گفت توخود گفتی ... ویهودابدیشان نشانی داده گفته بود هر که را بوسه زنم همانست اورا محکم بگیرید ، درساعت نزد عیسی آمده گفت سلام یا سیدی ، و اورا بوسید ـ آنگاه عیسی را گرفتند » . و نیز (انجیل مرقس ، باب ۱۳) : «. . یهودا که یکی از آن دوازده بود باگروهی بسیار با شمشیرهاوچوبهاازجانب رؤسای کهنه‌وکاتبان‌ومشایخ آمدند،ویهودا گفت یاسیدی‌یاسیدی و ویرا بوسید ـ ناگاه دستهای خود را بروی او انداخته وگرفتندش» . و نیز(انجیل لوقا ، باب ۲۲) : «. .که ناگاه جمعی‌آمدند ویکی ازآن دوازده که یهودا نام‌داشت بردیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا اورا ببوسد ، و عیسی بدو گفت ای یهودا آیا ببوسه پسرانسانرا تسلیم میکنی؟» ونیز(انجیل یوحنا باب ۱۸) : « . . آنگاه عیسی براینکه آگاه بود از آنچه میبایست براو واقع شود ، بیرون آمده به ایشان گفت که را میطلبید ـ باو جواب دادند عیسی ناصری را ؛ عیسی بدیشان گفت من‌هستم ویهودا که تسلیم کنندهٔ اوبود نیز باایشان ایستاده بود» .

۱ ـ Bruto (به لاتینی مارکوس یونیوس بروتوس Brutus) پسرخواندهٔ سزار که جمهوریخواه متعصبی بود ، وچون دریافت که سزارقصد استقرار دیکتاتوری و لغو آزادیهای ملی‌را دارد باآنکه وی‌پدرخواندهٔ او بود اورا دربالای پله های سنای رم با ضربت خنجری بقتل رسانید (سال ٤٤ پیش ازمیلاد مسیح) .

۲ ـ Cassio (به لاتینی‌کاسیوس‌Cassius) همدست بروتوس درتوطئه‌ای که‌بقتل سزارمنجرشد ـ برای کسی که امروز«کمدی الهی» را میخواند تعجب‌آور است که این دونفردرآخرین طبقهٔ دوزخ درکنار خائنی چون یهوداجای‌گرفته باشندومجازاتی شدیدتر ازتمام دوزخیان‌بیشماردیگر ببینند ، زیرااینان نه تنهامستحق ملامت نیستند ، بلکه قهرمانانی هستند که بخاطرحفظ آزادی ودفاع از آن در مقابل مردی که قصد استقرارحکومت مطلقه داشته قد برافراشتند وبقیمت جان خود ازین آزادی دفاع

بقیه در صفحهٔ بعد

دیگر شب باز آمده[1] و هنگام رحیل فرارسیده است، زیرا دیدنیها را دیده‌ایم.»

بدستور او دست بر گردنش افکندم، و وی زمان و مکان مناسب را بر گزید و در آندم که هرشش بال شیطان گشوده بود

چنگ در پهلوی پریشم او زد وازتارموئی به‌تارموئی فروآویخت، ودر فاصلهٔ میـان موهای انبوه وقشریخ روبپائین براه افتاد.

و چون بدانجا رسیدیم که ران آدمی بدور خاصره میچرخد، وی با خستگی و نگرانی سربسوی پای شیطان گرداند.

وپس همچوآنکس که روبیالارودازپشم‌های او درآویخت، چنانکه پنداشتم که از نو بدوزخ بازمیگردیم.

استاد من که چون خستگان نفس میکشید[2]، بمن گفت: «خـود را نیك فروآویز، زیرا با چنین نردبانها است که باید این دیارزشتیها را ترك گوئیم.»

بقیه ازصفحهٔ قبل

کردند. ــ ولی باید متوجه بود که دانته از نظر یك اروپائی قرن سیزدهم مسیحی وبا نظرقرون وسطائی بدین امرنگاه میکند، یعنی وی «امپراطور» وامپراطوری را، چه رومی باشد وچه مسیحی، مظهرخداوند وسزاررا، رومی یا ژرمنی، بر گزیدهٔ خدا برای ادارهٔ جهان میشمارد ومعتقد است که «سلطنت ودیعه‌ای الهی است»وتوطئه علیه آن یعنی مبارزه با اراده ومشیت خداوندی. بدینجهت است که جرم بروتوس‌وکاسیوس درنظراو مشابه با جرم یهودا است، یعنی هرسه مظهرعصیان در مقابل ارادهٔ خداوند وخیانت بولینعمتند.

۱ــ «شب بازآمده» اشاره بدانکه سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ که د. آغازشب پیش شروع شده بود قریب بپایان است وچند لحظه پیش برای انجام‌آن‌وقت باقی نیست.

۲ ــ خستگی ویرژیل مربوط بدان نکته‌ایست که خود در سرود ششم انئیس بدان اشاره میکند: «پائین رفتن به جهنم‌آسان است، ولی ازآن بازگشتن و بسمت روشنائی روزبالاآمدن، رنج بسیاردارد». ازلحاظ تمثیلی این خستگی ویرژیل نشانهٔ آنست که‌آسان میتوان گناهکارشد، ولی ترك گناه مستلزم کوشش‌وپایداری بسیا. است

پس آنگاه ازسوراخ صخره‌ای بیرون رفت و مرا در کنار آن نشاند، و خود با قدمهائی محتاطانه بجانب من آمد .

نظر ببالا کردم و پنداشتم که شیطان اعظم را بهمان صورت که ترکش گفته بودم باز خواهم دید ، و دیدمش که هر دو پا بجانب بالا داشت .

اما فقط آدمی کوته‌بین که نبیند من چه مرحله‌ای را در پشت سر نهاده بودم ، میتواند پنداشت که در آن هنگام احساس پریشانی میکردم .

استاد گفت : « بلند شو و بر پای خیز : راهی دراز در پیش داریم و جاده‌ای ناهموار ، و هم اکنون خورشید به نیمهٔ ثلث رسیده است[1] . »

جایگاه ما تالار کاخی نبود ، بلکه مغاره‌ای بود که زمینی پست و بلند داشت وهیچ فروغی بر آن نمیتافت .

برپای خاستم و گفتم : « استاد من ، پیش از آنکه ازین ورطه برون رفته باشیم ، کلامی چند بگوی تا از خطا بیرونم آورده باشی .

آنهمه یخ بکجا رفت ؟ و این کس چگونه واژگونه ایستاده است ؟ و چسان در چنین کوتاه زمانی خورشید از شامگاهان به بامدادان رسید؟»

---

۱ ـ در علم هیئت قدیم ، « ثلث » را به فاصلهٔ بین ساعت ٦ و ٩ صبح اطلاق میکردند ، همچنانکه حد مقابل آن را «پاسی ازشب» محسوب میداشتند . نیمهٔ ثلث یعنی تقریباً ساعت هفت ونیم بامداد . درین گفتهٔ ویرژیل یك نکتهٔ مهم مستتراست ، وآن اینست که بمحض اینکه آن دونقطهٔ مرکزی زمین گذشته و وارد نیمکرهٔ دیگر شده‌اند ملاك . وزوشب عوض شده ، یعنی خورشید که درنیمکرهٔ ما تازه غروب کرده و جای خود را به شب داده بود ، دراین نیمکره تازه طلوع کرده وروز ۱۰ با خودهمراه آورده است . بنابراین دومسافر، بمحض گذشتن ازنقطهٔ مرکزی زمین ، دوازده‌ساعت درزمان پیش افتاده‌اند . دانته خود این نکته ۱۰ درمتن سرود باختصارتوضیح میدهد .

و او مرا گفت: «تو پنداری که هنوز در آنسوی مرکز زمینی، یعنی در همانجائی که من خویشتن را از پشمهای آن کرم ناپاکی که جهان را سوراخ کرده[1] فروآویختم.

تا وقتی که فرود میآمدم، تو درآن نیمه‌ای بودی؛ اما درآن دم که خویش را واژگون کردم، تو از آن مرکزی که جملهٔ اجسام ازهرجانب روی بدان دارند گذشتی،

و اکنون در درون نیمکره‌ای مقابل آن نیمکره هستی که خشکی فرویش پوشیده است، و روزگاری بر بلندترین نقطهٔ آن، مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست، بشهادت رسید[2] تو اینك پای بر گوی کوچکی داری که نیمهٔ دیگر «جودکا»[3] بشمار است.

چون در آنجا غروب باشد، این جا بامداد است؛ و آن کس که از پشمهای خود برای ما نردبانی ساخت، همچنان در آن حال است که بود.

ازین جانب بود که وی از آسمان فرود افتاد، وزمین که در آغاز در این سو قرار داشت، ازبیم او دریا را حجاب خویش کرد ودرنیمکرهٔ ما

۱ـ اشاره به شیطان که چنانکه اندکی بعد توضیح داده میشود، حفرهٔ دوزخ براثرسقوط او پدید آمده است.

۲ ـ «مردی که معصوم زاده شد و معصوم زیست»: عیسی. ـ بلندترین نقطهٔ نیمکرهٔ مسکون: اورشلیم که عیسی را در آن مصلوب کردند. ـ قبلا گفته شد که در جغرافیای دوزخ دانته، بیت‌المقدس مرکز دنیا و بلندترین نقطهٔ آن است. اصل فکر مرکزیت اورشلیم از توراتست (کتاب حزقیال‌نبی، باب پنجم): «... خداوند یهوه چنین میگوید: من این اورشلیم را درمیان امتهاقراردادم، و کشورها را بهرطرف آن».

۳ـ Giudecca، قلمرو یهودا

جای گرفت ، و شاید که هم برای فرار از او بود که آن زمینی که در بالای سرمان می‌بینی ، بترك این مکان گفت و خود ببالا رفت [1]. »

در فاصله‌ای از بعلزبول[2]، بدرازای گور او[3] ، مکانی است که آنرا بچشم نمیتوان دید ،

اما از صدای جویبار کوچکی پی بوجودش میتوان برد که از راه حفره‌ای باریك بدینجا سرازیر میشود ؛ و این همان حفره‌ایست که جریان جویبار باشیبِ ملایم خود دردل صخره پدیدآورده است[4].

من و راهنمایم پای بدین راه پنهان نهادیم تا بدنیای روشنائی باز-گردیم ، وبی‌آنکه نفسی تازه کنیم ،

او از پیش و من از پس بجانب بالا رفتیم ، چنانکه عاقبت در آنسوی روزنه‌ای مدور زادگان زیبای آسمانرا دیدم ؛

۱ــ اشاره به کوهی که دربالای سراین دو ، از میان آبهائی که سراسرنیمکرهٔ مقابل زمین را فراگرفته‌اند ، سربرآورده است و«برزخ» راکه منزل آیندهٔ آنهاست تشکیل میدهد . مفهوم این گفتهٔ ویرژیل اینست که نیمکرهٔ کنونی ماقبلادر آن طرف دیگر زمین قرارداشت ولی پس ازعصیان شیطان وسقوط او ازآسمان ، خشکیهای آن جانب چنان بوحشت افتادند که بدرون آب فرورفتند و ازاین جانب دیگر سر برآوردند ، و بنابراین ما اکنون درسطح نیمکرهٔ زیرین زمین زندگی میکینم ، که مظهر تاریکی و گناه است .

۲ــ Belzebù «بعلزبول» یکی از نامهای شیطان در انجیل متی است (باب دوازدهم) : «.. لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی)دیوها را بیرون نمی کند مگربه یاری بعلزبول رئیس‌دیوها» .

۳ ــ مراد از گور«شیطان» سراسردوزخ است ، که نیمی از داخل کرهٔ زمین را شامل می‌شود ، ومقصود ازفاصله‌ای بدرازای گوراو «اینست که : اگراز مرکز کرهٔ زمین ، باندازهٔ یك نیمکره درجهت عکس دوزخ پیش رویم ، ببرزخ خواهیم رسید» .

٤ ــ «جویبار کوچك» ، اشاره به لته Leté رودخانه‌ای که درمیتولوژی یونان «رودخانهٔفراموشی»بود و ارواح قبل‌ازآنکه‌بدنیابیایند کفی ازآن‌مینوشیدند تااسرار خدایان را فراموش کنند . وازنظردانته وجود این رودخانه دربرزخ این‌معنی رامیدهد که برای ورود به بهشت باید خاطرهٔ گناهان دوزخ بکلی محوشود .

و در آنجا سر برآوردیم تا ستارگان را بازبینیم[1].

۱ـ «ستارگان» le stelle ـ این کلمه‌ایست که دوزخ ، برزخ و بهشت «کمدی الهی» هر سه با آن ختم میشوند زیرا «ستاره» مظهر نور و فروغ خداوندی و نشان امید واعتماد و پاکی است ، و این «مقطع» این معنی را میدهد که باید بهر حال همچنان امیدوار بود . در این مورد بخصوص ، این ستاره‌ها ستارگان شب عید «فصح» ناعید ـ ستاخیزند که خود مظهر دیگری از امید واعتماد است



سر بر آوریم تا ستارگانرا بازبینیم (۵۴۱)

۱-۷۸۰۹۴-۲

شابک ۸-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴ (دوره ۳ جلدی)
ISBN: 964 - 00 - 0444 - 8 (3vol.set)
شابک ۹-۰۴۳۵-۰۰-۹۶۴ (جلد سوم)
ISBN: 964 - 00 - 0435 - 9 (vol.3)



بهای دورهٔ سه جلدی:
۶۰۰۰۰ ریال